**ارمغان آسمان**

**در بیان**

**عوامل و علل ارتقاء و انحطاط مسلمانان**

نوشته:

حیدر علی قلمداران

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ارمغان آسمان | | | |
| **تألیف:** | حیدر علی قلمداران | | | |
| **موضوع:** | اسلام و علوم و عقاید جدید، تجدید حیات فکری | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

**فهرست مطالب**

**عنوان صفحه**

مقدمه 3

چرا این موضوع را اختیار کردم؟ 4

مطالعه و دقت در این موضوع چه فائده دارد؟ 12

این معمار را چگونه حل می‌کنید؟ 13

نخستین عامل ارتقاء که ترک و قصور در آن علت انحطاط مسلمین گشت 22

علمی که اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید چیست؟! 26

چه علمی موجب ترقی مسلمین صدر اول گشت؟! 27

در پیرامون وضح اسف‌آور تعلیم علوم در اسلام 35

علت مهم دیگری که موجب انحطاط مسلمین شده است 45

تعیین حاکم و پیشوای اسلام با بیعت و مشورت است 57

آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت راجع به حکومت است 108

فساد عقیده حرام‌بودن کار دولتی! 112

پایان مطلب 117

اشتباه بزرگ 125

اشتباه دیگر 127

سومین علت انحطاط و ذلت مسلمین ترک جهاد است 137

جهاد اسلامی به منظور بسط عدالت و معارف بین جامعه بشر است 140

جهاد از محکمات آیات و از ضروریات اسلام است 141

فضیلت جهاد 144

تحقیق در پیرامون احادیث 148

قران قابل فهم است 159

تفاسیر جعلی منسوب به ائمه علیهم السلام 161

جنگهائی که امام زین‌العابدین حج را بر آن ترجیح می‌دهد 171

جنگهای زمان حضرت صادق 174

عجیب‌ترین معما 186

مضرات ترک جهاد 192

از مهمترین واجبات اجتماعی اسلام 197

انهدام یک رکن مهم اسلام، ترک جمعه است 203

یک رکن مهم دیگر از ارکن دین 208

معنی غلط تقیه 212

امداد مظلوم و سرکوبی ظالم از مقررات اسلام است 216

اصیل‌ترین علل انحطاط و ذلت مسلمین تعطیل حدود الهی است 219

یکی از موجبات ترقی ملت اسلام که ترک آن علت انحطاط شده 223

کیفیت نامشروع وقف در کشورهای اسلامی یکی از عوامل انحطاط است 228

تعمیر قبور در اسلام! 235

احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده 245

موضوعی که سیاست مهمش کرده است 256

خلاصة کلام 280

اسلامی را که ما شناختیم! 282

مختصری از تعالیم عالیه اسلام 284

شایان عنوان 295

**بسم الله الرحمن الرحیم**

# مقدمه

**بنام آنکه جانرا فکرت آموخت**

**چراغ دل بنور دین بر افروخت**

تقریباً دو سال قبل بخواهش یکی از دوستان دانشمند مقاله‌ای تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین و چارة آن) در روزنامه وظیفه که در تهران منتشر می‌شود درج و انتشار دادم مقالة مزبور مورد توجة خوانندگان آن روزنامه قرار گرفت و از همان ابتدای انتشار دقت موافق و مخالف را به خود جلب کرد و کسانی بعنوان تقدیر و انتقاد ستونهائی از روزنامه را اشغال کردند شاید مقاله مزبور از این جهت جالب بود که مطلب تازه و موضوع بکری را در میان آورده بود، زیرا هر چند دربارة علل انحطاط مسلمین نویسندگانی قلمفرسائی کرده و علل و عوامل را نشانی داده‌اند اما کمتر کسی از آنان عللی را که در آن مقاله نشان داده می‌شد بقلم آورده‌اند مثلاً یکی از دانشمندان بزرگ علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی (دکتر گوستاولوبون فرانسوی) دربارة علل انحطاط مسلمین در کتاب تاریخ تمدن خود چیزهائی را موجب انحطاط عرب و اسلام نشان داده است که اگر از نقطه نظر تطور ملل و تغییرات حاصله در آنها صحیح و دارای اثر باشد مانند اختلاط خون و تقید به چهارچوب قوانین مذهبی و ناموافقی زمان و امثال آن، ولی از نظر یک نفر مسلمان بلکه از نظر یک نفر مورخ بی‌نظر اینگونه نظریات و تعلیمات،ارزشی ندارد هرچه هست مقاله مزبور بیش از دو سال در آن روزنامه انتشار یافت و با اینکه گاهی مورد انتقاد پاره‌ای اشخاص قرار می‌گرفت بدان انتقادها اعتنائی نمی‌شد زیرا غالباً انتقادکنندگان اشخاص سطحی و انتقادشان از روی تعصب جاهلانه بود مگر گاهی که اشخاص مشهوری پای بمیدان می‌گذاشتند که بی اعتنائی بانتقاد آنان موجب تولید زحمت در این محیط آلوده به سوءظن دربارة نگارنده می‌شد لذا بناچار در ضمن مقاله به جواب اعتراضات و انتقادات آن پرداخته و مطلب را روشن می‌کردیم تا اینکه اخیراً پاره‌ای از مطالب مندرجه به مذاق عده‌ای که خود را منحصراً وارث دیانت دانسته و دین را هم همین وضع موجود می‌شناسند تلخ آمده و به جای انتقاد صحیح و منطقی به تهمت و دشنام و حتی تکفیر پرداختند و به وسایلی کودکانه از قبیل شکایت به وزارت فرهنگ و تهدید به ضرب و امثال آن متشبث شدند، بنابراین پیش آمد با اینکه ده‌ها علل عمده از علل انحطاط مسلمین با مدارک ودلایل که خلاصه‌ای از آن در این مقدمه انشاء‌الله به نظر خوانندگان خواهد رسید باداره روزنامه طی مقالات مفصلی فرستاده شده بود بناچار بوسیله نامه و تلگراف تقاضا شد که از درج آن خودداری شود تا وقت آن برسد.

و اکنون به یاری خداوند متعال خلاصه و مجملی از آنچه در آنجا نشر شد با دلایلی بیشتر بعرض می‌رسد.

## چرا این موضوع را اختیار کردم؟

شاید کسانی از خوانندگان بپرسند چرا این عنوان (علل انحطاط) را اختیار کردم که در شرح و توضیح آن گرفتار تنقید و ناسزای این گونه انتقادکنندگان شوم در حالی که اگر مقصود از نشر مقالات دینی تحصیل ثواب باشد می‌توان صدها موضوع از مواضیع را دینی درنظر گرفت چنانکه بسیاری از نویسندگان جراید دینی در اطراف آنها قلمفرسائی کرده‌اند، نه تنها کسی متعرض آنان نشده بلکه مورد تمجید و تحسین اکثریت متدینین قرار گرفته‌اند چنانکه اکثر نویسندگان دینی چنین اند.

اگر چنین پرسندگانی باشند باید درجواب آنها گفت: آری اگر منظور گول ‌زدن خود ویا سرگرم ‌کردن خواننده باشد صدها موضوع از قبیل معجزات ائمه و کرامات امامزاده‌ها و تاریخچة پاره‌ای از علماء و ساختمان مدرسه‌های دینی و شرح و آمار کتابها وتفسیرها و از این قبیل مطالب و رجزخوانی‌ها و عربده‌ها که ما چنین و چنان بوده‌ایم یا چنین وچنان هستیم! می‌توان موضوع مقاله قرار داد و در اطراف آن ماهها و سالها وقت و فکر خوانندگان را ضایع کرد! اما باید دید نتیجة آن چیست؟ و از خواندن آن چه جنبش و تکانی در خواننده پدید می‌آید و او را از آن حدی که بوده تا چه درجه بالا می‌آورد و چه اندازه در احراز سعادت و دفع شقاوت او تأثیردارد و برای فردای او چه چیز ذخیره خواهد نمود و برای مشکلات آیندة او چه حربه ای در دستش خواهد داد؟!

راستی اگر خواندنی‌ها از اینگونه فواید خالی باشند نخواندن بلکه بی‌سواد صدها درجه بهتر و اولی است! زیرا لااقل آن غریزه فطری و استعداد طبیعی و خدادادی آدمی فاسد نشده و همان هوش ذاتی انسان دست نخورده و سالم باقی خواهد ماند و برای نبرد زندگی مهیا خواهد بود چنانکه هم ‌اکنون می‌بینیم که فلان دهاتی بی‌سواد عامی از حیث خلق انسانی و غرایز فطری صدها مرتبه بفلان درس خوانده شهری مزیت داشته و قابل اعتماد‌تر است و اگر خام است لااقل خیلی فاسد نشده و بقول مرحوم عشقی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن میوه که بو ندارد اصلا |  | زان میوه که کرده گند بهتر! |

پس باید نویسنده‌ای که جز اجر خدائی پاداشی ندارد اگر چیزی می‌نویسد موجب تیقظ و باعث ارتفاء خواننده باشد و او را از حالی که دارد به حالی بهتر سوق دهد وگرنه ننوشتن بهتر است زیرا وقت و فکر مردم را که عزیز‌ترین اشیاء عالم است ضایع نمی‌نماید و مرتکب‌نشدن همین جنایت خود باز سعادت است مگر اینکه مزدور ومأمور باشد که المأمورمعذور! و یا آنکه حب شهرت و خودپسندی انگیزة عمل او باشد چنانکه بیشتر نویسندگان چنین اند و از همین رهگذر است که اگر دقت شود اکثر کتابها و نوشته‌‌ها نه تنها به خواندن آن نمی‌ارزد بلکه بهترین خدمت به جامعه آنست که آنها را تسلیم سیل تند و یا امواج خروشان دریا نمائیم تا مردم را از شر آنها مأمون داریم!!

خوشمزه این بود که هنگامیکه ما این موضوع را اختیار کرده و تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین ...) مقالاتی در روزنامه وظیفه منتشر کردیم یکی از پرنویسها که به اصطلاح خود را اهل بخیه می‌داند و زمانی ستون سیاسی یکی از روزنامه‌های مرکز (قیام ایران) را به عهده داشت و مدتها با توده‌ایها در روزنامه رهبر همکاری می‌کرد و به قول خودش سالها بهائی و بهائی‌زاده بوده است و برهه‌ای از عمر را در لامسلکی گذرانیده و اخیراً با اینکه کارمند دولت و پشت میزنشین است به کسوت روحانیت ملبس شده و مصداق (هر لحظه به شکلی بت‌ عیار درآید) است، در همین روزنامه وظیفه ستونی را به همین عنوان اشتغال و تحت تیتر (علل انحطاط مسلمین و ترقی غرب) به قلمفرسائی پرداخت، بیچارة! عجول و بی‌مطالعه مثل اینکه اصلا مقالات ما را نخوانده و معنی آن را نفهمیده است تصور کرده که مقصود ما از انحطاط مسلمین مقایسه آنان با ملل غربی و اروپائی است! و این بسیار جای تأسف و تعجب است که تا کلمه ترقی و انحطاط بگوش کسی می‌خورد فوراً ذهنش متبادر به غرب و شرق می‌شود در صورتیکه درتمام آن سلسله مقالات که مدت دو سال در آن روزنامه درج می‌شد حتی کوچکترین اشاره‌ای به ترقی غرب در برابر انحطاط مسلمین نکردیم و فقط مقایسه ما در ارتقاء و انحطاط مسلمانان و مقایسه آنان با صدر اول و امروز است و عللی که یادآور شدیم ترک احکام مهمه الهی و اقبال به خرافات و موهومات بود. ما هرچند غرب را در زندگی از خود سعادتمندتر می‌دانیم اما در عین حال آنرا مترقی و خوشبخت نمی‌شماریم زیرا بین آنها و سعادت حقیقی فاصله خیلی طولانی است! اما این نویسنده مامور و مأجور علل انحطاط مسلمین و ترقی غرب را غصب خلافت دانسته و الان مدت دو سال است که در پیرامون این موضوع در آن روزنامه و روزنامه آرام به تصویل و تفصیل پرداخته است و چون موضوع غصب خلافت از مواضعی است که از یک طرف در پیرامون آن هزاران جلد کتاب تألیف و تصنیف شده لذا چیز نوشتن در آن باره بواسطه فراوان ‌بودن مطلب بسی آسان است و از طرف دیگر موجب خوش ‌آمد عوام ‌الناس و جاهلان بی‌خبر از مقتضیات زمان است لذا بدینوسیله بازار خود را گرم کرده و محبوبیتی در نظر ساده ‌دلان برای خود فراهم نموده تا جائیکه از پاپیون و کراوات بلافاصله بعمامه و نعلین ارتقاء یافته و به خیال خودش علی‌رغم نظر ما از انحطاط غرب رو به ترقی اسلام آورده که کلاه ‌شاپور را به عمامه تبدیل کرده است!! ما با چنین کودک طبیعتانی که خود را مضحکه جهانیان می‌کنند کاری نداریم و شاید هم مأموریتی دارند که در چنین زمانی که مسلمانان دنیا شدیدترین احتیاج را به اتحاد و اتفاق دارند یک عده در کشورهای شیعی مذهب مأموریت دارند که کتاب‌هائی در موضوع کهنه غصب خلافت تألیف و تصنیف یا کتابهای کهنه و فرسوده‌ای که شاید روزی سیاست سلاطین شیعه ترویج آنرا مقتضی می‌دانسته ولی انتشار آن امروز جز تولید کینه و عداوت و بیدارکردن فتنة خفته هیچ فائده‌ای ندارد، تجدید چاپ و حاشیه کرده با قیمت نازل در اختیار مردم جاهل و متعصب گذارند! لعن‌ الله الاستعمار و مشتقاتها که هنوز از گریبان این مردم بدبخت دست برنمی‌دارد و آنارا به حال خود نمی‌گذارد و در این میان اگر کسانی پیدا می‌شوند که مردم را به اطاعت احکام خدا و پیروی از محکمات ما انزل ‌الله می‌خوانند و به آتش فتنه‌ای که به منظور نفاق و شقاق بین امت اسلامیه بیش از هزار سال مشتعل است دامن نزده بلکه سعی دارند آن را خاموش کرده و التیامی به این جراحات هولناک کشنده‌ای که در پیکر اسلام است دهند، این مأموران معذور که شاید از کثرت غفلت و بی‌خبری ندانند آلت بی‌ارادة چه دستگاه سیاسی هستند جنجال و غوغا راه می‌اندازند و چنان گوینده و نویسنده‌ای را بهتر تهمتی که زبانشان جاری گردد متهم می‌گردانند و به انواع دسایس و حیل وسیلة خاموشی او را فراهم می‌آورند چنانکه تاریخ اسلام مخصوصاً در عصر حاضر از این قبیل جنایات مملو و مشحون است.

وگرنه انحطاط مسلمین چه ربطی به موضوع غصب خلافت دارد؟ و امروز تجدید مطلع در این موضوع چه فایده‌ای دارد و چگونه می‌تواند جبران مافات مسلمین را نماید! زیرا:

اولا – ارتقائی را که ما از فقدان آن متأسفیم آن ارتقائی است که مسلمین صدر اول در قرن اول و دوم اسلامی داشتند و پرواضح است تمام این ترقیات با وجود غصب خلافت انجام گرفت! شکی نیست که اگر بعد از رسول خدا بلافاصله امیرالمؤمنین در مسند خلافت قرار می‌گیرفت و مسلمانان از او اطاعت می‌کردند غیر از خدا کسی چه می‌داند امروز وضع مسلمین – بلکه جهانیان – بچه صورت بود و ترقی و تعالی آنان تا کجا رسیده بود و شاید غیر از کرة زمین بسیاری از کرات آسمانی را هم در تصرف داشتند، اما حال که نشد و اکنون این آرزو بصورت محال در آمده است تأسف بر آن اگر ثواب داشته باشد باری نتیجه عملی ندارد و بهر صورت غصب خلافت را از انحطاط مسلمین شمردن پریشان‌گوئی است زیرا اگر ارتقاء مسلمین در نتیجه احقاق حق خلافت بودجه داشت که غصب آنهم علت انحطاط باشد اما چنانکه می‌دانیم آن ارتقاء در حالی رخ داد که غصب وقوع یافته بود و معذالک مسلمانان دارای آن همه عزت و عظمت شدند.

پس چگونه می‌شد هرگاه غصب خلافت رخ نداده بود؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باده درد آلودمان مجنون کند |  | صافی ار گردد ندانم چون کند! |

پس تأسف ما بر فقدان همین ارتقائی است که حاصل و موجود بود (نه آن ارتقائی که صورت وقوع نیافت و خیالی بوده و جز و احلام و رؤیاهای شیرین است!) فلذا باید ببینیم که چه چیز موجب آن ارتقاء بوده تا اگر در دسترس است بدست آوریم و چه چیز علت آن انحطاط گشته تا اگر امکان دارد از آن اجتناب کنیم، و به نظر ما و هر فرد مطلع سبب ارتقاء آن روز اجراء نمودن احکام حیات بخش اسلامی بوده چنانکه علل انحطاط امروز ترک وتعطیل آن احکام می‌باشد و به عقیده ما اجرای همان احکام در همین امروز با اندک کوشش موجب سیادت و سعادت مسلمانان گشته آن مجد و عظمت گذشته آنها را به بهترین صورت اعادت می‌دهد زیرا اگر بدستور اسلام آن چنانکه ما در این وجیزه توضیح می‌دهیم عمل شود خیلی زود و آسان می‌توان از خیرات وبرکات این دین مبین خیلی بیشتر از مسلمین صدر اول متمتع و بهره ‌ور شد، برای اینکه مسلمانان این زمان را خیلی بهتر و آسانتر برای اجرای آن احکام می‌توان حاضر نمود زیرا فهمیده‌ترند و اوضاع زمان هم تا حد زیادی نسبت به وضع ایشان مساعد است و حکام و فرمانروایان این عصر اگر به مقتضای دستور الهی انتخاب و گماشته شوند بهتر می‌توانند مصدر خیر برای امت و ملت خود باشند.

ثانیاً، چنان فرض گیریم که به قول این نویسنده‌گان علت انحطاط مسلمین غصب خلافت بوده!! امروز چه باید کرد؟ آیا همین طور نشستن و تأسف ‌خوردن و مصیبت هزار و چهار صد سال قبل از این را یاد آوری‌ نمودن و بزرگ ‌کردن و بر مسببین آن لعنت و نفرین‌نمودن چه نتیجه‌ای دارد؟! این کارها انحطاط فعلی مسلمین را تبدیل به ارتقاء می‌کند و عظمت ومجد دیرین آنها را بازگشت می‌دهد؟! یا تولید بغض و کینه و عداوت بین مسلمین که هم به فرمان الهی مأمور به اتحاد و اتفاقند وهم عقل و تجربه اتفاق و اتحاد آنان را واجب می‌شمارد بین ایشان ایجاد می‌نماید و فتنه خوابیده را بیدار می‌کند؟ در ظرف این چهارده قرن از این همه کینه و عداوت و اختلاف چه دیده اند که هنوز هم باید آن را دنبال کرد؟؟

آیا نتیجة چنین منطقی که علت انحطاط مسلمین غصب خلافت بود! جز اینست که برای ارتقاء آن باید حق را از غاصب گرفت و به من له‌الحق رسانید! یعنی از ابوبکر گرفت و بعلی تسلیم کرد!! امروز کدام خلافت مانده و علی و ابوبکر در کجا هستند که ما با نوشتن و گفتن این حرفها می‌خواهیم حق را به حقدار برسانیم؟! لازمه این سخن آن است که حق و وضع خلافت را ایجاد کنیم و علی و ابوبکر را زنده گردانیم! آیا این امر محال نیست؟ ممکن است گفته شود که احتیاج به زنده‌کردن ابوبکر و علی نیست از فرزندان ابوبکر می‌گیریم و به فرزندان علی می‌دهیم اما آیا خود موضوعموجود است و منتفی نیست؟! خلافتی نیست که بعلی بدهیم یا به فرزند علی!! شاید بگویند مقصود از نشر این گونه کتب آن است که معلوم شود راه علی حق و راه ابوبکر باطل است می‌گوئیم : اولا بین پیروان ابوبکر و علی در طی راه حق چندان اختلافی نیست زیرا پیروان هر دو قائل بوحدانیت خدا و نبوت محمد و مؤمن به قرآن و عامل به دستورات آن هستند و اختلاف که بین سنی و شیعه در پاره‌ای از فروع است خیلی کمتر از اختلافی است که دو مجتهد شیعه یا دو عالم سنی با یکدیگر دارند پس! این عذر بدتر از گناه چیست؟

و ثانیاً : مقصود از روشن‌شدن راه حق و باطل برای پیمودن راه است وگرنه هنگامی که برای کسی راه حق روشن شود چون بطی طریق نپردازد و همانجا بماند تا وقت گذشته هلاک شود از این معلوم‌شدن راه حق چه فائده‌ای خواهد برد؟ پیداست که هیچ بلکه جز ملالمت و رسوائی نتیجه‌ای ندارد.

حالا از این روشن‌کنندگان راه حق باید پرسید آیا هنوز بعداز چهارده قرن زد و خورد و ملیونها کتاب نوشتن راه روشن نشده است؟ و اگر روشن نشده پس کی روشن خواهد شد؟ و اگر روشن‌شدن پس فائده این عمل چیست و راه طی‌شده کدام است؟ آیا راه طی‌شده همین وضعی استکه امروزه مسلمانان دارند؟ یعنی مقصود از این همه ارسال رسل وانزال کتب که خلاصه و جان و مغز آن علی‌ القاعده در نزد مسلمانان است و باید هم‌چنین باشد آیا همین انحطاط و ذلت است که هیچ حیوانی هم نمی‌تواند آن را نفهمد؟! اگر مقصود از آن، همین وضع باشد بفرمائید به ببینیم کدام ملت از شما عقب ‌مانده‌تر و بدبخت‌تر است؟! شما مدعی هستید که تابع بهترین ادیان الهی و پیرو کتاب آسمانی خود هستید که از طرف پروردگار جهان و آفرینندة کون و مکان نازل شده و خود همین کتاب آسمانی فریاد می‌زند[وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ]{آل عمران:139} **[**وَللهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ**]** {المنافقون:8}و روزگار درازی هم این مدعای قرآن مسلم جهان بوده مسلمانان علو و عظمت خود را به سراسر قاره‌های زمین بسط و مسلم داشتند، اما امروز چه مردمی پریشان روزگارتر از شما هستند آیا مدعیان دین توحید می‌توانند تفوق و مزیت خود را بر بت ‌پرستان هند و از حیث علم و عمل و خلق و منطق ثابت کنند اگر چنین نیست پس علتی دارد ما در صدد جستجوی آن علتیم و طبق تحقیق و نظریه‌ ما آن علت یا علل ترک آن اوامری است که از طرف پروردگار عالم بر رسول خاتم نازل شد و سنت سنیة نبویه در طی دوران نبوت خود عملاً آنها را به اجرا درآورد و پس از وی مسلمین صدر اول با تمام آلودگی و نقائص، تا آن احکام را اجرا می‌کردند حائز و واجد آن عزت و شوکت شدند اما همینکه وساوس و تسویلات و تحریفات و تأویلات ارباب اغراض به میان آمد ایجاد شبهه‌ها و تزلزلات نمود و غفلت و جهالت مسلمین هم بر تشدید وخامت افزود تا به امروز که به این صورت درآمده که تابعین تورات محرف و انجیل مزخرف پیروان قرآن را به مسخره گرفته و سخره کرده‌اند!! و ای اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور!!.

این نویسندگان هر چه می‌خواهند بگویند ما علل انحطاط مسلمین را ترک این احکام می‌دانیم چنانکه موجبات عزت و ارتقاء آنها را اجرای این احکام می‌دانیم و در این مدعا دارای هزاران مدارک و دلائل عقلی و نقلی بوده تابع نظر مولای خود امیرالمؤمنین هستیم که موجب عظمت و اعتلاء مسلمین را در امضاء و اجرای احکام الهی که امروز متروک شده می‌داند آنجا که در خطبة قاصعه در نهج‌البلاغه می‌فرماید :

**«... فاصبحوا فی نعمتها غرقین و عن حضرة عیشها فکهین قد تربعت الامور بهم فی ظل سلطان قاهر»** تا آنجا که می‌فرماید: «**فهم حکام علی العالمین و ملوک فیاطراف الارضین یملکون الامور علی من کان یملکها علیهم و یمضون الاحکام فیمنکان یمضیهما فیهم**»**.**

آری اینان مسلمانان صدر اولند که به فرموده امیرالمؤمنین و به شهادت تاریخ فرمانروایان جهان و پادشاهان کران تا کران کیهان بودند و مالک امور و سلطنت بر کسانی شدند که بر ایشان مالک بودند و سلطنت و احکام الهی را در کسانی جاری کردند که روزگاری احکام جبت و طاغوت را در ایشان جاری می‌داشتند! آنگاه علت انحطاط مسلمین را در مذمت اصحاب خود می‌فرماید :

**ألا و إنکم قد نقضتم ایدیکم من حبل الطاعة.**

پس آقایانی که می‌خواهند هوسناکانه علل انحطاط مسلمین را بنویسند خوب است قدری در اخبار و آثار اسلامی مطالعه کنند و بدانند که تقیید الفاظ و به زنجیرکشیدن جملات بی‌معنی اگر در روزنامه‌های پرنویس و بی‌حاصل، مقاله‌نویسی شمرده شود باری در چنین موضوعی باید به تحقیق و مطالعه پرداخت!

## مطالعه و دقت در این موضوع چه فائده دارد؟

نه تنها از نظر یک نفر مسلمان علاقمند به سعادت خود که بستگی بدانستن علل ارتقاء و انحطاط مسلمانان دارد بلکه از نظر یک نفری که علاقه به فهم و اطلاع از حوادث مهمه جهان وعوامل و انگیزة ترقی تنزل امم و ملل دارد مطالعه تاریخ و شرح علل ارتقاء و انحطاط مسلمین از جالب‌ترین حوادث تاریخ عالم است و البته از نظر یک نفر مسلمان غیرتمند یادآوری و تذکر داستان عظمت و اعتلاء مسلمانان صدر اول که اجداد و پدران جسمی و روحی او هستند و تشریح و بواعث و عوامل غم‌انگیز انحطاط و ذلت مسلمین کنونی که آثار نکبت ‌بارش متوجه و دامنگیر فرد فرد مسلمانان امروزه است مهمترین موضوع لازم است و چون علل و عوامل انحطاط و ارتقاء در تمام ازمنه و اعصار تاریخ بشری همانند و یکسان بوده آنچه باعث ترقی مسلمانان صدر اول گشت می‌تواند هم امروز نیز باعث ارتقاء مسلمانان این زمان باشد و آنچه موجب نکتب و انحطاط مسلمین کنونی است اگر دچار مسلمین صدر اول می‌گشت موجب ذلت و نکتب آنها نیز می‌شد و بعبارت دیگر امروز نتیجة دیروز و فردا مولود امروز است، پس اطلاع از اسباب و وسایل ترقی مسلمانان صدر اول و دقت و مطالعه در موجبات ذلت و انحطاط مسلمین کنونی از مهمترین و جالب‌ترین موضوعاتی است که نه بر هر فرد مسلمان بلکه بر هر فرد ذی شعور انسانی مطالعه و اطلاع آن بسی واجب است. راستی در میان حوادث بزرگ و جنبش‌های حیرت‌انگیز بشری چه حادثه‌ای عظیم‌تر و حیرت‌انگیزتر از حادثه پیدایش دین مبین اسلام در ریگستان حجاز که فقیرترین بقاع ارض از حیث ثروت و تمدن و صنعت بود می‌توان یافت که مردم جاهل آن در تحت تبعیت این دین مبین در فاصله‌ای کوتاه یعنی در کمتر از نیم قرن تقریباً تمام نقاط معموره دنیا آن روز را در تحت سیطره و نفوذ حق ‌پرستانة خود درآورده و بیش از شش قرن بر تمام آن نقاط حکومت مادی و معنوی داشتند و چه چیز باعث شد که به این روز سیاه افتاده‌اند؟ض خوب است این اسرار را از زبان کسی که اگر دشمن اسلام نباشد حداقل دوست هم نیست بشنوید: گوستاولوبون در تاریخ تمدن اسلام خود می‌گوید: شالودة تمدن عرب و اسلام بدست قومی که تا حدی وحشی بوده‌اند ریخته شد لکن همین قوم یک دفعه از ریگستان عرب خارج شده در اندک زمانی تخت و تاج با عظمت روم و یونان و ایران را زیر و زبر نموده دولت عظمی در مقابل تشکیل دادند که از هند تا اندلس وسعت داشته و کارهای نمایانی که از آنها بعرصة ظهور و بروز رسید واقعاً حیرت‌انگیز و مطالعه آثارتاریخی آن برای ما بسی دلچسب و زیاد جالب توجه و تعجب‌آور می‌باشد..

پس مطالعه و دقت در این موضوع پرفائده‌ ترین مطالعات و دقتها است.

## این معما را چگونه حل می‌کنید؟

در مقدمه جلد دوم آئین جاویدان این قضیه مطرح شده است که بتصدیق تمام مورخین ومطلعین جهان، اسلام در نقطه‌ای ظاهر شد که محروم‌ترین بقاع ارض و مردم آن نیز بدبخت‌ترین مردم روی زمین بودند اما همین مردم از همین نقطه به برکت دین مبین اسلام دارای چنان خصایل و ملکاتی گشتند که تاکنون تاریخ دنیا نظیر آنها درایمان و عدالت و شجاعت و جهانگیری و علم و تمدن به یاد ندارد! و جای بسی تأسف و تعجب است است که اخلاف این اسلاف یعنی مسلمانان کنونی اگر در بدترین و منحط‌ترین وضع سیاسی و اجتماعی نباشند لااقل ملتی عقب‌مانده و ذلیل و بالاخره نامشابه به گذشتگان نامدار خود هستند!

علت این عقب‌ماندگی و انحطاط چیست؟ آنهائیکه مقتضیات زمان و محیط و پاره‌ای از خصائل را در ارتقاء و انحطاط مسلمین دخیل و عامل می‌دانند اگر اشتباه نکرده باشند خیلی هم ادعایشان درست نیست زیرا با اینکه در اثر توسعة دامنة اسلام و بسط و گسترش آن در شرق و غرب عالم و دخول افواج بی‌حد و حصری از ملل گوناگون جهان بدین خدا و اختلاط آنها با یکدیگر که تفرق و تحزب آنان به جهاتی تا حدی طبیعی به نظر می‌رسد و با آن کیفیت البته تشتت و پراکندگی لامة لاینفک آن است معهذا می‌بینیم که تا بیش از هفت قرن بعد از پیدایش اسلام باز هم تا ظهور فتنه مغول که می‌توان گفت یک بلای آسمانی بود دولت اسلامی یکه ‌تاز عرصة تمدن و علم و دانش، و پرچم اسلام در رفیع‌ترین مقام معنوی خود در اهتزاز بود و اگر اخیراً دچار نکتب و عقب ‌نشینی و انحطاط گشت در اثر این نبود که یک دینی بهتر و رژیمی عالی‌تر پیدا شده باشد که آن را مقهور و مضمحل نماید! بلکه آنچه واقع است اینست که ملت اسلام تا فاصلة زیادی از مبانی و آداب دینی و تعالیم حیات ‌بخش آن دور شده بود و احکام آسمانی و قوانین جاودانی آن معطل و متروک مانده بود یعنی همان دستورات و شرایعی که برای جلوگیری از این قبیل مصائب وضع شده بود موقوف الاجرا مانده بود فلذا روی سنت الهیه آن نکبت و ذلت متوجه مسلمین گردید مثلا هرگاه فرمان ابدی الهی[**وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ**] {الأنفال:60} موقوف و متروک نمانده بود و مسلمانان دچار امراض خانمانسوز جاه ‌طلبی و نفاق و تفرق و تصوف نگردیده بودند چگونه ممکن بود مشتی مغول خونخوار و وحشی از آن طرف دنیا چون مور و ملخ گرسنه به کشورهای اسلامی روی آورند و از رخنه‌های نفاق و افتراق وارد حصن متین وحریم محترم اسلام گردند و مرتکب آن چنان جنایاتی شوند که تصور آن موی را بر اندام راست می‌کند؟ پس آنچه درانحطاط و ذلت مسلمین دخیل عامل بود و علل انحطاط آنان شمرده می‌شود ترک پاره‌ای از احکام حیات بخش و سعادت فزای اسلام بود نه مقتضای محیط و زمان و نقص قانون و خصائل عربی! چنانکه دکتر گوستاولوبون و امثال آن گفته‌اند!!

این بنده نگارنده در ضمن مطالعات و تتبعات خود در جریان طی مراحل عمر که انسان هر روزی به مقتضای آن دارای نظر و عقیده‌ای است اخیراً جداً معتقد شده‌ام که اکثریت مدعیان مسلمانی فرسنگها نه تنها از حقایق اسلام بلکه از حقایق زندگی دور شده‌اند و بدبختانه گرفتار اوهام وخرافاتی گشته‌اند که اثر و یادگار دوران جاهلیت و مذاهب باطلة قبل از اسلام بوده و یا در نتیجة القای شیاطینی که نکبت‌ و ذلت ایشان را طالب بوده‌اند پیدا شده که امروز مبارزه با آن کمتر از مبارزه مسلمین صدر اول با بت‌پرستی جاهلیت نبوده بلکه به درجات از آن سخت‌تر است! و اگر خدای عالم نظر رحمتی بر این گم‌گشتگان وادی ضلالت و دور افتادگان از سرچشمة حقیقت داشته باشد عده‌ای دانشوران حق‌پرست و روشن‌دل و با ایمان از میان ایشان برمی‌انگیزد که با چراغ علم نیروی برهان اینان را به شاهراه دین مبینی که بدان منسوبند ولی بدبختانه دیرزمانی است که آنرا از دست داده‌اند هدایت کنند تا شاید در مدتی دراز با مبارزه‌ای پی‌گیر و دامنه‌دار بتوان آنان را بعزت آباد ایمان و مأمن شرف و اعتلا و گذشتة‌شان عودت داد و آب‌رفته را به جوی بازآورد وگرنه با این کیفیت و وضعی که اکنون این ملت دست‌ در گریبان است هزار یک احتمال برگشت بعین‌الحیات رزین الهی داده نمی‌شود بلکه آنچه تقریباً مسلم بنظر می‌رسد اینست که منسوبین به اسلام اکنون در پرتگاه هولناکی قرار دادند که عنقریب تاروپود و جودشان از کارگاه هستی محو خواهد شد و این از سنت خدائی بعید نیست زیرا غالباً اممی که متنعم بنعمت وجود انبیاء و دین حق کشته‌اند وکفران ورزیده‌اند بیشتر در معرض ابتلا و عذابهای الهی قرار گرفته‌اند بطوریکه جزو افسانه‌ها و اساطیر تاریخ قرار گرفته داستانی برای آیندگان گشته‌اند چنانکه در آیات شریفه می‌فرماید:

**[**وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ**]** {المؤمنون: 44}

«و آنها را مايه عبرت [و زبانزد مردم‏] گردانيديم. دور باد [از رحمت خدا] مردمى كه ايمان نمى‏آورند»

**[**وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ**]** {سبأ:19}

«و ما آنان را داستانهايى (براى عبرت ديگران) قرار داديم و جمعيّتشان را متلاشى ساختيم در اين ماجرا، نشانه‏هاى عبرتى براى هر صابر شكرگزار است.»

البته حقایق ثابتة عالم وجود که ادیان حقه الهیه متضمن آنند هرگز نیست و نابود نمی‌شود و نعمت هدایت وکلید سعادت را بدست هر کسی که فقط نام مسلمانی برخود نهد نمی‌دهند و خدا هم چنین تعهد و التزامی نسپرده است که مدعیان مسلمانی را بدون عمل به مقتضای اسلام عزیز بی‌جهت نماید! و تجربه چندین قرن هم این حقیقت را با فصیح‌ترین بیان آشکارا می‌دارد که هر کس دارای خصال و صفات مسلمانی شد هر چند بودائی یامسیحی یا یهودی باشد دارای عزت و احترام خواهد بود نه آن را که بامسلمانی راهی نیست و اسمی بی‌مسمی است بلکه اگر تدبر به آیات شریفه قرآن کنیم می‌بینیم که با بلیغ ترین بیان ما را که به نام مسلمانی برخود نهاده‌ایم تهدید بذلت و زوال و انحطاط و اضمحلال می‌نماید و انذار می‌کند که اگر با شرایط اسلامی رفتار نکنیم قومی غیر ما را برای آن دولت عظیم و نعمت جسیم انتخاب و اختیار خواهد کرد آنجا که می‌فرماید :

(محمد : 38)

و اگر روى بگردانيد گروهى جز شما را جايگزين كند، آن گاه [آنان‏] مانند شما نباشند

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ] {المائدة:54}

«اى مؤمنان، هر كس از شما كه از دينش برگردد [بداند كه‏] خداوند گروهى را در ميان خواهد آورد كه آنان را دوست مى‏دارد و [آنان نيز] او را دوست مى‏دارند. »

روی این نظر و عقیده بر آن شدم که برخلاف نویسندگان غرورانگیز و اغواگر برادران خود را که در نتیجه گمراهی دور و دراز مدتهاست در بیابان بی‌خبری ویلانند از این غفلت و اهمال بیاگاهانم و تا حدود توانائی خود صدای نارسای خود را به گوش فهم و اندیشه ایشان برسانم هرچند که با وضع موجود بعید می‌نماید که صدای من و هزاران امثال من و بهتر از من نتیجه‌ای دهد و ثمری به بار آورد خصوصاً که مخالفان بی‌هدفی نه از روی منطق و دلیل بلکه تنها به منظور مخالفت با هر چه که موافق سلیفة آنها نباشد یا تقریباً الی العوام بنای جنجال و غوغا می‌گذارند تو گوئی که مانند چینیان خرافی معتقدند که اگر دستی به ترکیب این وضعیت که عقلا و منطقاً مخالف کتاب و سنت و عقل است زده شود اژدهای مقدس حامل زمین زخمین شده و دنیای طوفانی و نابود می‌گردد!!.

یکی از حرفهای مخالفین اینست که چرا این بحث از طرف این ناچیز آغاز شده است و حق این بود که مثلا چنین موضوعی اگر لازم است از طرف علما یعنی کسانیکه بکسوت روحانیت ملبس و بدین مزیت از دیگران ممتازند آغاز می‌شد! و شاید به همین نظر بوده که گاهی کلماتی موهن و تحقیرآمیز و حتی غوغا انگیز در بیانات خود آورده‌اند از قبیل اینکه دیگران بهتر از تو فهمیده‌اند!! یک نفر کارمند ساده فرهنگ‌ وارد موضوعاتی شده که من که چنین و چنانم جرأت نمی‌کنم که وارد این مباحث شوم؟! و از این قبیل!!

ما به این اعتراض که در نزد ارباب دانش و عقول مردود و غیرقابل قبول است چیزی نمی‌گوئیم زیرا سخافت و بی‌ارزشی آن مخصوصاً دراین زمان بر اکثریت خوانندگان مسلم است و تقریباً منطق مردم جاهلیت است که نزول قرآن را بر پیغمبر عظیم‌الشأن فوق مقام او دانسته می‌گفتند:

**[**وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا القُرْءانُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ القَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ**]** {الزُّخرف:31}

«و گفتند چرا اين قرآن بر مردى بزرگ از [مردم‏] اين دو شهر فروفرستاده نشد؟»

ولی به این آقایان می‌گوئیم ما نه تنها ادعائی نداریم بلکه در نزد نفس خود از آنچه هم شما نسبت داده و گمان می‌برید پست‌تر و کوچکتریم و حتی برای استراضای خاطر شما و رغم انف خودحاضریم اقرار کنیم که ما نه تنها در جرگة علما و دانشمندان نیستیم بلکه برای خاطر شما می‌گوئیم! که جز و طبقه بی‌سوادان و درس‌نخواندگانیم و از تعلیم و درس و بحث معموله دارای حظ قلیل و ناچیزی می‌باشیم ولی با تمام این وصف از موجودات و مردم روی کرة ارض و در ردیف بنی نوع انسان بوده و مقدرات و سرنوشت ما بستگی تام و تمام به مقدرات و سرنوشت دیگران دارد آیا شما با کمال علم و عدل و عقلی که ادعا می‌کنید به یک موجود انسانی اجازه می‌دهید که در سرنوشت خود اظهار نظری کرده و لااقل دردی که جان او را می‌آزارد بیان نموده گفتگوی آنرا در میان بگذارد. یا چنین حقی هم ندارد؟1

اگر در منطق شما یک موجود دارای حس و ادراک، حتی حق ندارد در سرنوشت خود نظر کرده و درد و المی که او را می‌آزارد و چاره‌ای که برای او می‌اندیشد بیان کند در این صورت یقین داشته باشید که در دستگاه طبیعت چنین پیش ‌بینی نشده و چنین خاصیتی در موجودات ذی حس نیست و فشار آزار اندرون هر وقت باشد ظاهر و آشکار خواهد شد و خواه ناخواه این ابر ضخیم جهالت از جلوی خورشید حقیقت برداشته می‌شود!

بهر صورت قبول داشته باشید یا نداشته باشید ما یک فرد از هم سرنوشتان شما بوده و در این کشتی متلاطم اجتماعی که ما را در دریای حوادث پیش می‌رود با شما همسفریم و با نگاهی که به اطراف و اکناف خود می‌نمائیم و وضع خود را با ملل دیگر و گذشته و آینده خود مقایسه می‌کنیم جایگاه خود را مطمئن نمی‌بینیم و به قدر فهم و ادراک خود حس می‌کنیم و چاره‌هائی را که به نظرمان می‌رسد عرضه می‌داریم شما اگر ما را درخطا و اشتباه می‌بینید با بیانی مستدل و آرامش‌بخش خطای ما را روشن و مستدل بیان کنید تا موجب اطمینان ما گشته یقین کنیم که خطرهائی که حس می‌کنیم خطر نبوده و چاره‌جوئی ما نیز درست نیست وگرنه هو وجنجال و تحقیر و تکفیر این چنانی شما، اگر ما را به نظرات و عقاید خود محکم‌تر نکند باری سست نخواهد کرد و ناچاریم حتی شما را هم که با ما هم عنان و هم ‌سر نوشتید در ردیف کسانی شماریم که چنین روزگار سیاهی برای ما پیش آورده‌اند بلکه مبارزه با شما را تا آنجا که بتوانیم لازم‌تر شماریم زیرا دشمن خانگی هر که باشد بدتر از دشمن بیرونی است. و سزاوار نیست که :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عدوی خانه خنجر تیز کرده |  | تو از خصم درون پرهیز کرده! |

پس اگر سوءنظر نباشد حتی اگر کودکی هم در قافله‌ای احساس خطر کرده و کاروانرا به موارد خطراتی که احساس نموده خبر داد عقلا بدان بی‌اعتنا نمانده لااقل به تمسخر و استهزاء وی نمی‌پردازند! مگر اینکه شما انتقادکنندگان تمسخر کار حتی انکار وقوع و خطر ادعای نفی وجود ذلت و ضرر نمائید و آنچه امروز بر ملت اسلام از طرف دشمنان حیله‌گر و دوستان گول و نادان، گذشته و می‌گذرد نادیده انگارید و به چیزی نشمارید و آن را قابل دفاع و مورد اعتنا ندانید و فقط آن موقع دیک تعصبتان به جوش و رگ غیرتتان به جنبش درآید که به یک یاز عادات معموله و خرافات مأنوسه‌تان تجاوز و بی‌احترامی شود! که در چنین صورت با شما عرضی نداریم و فقط داستانی را که مولوی در مثنوی برای چنین غیرتمندان! آورده تذکاراً یادآور می‌شویم.

وی در دفتر پنجم مثنوی می‌گوید :

راستی کدام مسلمان مطلع از عظمت حیرت‌ انگیز و افتخار ‌آمیز مسلمانان راستی قرون گذشته و با خبر از ذلت و نکبت فزون از حد امروزه آنهاست که کشور پهناور و عزیز و زرخیر اسلامی هر نقطه‌ای در دست متجاوزی ستمگر و دشمنی استعمارگر است این اوضاع را به بیند و نیندیشد که علت و جهت آن چیست و بدان بی‌اعتنا بماند اما همینکه گفته شود ترک احکام خدا و نسخ محکمات ما انزل ‌الله آن را بدان صورت آورده رگ غیرتشان به جنبش آید که این گفته مخالف رأی فلان آخوند! و ناموافق با سلیقة به همان است که در زمانی دم از مرجعیت می‌زده است! اگر در درک علل و انتخاب و چارة آن ما را مصیب ندانسته و یا در تردید هستید اینک ما آن علل و راه چاره آن را در این صفحات به طور اختصار به حدی که برای هوشمندان کافی و قانع باشد از نظر شما می‌گذرانیم تمنا داریم با دقت و بصیرت مورد مطالعه قرار داد. آنگاه با نظر کریمانه و خالی از تعصب اگر آن را حق یافتید ما را در این راه نصرت و کمک دهید و اگر به اشتباه ما واقف شدید برای خاطر حق و از روی صفا و صمیمیت نه عناد و لجاجت ما را به اشتباه و خطایمان بیاگاهانید امیدواریم پرودرگار کریم ما را که به عقیده خود نظری جز جلب رضایت حضرت او نداریم آن قدر وسعت صدر و بصیرت کرامت فرماید که بتوانیم راهنمائی‌ها و نشاندادن خطاهای ما را از جانب شما به حسن قبول تلقی کرده و آنرا نصب ‌العین خود قرار دهیم و در هر صورت در پیشگاه پروردگار معذور و مأجورید اما به شرطی که حقیقتاً به حق رسیده و مقصودتان طرفداری از حق باشد و اگرنه ما آنچه را در این اوراق به نظر شما می‌رسانیم چون به صدها دلیل عقلی و نقلی حقانیت آن بر ما مسلم است آنرا به عنوان اعلام خطر و ارشاد چاره‌جوئی استشهاد می‌کنیم و معتقدیم که لااقل در پیشگاه خداوند ادای وظیفه خود را نموده‌ایم و اگر هم عذابی رسید و ما را نیز با دیگران در ربود مضمون آیه شریفه را یادآور می‌شویم:

**[**وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ**] {**الأعراف:164**}**

«و آن گاه كه گروهى از ايشان گفتند: «براى چه قومى را كه خدا هلاك‏كننده ايشان است، يا آنان را به عذابى سخت عذاب خواهد كرد، پند مى‏دهيد؟» گفتند: «تا معذرتى پيش پروردگارتان باشد، و شايد كه آنان پرهيزگارى كنند.»»

و اگر با این همه ما را در این باب معذور ندانسته و آنرا حمل بنازکدلی و غمخواری بی‌جهت ما کردید ما تحمل این عیب را بر خود می‌نمائیم (اگر بزعم شما عیب باشد) و می‌گوئیم چه باید کرد که ما چنین آفریده شده‌ایم بقول صائب :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه پا کج می‌گذارد ما دل خود می‌خوریم |  | شیشة ناموس عالم در بغل داریم ما |

و علی این حال ما مطالبی را که درآن روزنامه به طور پراکنده (که از خصوصات روزنامه است) انتشار دادیم اینک در این مقدمه بطور جامع از نظر شما می‌گذرانیم و یقین داریم :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن کوز دیار آشنائیست |  | داند که متاع ما کجائیست |

در نظر داشتیم قبل از شروع در بیان عوامل ارتقاء و علل انحطاط تصویری از حقیقت جامعه اسلامی که منظور نظر بنیادگزار این دین مبین است ولو بطور مختصر برای خوانندگان خود ترسیم کنیم تا به ببینند که اگر حکومت واقعی اسلامی روی کار آید و چنانکه باید به اجرای احکام شریعت پردازد چه مدینه فاضله‌ای در روی زمین تشکیل می‌یابد که افلاطون حتی خواب آنرا ندیده و در خیال خود هم نمی‌توانست آنرا مجسم نماید! ولی دیدیم به واسطه دوری مردم از معالم اسلام و آشنا نمودن عامه به حقایق دین و غفلت اکثریت از قوانین کتاب و سنت ما هر چقدر هم در این منظور سعی کنیم نمی‌توانیم حتی سایة کمرنگی هم از آن مجسم نمائیم لذا تصمیم گرفتیم که در ضمن بیان موجبات ارتقاء و علل انحطاط که هر دو (موجبات و علل) یکی هستند یعنی همان چیزیکه موجب ارتقاء آنروز مسلمین بوده ترک همان چیز علت انحطا امروز مسلمانان شده کهبا اجرای آن خود به خود این منظور بدست خواهد آمد و تصور می‌کنیم بعد از شرح آن موجبات و علل صورت نسبتاً کاملی از مدینه فاضله اسلامی در نظر خوانندگان مصور خواهد شد و مطالعه‌کنندگان درخواهند یافت که اسلام با چه احکام سهل و اسان به آرزوهای محال فلاسفه الهی جامه وجود و عمل پوشانده است آنگاه تعجب خواهند کرد که جهالت و نادانی مسلمانان و زنده ‌شدن بدعتهای مجوس و فراعنه چگونه آن را از ارزش انداخته است! در اینجا تذکرا این نکته ضروری است که پاره‌ای از نویسندگان و گویندگان علت مهم این انحطاط و ذلت را غلبه سیاست استعماری دولتهای اروپا و امریکا می‌دانند در حالیکه آن علت نیست بلکه معلول است زیرا وقتی که ملتی از وظائف اجتماعی و اجرای احکام محکمه اسلامی تن زند، نه حکومتی داشت و نه جهادی نه جماعتی داشت و نه اتحادی بناچار طعمه کسانی خواهند شد که از آنها قوی‌ترند! مگر اروپا و آمریکا التزام سپرده‌اند که به مدعیان مسلمانی بی‌احترامی نکنند یا آن قدر احمقند که از طعمه‌های مهیا و مهنا دست بردارند؟!!

آنکس که از دشمن توقع انصاف و ترحم دارد احمق است!

## نخستین عامل ارتقاء که ترک و قصور در آن علت انحطاط مسلمین گشت

نخستین وسیله و عامل ترقی هر فردی از فراد نوع انسان علم و فهم است که موجب مزیت و شرف آدمی بر جمیع موجودات روی زمین گشته و همین خاطر بوی منصب خلافت و رتبه فضیلت داده او را صدر نشین بزم ‌هستی و یکه تازه ‌میدان وجود نموده است. ما در فضیلت علم و عالم نمی‌خواهیم در این مختصر به شرح و تفصیل بپردازیم چه آن مطلبی است که امروز حتی بر حیوانات عجم فضیلتش آشکار است و فقط می‌خواهیم نظر اسلام را در این مورد و اهمیتی که شارع مقدس آن به علم داده و مسلمانان را به تعلیم و تعلم آن امر کید و اصرار شدید فرموده تا حدی روشن کنیم تا مسلم شود که بنیادگزار این دین مبین تا چه حد به عالمی و فهمیدگی پیروان خود علاقمند بوده است.

در اهمیت علم و عالم از نظر شارع همان بس که پروردگار جهان دانشمندان را در پس از ذکر ذات مقدس خود، فرشتگان و سپس دانشمندان را قائم بعدل می‌شمارد و از ساکنان کره ارض عالمان را آشنا به حقایق وجود و گواه بر وحدانیت معبود علی الاطلاق می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

[شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالمَلَائِكَةُ وَأُولُو العِلْمِ قَائِمًا بِالقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ]{آل عمران:18}

خدا كه همواره به عدل، قيام دارد، گواهى مى‏دهد كه جز او هيچ معبودى نيست و فرشتگانِ [او] و دانشوران [نيز گواهى مى‏دهند كه:] جز او، كه توانا و حكيم است، هيچ معبودى نيست‏

و هر سخنی در فضیلت علم بعد از این بیان فروغ شمع را در مقابل آفتاب تابان دارد! و در فضیلت تعلیم و تعلم همین بس که خلقت آسمان و زمین و مجموع عوالم موجوده در فضای لایتناهی را برای این می‌داند که مردم دانا و عالم شوند آنجا که در آخر سوره طلاق می‌فرماید:

**[**اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا**] {**الطَّلاق:12**}**

خدا همان كسى است كه هفت آسمان و همانند آنها هفت زمين آفريد. فرمان [خدا] در ميان آنها فرود مى‏آيد، تا بدانيد كه خدا بر هر چيزى تواناست، و به راستى دانش وى هر چيزى را در بر گرفته است‏

و در مذمت بی‌علمان همین بس که پروردگار سبحان بر سبیل تقریح و استفهام انکاری می‌فرماید :

**[**هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الأَلْبَابِ**]** {الزُّمر:9}

«آيا كسانى كه مى‏دانند و كسانى كه نمى‏دانند يكسانند؟ تنها خردمندانند كه پندپذيرند»

و نیز می‌فرماید:

**[**كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ] {الرُّوم:59}

اين گونه، خدا بر دلهاى كسانى كه نمى‏دانند مُهر مى‏نهد

آنچه در این باب مورد نظر است فضیلت علم و عالم نیست زیرا چنانکه گفته شد این مطلب چندان محتاج تشریح و تفصیل نیست بلکه آنچه مقصود ما است اینست که این همه تأکیدات در شریعت مطهره و این قدر در فضیلت علم و عالم آیات و روایاتی که وارد شده منظور و مقصود چه بوده است؟ آیا همینکه تا چندی قبل به شدت معمول بود و هنوز هم آثار آن باقی است این بوده که به سنت ‌زردشتیان وعادت ایرانیان قدیم یک طبقة مخصوصی از طبقات ممتازه کشور به نام آخوند و ملا و روحانی از هرگونه امور پرمشقت و با مسئولیت معاف و بار دوش عوام بوده آنان را به نام اینکه اینها عالم و روحانیند تا ابد تقدیس و احترام کنند و نان و آب و تجملات زندگی و آقائی آنها را تهیه و اداره نمایند! واضح است که مقصود از آن همه مدح و منقبتی که در فضیلت علم و عالم وارد شد این نبوده که طبقه خاصی آنرا وسیله آب و نان و سرمایه دکان خودکنند که دراین صورت نه تنها بعلم ودانش اهمیت و احترامی گذاشته نمی‌شود بلکه در واقع آن را ناچیز و خوار و حقیر بی‌مقدار در انظار خواهد نمود زیرا در نظر مردم آب و نان و پول مطلوب و محبوب است برای آنکه بیدارترین حواس حیوان و انسان حس تشنگی و گرسنگی است و آنچه الم عطش و زحمت جوع را تسکین بخشد قهراً مطلوب است اوست و هر کس که بدان چشم داشته و بخواهد آنرا از کف وی برباید چنین کسی طبعاً مبغوض و مغضوب او خواهد بود. پس آن عالم‌نمای بی‌حقیقت که پس از مدتها ادعای تحصیل و تکمیل چشمش دنبال آن باشد که آب و نان را از دست و دهان فلان عوام دهاتی یا به همان بازاری شهری برباید با اینکه مدعی است دارای علم و کمالی است که او را در ردیف فرشتگان که مدبرات امور این جهانند در آورده و خلاصه و نتیجه خلقت زمین و آسمان است! آنوقت چنین کسی برای معاش و گذران خود دست احتیاج و گدائی (هرچند به صورتی محترمانه باشد) به طرفآن کسی که چنین ادعائی ندارد اما به اولین وظیفه خلقت خود که تأمین مایحتاج است پرداخته دراز کند به طور قطع و مسلم از نظر افتاده و در باطن و حقیقت دارای هیچگونه احترام قلبی در نزد او نیست هرچند به صورت ظاهر از وی تبجیل و تجلیل کند و به هر اندازه که چنین عالمی به مردم نزدیک شود هر چند به منظور ارشاد و هدایت باشد به همان اندازه از نظر آنها افتاده و موهون می‌گردد و آثار نکبت‌بار این رویه مشئوم را هر ذی‌شعوری به قدر مقدورو درک کرده است و ما در اینجا نیازی به نشان و بهران نداریم لذا وجود چنین عالمی موجب ننگ و عار و مشتق و شغار علم است و از تبلیغ و ارشادش جز بی‌رغبتی و تنفر بدین نزاید که گفته‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر گدا پیشرو لشگر اسلام بود |  | کافر از بیم توقع بگریزد تا چین |

پس آنکس که مدعی علم و دانش است اگر واقعا بعلم و دانش علاقمند است باید در درجه اول بکوشد تا به هر وسیلة مشروعی که باشد خود را از مردم بی‌نیاز کند که فی‌الحقیقه اولین شرط تحصیل علم و کمال بی نیازی از قدر ضروری مال است، وگرنه در مذهب عقل و وجدان علمی که تحصیل آن بر پایه احتیاج به مردم عوام و نادان باشد در حقیقت زور و وبال بلکه نقمت و نکال است و این را هر صاحب شعوری درک می‌کند.

و اگر کسی را بدون دسترس بر مایحتاج در خیال عروج بر معراج علم و کمال است هوس خام می‌پزد و عرض دانش می‌برد و فرشته را در زنجیره شیطان می‌کشد!

پس دانسته شد که علمی که شریعت مطهرة اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید غیر این وضع و صورتی است که اکنون دیده می‌شود و با مطالعة آیات و اخبار بر هر فرد باهوش و غیرمقید به عادات محیط آشکار خواهد شد که منظور شارع غیر این کیفیت است.

## علمی که اسلام به تحصیل آن ترغیب می‌نماید چیست؟!

خداوند عالم و پیغمبر محترم، امت اسلامی را عالم و دانشمند می‌خواهد و به موجب احادیث شریفه طلب علم را برهر مسلمانی زن باشد یا مرد واجب فرموده است[[1]](#footnote-1) بدیهی است که علمی که طلب آن بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است در درجه اول شناختن خدا به وحدانیت و علم اجمالی به صفات مقدسه وی و یقین به معاد و ایمان به نبوت و معرفت به ضرورت وجود انبیاء و آشنائی به احکام الهی از حلال و حرام و آنچه بر مسلمان اجرای آن واجب و ترک آن حرام ‌است و سایر فروعات ولو بنحو اجمال می‌باشد این علمی است که هیچکس در قصور تعلّم آن معذور نیست و اما علوم دیگر با کثرت شعبه‌ها و فزونی رشته‌ها تحصیل آن بر عامة مسلمین و جامعة مکلفین به نحو وجوب کفائی واجب است و اگر در تحصیل آن به قدر لازم کوتاهی شود عموم مسلمانان در پیشگاه خداوند جهان معاقب و معذب خواهند بود علاوه براینکه در همین دنیا به کیفر آن گناه مأخوذ و به باد افرة آن مسئول و مبغوض خواهند شد چنانکه اکنون هم ملت اسلام به نکبت این گناهان یعنی به ترک تحصیل لوازمات و انجام واجباتی کفائی گرفتار قهر پروردگار شده و ذلیل و خوار و گرفتار گردیده است مانند ترک تحمیل علوم حسی و مادی و کسب صنعت مواد شیمیائی و اتمی و هزاران از این قبیل که بعداً این مطلب توضیح داده خواهد شد.

## چه علمی موجب ترقی مسلمین صدر اول گشت؟!

چون ما مدعی هستیم که ترقیات حیرت‌انگیز مسلمین صدر اول در نتیجة پیروی از احکام خدا و متابعت ما انزل الله بوده است و اولین عامل ترقی آنها را علم دانستیم و گفتیم علمی که تحصیل آن بر هر مسلمان واجب است چیست.

اینک به بینیم مسلمانان صدر اول که اکثر بلکه همه آنها جز معدودی که از شمارة انگشتان دست یک نفر تجاوز نمی‌کرد بقیه همه بی‌سواد بودند و حتی الف را از با نمی‌شناختند و معهذا واجد آن همه عزت و عظمت شدند این ادعای ما که آنان عالم بودند با این موضع و حال آنها چگونه درست درمی‌آید؟

باید دانست منظور از عالم ‌بودن همان علم اجمالی است که موجب و موجد یقین باشد بوحدانیت خدا و معرفت به صفات مقدسه وی و ایمان به معاد و نبوت و آشنائی به احکام الهی است، نه خواندن و نوشتن و خوض در مشکلات علوم و بحث منطقی و کلامی و کشمکش اصولی و فلسفی! که اکثراً صاحبان این علومایمانشان نه تنها از آنچنان مؤمنین محکمتر نیست بلکه غالباً ضعیف الایمان و در وادی شک وحیرت ویلان و سرگردانند! اشتباه نشود مقصود ما این نیست که تحصیل آن علم به اصطلاح عالی لازم نبوده و غیر مفید است بلکه چنانکه گفتیم به وجوب کفائی آن علوم بر عموم مسلمین واجب است و حتماً باید در میان مسلمانان کسانی به قدر تحمیل کفایت در هر عصر و مصری به حدی واجد آن علوم باشند که بر تمام عالمیان تفوق و رجحان یابند.

گفتگوی ما فعلا در اینعلومی نیست که بر عموم مسلمانان و اکثریت ایشان تحصیل آن علوم واجب نمی‌باشد اما آن علمی که از جهل آن معذور نیستند آن است که به مقتضای زمان آشنا به معارف حقه و قوانین الهیه باشند و تحصیل این علم در زمان بعثت رسول خدا و صدر اول اسلام احتیاج بگذراندن دوره چند ساله تحصیل نداشت! زیرا معارف ومعالم دین مبین به توسط حضرت خاتم‌النبیین بوسیله تلاوت آیات کتاب مبین به مسلمین آموخته می‌شد و عموم مردمیکه در محضر شریف آن حضرت حضور داشتند به مجرد شنیدن آن آیات چون اهل آن بودند هر کس به قدر فهمش آنچه باید بفهمد می‌فهمید**:[**فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا**] {**الرعد:17**}** و دیگر این پیچ‌خم اشکالات و زیر و بم تدویلات و تسویلات کنونی وجود نداشت که شنوندگان را گم و گیج کند.

اینست که تقریباً تمام آنان به مبادی ایمان و معارف قرآن آشنا بودند و بدان تصدیق و اذعان داشتند و همان ایمان شدید بدون ریب و تردید آنها بود که موجب آن نهضت عجیب و موجد آن عظمت و ارتقا شد چنانکه امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

**«ولقد کنافی زمن رسول الله نقتل آبائنا و اخواننا و لایزیدنا هذا الا ایمانا و تسلیما. »**

و در کلام شریفش در همان کتاب باخوارج می‌فرماید:

«**فلقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و ان القتل لیدور وبین الاباء و الابناء و الاخوان و القربات فما نزداد علی کل مصیبة و شدة الا ایمانا و مضیا علی الحق و تسلیما للامر**»

پس معلم مسلمین صدر اول در عصر نبوت خود خاتم ‌النبیین بود که:

**[**وَيُعَلِّمُهُمُ الكِتَابَ وَالحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ**]** {البقرة:129}

«و به آنان كتاب و حكمت مى‏آموزد و آنان را پاك مى‏دارد»

**[**يَأْمُرُهُمْ بِالمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ المُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آَمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ**]** {الأعراف:157}

«آنان را به [كارهاى‏] پسنديده فرمان مى‏دهد و آنان را از [كارهاى‏] ناپسند باز مى‏دارد. و پاكيزه‏ها را براى آنان حلال مى‏گرداند و ناپاكيزه‏ها را بر آنان حرام مى‏شمارد و بار گرانشان و قيد [و بند] هايى را كه بر [عهده‏] آنان بود، از [دوش‏] شان بر مى‏دارد. پس آنان كه به او ايمان آوردند و او را گرامى داشتند و او را يارى دادند و از نورى كه با او فرو فرستاده شده است پيروى كردند، آنانند كه رستگارند»

و بعد از آن حضرت معلم دوم همان مسلمانانی بودند که احکام الهی را مستقیماً و شفاهاً از رسول خدا اخذ نموده بودند که به صحابی مشهور شدند اینان علاوه بر آیات خدا طرز اجرای آنرا که خود از آورنده آن احکام یعنی حضرت خیرالانام دیده بودند رفتار و گفتار آن حضرت را برای دیگران بیان می‌کردند و همین عمل برای آنها تعلیم و برای مسلمین آن زمان تحصیل علم شمرده می‌شد و پرواضح است که این کیفیت موجب چندان مئونه و زحمت نبود و چون آفت تشکیک و تأویل هنوز در میان مسلمانان راه نیافته بود مسلمانان قرن بعد نیز تقریبا با همان ایمان مسلمین عصر نبوت برای بسط و توسعه اسلام می‌کوشیدند و مجاهده می‌کردند تا اینکه به تدریج که کشورهای روم و ایران، ممالک باصطلاح متمدنه آن زمان مفتوح گشت و مباحث لاطائل و بی‌حاصل ارباب ادیان باطله در بین مسلمین اشاعه و رسوخ یافت مخصوصاً پس ازآنکه فلسفه یونان وارد مدارس مسلمانان شد و گبرزادگان و یهودیان بسمت مترجمی بنشر و اشاعه آن پرداختند سخنانی به میان آمد که تا آن روز بگوش مسلمانی نخورده بود! بساط قال و قیل پهن و بازار تشکیک و تأویل رواج گرفت، لذا تردید و شبهه در دل اهل ایمان راه یافت و آن مباحث بیهوده و دور و دراز کم‌کم مسلمانهای درس‌خوانده رااز قرآن و سنت غافل و ذاهل و بدنبال آن موهومات که بافتة خیالات فلاسفة یونان بود انداخت، در نتیجه فرق گوناگون و شعب متفرقه پیدا شد و مذاهب باطله که همه آنان خود را منسوب به اسلام و قرآن می‌دانستند به وجود آمد و تفرقه و تشتت که اسلام، مسلمانان را از آن سخت برحذر می‌داشت وقوع یافت و این علل و عوامل به وسیلة دشمنان تقویت و تشدید گرفت تا سرانجام منجر به ترک احکام جاریه و ضعف حکومت اسلامی و قوی‌گشتن دشمنان و کسانیکه در انتهای فرصت چنین روزی بودند گردید و این علل و عوامل روزبروز رو بتزاید و تقویت‌ گذاشت تا چنانکه می‌بینیم کار به اینجا کشیده که امروز به موجب اخبار ائمه سلام الله علیهم اجمعین.

**«لایبقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه»**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسکه بر او بسته شد برگ و ساز! |  | گرتو ببینی نشناسیش باز! |

گذشته هر چه بود! امروز برای تعلیم مسلمانان و آشنائی آنان به احکام دینشان چه باید کرد؟

چنانکه گفتیم تعلیم معالم حقه و تحصیل معارف دینی به موجب آیات و روایات وارده بر عموم مسلمانان واجب است و عقل و نقل این معنی را تأیید می‌کند چنانکه حدیث شریف وارده در مجالس شیخ مفید که وی از ابن قولویه روایت می‌کند و او از هرون بن زیاد می‌فرماید:

**قال سمعت جعفر بن محمد و قد سئل عن قوله تعالی: فلله الحجة البالغة فقال ان الله تعالی یقول للعبد یوم القیامه اکنت عالما فان قال نعم قال له افلا عملت؟ و ان قال کنت جاهلا قال له افلا تعلمت حتی تعمل؟ فیخصمه و ذلک الحجة البالغة**.

که مضمون خبر صدق مشحون آن است که خدای تعالی در روز قیامت ببندة خود می‌گوید آیا توعالم بودی اگر گفت آری می‌فرماید: چرا بعلم خود عمل نکردی؟ و اگر بگوید جاهل بودم می‌فرماید چرا نیاموختی تا عمل کنی پس او را محکوم می‌کند و اینست حجت بالغه ...؟

بدیهی است تحصیل علم برعموم مردم واجب است اما هدایت و تعلیم مردم نادان بر دانایان نیز واجب بلکه واجب‌تر است زیرا عقلا رهبری گمراهان وکوران بر راهنمایان و بینایان واجب است. درست است که شوق فطری و سائق طبیعی هر کسی را به سوی علم سوق می‌دهد و او را بدانش علاقمند می‌کند اما به هر حال دستگیری نابینایان و نجات کودکان مشرف بغرق بر صاحب بصران و شناگران واجب است که :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر بینم که نابینا و چاه است |  | اگر خاموش بنشینم گناه است |

و اما نقلا بسند معتبر از امیرالمؤمنین وارد شده که آن حضرت فرمود:

**«ما اخذ الله علی الجهال ان یتعلموا حتی اخذ علی العلما ان یعلموا**. **»**

خدا تا از دانشمندان پیمان نگرفت که نادانان را بیاموزند از نادانان پیمان نگرفت که تحصیل علم کنند، پس اول تعلیم علم را بر دانایانان واجب فرمود و سپس نادانان را به تحصیل علم امر نمود. و آیات شریفه صراحتاً وجوب تعلیم علم را بر دانایان بیان می‌کند آنجا که می‌فرماید :

(آل عمران : 187)

«خدا از دانشمندان و کسانیکه علم کتاب و دین به آنها داده شده میثاق و پیمان گرفته است که آنرا برای مردم بیان نمایند و کتمان نکنند.»

چنانکه در سوره مبارکه بقره آیه 154 می‌فرماید :

**[**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ البَيِّنَاتِ وَالهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ] {البقرة:159}

كسانى كه نشانه‏هاى روشن و هدايتى را كه نازل كرده‏ايم، پس از آنكه آن را براى مردم در كتاب [آسمانى‏] روشن ساخته‏ايم، پوشيده مى‏دارند، اينانند كه خداوند آنان را لعنت مى‏كند و لعنت كنندگان [از مردم و فرشتگان نيز] آنان را لعنت مى‏كنند.

که حاصل آن این است که خداوند به هر عالمی که علم داد بر او همان پیمانی را گرفت که از پیغمبران گرفت به این که آنرا برای مردم بیان کند وکتمان ننماید.

پس همان گونه که پیغمبران از جانب خداوند مأمور به رشاد مردمند عالمان نیز مأمور بتعلیم جهالند، البته هر کس بقدر وسعت و استطاعت خود، اینعمل علاوه بر شکر نعمت وادای واجب فواید و ثمرات فراوان و بی‌پایانی دارد که بالمآل عاید همین عالمان آموزگار و راهنمایان عالی مقدار خواهد شد زیرا علاوه بر مثوبات اخروی از بهره‌های دنیوی آن نیز مستفید خواهد شد چه واضح است مرد دانشمند هرگاه در میان طبقة جهال ونادانان باشد به هر اندازه که مقام علمیش عالی و درجاتش در دانش رفیع گردد به همان اندازه روزگار بر او تلخ و عرصه بر وی تنگ خواهد شد اما هر گاه اطرافیان و پیرامونیانش دانا باشند به هر اندازه که به حقایق و معارف آشناتر باشند به همان اندازه زندگی را شیرین‌تر و فضای حیات را وسیع‌تر خواهند نمود! پس چه کاری از این بهتر که مرد دانشور به عمل تعلیم یعنی به بیان احکام خدا پردازد که اگر وقت یابد از نتائج دنیوی آن نیز بهره‌ور گردد و اگرنه اجر جمیل وخیر جزیل او در سرای آخرت عاید وی شود، و چه بشارتی از این بهتر که رسول خدا می‌فرماید :

**لئن یهدی الله بک رجلا خیر لک مما طلعت به الشمس.**

ولی چنانکه در صدر مطلب یادآور شدیم شرط مهم آن اینست که دانشور آموزنده، آموختنش محض برای رضای خدا و اخذ نتایج معنوی باشد نه اینکه تعلیم احکام الهی را دکان نان و سرمایة دکان خود قرار دهد! زیرا اشعار انبیای الهی و معلمان بشری همه و همه این بود که:

**[**لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ**] {**الأنعام:90**}**

«من، از شما هيچ مزدى بر اين [رسالت‏] نمى‏طلبم. اين [قرآن‏] جز تذكرى براى جهانيان نيست.»

و هرگاه خدای ناکرده تعلیم علوم واجبه یعنی بیان احکام الهی وسیله ارتزاق و بدست‌آوردن جاه و مال و کسب نفقة عیال گردد، در چنین صورت علم را از مقام اعلی علیین خود باسفل سافلین نظر حقیرانه عامه در آورده او را تحقیر و ناچیز می‌نماید! پس در این زمان کسانیکه خداوند چشم دل آنان را به نور ایمان روشن کرده و از علم دین به هر کیفیت بهره‌ای بدیشان مرحمت فرموده باید با انضمام به هم فکران خود جمعیتی به صورت حزب تشکیل داده و از ممرهای مشروع وسایلی برای اجتماع مردم فراهم آورند و با یک برنامه روشن و پی‌گیر و دامنه‌دار بدون جنجال و غوغا بکار تعلیم و تربیت مردم و آشنا نمودن آنان به حقایق و معارف دین و مخصوصاً به بیان پاره‌ای از احکام مهمة اسلام که مختصری از آن در همین اوراق به نظر خوانندگان خواهد رسید بپردازند تا زمانیکه عدة بتوانند به انجام منظورهای لازم بپردازد آماده و مهیا شود آنگاه تشکیل حکومت دینی داده و شاهد مقصود را در بغل گیرند البته اگر این جمعیت از طریق فرهنگ منظور خود را تعقیب و افراد خود را مأمور تعلیم اطفال و جوانان مدارس کند شاید زودتر به مقصود خود دست یابد هر چند که تمسک بدین وسیله چندان آسان و بدون زحمت نیست.

حال اگر برای طالبین حق و عاشقان کمال و استقلال پیش آمد مساعدی روی دهد مانند اینکه در رأس حکومت مرد حقیقت ‌پروری اتفاق افتد در چنین صورت نظر به مسئولیت عظیمی که طبقة دانشور در پیشگاه خدا و خلق دارد باید از چنین فرصتی حداکثر استفاده را کند و وقت را غنیمت شمارد.

در اینجا تذکر این حقیقت بسی لازم است که امت اسلام کنونی در واقع از برکات علوم اسلامی قلیل الحظ و کم بهره بوده و بعبارت دیگر چیزی که مزیت او را بر ملل دیگر جهان مسلم دارد، ندارد، و از آن همه شعبات علوم که فی‌المثل فخر رازی هشتصد سال قبل در فنون علوم کتاب ستین می‌نوشت و صاحب نفائس الفنون صد و شصت رشته علوم‌زمان خود را اختصاراً در کتاب بزرگ خود بدست می‌داد و تمام آن علوم و فنون بنام علوم اسلامی شهرت داشت امروز اثری نیست.

اکنون در مدارس دینی منحصراً از علوم دیگر و مختصری از منطق و فلسفه و صرف و نحو باقی‌مانده که به انصاف می‌توان گفت در قرون اخیره حتی یک نفر مانند مؤلفین کتب المعتبر درمنطق و شفا در فلسفه و بن حاجب و ابن مالک و امثال ایشان در صرف و نحو یافت نشده و هنوز کتاب‌های مؤلفین هزار سال قبل بهترین کتابها در این رشته‌ها می‌باشد و علم فقه هم با همه اهمیتی که بدان داده‌اند هنوز کتب گذشتگان مشار بالبنان می‌باشند و با کثرت احتیاجی که به مقتضای عصری مردم این زمان به دانستن احکام اسلام و معاوف دینی دارند متأسفانه آثار دانشمندان دینی‌ها از چند جزوه و رساله علمیه که حاوی مسائل تقلید و مقداری از مسائل نجاسات و مطهرات و قدری از احکام صوم و صلوه و اندکی از خمس و زکوه است تجاوز نمی‌نماید و بقیه آن شرایع الهی و قوانین آسمانی متروک و مهجورمانده به طوریکه می‌توان گفت از هزارمسلمان حتی یک نفر بدان احکام عارف و بینا بلکه مأنوس و آشنا نیست!!. در حالیکه چنانکه گفتیم بر حسب فرمان واجد ‌الاذعان:

**[**وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ**]** {الأنفال:60}

«و آنچه از نيرو و مهيّا ساختن در توان داريد براى [مقابله با] آنان آماده سازيد»

امت اسلامی در تمام علوم و فنون باید مسلط و مسیطر بر مقتضای زمان و افراد آن در علم و کمال باید سرآمد جهانیان باشد.

## 

## در پیرامون وضع اسف‌آور تعلیم علوم در اسلام

در اینجا چند نکته غزالی مصری در کتاب کیف نفهم الاسلام ص 31-32 می‌نویسد در مذمت دستگاه فرهنگ مصر.

نظر بوجه مشابهی که دستگاه تعلیمات دینی ما با آن دارد بلکه به مراتب عقب‌تر است در اینجا آنرا یادآور می‌شویم نامبرده چنین می‌نویسد:

در کسانی که اکنون در لباس رجال دین (که خوشبختانه در دین لباس مخصوصی برای دانشمندان نیست) درآمده‌اند چند عیب وجود دارد که از انجام این امر یعنی تبلیغ دین قاصرند.

اول – فقدان خصائص نفسی و ذهنی آنها، زیرا غالب کسانیکه داوطلب تحصیل علوم دینی می‌شوند اشخاص کم ‌فهم و تنگ ‌نظر و درمانده‌های اجتماع هستند که از انجام کارهای پرمنفعت عاجزند و دارای روح بلند و نظر عالی نیستند لذا اینان در مدتهای طولانی که مشغول فحص و بحث در علوم دینی می‌شوند جز در چند رشته مقدمات که چندان احتیاج بامعان نظر و تفکر عمیق ندارد در سایر نواحی علوم دینی آنجا که مربوط به وحی یا جوانب درک معارف الهی است تخصص نمی‌یابند زیرا مغزهای کوچک و همت‌های پست نمی‌تواند معانی بلند و معالم عالی اسلامی را دریابد پس همان طور که مالال را شایسته خطیبی و ابله را درخور نجیبی نمی‌دانیم نمی‌توانیم چنین افراد وازده‌ای را که صاحب شهوات رذیله و نیت‌های فاسد و عقل‌های کند و نارسا هستند شایسته رسالت دین که باید مسیطر بر عقول و سیراب‌کنندة افکار عالی بوده و داعیان مردم از تیره‌گیهای زمین به سوی ملکوت درخشان آسمان باشند بدانیم.

دوم – نقص اطلاعات جامعی که باید دارا باشند، برای اینکه ممکن نیست کسی حقیقت اسلام را درک و آن را به طور صحیح بفهمد مگر اینکه قبل از تعلیم علوم دینی تحصیل ثروت عظیمی از معارف انسانی و تحقیقات کیهانی نماید زیرا قرآن کریم و سنت نبوی متعرض تمام شئونات نفسی و کونی و مسائل اجتماعی و تشریعی و

توجیهات داخلی و خارجی است، پس کسیکه در این قبیل علوم تسلط و دستی نداشته باشد بفقه کامل و پخته‌ای نرسیده و مردی است مخدورالفکر و مختل‌التصور! و پرواضح است که چنین کسی نمی‌تواند و نباید در دین خدا که بر سرتا سر شئون حیات بشری حاکم است نظر دهد زیرا آنرا درک نکرده و نفهمیده است. آنگاه می‌نویسد بهترین طریقه برای بوجودآوردن مبلغین دینی آن است که از بین کسانیکه از مرحلة تعلیمات ابتدائی و متوسطه گذشته‌اند افرادی انتخاب شوند که اقلاعلاقه و عشق به درک حقایق داشته و روح اسلامی در وی رسوخ کرده باشد و ثانیاً به بسیاری از رشته‌های علوم آشنا و اصطلاحات آن را فهمیده باشد و لازم است که دانش‌آموز دینی تسلیم طبیعت و ذوق و عملی شود که در آینده بوی واگذار می‌گردد، پس مبلغین داخلی باید غیرمبلغین خارجی باشند و تربیت‌کنندگان اطفال غیرمدرسین طبقه متوسطه و عالی. بدیهی است مطالبی که به آنها گفته می‌شود کماً وکیفاً متفاوت است علاوه بر آن چیزی که لازم است به ضرورت آن عطف توجه گردد وجوب اطلاعات دامنه‌دار بر معارف اسلامی است که در علوم روانشناسی و اجتماع و اخلاق منشعب و وسعت‌یافته است و همچنین در علوم گیاه ‌شناسی و جانورشناسی و طبیعی و شیمی است کما اینکه ناچار است نظریه‌ای عمیق ویا لااقل سطحی بر تاریخ جهان و نژاد و دیانات و نهضت‌های قدیم و جدید آن افکند و جولانگاه وسیعی بین امت اسلامی و امم دیگر باز کند و به هر حال جایز نیست کسی اشتغال به تعلیم دین نماید که خود از آن بی‌بهره یا قلیل‌الحظ باشد زیرا تصدی کسی به دعوت بسوی خدا یا تبلیغ رسالات الهی که خود او به طبیعت جهان و آفرینش جاهل باشد و یا دارای افکار غلط بوده باشد هیچگاه سزاوار نیست، چنین کسی قبل از آن که به شخص خود جنایت کرده باشد به آن دینی که تعلیم می‌دهد و به آنچه مردم را به آن دعوت می‌کند جنایت می‌نماید!!.

سوم – تعالیم دینی در نزد چنین کسی معیوب بوده زیرا به جمله‌ای از حقایق اسلامی که تعلیم می‌دهد احاطه کامل ندارد و در ترتیب و تنظیم اجزاء آن یا غلو و یا تقصیر کرده است و چنانکه دیده می‌شود اکثراً فقه از مسجد واطراف آن تجاوز نمی‌کند و سنت نبوی تدریس نمی‌شود و دانشگاه الازهر که بزرگترین دانشگاه اسلامی است همش فقط مصروف در عبادات شخصی است و کوشش خود را در این باره مصروف می‌دارد در حالیکه از قانونگزاری‌های تجاری و اقتصادی و سیاسی که ملت اسلامی بدان محتاج است سخت غافل است.

همان‌طور که برزگران مصری تصور نمی‌کنند جز صحرای صاف و بیابان سبز نقطة دیگری در دنیا وجود داشته باشد و اعراب جزیره جز توده‌های شن و بیابان ریگستان نمی‌پندارند و ساکنان جزایر صبح و شام فقط دریائی می‌بینند که بیابان ندارد و زنگیان آفریقا جز جنگلهای بهم پیوسته نمی‌شناسند همچنین در مقابل آن در هر طایفه‌ای روی فهم قاصر و علم محدود ای را دانستنیهای خود می‌داند و بس! در حالیکه دینی که حقایق آن را قرآن احصا و پیغمبر بیان کرده است خیلی بزرگتر و عظیم‌تر از آنهاست و از قضا حقایق دینی مانند دستگاه رادیو و ماشین بهم مربوط است که اگر تمام اجهزه او حاضر باشد ولی یک پیچ بی‌مقداری که بقدر ده شاهی قیمت ندارد اگر از وی مفقود شود دیگر نمی‌تواند کار کند.

یک مرض دیگر در پاره‌ای از دانش‌آموزان دینی از وسواسی و عدم شخصیت وجود دارد و آن این است که اینان بعد از هفتاد سال تحصیل هنوز خود را قابل فهم آیات و روایات نمی‌دانند تا آن را به مرحله عمل درآورند و این صرف نظر از عدم قابلیت – یکی از وساوس شیطانی است. پیغمبر بزرگوار اسلام فرموده است :

**ان الشیطان ربما سبقکم الی العلم فقیل یا رسول الله و کیف ذلک قال**  **یقول اطلب العلم و لاتعمل حتی تعلم فلایزال فی العلم قابلا و العمل سوفا حتی یموت و ما عمل** (محجه البضار فیض ص 80)

می‌فرماید : باشد که شیطان بر شما به علم پیشی گیرد عرض کردند : یا رسول الله چگونه چنین می‌شود فرمود : شیطان به طالب علم می‌گوید دنبال علم برو ولی عمل مکن تا خوب بفهمی پس همواره او علم را پیش گرفته عمل را عقب می‌اندازد تا بمیرد و عمل نکرده باشد، و حضرت صادق در روایت مرویه در کتاب شریف کافی در ذیل فرمایش خدای تعالی:

**[**إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ العُلَمَاءُ**]** {فاطر:28}

«جز اين نيست كه از خداوند، بندگان عالمش بيم دارند»

فرمود :

یعنی: «**العالم من صدق فعله قوله و من لایصدق فعله قوله فلیس بعالم**»

مقصود خدا از علماء در این آیه شریفه کسی است که کردار او گفتارش را تصدیق کند و کسی که فعلش قولش را تصدیق ننماید عالم نیست.

چهارم عیبی که در دانش‌آموزان دینی است آن است که بین علما و مبلغین و قول و فعل آنها فاصله بزرگی است که احوالشان افعالشان را تصدیق نمی‌کند به سخنانی که آنها از خدا و روز بازپسین و عبادت و تقوی می‌گویند مردم گوش می‌دهند اما وقتیکه کردار آنها را می‌بینند حیرت ایشان را فرا می‌گیرد از این فاصله طولانی که بین قول و فعل آنهاست! جای تعجب است که وقتی که از طبقه دانش‌آموزان دینی انتقاد می‌شود اینان فوراً در جواب می‌گویند ما فاسدتریم یا دانش‌آموزان دیگر که در کجا و کجا تحصیل می‌کنند!؟ اینان که خود باید میزان حق و باطل باشند دیگران را مقیاس و میزان خود می‌گیرند و خود را با آنان می‌سنجند آنچه ما از این دسته زشت می‌شماریم تن‌زدن آنها از ادای واجب یا لغزش آنها به ارتکاب حرام نیست زیرا این گونه عصیان واضح معدود بر عموم مسلمانان زشت است لاجرم از خاصان خود آنرا بسی زشت می‌شمارند و انتظار وقوع آنرا از ایشان ندارند در حدیث است.

**«الزبانیة اسرع الی فسقة القراء منهم الی عبدة الاوثان »**

بلکه آنچه مورد مواخذه از علماء و مبلغین است کارهائی است که آنها را به خطا یا خطاهائی می‌افکند که با رسالتی که آنها بر عهده دارند مساس پیدا می‌کند و راهشان را دشوار می‌نماید بیشتر از این طایفه در یک حدود معینی از هدفهای کوچک و پست بکار می‌پردازند آنگاه متوقف می‌شوند! یعنی همین که احساس مواجه‌ شدن با سلطه‌های جابرانه یا تقلیدهای معموله یا اوضاعی که از اصلاح آن مأیوس می‌کنند دیگر دم فرو می‌بندند مثل اینکه برای امر و نهی دائر محدودی است که در میان آن دائره هرچه از حق و باطل میخواهد باشد اینگونه ترسها از جباران یا تقلید عوام یا سیطرة خرافات بسیاری از علما را بر ترک بسیاری از حدود الهی واداشته تا جائیکه احتمال آن می‌رود که آن حدود مخفی شود بلکه بسیاری از آنها مخفی شده به طوریکه کمتر مسلمانی آن حکم را از احکام دین می‌داند و آنچه به مرور زمان مخفی‌شده علتش جز ترس و خیانت از اعلان به حق نبوده است، همین علت‌ها بوده که در شرایع در بین اهل کتاب پیشین باعث شد که آن شرایع از بین رفت تا وقتیکه پیغمبر اسلام آمد و مجرای آن شرایع را پاک و عمیق گردد در حالیکه اهواء و آراء باطله آن را پر کرده بود، جائیکه در آیات شریفه می‌فرماید:

**[**يَا أَهْلَ الكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ]{المائدة:15}

«اى اهل كتاب، رسول ما به سوى شما آمده است كه بسيارى از آنچه از كتاب [آسمانى‏] را كه نهان مى‏داشتيد، براى شما روشن مى‏سازد و از [كوتاهى‏هاى‏] بسيارى در مى‏گذرد. »

**[**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ البَيِّنَاتِ وَالهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ**]** {البقرة:159}

«کسانى كه نشانه‏هاى روشن و هدايتى را كه نازل كرده‏ايم، پس از آنكه آن را براى مردم در كتاب [آسمانى‏] روشن ساخته‏ايم، پوشيده مى‏دارند، اينانند كه خداوند آنان را لعنت مى‏كند و لعنت كنندگان [از مردم و فرشتگان نيز] آنان را لعنت مى‏كنند»

دانشمند نام برده در کتاب دیگرش در بحث اجتهاد یادآور می‌شود: اگر مراد از اجتهاد آن باشد که در مسائلی مانند وضو و غسل وتیمم همه روزه بحث‌های لاطائلی شروع کنیم همان بهتر که باب اجتهاد مسدود باشد زیرا اگر افتتاح باب اجتهاد نعمت و فضیلتی باشد برای آن است که دین اسلام و احکام آن با تطور زمان منطبق و قابل اجراء باشد وگرنه چه فائده‌ای دارد که باب اجتهاد برای ضربات تیمم و خرطات استبرا یا غسل حیض چنین و غسل میت چنان باشد، تطور زمان را در وضع احکام وضو و تیمم و نماز و روزه و عبادات فردی که مطمح نظر فقهاست چندان دخالتی نیست، احکامی قابل دقت‌ و در معرض تطور است که اصلا تاکنون فقها نخواسته یا نتوانسته‌اند در آن وارد و به بحث و اجتهاد در آن بپردازند مثلا در آیه شریفه :

**[**وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ**]** {الأنفال:60}

«و آنچه از نيرو و مهيّا ساختن در توان داريد براى [مقابله با] آنان آماده سازيد»

که فرمان واجب‌الاذعان خداوندی آن است که مسلمانان همواره مهیا و به قدر استطاعت خود نیروئی برای ارعاب دشمن و حشمت اسلام آماده دارند در سنت نبوی عبارت بود از تهیه تیر و کمان و شمشیر و اسب و امثال آن و پرواضح است که تطور زمان در اعصار بعد، اقتضای دیگر داشت، تا آمروز که مراد از آن تهیه بمبهای هیدروژنی و موشک‌های قاره‌پیما و اقمار آسمان‌ رواست، و البته فقهای اسلام در این مورد باید دارای نظر و اجتهاد باشند و همچنین وسعت میدانهای جنگ امروز که چندین برابر وسعت میدانهای جنگ زمانهای سابق است و وضح کار سربازان جنگی و شهدای عرصه پیکار مانند خلبانان هواپیما و سرنشینان زیردریائی‌ها که هر کدام را در میدانهای جنگ وظایف خاصی است و هرگاه شهید شوند دارای دستورات مخصوصی‌اند، همچنین در اوضاع اجتماعی و رژیمهای سیاسی و فنون صناعت و تغیرات تجارت و امثال آن، اگر باب اجتهاد را مفتوح بخواهیم برای اینگونه مسائل است که با در نظرگرفتن اصول، فروعی را از آن استخراج و استنباط کنیم چنانکه فرموده‌اند :

**«انما علینا ان نلقی الیکم الاصول و علیکم التفریع»**

وگرنه کوشش و بحث و دقت در اینکه تیمم بر ریگ یا خاک چگونه است مسائلی است که مفروغ ‌منه است و تطور و تغییر زمان در آن دخالتی نیست و فتوای این و آن تأثیری در نتیجه و حقیقت آن نمی‌نماید.

اکنون که سخن بدین جا رسید لازم است یادآور شود که متأسفانه وضع علمی کشورهای اسلامی مخصوصاً از نقطه‌نظر دینی بسیار اسف‌انگیز و ملالت‌آور است و بیشتر از آن جهت این موضوع مهم و قابل دقت است که دین مبین اسلام یگانه دینی است که به علم و تعلیم و عالم‌بودن امت خود اهمیت فراوان داده است و تمام علوم از نظر شارع مقدس اسلام لازم و مهم است ولی بدبختانه اخیراً جز قسمت ناقصی از فقه، آن هم نه چیزهای لازمتر، مورد بحث و گفتگواست و پاره‌ای از آن درست در نقطه مقابل نظر شارع قرار گرفته است و گفتگوهای زیاد و القاء شبهات باعث شده که ضد مقصود شارع در جریان است! مثلا یکی از آنها ربا است، اهمیت حرمت این عمل جهانسوز از نظر اسلام به آن اندازه‌ای است که مباشر آن را محارب خدا و رسول دانسته و اخذی که درهم آن را بیشتر از چندین برابر عمل شنیعتر با محارم خود شمرده است! و در زشتی و فساد این عمل همین بس که تا امروز دو چنگ بزرگ جهانی را باعث گشت که در هر کدام در حدود صد ملیون نفوس بشری تلف و چقدر از تمدن انسانی ضایع و باطل شود و فساد و قبح آن بقدری واضح و آشکار است که هر طفل ممیزی می‌داند که رباخواران، زالوهای اجتماعی هستند که بدون هیچ گونه زحمت و مسئولیتی دسترنج دستهای کارگر و نتایج زحمات دیگران را در مقابل هیچ بجیب‌زده سنگینی بر جامعه انسانی هستند! این مطلب به این روشنی در نزد پاره‌ای از فقهای ما به قدری مجهول و نامعلوم است که یکی از آنها در کتابی که بر رد محقق ثانی نوشته صریحاً می‌نویسد.

**تحریم الربا امر تعبدی لایتعلق بمصلحة**!!.

آنگاه راههای حیله را برای رباخواری پیشنهاد می‌کند که باید گفت اینگونه فتاوی از جهل به حکمت احکام است.

تو گوئی اینان مأموریت دارند که زحمات پیغمبر و برکات دین خدا را به هر قیمتی باشد از بین ببرند در حالیکه می‌دانیم که مناط احکام شرعی مصالح و مفاسد واقعی است نه صورت‌سازی! و این گونه نظرها ناشی از جهل به حکمت احکام است. یکی از علمای بزرگ شیعه در لبنان جناب آقای شیخ جواد مغنیه که از بزگان فقها و از مفاخر تشیع است در کتاب شریف مع الشیعه الامامیه ص 131 تحت عنوان (فقه اسلامی در اسلوب جدید) می‌نویسد : در کتب فقهای شیعه و سنی احکامی دیده می‌شود که با هیچ مبدأی از مبادی اسلامی متفق نیست و بدبختانه این گونه احکام از حد احصاء متجاوز است که ما پاره‌ای از آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا شاهد باشد بدآنچه ما می‌گوئیم. از آن جمله این است که فقهای شیعه اجماع نموده‌اند.

بر آنکه هرگاه عینی در دست کسی بوده باشد و اقرار کند که این مال دیگری است سپس اقرار کند که این مال کس دیگر است مثل اینکه بگوید این مال زید است بلکه مال عمرو است، بر اقرارکننده واجب است که عین آن چیز را به شخص اول (زید) و بهای آن را بدومی (عمرو) بپردازد زیرا در اقرار بین آن دو نفر مساوی بوده است لذا باید عین را به اولی بدهد برای اقراریکه بدان نموده و قیمتش را بدومی برای اینکه حائل بین او و حق شده است و این حیلوله به منزله تلف است.

اینگونه حکم، ضرر فاحشی بر اقرارکننده است به جهت اینکه حکم بر او، به بیش از آنچه در واقع ثابت است گردیده است! و از آن جمله اینست که باز فقهای شیعه اجماع نموده‌اند بر اینکه هرگاه شخص زورمندی کارگری را به ستم حبس کند و نگذارد او دنبال معیشت خانواده‌اش برود هرچند آن مرد زورمند گناهکار و مستوجب مذمت و عقاب است ولکن محکوم بپرداخت مبلغی که از آن کارگر فوت شده نیست! اما هرگاه

چهارپائی را غصب کند منافع آن را ضامن است خواه غاصب از آن چهارپا استفاده کرده باشد خواه نکرده باشد در این حکم استناد این آقایان به این است که انسان چون خودش آزاد است به مال تقویم نمی‌شود پس منافع او نیز چنین است! به خلاف چهارپا که آن و منافعش به مال تقویم می‌شود!.

این حکم با مبدأ حریت و احترام نفوس و اموال منافی است و عرب هیچ تفاوتی بین حبس کارگر که اگر آزاد باشد تحصیل مال می‌کند و بین تعدی بر مال حاصل از او نمی‌بیند.

و از آن جمله مسئله‌ایست که صاحب مسالک و جواهر در باب طلاق آورده‌اند که: همینکه زنی شوهر خود را دوست نداشت و می‌خواهد عقد زناشوئی را فسخ کند راهش این است که از اسلام مرتد شود! در این صورت عقد فسخ گشته و او از شوهرش جدا می‌شود پس همینکه بعد از این به اسلام رجوع کند از او قبول می‌شود و حیله‌اش کامل و تمام شده است!! بکاربردن مانند این حیله‌ها را برای تحقق اهوأ و شهوات، هیچ عقل و شرع آسمانی و هیچ قانون زمینی اجازه نمی‌دهد پایان منظور!.

شما را به خدا ببینید اینان چگونه سعی دارند که راه‌ و رخنه‌هائی برای تخریب حصار شرع پیدا کنند و آن را بدین روزی که می‌بینید درآورند. هرگاه دین دچار چنین دانشمندانی شود همان بهتر که دانشمند نداشته باشد.

و این همان مصیبتی است که قرآن کریم همواره اولوالعلم را که تولید اختلاف و بغی می‌کنند مورد مذمت قرار می‌دهد. خدا ملت اسلامی را به علمی که او را به حقایق اسلام رهبری کند مرزوق فرماید:

ما در صفحات بعد در بحثهای مسائل حکومت و جهاد اندکی از این مسائل بدون هیچ دلیل را که موجب ذلت و عقب‌ماندگی مسلمانان گشته و اسلام را بدین روز سیاه نشانیده است یادآور می‌شویم. انشاءالله تعالی.

# علت مهم دیگری که موجب انحطاط مسلمین شده است

بعد از علت جهل و نادانی که عمدة علت عقب‌ماندگی و ذلت مسلمین است علت عمدة دیگری که میتوان گفت علت ‌العلل انحطاط مسلمانان است همانا موضوع حکومت است که در لسان شرع بخلافت و امامت تعبیر شده و این علت به قدری مهم و بزرگ است و مسلمانان دربارة آن به حدی جاهل و نادانند که اگر گفته شود یگانه علت ذلت و انحطاط و عقب‌ماندگی و بدبختی مسلمانان این مسئله است به یقین خلاف و گزاف نیست و خسارات و جنایاتی که از عدم اعتنا به این موضوع عاید مسلمین ردیده به هیچ مقیاس سنجیده نمی‌شود!

در اهمیت حکومت و لزوم آن برای هر اجتماعی اعم از اینکه از حیث وحشیت و نادانی در ردیف شیاطین و یا از حیث‌ تربیت و علم در سلسلة فرشتگان و مقربین باشند هرچه گفته شود مانند آن است که کسی در اهمیت آب و هوا برای جانداران و ارزش نور خورشید برای موجودات ارضی سخن گوید زیرا گذشته از انسان که اشرف مخلوقات و خلاصة موجودات عالم است حتی بسیاری از حیوانات نیز اهمیت آن را طبعاً و قهراً درک کرده و به تشکیل آن پرداخته‌اند، تشکیلات زنبور عسل و اجتماع موریانه وآشیانة مورچه و دقت و تتبع در زندگانی پاره‌ای از طیور که هر کدام نسبت به وضع و طبع خود دارای حکومت و تشکیلاتی هستند ما را بی‌نیاز از اقامة دلیل و شاهد می‌نماید تا چه رسد به انسان که شریفترین آفریدگان و برگزیده پروردگار جهان است چنانکه در آیه شریفه می‌فرماید :

**[**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آَدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي البَرِّ وَالبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**] {**الإسراء:70**}**

«و به راستى فرزندان آدم را گرامى داشتيم و در بيابان و دريا آنان را [بر مركب و غير آن‏] سوار كرديم و از پاكيزه‏ها به آنان روزى داديم و آنان را بر بسيارى از آفريدگان خويش چنان كه بايد برترى داديم‏»

تا آنجا که حافظة تاریخ به یاد دارد هیچگاه هیچ جامعه‌ای حتی اگر دو نفر بوده اند که با یکدیگر زندگی کرده‌اند، نبوده مگر اینکه یکی از آن حاکم و دیگری محکوم و بعبارت شرع یکی امام و دیگری مأمور بوده و جای تعجب است که عین این عبارت در احادیث شریفة اسلامی است که وجود امام یعنی همان حاکم، خلیفه، پادشاه، رئیس جمهور، نخست ‌وزیر و هرچه که بنامید در شرع مطهر اسلام از ضرورات و مالا بدمنه است که اگر در دنیا نماند مگر دو نفر، به ناچار یکی از آن امام خواهد بود و معهذا در این موضوع دیر زمانی است در میان مسلمانان به قدری بی‌اعتنائی شده در مسئله حکومت که نظرات بلند شارع آنقدر بدان اهمیت داده و ما به یاری خداوند اندکی از آن را در این مختصر از نظر مطالعه کننده گان می‌گذارنیم، که در هیچ موضوعی این اندازه تأکید نشده مگر همان چیزهائیکه وابستگی به همین موضوع داشته است.

غرابت این مطلب بیشتر از آن جهت بزرگ است که دین مبین اسلام عنایت و نظری که به مسئلة حکومت دارد به هیچ یک از مسایل دیگر چنین عنایت و توجه نداشته است، زیرا بزرگترین عبادات و اقرب‌ قربات از طاعات را که انجام فرایض عظیمه و جهاد و اجرای احکام حدود و دیات و جمع وجبایت صدقات وزکوات و امثال آن را مربوط و موقوف بوجود حاکم می‌داند و با نبودن حاکم و سلطان و خلیفه وامام تو گوئی بر اکثر احکام و قوانین ابدی خود که باید تا یوم القیام جاری باشد قلم نسخ کشیده و از اجرای همة آنها چشم پوشیده است!! و شما می‌دانید که صرف نظر از شارع مقدس اسلام که به تصدیق تمام عقلا و دانشمندان جهان، عقل کل بوده هیچ دیوانه‌ای مرتکب چنین عمل مسخره‌ای نمی‌شود!!

و بدبختانه مسلمانان در این موضوع مهم به قدری دچار اختلاف و افتراقند که جماعتی از آنان آن را تالی اطاعت خدا و رسول می‌دانند و در هر گونه ظلم و فسق و بغی وکفر چون قتل ذراری پیغمبر واسارت خاندان آن سرور و کشتار و قتل عام مردم مدینه رسول خدا و هتک نوامیس مسلمین و خراب‌کردن کعبه و سوزانیدن خانه خدا را به دستور حاکم و خلیفه جایز وروا بلکه اطاعت خدا وموجب قرب الی‌الله دانسته تخلف از اوامر ونواهی چنین مستکبر متجبری را عصیان پروردگار می‌شمارند و بنا بر این ممیزی بین طهارت ونجاست و تفاوتی میان حق وباطل نمی‌ماند!! از این نظر اگر حاکم و خلیفه مسلمین علی بن ابی‌طالب باشد یا معاویه و یا فرمانروایی چنگیز باشد یا عمر بن عبدالعزیز! همه یکسانند و متابعتشان اطاعت خدای سبحان و ندانسته دلیلشان آیة شریفة : [أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ] {النساء:59}

است.

البته ملتی که بین خوب و بد و حق و باطل این اندازه بی‌تمیز و نادان باشد بدیهی است که هر گردنکش متجبر و هر قداره بند فاجر در صدد احراز مقام سلطنت بر می‌آید و به هر حیله و دسیسه‌ای باشد خود را به مسند حکومت می‌رساند تا در آنجا حاکم علی الاطلاق و فرمانروای آفاق گردد و خود را تالی خدا و رسول نماید و به اجرای شهوات و قضای و طرات خود مشغول شود و چون التزام واجرای احکام اسلام بر خلاف مقتضای شهوات حیوانی است چنین کسی که خود را بدین مقام رسانیده هرگر در صدد اجرای آن احکام برنمی‌آید مگر تا آن حدی که با مصالح او موافق و با اوضاع سلطنت او مقتضی باشد این است که او امر شرع در دست او چون تیغی در کف زنگی مست برای انجام شهوات پست اوست.

کتبی که پاره‌ای از علمای اسلام در اطاعت سلطنت از طرف رعیت نوشته‌اند مانند عقدالفرید و امثال آن و وصایائی که در این مورد کرده‌اند چیزی است که موجب جرأت و جسارت حکام بر طغیان و عدوان بر بندگان خدا سبحان است تا جائیکه عبدالله عمر گفته: **(اذا کان الامام عاداً أقله وعلیک الشکر و اذا کان الامام جائراً فله الوزر و، علیک الصبر)** ودراین مورد تا آنجا افراط شده که باید بدون چون وچرا تسلیم اغراض و اهواء سلاطین شد.

و اما دستة دیگر در این موضوع به یک معنی افراط و به معنای دیگر تفریط نموده‌اند که جز امام معصوم ومنصوص و مؤید به معجزات و مسلط بر خوارق عادات که زبان تمام موجودات داند و به روان گشتن جبال‌ و راکد ماندن بحار حکم راند وبقضای حاجات و محالیه و احیای اموات وعظام بالیه بپردازد! کسی دیگر را قابل و لایق حکومت نمی‌دانند و اطاعت حاکم را به هر صورتی که باشد در صورت قدرت از تخلف، اطاعت جبت و طاغوت شمرده حرام می‌دانند و تا ممکن باشد و از پیششان بروند و مخالفت او را جایز و فرار از دستورات را واجب می‌شمارند!!. و نتیجة این عقیده احراز مقام سلطنت اگر در میان آنها آسان باشد حفظ آن بسی مشکل است وهمین اشکال حفظ سلطنت است که اگر درمیان شیعیان کسانی به آسانی می‌توانند مقام فرمانروائی را احراز کنند ناچارند که برای حفظ آن مقام به وسایل و وسایطی مشتبث شوند و با مخالفین و متمردانه جنگ و جدال پردازند این است که سلاطین و فرمان روایان شیعه ممکن است در ابتدای امر اشخاص خوب و عادل و مهربان باشند اما همینکه به مشکل حفظ مقام به جهت کارشکنی و عدم اطاعت رعیب برمی‌خورند به سختگیری وفشار و سوءظن و بد اندیشی می‌پردازند و سرانجام غالباً پادشاهانی جبار و فرمانروایانی خونخوار از کار درمی‌آیند همچون شاه عباس و نادرشاه و امثال اینان که تاریخ تمضمن احوال نکبت مآل ایشان استو پادشاهان سنی و خلفای عامة مردمانی عایش و هرزه می‌شوند چون اکثرا خلفای عباسی وعثمانی و غیر هم و اخیراً فاروق مصر! ولی به حق و درستی که دین مبین اسلام از این هر دو عقیده بیزار و فاصلة آنها با دین اسلام فاصله بین بهشت برین و جهنم بئس‌القرار است! و ما بیاری پروردگار این مسئله مشکل و موضوع مهم را در این اوراق توضیح داده و حقیقت آنرا تا آنجا که در خور اطاعات ماست به نظر مطالعه‌ کنندگان می‌رسانیم.

**و من الله التوفیق وعلیه التکلان و المستعان**.

اینک به ببینیم نظر بلند شارع اسلام در موضوع حکومت و سلطنت چیست و آن را چگونه می‌خواهد!

در اینکه حکومت و سلطنت و بدست‌آوردن قدرت از محبوبات اسلام است و آنرا همواره طالب وجالب است از روشن‌ترین موضوعات و آشکاراترین مصرحات آیات با برکات قرآن مجید است.

پروردگار منان در سورة مبارکة آل عمران آیه 26 می‌فرماید:

(آل عمران : 26)

«و خداوندا، اى دارنده فرمانروايى، به هر كس كه خواهى فرمانروايى دهى و از هر كس كه خواهى، فرمانروايى بازستانى‏»

که دادن حکومت و سلطنت و پادشاهی و قدرت را یکی از نعمای بزرگ خود می‌شمارد و بعد به طریق لف و نشر مرتب می‌فرماید :

وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاء. (آل عمران : 26)

«و هر كس را كه خواهى گرامى دارى و هر كس را كه خواهى خوار سازى»‏

که به هر کس و هر ملتی که حکومت و سلطنت داد او را عزیز کرد و از هر کس و هر ملتی که پادشاهی و سلطنت را گرفت او را ذلیل و خوار و منحط و بی‌مقدار خواسته است و در سورة النساء آیة 75 و 58 می‌فرماید :

**[**أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ المُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا**][**أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آَتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آَتَيْنَا آَلَ إِبْرَاهِيمَ الكِتَابَ وَالحِكْمَةَ وَآَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا**] {النساء :** 53**\***54**}**

«آيا آنان بهره‏اى از فرمانروايى دارند؟ پس آن هنگام هم هموزن كمترين ذرّه‏اى به مردم نمى‏دهند»

«آيا با مردم بر آنچه كه خداوند از فضل خويش به آنان داده است، حسد مى‏ورزند؟ ما خود به آل ابراهيم كتاب و حكمت داديم و به آنان فرمانروايى بزرگ بخشيديم‏»

در این آیة شریفه اولاً اهل کتاب را مذمت می‌فرماید : که اگر چیزی از پادشاهی و سلطنت در دست آنان باشد به قدر نقیری به مردم نخواهند داد آن گاه از عطایای بزرگی که به آل ابراهیم ارزانی داشته بر سبیل منت می‌شمارد تا اینکه پادشاهی و سلطنت را در ردیف کتاب و حکمت که عالیترین نعمت الهی است در آورده و آنرا از فضل خدا بر آل ابراهیم شمرده است و در سورة یوسف آیة 102 از زبان حضرت یوسف به عنوان سپاسگزاری از پروردگار مقداری از حکومت فرعون مصر را که بر آن جناب داده شده بود شکرگزاری نموده عرض می‌کند.

**[**رَبِّ قَدْ آَتَيْتَنِي مِنَ المُلْكِ**] {**يوسف:101**}**

و در آیة 251 سوره بقره می‌فرماید :

[وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآَتَاهُ اللهُ المُلْكَ] **{**البقرة:251**}**

که بسی واضح است که قتل جالوت و دادن پادشاهی و سلطنت به داود از نعمت‌های بزرگ الهی است و در سورة ص آیه 34 از زبان حضرت سلیمان به عنوان مناجات و تقاضا می‌فرماید :

**[**قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا**] {**ص:35**}**

که سلطنت و پادشاهی را با کمال تضرع از پروردگار عالم درخواست نماید.

اینک باید دید شریعت اسلامی عملا دربارة این موضوع مهم چه اقدامی کرده است؟

آنچه مسلم است اینست که در زمان حیات رسول اکرم امر حکومت و سلطنت و اجرای احکام و قضاوت منحصر به شخص حضرت خاتم‌النبین بود و کسی از مسلمانان در این امر منازع و مخالف آن حضرت نبود و نباید باشد زیرا حضرتش مهبط وحی الهی و محط فیوضات نامتناهی بود و کسی را نمی‌رسید که در این مورد چون و چرا کند و این مطلب از حیث وضوح احتیاج به هیچ برهان و دلیلی ندارد.

اما بعد از آن حضرت مسلمانان دو فرقه شدند دسته‌ای مدعی‌اند که اساساً پیغمبر سخنی دربارة حکومت نگفته و طائفه‌ای معتقدند که این موضوع را بیش از همه احکام مورد عنایت قرار داده و مسئلة ولایت و امامت که در واقع همان حکومت است از نظر پیغمبر محترم از تمام امور اهم و اعظم بوده است.

بدیهی است ادعای دستة اول بسی باطل و نامعقول است زیرا هرگز عقل باور نمی‌کند که پیغمبری که برای آوردن آخرین دین تا آخر عمر دنیا مبعوث شده درموضوعی بدین اهمیت که شعور ادنی‌ترین مردم لزوم آن را درک می‌کند این گونه بی‌اعتنا بماند و دربارة آن هیچگونه دستوری ندهد! و حق بادسته دومی است که آن را اعظم امور برای اصلاح جمهور دانسته است، اما اینکه آیا امر حکومت منحصر فقط بعده معدودی با نام و نشان چنین و چنان تا پایان جهان است و اگر آنها نبودند دیگر کسی حق حکومت ندارد و مسلمانان باید در این امر مهم منتظر بنشینند تا مگر امام معصوم و منصوصی که دارای معجزات وخوارق عادات منصور به جنود سموات و قادر به احیای عظام وفات اموات باشد بیاید و متصدی امر حکومت شود! این هم ادعائی است که متأسفانه با هیچ خردی سازش ندارد!!

و اگر دینی را به این کیفیت بر هر فردی از افراد بشر در هر بحر و بوی معرفی کنند از روی عقل نخواهد پذیرفت و این خود بهترین دلیل بطلان آن دین از نظر عقل زرین است واگر بنا باشد عقل را کنار بگذاریم و هر گفتة ناصواب و نامعقولی را به نام اینکه از ناحیة دین است بپذیریم علاوه بر اینکه برخلاف نظر دین مقدس اسلام است که به ارباب عقول و ذی الالباب اهمیت می‌نهد و همواره در حقانیت خود مردم را به تأهل و تعقل امر می‌فرماید اصلا وقتی پای عقل در میان نباشد پس حقانیت و بطلان میزانی نخواهد داشت و هر کس هرچه را پذیرفت جای ملامت نیست زیرا بدون عقل تمام حق و بال و خبیث و طیب یکی است پس باید دید نظر اسلام در حق و بال ادعای این دو دسته که بنام سنی و شیعه مدعی پیروی آنند در چه مقام است هر چند به جهت گرد و غبار اهواء و آراء و تاریکی‌های غرض‌ها و مرضها تا حدی این مسئله مورد ابهام قرار گرفته و باعث اختلاف شدید گردیده است اما برای طالب حق بدون التفات به سر و صدای مغزضین و حب و بغض آن و این می‌توان حقیقت‌ مطلب را چون روز روشن درک نمود و این معنی با رعایت چند اصل، واضح خواهد گشت.

اصل اول: توجه تام و تدبر کافی به آیات شریفه قرآن مجید بدون التفاوت به تأویل و تفسیری که این و آن از ارباب غرض نموده‌اند.

اصل دوم: دقت در اخبار و احادیثی که در این موضوع فریقین نقل کرده‌اند با توجه به اینکه ممکن است هر کدام از دو دسته برای پیش‌بردن مقصود خود از کذب و جعل‌ بری نباشد چون مهمترین موضوعی که انگیزة جعل و کذب است همین موضوع است.

اصل سوم : ملاحظه و تتبع بعمل مسلمین که بعد از رحلت رسول اکرم در این موضوع چگونه وارد و خارج شدند اما در خصوص آیات شریفه چنانکه قبلاً گفتیم امر حکومت امری است مطلوب و محبوب و اکثر احکام اسلام بدان مربوط و موقوف است و خواهد آمد اما در خصوص احادیث یک دسته از آن در خصوص اهمیت موضوع حکومت است که فریقین از پذیرش آن ناچارند و ما به یاری خدا اندکی از آن را به نظر شما می‌رسانیم و اما دستة دیگر در خصوص طرز حکومت و احقیت و اولویت که با ملاحظه و دقت در عمل مسلمین صحت و سقم آنها معلوم خواهد شد.

اینک با مطالعة تاریخ می‌بینیم که پس از فوت رسول خدا مهمترین موضوعی که مسلمین را به خود مشغول داشت که حتی جنازة رسول خدا را در خانه او گذاشته قبل از آنکه به عمل کفن ودفن آن حضرت پردازند به امر تعیین خلیفه همت گماشتند و جز معدودی از اهل بیت رسول خدا دیگر مسلمانان در سقیفة بنی‌ساعده ویا در رکاب اسامة بن زید بودند. خوب! در اینجا از نظرعقل و شرع وظیفة مسلمانان چه بود؟

از یک طرف رسول خدا از دنیا رفته و باید به تجهیز و تغسیل او پرداخت حالا آیا باید عموم مسلمین به این کار بپردازند یا تصدی من به الکفایه کافی است؟

از یک طرف چون رسول خدا در میان نیست احکام اسلام که مسلماً با فوت او نباید از میان برود ودر موقع اجرا است.

مثلا اسامه بن زید که عازم یرموک است و سایر مجاهدین که در اطرافند و دشمنانی که در کمین اند و منافقینی که منتهز فرصتند برای تکلیف هر کدام از این امور احتیاج به مرجع و مصدری است که حاکم یا به اصطلاح خلیفه باشد و پرواضح است که اهمیت این امور در نظر شارع اسلام از کفن و دفن پیغمبر محترم کمتر نیست بلکه به جهاتی مهمتر است زیرا هرگاه غفلت و امهال در تعیین ولی امر و حاکم اسلام که مرکز و مرجع امور است بشود. دشمنان قوی پنجه‌ای مانند ابومسلیمه کذاب که در همان زمان حیات حضرت ختمی مرتبت دعوی نبوت کرده بود وحتی پای گستاخی را بدان اندازه دراز نمود که نامه‌ای به حضرت نوشت و ادعا کرد که نصف جهان از آن تو نیمی از آن من است و نیز سجاج دختر حارث درهمان آوان دعوی دار پیغمبری بود و با پیوند با ابومسیلمه و امتزاج با وی نیروی خطرناکی علیه اسلام تشکیل شده بود همچنین ابوطلیحه اسدی و اسود عنبسی هر کدام از جانبی بسیاری از مردم را فریفته و با پیروان متعصب که تا پای جان برای همراهی ایشان آماده بودند پایتخت نبوت را در مخاطره می‌داشت و هر آن بیم آن می‌رفت که یکی یا چند نفر از این پیغمبران دروغی پس از شنیدن رحلت حضرت ختمی مرتبت متوجه مدینه گردند ونهال نورس اسلام را ریشه‌کن نمایند بعلاوه دشمنان زخم‌خوردة دیگر مانند هرقل و امرای وی که در غسان و یرموک آماده جبران شکست وانتقام بودند و یهودیان فراری بنی‌قریظه و خیبر که از فشار نیروی اسلام وطن مألوف را ترک گفته و درگوشه و کنار در انتظار فرصت بودند.

همه اینها چیزهائی بود که مسلمانان را به تعیین مقامی که عهده‌ دار انجام تکلیف اجتماعی و سیاسی مسلمین شود ترغیب می‌نمود. پس اقدام مسلمانان در این امر یک امر خیلی واجب فوری بود که بایستی هر چه زودتر تکلیف خود را در برابر این یپش‌آمدها بدانند و ولی امر و امام زمان خود را بشناسند که:

**«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»**

از تواترت آثار اسلامی است.

برای اینکه در این گفته تنها نباشیم و از خود راضیان خودپسند به تهمت و تحقیرمان نپردازند نظر مجلسی را در بیان حدیثی که از خصال و امالی و عیون صدوق در حدیث صفت امام از حضرت رضا در جلد 7 بحار آورده است شاهد بر مدعای خود می‌آوریم آن بزرگوار در بیان این فرمایش امام که (امر الامامه من تمام الدین) گفته است یعنی شکی در این نیست که امر امامت از امور دین بوده بلکه عظیم‌ترین آنهاست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مسلمانان آن را بر تجهیز رسول خدا مقدم داشتند به اینکه تجهیز آن حضرت از واجب‌ترین امور بود پس ناچار امر امامت (یعنی تعیین خلیفه) از چیزهائیست که پیغمبر مأمور به تبلیغ آن بوده. اجتماع عده‌ای از انصار و افرادی از قریش در سقیفة بنی‌ساعده هر چند نظر خاص چند نفر صاحب غرض هم‌انگیزة آن شده باشد اما به هر حال یک اصل و مایه دینی داشت و یک واجب بزرگ شرعی بلکه همان تعیین ولی امر و حاکم مرجع مسلمین باشد باعث اصلی آن بودو همین معنی بود که یک عده اگر نگوئیم اکثر مسلمین حاضر در مدینه را بسقیفه بنی‌ساعده کشانید و در اطراف سعد بن عباده که اولین آرزومند خلافت و ولایت بود و سپس ابوبکر و عمرو ابوعبیده جراح را جمع نمود و سرانجام قضیه به نفع قریش و مهاجرین که ابوبکر سر‌دار آنان بود خاتمه یافت. آنچه مسلم است این است که اکثریت مسلمانان در این میان نفع شخصی نداشتند که بیهوده طرفداری ابوبکر کنند وحق را از مرکز خود خارج نمایند زیرا ابوبکر نه قبل از اسلام و نه بعد از آن در میان مردم مدینه دارای ایل و قبیله نبود که طرفداری و تعصب قبیله‌اش باعث پیشرفت او گردد و مرد ثروتمندی هم نبود که به واسطه بذل و بخشش دل همگان را به سوی خود جلب کرده باشد (هرچند درمکه علی‌المشهور قبل از اسلام ثروتمند بوده.

از مجموع این قضایا آنچه مسلم به نظر می‌رسد اینست که نظر اسلام در مورد حکومت و اهمیت آن همان است که مسلمین صدر اول بعد از وفات پیغمبر بدان پرداختند و حتی آن را بر تغسیل و تکفین جنازه آن حضرت که من به الکفایه بدان اقدام نموده بود مقدم داشتند و اینکه در این مورد به شور و نظر اجماع پرداختند نیز کاملاً به صواب بود زیرا در امر حکومت و جهاد و امثال آن باید به شوری پرداخت که **[**وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**]** [[2]](#footnote-2) **{**الشُّورى:38**}** اما آنچه را می‌توان بر ایشان خطا گرفت آن است که اولاً با وجود نصوص فراوانی که از حضرت خاتم پیغمبران دربارة علی بن ابی طالب شرف صدور یافت مخصوصاً نص یوم الغدیر که تواتر و اشتهار آن کالشمس فی رابعه النهار است آنان را احتیاج به این شور و اجتماع نبود زیرا این امور در وقتی لازم است که نص وجود نداشته باشد.

ثانیاً بر فرض اینکه نصی صریح وجود نداشت و یا نصوص وارده را همه نشنیده بودند یا آنها را نمی‌توانستند با ولایت و خلافت تطبیق کنند چرا آن حضرت را گذاشته و دیگری را به خلافت برداشتند؟!

ما چون بتمام مسلمانان آن زمان که اکثراً شرف مصاحبت پیغمبر را داشتند و ممدوح قرآنند نمی‌توانیم گمان بد داشته باشیم و از آن طرف نمی‌توانیم از این همه مرحجات و منصوصات وارده درباره علی بن ابی‌طالب صرف ‌نظر کنیم ناچاریم که بگوئیم امر بر آن مسلمانان مشتبه شده و چون بیعت ابوبکر به قول عمر فلته و ناگهانی بود و خوف و رعبی که از فوت پیغمبر بر مسلمین رخ داده بود و شاید ارباب اغراض هم بنا به مصلحت خود آن را تشدید می‌کردند باعث شد که قبل از اندیشه کافی و تدبر کامل به عمل بیعت که در شریعت امری بسیار مهم و عظیم و لازم الوفا و واجب الرعایه است پرداختند و یک وقت متوجه شدند که تیر از کمان خارج شده و دیگر اعاده آن امکان ندارد مگر اینکه خود ابوبکر بیعت را اقاله کند و امیرالمؤمنین نیز از حسن ظن خود به مسلمانان گمان نداشت که آن همه نصوص وتصریحات را درباره وی نادیده بگیرند به همین جهت هم وقتی عباس به او پیشنهاد بیعت کرد فرمود (اولها غیری) و تصور نمی‌کرد که مردم اولی و احق وافضل و اعلم را گذاشته به دیگری بپردازند.

## تعیین حاکم و پیشوای اسلام با بیعت و مشورت است

علاوه بر دستور محکم **[**وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**]** **{**الشُّورى:38**}** حقیقت مطلب هر چه باشد (ژیرا اکنون ما در صدد اثبات ورد اقوال نیستیم) آنچه مسلم است این است که در موضوع حکومت و خلافت رویة شوری و انتخاب مورد عمل و تصویب تمام مسلمین در همان صدر اول شد و حتی خود امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین این رویه را تصویب و تجویز کرده و بنای تأسیس و تشکیل حکومت اسلامی را بر آن گذاشتند و در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

**ولعمری لان کانت لاتنعقد الامامة حتی تحضرها عامة الناس ما الی ذلک سبیل ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها ثم لیس الشاهدان برجع و لاللغایب ان یختار**.

که فقرات مبارکه بیانات شریفه دال است بر اینکه برای انعقاد بیعت برای امامت و خلافت همان اهل حل و عقدی که در پایخت نبوت هستند و آشناتر از همه مردم به مقررات و قوانین اسلامند همینکه کسی را انتخاب نمودند او حاکم و امام می‌باشد و دیگر کسی را نمی‌رسد. و در نامه‌ای که به معاویه نوشته است صریحا این معنی را تأیید می‌فرماید : چنانکه در نهج‌البلاغه و سایر کتب معتبره است.

**انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للغائب ان یردوا انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک علی الله رضا فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولی.**

می‌بینید که حضرتش در این فقرات مبارکه چگونه مقررات تعیین حاکم و امام و خلیفه و سلطان و هر چه باشد بدین مضمون بیان می‌فرماید که با من بیعت کردند همان مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کردند به همان تفصیلات و مقرراتی که با خلفای گذشته بیعت شد.

پس آن کسی که حاضر است نمی‌تواند کس دیگر را اختیار کند و غائب را نمی‌رسد که آن بیعت را رد نماید و شوری فقط حق مهاجرین و انصار است که درک صحبت پیغمبر را کرده و از همه مردم به مقررات اسلام در انتخاب حاکم آشناتر و داناترند پس اگر آنها بر مردی اجتماع نموده و او را امام نامیدند این مورد پسندیدة خداست.

اگر کسی از امر ایشان به طعنه‌زدن و ملامت‌کردن یا احداث بدعتی (یعنی رویه تازه‌ای در امر حکومت احداث کرد) خارج شد چنین کسی را به امری که از آن خارج شده برمی‌گردانند پس اگر سرکشی کرد و تسلیم نشد به گناه اینکه بر غیر طریقه مؤمنین است با او مقاتله می‌کنند و مادامی که در مخالفت بسر می‌برد خدا کفایت او را از مسلمانان خواهد نمود و او را به سزای خود خواهد رسانید.

در کتاب شریف بحارالانوار جلد هشتم و همچنین در ارشاد شیخ مفید وارد است.

**لما اعتزل سعد و من سمیاه امیرالمؤمنین و توقفوا من بیعته قام علیه السلام وحمدالله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس انکم بایعتمونی علی ما بویع علیه من کان قبلی و انما الخیار للناس قبل ان یبایعوا فلا خیارلهم و ان علی الامام الاستقامة و علی الرعیه التسلیم و هذه بیعة عامة ومن رغب عنها رغب عن دین الاسلام وتبع غیر سبل اهله**.

در این فقرات مبارک می‌فرماید: ای مردم شما با من به همان قراری بیعت کردید که با خلفای قبل از من: ابوبکر و عمر وعثمان بیعت کردید البته قبل از اینکه مردم بیعت کنند اختیار دست خودشان است که خوب در قضیه دقت کنند و به صلاح و فساد امر بیندیشند اما همینکه بیعت کردند دیگری اختیاری برای آنها باقی نمی‌ماند و بر امام و آن کسی که به پیشوائی وی بیعت شده است، لازم و واجب است که استقامت ورزد (و به اقبال و اعراض بهانه جویان اهمیت نگذارد) و بر رعیت است که تسلیم شود در این بیعت عمومی (که وظیفه عموم مسلمین است) کسیکه از آن روی‌گردان باشد در حقیقت از دین اسلام روی‌گردان است (زیرا قانون اسلام این است) و چنین کسی غیرطریقةمسلمین را پیش گرفته است) و این فرمایش حضرت اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید:

**[**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ المُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**]** {النساء:115}

«و هر كس پس از آنكه هدايت براى او روشن شد با رسول [خدا] مخالفت ورزد و جز از راه و رسم مؤمنان پيروى كند او را به آنچه روى كرده واگذاريم و او را به جهنّم در آوريم. و بد جايگاهى است»‏

چنانکه در نامه شریف خود به معاویه نیز همین آیه را متذکر شدند آنجا که فرمودند:

**«فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین»**

خدایا! چگونه این مسلمانان دین قویم و صراط مستقیم تو را ضایع کردند با اینهمه حجج واضحه و آیات ساطعه خرابکاری مسلمانان کار را به آنجا کشانیده که گفته شده : در اسلام دستور حکومت نیست و هرج و مرج است چنان که وضع حاضر مسلمانان بهترین گواه این مدعا است.

در این مورد آنچه از وسواسان و بهانه ‌تراشان شنیده می‌شود که فرمایش حضرت از روی تقیه بوده یا طبق مذاق و عقیده معاویه خواسته او را محکوم کند سخنانی است که در مقابل بینه و برهان و بیانی است که در برابر عیان کمترین ارزش را ندارد.

حکومت طبق دستور قرآن: **[**وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**]** **{**الشُّورى:38**}** بنابر مشاورت است و عمل اصحاب پیغمبر که تمام آنان را منافق و کافر نامیدن از هیچ ملحدی سر نمی‌زند برخلاف عقل و وجدان و تکذیب آیات قرآن است و بعلاوه خود مولای متقیان بدان تسلیم و مخالفت آنان را گناه عظیم می‌شمارد و در تمام عمر مبارک خود به مقتضای آن عمل فرمود اگر همه اینها تقیه باشد پس غیر تقیه آن کدام بوده؟!

این استقامت رفتار و آن صراحت گفتار هر کسی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ناچار می‌نماید که با نهایت تسلیم مطیع این مقررات باشد و آن را اصل و حقیقت دستور اسلام در مورد حاکم و امام بداند و اگر خدا و پیغمبر محرمانه به گوش کسی چیزی گفته‌اند برخلاف آنچه از کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیرة مسلمین بدست می‌آید اگر چنین سخن محرمانه‌ای حجت باشد برای همان محرم حجت است و دیگران نمی‌توانند بدان بهانه از مقررات اسلام شانه خالی کنند و خود را به مرده ‌بازی و وسواسی زنند!!

علاوه بر اینکه عقل و وجدان بر حسن این رویه و خوبی این شیوه حاکم و شاهد است و وضع و ترقی ملل متمدنه عالم هنوز بدان کمال نرسیده اما به هر حال نزدیک به همین رویه است که اسلام مقرر فرموده و اگر کسانی به این مقررات راضی و تسلیم نیستند بگویند پس برای تعیین حاکم چه طریقی خوب است به شرط آنکه از مقررات دین خارج نشده و امور محالی را پیشنهاد ننمایند.

اینک ما مقرات اسلام را در تعیین حاکم و طرز حکومت تا آنجا که از مطالعة آثار و اخبار اهل بیت بدست آورده‌ایم در معرض مطالعة اهل هوش و انصاف می‌گذاریم تابدانند نظر خود ال بیت در این مورد چه بوده است بنا بر اخبار و آثار وارده بر عموم مردم مکلف واجب است که برای تعیین حاکم و نصب امام عادل که در عرف شرع همان حاکم رئیس دولت است پس از فوت یا عزل حاکم سابق قیام و با شور و مشورت و انتخاب به هر صورتی که مقتضی است اقدام نمایند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین بنابرآنچه علامه مجلسی در جلد هیجدهم بحار و سلیم بن قیس هلالی روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمود:

**والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل؛ ضالا کان او مهدیان ان لایعملوا عملا و لایقدموا یدا و لا رجلا قبل ان یختارو لانفسهم اماما عفیفا عالما عارفا بالقضاء و السنة یجیبی فیئهم و یقیم حجهم و جمعتهم و یجبی صدقاتهم**.

در این فقرات مبارک می‌فرماید هم در حکم خدا و هم در حکم اسلام بر تمام مسلمانان واجب است که بعد از اینکه پیشوای سیاسی آنها مرد یا کشته شد خواه آن امام شخصی گمراه و خواه هدایت شده باشد، واجب است که مسلمانان هیچ عملی انجام ندهند ودست از پا نشناسند قبل از اینکه برای خودشان یک نفر پیشوای عفیف دانای عارف به قضا و سنت اختیار و انتخاب نمایند تا مالیات آنها را جمع‌آوری نموده وحج و جمعه آنها را بر پا دارد وصدقات و زکوه آنها را به مصارف لازمه برساند.

شما در کدام دین و مذهب و در چه ملت و امتی دستوری بدین عضمت و اهمیت سراغ دارید.

افسوس که مسلمانهای اسمی اصلا نمی‌دانند که چنین دستوری در میان دستورات مذهبی آنها وجود دارد.

زیرا چیز دیگری غیر از ضربات تیمم و خطرات استبراء و امثال آن چیز دیگر نشنیده‌اند! و نمی‌دانند حکومت یعنی چه؟

اساساً تعیین حکومت یک حق عمومی است و مربوط به خود مردم است چنانکه در فرمایش امیرالمؤمنین دیدیم که می‌فرماید:

**«الامامة لاتنعقد حتی تحضرها عامة الناس»**

و در خطبة امیرالمؤمنین منقوله در ارشاد مفید و جلد هشتم بحار است که امیرالمؤمنین می‌فرماید:

**«وانما الخیار للناس قبل ان یبایعوا»**

در این جا لازم است که در پیرامون کلمه امام که اخیراً در بین مسلمین مخصوصاً شیعیان معنای خاصی پیدا کرده توضیحاتی داده شود، باید دانست که کلمة امام در اصطلاح شرع به پیشوای سیاسی اطلاق می‌شود و در فارسی معنای آن پیشواست و چون در دین اسلام امور دینی و سیاسی از یکدیگر منفک نیست اینست که پیشوای سیاسی همان پیشوای دینی است و این حکم هر چند در مورد عمل اعم است یعنی بهر پیشوائی هر چند در راه پیمائی و نماز وغیر آن سمت پیشوائی را داشته باشد امام می‌گویند اما متبادر به ذهن همان معنای پیشوای بزرگ سیاسی است که به آن خلیفه و حاکم و سلطان هم می‌گویند و اگر می‌بینیم درباره پاره‌ای از بزرگان دانشمندان چون امام غزالی و امام فخر رازی و امام فلان و فلان گفته می‌شود به معنای مجازی آن است وگرنه در کتاب و سنت این کلمه به چنین معنائی استعمال نشده واگر هم استعمال شده باشد به قدری کم است که در قبال معنای اولیه چندان ارزشی ندارد البته امام به معنای من یقتدی به آمده که دربارة ائمه معصومین اطلاق می‌‌شود و به معنای قصد نیز آمده ولی آنرا از معنائی که فوقاً توضیح شد خارج نمی‌کند و بیشتر آنچه در اخبار از معصومین درباره امام رسیده همین معنی را افاده می‌کند مثل این فرمایش حضرت رضا که می‌فرماید:

**«ان الامامة اساس الاسلام و فرعه السامی»**

تا آنجا که می‌فرماید :

**«و امضاء الحدود والاحکام و منع الثغور و الاطراف»**

که پرواضح است که مراد از امام، پیشوای سیاسی است که اجرای حدود و احکام کرده و سرحدات را حفظ می‌نماید و حتی آنکه می‌فرماید :

**«والامام یحلل حلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله»**

که باز مراد همان پیشوای سیاسی است که می‌تواند حلال خدا را به مجرای حلال اندازد و جلوگیری از حرام خدا کند و حدود الهی را بر پا دارد و از دین خدا محافظت نماید! از این حدیث شریف هم اهمیت حکومت و هم شرایط حاکم بدست می‌آید اما نه به آنطور که محال اندیشان آن را در گرو وجود امام معصوم و منصوص محی ‌الاموات گذارند و شریعت الهی را به این انتظار مهجور و متروک بلکه منسوخ نمایند!

همچنین حضرت امیرالمؤمنین درروایت وارده در جلد هفتم بحار و نهج‌البلاغه در شرایط امام و حاکم می‌فرماید:

**«و قد علمتم انه لاینبغی ان یکون علی الفروج و المغانم و الاحکام و امامة المسلمین البخیل فتکون فی اموالهم نهمة و لا الجاهل فیضلهم بجهله و لاالجافی فیظلمهم بجفائه و لاالحایف فیتخذ قوماً دون قوم و لا المراتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق و یقف بهادون المقاطع و لاالمعطل للسنک فیهلک الامة... »**

که مضمون فقرات مبارک آن است که کسیسکه متصدی امور فروج و تقسیم غنائم و اجرای احکام و پیشوائی مسلمین می‌گردد نباید بخیل باشد تا روی بخل خود اموال آنان را ببلعد و جاهل نباشد تا ایشان را گمراه کند و جفاکار نباشد تا به جفای خود مردم را بیچاره کند و اموال مردم را به جهت دوست و رفیق گرفتن حیف و میل نماید و رشوه خوار نباشد تا حقوق مردم را از بین ببرد و سنت را معطل و موقوف کند تا امت را به هلاکت افکند.

آری این شرایط پیشوای مسلمین است که حیازت آن در شخص مسلمان خیلی آسان بوده لااقل محال نیست تا آن را خاص امام معصوم منصوص چنین و چنان کنند و با نبودن او تمام این جنایات مشروحه در این حدیث شریف را بر مسلمانان روا دارند – و حضرت زین العابدین در رساله حقوق می‌فرماید **(وکل سائس امام)** باز حضرت امیرالمؤمنین چنانکه در نهج‌البلاغه است به عثمان می‌فرماید :

**فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هادی فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهوله وان السنن لنیرة لها اعلام و ان البدع لظاهرة لها اعلام وان شر الناس عنه الله امام جائر.**

در این فقرات مبارک می‌فرماید: بهترین و فاضلترین بندگان خدا در نزد خدا امام عادل است که اولاً خود هدایت یافته و تربیت شده باشد پس سنتی را که معلوم است اقامه نماید و بدعتی را که مجهول است و در دین خدا شناخته نشده بمیراند و از بین ببرد و انتقاض سنت خیلی روشن است و دارای اعلام و نشانه‌ها بوده و بدعت بسی ظاهر است و دارای علاماتی است (یعنی برای تشخیص آن زحمتی نیست و بدترین مردم در نزد خدا امام جائر و پیشوای ستمکار است)

در این حدیث شریف اولاً علائم و شرایط پیشوای سیاسی مسلمین را بیان می‌کند و امام را به عادل و جائر تقسیم می‌نماید ومنحصر بعدد معدودی نمی‌داند زیرا شرط پیشوائی فقط عدالت و دانائی و تقوی است که تمام مردم بداشتن این صفات مأمورند و امام مسلمین بدان مخصوص و مشروط است و البته امام و پیشوا بایستی عادل باشد.

در کتاب شریف کافی وجلد هفتم بحارالانوار از حضرت ابی‌عبدالله امام جعفر صادق روایت است که آن حضرت فرمود :

**قال رسول الله ایما مؤمن او مسلم مات و ترک دیناً لم یکن فی فساد و لا اسراف فعلی الامام ان یقضیه فان لم یقضه فعلیه اثم ذلک ...**.

که در این حدیث یکی از وظائف حکومت و پیشوای مسلمین که امام نامیده می‌شود آن است که وام مسلمان مدیونی که مقروض بوده و قرضش در فساد و اسراف صرف نشده باید آنرا امام ادا نماید و اگر ادا نکند گناه آن وام برگردن امام است! واضح است که اگر مراد از امام معصوم بود گناه‌پذیر نبود تا چنان قیدی شود و در حدیث زراره می‌فرماید :

در ثمن عبدی که مرتکب زنا شده باشد **(و علی امام المسلمین این بدفع ثمنه الی مولاه من سهم الرقاب)** ایضاً درکتاب کافی از حضرت امام محمدباقر روایت شده که فرمود :

**«قال رسول الله لاتصلح الامامة الا لرجل فیه ثلاث خصال ورع یحجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حکم الولایة علی من یلی حتی یکون لهم کاالوالد الرحیم»**

و فی روایه اخری **(یکون للرعیة کا الاب الرحیم)** می‌بینید که در این حدیث، شرایط پیشوائی را فقط سه خصلت می‌داند که هر مردی که دارای آنها بود می‌تواند امام مسلمانان باشد : اول ورع و تقوائی که او را از معاصی خدا بازدارد. دوم حلمی که بوسیلة آن بتواند مالک غصب خود شود، سوم – با مردم در امر ولایت خوش ‌رفتار باشد و با رعیت خود مانند پدر مهربان باشد و تحصیل این صفات برای یک نفر مسلمان خیلی مشکل نیست که منحصر به امام معصوم و منصوص شود و بسیاری از پادشاهان را می‌شناسیم که دارای این صفات به حد اکمل بوده‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

**«من نصب نفسه للناس اماماً و فعلیه ان یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تادیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه و معلم نفسه و مؤذنها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم»**

حضرت امیرالمؤمنین در جواب طلحه و زبیر همینکه گفتند که **(نبایعک علی اننا شرکائک)** به این شرط با تو بیعت می‌کنیم که شریک در حکومت باشیم) فرمود:

**هل یصلح ان یدبر امر الرعیة امامان وهل یجتمع السیفان فی غمد؟**

آیا درست است که امر رعیت را دو امام تدبیر کنند و آیا هرگز دو شمشیر در یک غلاف اجتماع می‌کنند؟ که در اینجا هم معنای امام به معنای همان حاکم و پیشوای سیاسی است و در نهج‌البلاغه می‌فرمای :

**«لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه الا بلاغ بالموعظة و الاجتهاد فی النصیحة و الاحیاء للسنة و اقامة الحدود علی مستحقها و اصدار السهمان علی اهلها»**

در کتاب کافی و وافی از ابوحمزه ثمالی است که می‌گوید :

**«سئلت ابا جعفر ما حق الامام علی الناس قال حقه علیهم ان یسمعوا له و یطیعوه قلت فما حقهم علیه قال یقسم بینهم بالسویة و یعدل فی الرعیه فاذا کان ذلک فی الناس فلایبالی من اخذها هنا و هنا»**

که معنای کلمه امام بحاکم و پیشوای سیاسی بسی واضح است و حضرت امام زین‌العابدین در رسالة حقوق مرویه از تحف العقول و خصال و کتاب رسائل کلینی می‌فرماید :

**(فحقوق ائمتک ثلثة اوجبها علیک حق سائسک بالسلطان ثم سائسک بالعلم ثم سائسک بالملک و کل سائس امام).**

آنگاه حقوقها را می‌شمارد تا می‌فرماید : **(ثم حق امامک فی صلوتک)** که معلوم می‌شود امام جماعت هم یکی از امامهاست! بعد در شرح حقوق ائمه می‌فرماید: **(فاما حق سائسک بالسلطان)** آن کسیسکه سائس و کارگزار و از طرف دولت است و به اصطلاح امروزه فرماندار یا رئیس شهربانی است حقش آن است ... که چنین و چنان کنی بعد حقوق سائس علم را می‌شمارد آنگاه می‌فرماید: **(و اما حق سائسک بالملک فنحو سائسک بالاسلطان الا ان هذا یملک مالایملکه ذات تلزمک طاعة فی ما دق و جل الان ان یخرجک من وجوب حق الله)** در اطاعت سلطان می‌فرماید: **(فاما حق سائسک بالسلطان فان تعلم انک جعلت له فتنة و انه مبتلی فیک بما جعله الله له علیک من السلطان و ان تخلص له فی النصیحة و ان لاتماحکه و قد بسطت یده الیک فتکون سبب هلاک نفسک و هلاکه)** این صفات هیچکدام با ائمه معصومین سازگار نیست و حال اینکه خود حضرت آنها را امام نامیده فرمود **(کل سائس امام)** هرگاه این شرایط را موقوف و منحصر به امام معصوم بدانیم می‌بینیم از ائمه دوازده‌گانه سلام الله علیهم اجمعین جز امیرالمؤمنین و چند صباحی حضرت امام حسن دیگران واجد این مقام نگشتند و بیان این صفات و شرایط یک چیز غیرلازم و بی‌فائده بوده است زیرا در مردم عادی و عصور غیبت که موردعمل ندارد و اگر امام معصومی هم آمد که به خواندن نهج‌البلاغه و کافی و کتبی که شیخ طوسی و کلینی و شیخ مفید و امثال اینان نوشته‌اند احتیاج ندارد که مطالعه کند و ببیند فلان راوی از فلان و او از بهمان و او از فلان امام در وظایف امام چه حدیث کرده است و چه دستوری در آنها نوشته شده.

تا آن حضرت آنها را بار بندد! او معصوم است و خود به صلاح کار خود از همه بیناتر است و حتی بنا به بعضی از روایات حضرت مهدی از سایر ائمه غیر از امیرالمؤمنین از همه داناتر است پس احتیاج به این حرفها ندارد! خداوند قوی عقل و شعور نصیب آن کسانی کند که از روی سادگی و نفهمی مرتکب این گونه اقوال می‌شوند و نابود کند آن کسانی را که با دین خدا بازی می‌کنند و موجب این گونه ذلت و نکبت برای مسلمین می‌شوند و آنان را از نعمت حکومت شرعی بدعوی اینکه باید فقط امام معصوم و منصوص باشد محروم کرده دشمنان را نسبت به اسلام جری و ظالمان را قوی و ملت را غوی و پیچاره و سرگردان نموده‌اند، و حال اینکه به دلیل عقل و نقل و راهنمای وجدان و نص کتاب و اخبار اهل بیت قرآن تعیین و نصب حاکم بر عموم مسلمین واجب است و آن همین است که عادلترین و با تقواترین مردم را تا آنجائی که شناخته و لایق می‌دانند برای حکومت خویش انتخاب نمایند اما دلیل از کتاب، اگر نبود مگر همان آیه **[**وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ**]** {الأنفال:60}که با ایجاز کلام شامل جامعترین و عالی‌ترین معنا در این مقام است کافی بود زیرا داشتن تشکیلات حکومت و سازمان سیاسی اولین مقدمه و نخستین پایه اعداد نیرو، برای مقابلگی و ارعاب دشمنان خارجی و اصلاح شئون داخلی است و چون احکام اسلام الی یوم القیامه باید در جریان باشند. **(و حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة)** پس هرگاه انجام واجبی مقدمه‌ای را ایجاب کند تهیة آن مقدمه نیز واجب می‌شود.

این در صورتی است که دستور صریحی در این باب داده نشده بود و حال اینکه آنچه قبلا یادآور شدیم وآنچه بعد از این خواهد آمد هر منصف هوشمند را قانع و معتقد می‌کند که امر حکومت در اسلام از روشن‌ترین امور است ملاحظة آیات الهی و مطالعة سیرة نبوی و مسلمین صدر اول برای بدست‌آوردن این حقیقت بهترین برهان است.

و از طریق سنت همان حدیث شریفی که قبلاً از مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین مذکور داشتیم و باز یادآور می‌شویم که می‌فرماید:

**«والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل؛ ضالا کان او مهدیا ... ان یختاروا لأنفسهم اماما»**

چنانکه در صفحات قبلی گذشت و احادیثی که بعد از این می‌آوریم و عقل و وجدان به صحت حقیقت آن حاکم است.

و در کلمات قصار نهج‌البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود:

**(السلطان وزعة الله فی ارضه و قیل ما یزع الله من الدین بسلطان اکثر مما یزع عنه بالقرآن**.)

که سلطان وحاکم پاسبان وحافظ دین و پناهگاه خدا در زمین است و برکت وجود او چیزیاست که از قرآن بیشتر است.

و اساساً کسانی که حکومت را با آن شرایط ناممکن (مشروط بوجود معموم) دانسته و برده‌اند آن را به بال جبرئیل چسبانیده‌اند در حقیقت شعارشان همان شعار خوارج نهروان بی‌ایمان است که می‌گفتند (لاحکم الالله) چنانکه این گمراهان بی‌سر و سامان نیز با خرد پریشان خود همین را می‌گویند و مدعی‌اند که جز خدا کسی حق حکومت بر مردم ندارد و آن هم فقط بوسیلة آمام معصوم است و امام معصوم هم که در ظرف این چهارده قرن جز چهارده سال متصدی حکومت نشد پس در بقیة ادوار و اعصار برای بشر دیگر تکلیفی در این باره نیست و به اصطلاح خودشان (رفع القلم) است! شکی نیست که کسی بر بشر جز خداوند اکبر صاحب اختیار نیست و انتصاب حاکم و تسلیم به اوامر و نواهی او که اجرای حکم اسلام است همان حکم خداست حال به بینید عقیده اینان چگونه عین عقیده خوارج در باب حکومت است.

در خطبة چهلم نهج‌البلاغه مرحوم سید رضی می‌نویسد:

**لما سمع قولهم لاحکم الا لله قال علیه السلام کلمة حق یراد بها الباطل نعم لاحکم الالله و لکن هولاء یقولون لا امارة**.

جنابش همینکه شنید که خوارج شعار می‌دهند که لاحکم الا لله (حکومت جز برای خدا نیست) فرمود کلمة حقی است که بدان باطل را اراده می‌کنند آری حکم راندن جز خدای را نیست ولکن اینان می‌گویند فرماندهی و حکومت نباید باشد!! آنگاه فرمود:

**«و انه لابد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی أمرته المؤمن و یستقمع فیها الکافر و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفی و یقاتل به العدو و تأمنه السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یسترجع بر و یستراح من فاجر»**

می‌فرماید: برای مردم ناچار است که امیری و فرماندهی بوده باشد حال خواه آن امیر خوب و نیکوکار باشد یا فاجر وبدکردار تا در پناه فرمانروائی او مؤمن بعمل پردازد و کافر نیز در آن از حیات خود بهره‌ور شود و مدتهای الهی به سر رسد (گویا اشاره به آنست که هر کس مجال آن یابد که مطابق ذوق و استعداد خود طریق کمال را به پیماید و مورد خطاب **[**أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ**]**{فاطر:37}گردد و غنائم و مالیات بوسیلة او جمع‌آوری شود و بوسیلة او با دشمنان جهاد و قتال صورت گیرد و بوجود وی راهها ایمن شود و به توسط وی از قوی برای ضعیف داد گرفته شود تا نیکو کار به آسایش رسد و از شر بدکار آسودگی دست دهد بیهقی نظیر این حدیث و شریف را از امیرالمرمنین روایت کرده به این عبارت که قال :

**«لایصلح الناس الا بامیر بر اوفاجر، قالوا هذا البر فکیف بالفاجر؟ قال ان الفاجر یؤمن الله به السبل و یجاهد به العدو و جیبی به الفی و یقام به الحدود و یحج به البیت و یعبدالله فی المسلم آمنا حتی یاتیه اجله»**

در جمله می‌فرماید مردم را اصلاح نمی‌کند مگر امیر و فرماندهی خواه نیکوکار باشد خواه بدکار، عرض کردند نیکوکار معلوم است ولی بدکار چگونه اصلاح می‌کند؟ فرمود: خدا بوسیله همان بدکار راهها را امن می‌کند و بوسیلة او جهاد با دشمنان را صورت می‌دهد و به توسط او مالیات را جمع‌آوری نموده بوجود وی حدود را اقامه می‌کند و باو حج بیت‌الله را انجام می‌دهد در حکومت همان فاجر هم مسلمان خدا را در حال امن آسایش عبادت می‌کند تا اجلش فرا رسد. می‌‌بینید که در تمام این فقرات استناد فعل را به خدا می‌دهد یعنی در واقع حکومت از آن خدا است زیرا هر چند فرمانده خود فاسق و فاجر است اما فرمانهائی که می‌دهد: عبارتست از امنیت راهها و جهاد با دشمنان دین و جمع‌آوری مالیات و اقامة حدود وحج بیت‌الله. تمام اینها فرمانهای الهی و احکام دین است که اجرا می‌شود پس در حقیقت حاکم همان خدا است.

شما را به خدا حالا به بینید آن کسانی که می‌گویند حاکم و خلیفه فقط و فقط باید امام معصوم و منصوص باشد و اگر او نبود تمام این احکامی که فوقاً گفته شد باید معطل و موقوف بماند تا خودش بیاید!!

چقدر از دائره شرع و عقل ارج و چگونه با حقیقت اسلام دانسته یا ندانسته دشمنی می‌کنند!!

از رسول خدا فریقین روایت کرده‌اند که فرموده : **(الامام الجائر خیر من الفتنة)** پیشوای ستمکار بهتر از فتنه و هرج و مرج است، و در اهمیت و عظمت آن فرمودند:

**«اقرب الناس یومالقیامة الی الله تعالی الملک العادل و ابعد هم عنه الملک الظالم»**

شکی نیست که پیشوای دین و حاکم مسلمین در درجة اول باید امام عادل معصوم و منصوص باشد و با وجود او در صورتیکه حاضر برای حکومت شود تصدی دیگری برای این امر حرام و بیعت با او ناقص و ناتمام است، اما در صورتیکه امام معصوم نبود یا بود و حاضر برای تصدی حکومت نشد این واجب بزرگ که دایر مدار تمام احکام الهی است از مسلمین ساقط نمی‌شود و واجب است بر مردم که لایق بر این مقام را دعوت و یاری کرده و به مسند حکومت بنشانند چنانکه بر شخص لایق واج است که قبول کرده و به انجام این مهام بپردازد زیرا قبول این مسئولیت، واجب کفائی است که اگر ترک شود جمیع امت معاقبند و اگر من به الکفایه بدان پرداخت از دیگران ساقط ولی اطاعتش در اجرای احکام الهی بر همگان واجب است، و مادامیکه در اجرای احکام قرآن به تمشیت و اصلاح امور مسلمانان است اطاعت او چون اطاعت خدا و رسول است بنص آیه شریفه :

**[**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَاليَوْمِ الآَخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا **] {**النساء:59**}**

«اى مؤمنان، از خداوند اطاعت كنيد و از رسول [او] و صاحبان امرتان [هم‏] اطاعت كنيد هر گاه در چيزى اختلاف كرديد، اگر به خدا و روز قيامت ايمان داريد، آن را به خدا و رسول بازگردانيد. اين بهتر و نيك انجام‏تر است»‏

و بمضمون و نصوص احادیثی که قبلا گذشت و احادیثی که خواهد آمد انشاءالله.

اینک که سخن از این آیه شریفه به میان آمد خوب است توضیحاتی دربارة شبهاتی که به معنای اولی الامرالقاء شده در این مختصر بقدر مقدور بعرض خوانندگان برسانیم.

در اینکه مراد از کلمة اولی‌الامر در این آیة شریفة حاکم و فرمانرواست جامع نظر فریقین است زیرا هر چند اهل سنت در آن دچار تشویش و اضطراب شده گاهی مراد ازآن را اهل حل و عقدگرفته‌اند و زمانی به علما تعبیر کرده‌اند اما اکثراً آنرا دربارة سلاطین و خلفا تفسیر می‌کنند، و اما شیعه آنرا مخصوص ائمة معصومین می‌دانند.

در حالیکه حقیقت این است که اطاعت اولی‌الامر که همان حکام و فرمانروایانند مادامی که در مجرای دین و اجرای احکام خدا است واجب بوده و تالی اطاعت خدا رسول است و این معنی صرف ‌نظر از صدها آیات و روایات دیگر از خود همین آیه استنباط می‌شود زیرا پروردگار عالم اول امر به اطاعت خود و بعد به اطاعت رسول آنگاه به اطاعت اولی‌الامر می‌کند و پرواضح است که معنای این جمله آن نخواهد بود که اطاعت معاویه و یزید در کشتن بناحق اولیای خدا ومسلمین و هدم و هتک نوامیس دین واجب است!

من نمی‌دانم آنانکه می‌بینند در صدر آیة اطاعت اولی‌الامر، اطاعت خدا و رسول قید شده

چگونه می‌گویند مراد از اطاعت اولی‌الامر اطاعت مطلق بدون قید و شرط است حتی کشتن بندگان خدا و اسیرنمودن اهل بیت پیغمبر و خراب‌کردن خانة خدا و از این قبیل!! اینان مگر کور یا از عقل و دانش مهجورند که خدا در صدر آیه اطاعت خود را شرط نموده آنگاه اطاعت رسول را قید کرده سپس امر به اطاعت اولی‌الامر می‌کند!. این گونه استدلال ک اطاعت اولی‌الامر درهر چیزی واجب است هر چند کشتن فرزند پیغمبر و اسیری ذراری آن سرور باشد مثل اینست که پادشاهی اطاعت خود را یادآور شود وگوید مثلا از نخست وزیر من و فرماندهان سپاه نیز اطاعت کنید آنگاه یکی از آن فرماندهان به کشتن فرزندان آن پادشاه و هتک ناموس وی و خرابی خانة او فرمان دهد و مردم از او اطاعت کنند و فرزندان شاه را کشته و حرم سرای او را اسیر گرفته و خانه‌اش را خراب کنند و حجتشان این باشد که تو گفتی مرا و نخست‌وزیر مرا و فرماندهان سپاه را اطاعت کنید و ما بهموجب این امر چنین کاری کردیم. آیا هرگز از ایشان چنین عذری پذیرفته خواهد شد؟. و عقل هیچ دیوانه‌ای چنین استنباطی می‌کند؟!

این در صورتی است که هیچ قید و شرطی جز اطاعت خود را در صدر فرمان نیاورد حالا اگر قیدهای دیگر باشد در آن وقت چه می‌گویند؟!

در حالیکه چنانکه گفتیم اندک دقت به همین آیه شریفه مطلب را بر طالب حق و منصف بی‌غرض معلوم و روشن می‌کند که اطاعت حاکم و ولی امر و خلیفه که همان از افراد اولی الامر است در سایة اطاعت خدا و رسول و در حدود آن است، بعلاوه صدها ایات و روایاتی که در عدم اطاعت کسانیکه اطاعتشان خلاف اطاعت خدا و رسول نازل و وارد شده

از آن جمله آیه شریفه 150 و 151 سوره شعراء است که صریحاً می‌فرماید :

(الشعراء : 151-152)

«و از فرمان اسرافكاران اطاعت مكنيد (151) كسانى كه در اين سرزمين فساد مى‏كنند و اصلاح نمى‏كنند»

و آیه شریفه 28 از سوره کهف است که می‌فرماید:

(الکهف : 28)

«و از كسانى كه قلبشان را از ياد خود غافل ساختيم اطاعت مكن! همانها كه از هواى نفس پيروى كردند، و كارهايشان افراطى است»‏

و آیه 24 از سور هل اتی که می‌فرماید :

**[**وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آَثِمًا أَوْ كَفُورًا**]** {الإنسان:24}

«و از هيچ گنهكار يا كافرى از آنان اطاعت مكن‏»

و آیه 10 از سوره القلم است که می‌فرماید:

(القلم : 10-13)

«و از هيچ سوگند خوار بيمقدارى اطاعت مكن (10) و از [هيچ‏] عيب جوى رهسپار سخن چينى (11) دريغ دارنده مال، تجاوزگر گناهكار(12) از [هيچ‏] سخت روى. بعد از اين [همه از هيچ‏] بى اصل و نسب‏»

که در تمام این آیات شریفه از اطاعت کسانیکه مخالفت با احکام الهی می‌نمایند و در زمین به فساد پرداخته‌اند بلکه به اصلاح آن نمی‌کوشند و تابع هوای خودند، نهی فرموده و از فرمانبرداری از آنها برحذر می‌دارد. آیا با این کیفیت باز هم می‌توان گفت اطاعت اولی‌الامر بدون قید و شرط است؟!

از آن طرف در احادیث و تفاسیر شیعه، اولی‌الامر تفسیر شده به ائمه معصومین سلام اله علیهم اجمعین، شکی نیست که مصداق کامل و اکمل این آیه وجود مقدسة ایشان است و با وجود ایشان تصدی امر حکومت بر دیگران حرام است اما اینکه منحصراً ایشانند و لاغیرهم :

دلایلی که آورده‌اند اینست: اولا – اطاعت اولوالامر بدون قید ذکر شده و پرواضح است که اطاعت غیر معصوم بدون قید صحیح نیست.

جواب آن است که اطاعت اولی‌الامر چنانکه گفته شد بدون قید نیست بلکه چنانکه صدر آیه گواهی می‌دهد اطاعت اولی‌الامر با رعایت اطیعوالله و در سایة اطاعت خدا است و اگر مقصود اطاعت معصوم بود قید اطیعوالله در اینجا بی‌مورد بود ثانیاً در بسیاری از موارد امر به چیزی بدون قید شده و حال اینکه می‌دانیم از خارج قید داشته و دارد.

و ما این بحث را به طور کافی و قانع‌کننده انشاءالله دنبال می‌کنیم تا ثابت شود که اطاعت اولی‌الامر بدون قید و شرط نیست و اگر منحصر بائمه معصومین بود احتیاج به این قیودات نداشت علاوه بر تالی فاسدهای دیگر که فعلا در اینجا مجال شرح آن نیست.

ثانیاً گفته‌اند که احادیث وارده دلالت دارد که مراد از اولی‌الامر فقط معصومین‌اند در جواب گفته می‌شود که احادیثی که در این باب وارد شده مطابق آنچه در تفسیر البرهان است ص 381 تا 387 جلد اول چاپ جدید در حدود سی و دو حدیث است که پاره‌ای از آنها اصلا مربوط به این آیه نیست مانند حدیث سوم و پنجم و یازدهم و پاره‌ای از آنها اطاعت اولی‌الامر را می‌رساند بدون مقیدنمودن بائمه معصومین مانند حدیث هشتم و چهاردهم و پانزدهم و سی و دوم، و پاره‌ای از آنها مکرر است مانند حدیث هفتم و 13 و بیست و هفتم و چهارم و نهم و ششم و بیست و پنجم و دوازدهم و بیست و هشتم، و پاره‌ای از آنها محرمانه‌بودن تفسیر آیه را می‌رساند مانند حدیث هفتم و بیست و دوم و مخصوصاً حدیث اول که جابر جعفی می‌گوید از جابر بن عبدالله انصاری پرسیدم از معنای آیه که چنین و چنان گفت و در آخر جابر گفت رسول خدا فرمود (هذا مکنون سر الله و مخزون علمه فاکتمه الا عن اهله) و پرواضح است که اگر اطاعت اولی‌الامر منحصر به دستة خاصی بود باید رسول خدا آن را در ملاء عام بیان نماید نه اینکه جابر را دستور دهد که آن را مکتوم دارد زیرا آن از مکنون سر الهی و مخزون علم اوست! پس تکلیف مردمی که باطاعت اولی‌الامر مأمور شده‌اند چیست؟

کسانیکه خدا بدین صراحت امر به اطاعت ایشان می‌فرماید : آیا باید آن قدر مخفی باشند که حتی رسول خدا آن را فقط به جابر گفته باشد و به او هم دستور داده باشد که این مطلب را مخفی دار و کتمان کن!!؟ پس چنانکه گفتیم اطاعت اولی‌الامر انحصار بوجود مقدسة معصومین ندارد و چنین کسانی حتماً باید در میان مسلمین شناخته و معلوم‌الامر باشند و دستة خاصی که منحصر به زمان معدودی باشند نیستند بلکه همان حاکمان و فرمانداران منتخب از جانب مردم هستند که مطیع خدا و رسول می‌باشند و توضیح این مطلب بعداً خواهد آمد.

و اگر در اخبار و آثار وارده فرضاً معنای انحصار دهد باز آن را از عمومیت و اطلاق بیرون نمی‌برد و فقط قاعده جری و اولویت را باید جاری ساخت زیرا در تفسیر بسیاری از آیات، این قبیل مطالب را آورده و بدان انحصار داده‌اند که اگر ما آن را قبول نمائیم باید بگوئیم العیاذ بالله قرآن یک کتاب مخصوصی است که برای طایفة مخصوصی در زمان خاصی آمده و به مردم و ازمنه و اعصار دیگر کاری ندارد!! مثلا در تفسیر آیه شریفه [إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا] (النساء58) که عالی‌ترین دستور اسلامی و بهترین احکام اخلاقی و اجتماعی است و البته شامل کافة مردم جهان است و هر انسانی باید این حکم مقدس را اجرا و امانت را به اهل آن بسپارد ولی در همین تفسیر برهان در ص 380 جلد اول 15 حدیث در تفسیر این آیه آورده که آنرا منحصر می‌کند به این که امامی امانت امامت را به امام بعد از خود بسپارد!! خوب اگر ما بگوئیم معنای آیه همین است و بس! اولا – آیه را از عمومیت و اطلاق خارج کرده و قرآن شریف را از اینکه برای هدایت ورهبری عموم جهانیان است بیرون برده‌ایم زیرا دستورات آن شامل و ناظر به طایفة خاصی است و بس!

ثانیا – ادای امانت را باید امام انجام دهد و به دیگران مربوط نیست!!

ثانیاً – خواندن و دانستن چنین آیاتی هم لازم نیست زیرا امری که انجام آن مربوط به کس دیگراست به من و شما چه که در آن درباره آن مطالعه ودقت کنیم خود امام می‌خواند و خودش هم عمل می‌کند!!

علاوه بر این در اکثر اخبار کلماتی از قبیل ناس، والذین آمنوا، و مؤمن، و امت، و باب، و حتی بعوضه و ذباب! بامام تفسیر شده اگر ما تفسیر این کلمات را منحصراً به امام معصوم بدانیم در آن صورت قرآن به کلی از جنبه عملی می‌افتد و یک کتاب داستانی می‌شود که در پیرامون افراد معدودی آنهم به طور مبهم و کنایه است که از هیچ آدم‌ ترسو و جبونی چنین اثری باقی نمی‌ماند چه رسد به خدای قادر قاهر مالک و خالق تمام اشیاء و همچنین مسأله بعثت را به صورت زشتی درمی‌آورد که هیچ مسلمان عاقلی بدان رضانمی‌دهد و کفری بدین صراحت را نمی‌پذیرد.

پس مطلب همان است که ما گفتیم که در این قبیل آیات فرد اکمل و اولی ائمه معصومین می‌باشند نه اینکه منحصر به ایشان باشد و لاغیر.

اما دلایل راجع به اینکه اولی‌الامر کسانیند که متصدی امر حکومت یا سلطنت یا وزارت یا از طرف دولتند و این بحث محتاج چند مقدمه است.

اول : اینکه به ببینیم امر که صاحبان آن مورد اطاعتند چه می‌باشد؟ با مراجعه به قرآن کریم که می‌فرماید: [وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ] **(**سورة آل عمران159)[ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ](سورة الشورى38) **[**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ**]** {الأحزاب:36}

«و هيچ مرد و زن مؤمنى را نرسد كه چون خداوند و رسولش كارى را مقرر نمايند، آنكه خود در كارشان اختيار داشته باشند. و كسى كه از خداوند و رسول او نافرمانى كند، »

تمام این آیات در مورد حکومت و جهاد و بالأخره موضوعات سیاسی و اجتماعی است که اولی‌الامر به صاحبان و متصدیان این امور اطلاق می‌شود پس اطلاق آن منحصراً بائمه معصومین در صورتیکه اکثر ایشان متصدی امر حکومت و جهاد و حتی سرایا نبودند خالی از اشکال نیست.

ثانیاً : در ذیل آیه، قضیه تنازع است و پس از امر به طاعت اولی‌الامر می‌فرمایند (و ان تنازعتم فی شیء) هر چند گفته‌اند که (تنازعتم فی شی) بطور اطلاق گفته شده پس شامل تمام امور شرعی است لکن با مراجعه به آیاتی که در امر تنازع است مثل آیه 152 سوره آل عمران که می‌فرماید :

(آل عمران : 152)

و در آیه 43 سوره الانفال که می‌فرماید:

(الأنعام : 43)

موضوع تنازع درامر جهاد و قتال است چنانکه در آیه اولی موضوع مخالفت و تنازع مسلمین در جنگ احد با عبدالله بن جبیر است که با اینکه پیمغمبر دستور داده بود که مسلمانانی که تحت قیادت و فرماندهی عبدالله بن جبیرند از محل خود حرکت نکنند، معذلک همینکه دیدند کفار قریش فرار کردند خواستند به جمع‌آوری غنائم بپردازند هر چند عبدالله فرماندة آنها آنان را از تخلیة مراکز خود منع نمود نشنیده با او به منازعه پرداختند و گفتند که نهی پیغمبر برای زمانی بود که قریش فرار نکرده بودند و اکنون که آنها فرار کرده‌اند دیگر موضوعی ندارد و صلاح دید عبدالله جبیر که می‌گفت دشمن در کمین است و ممکن است حادثه ای رخ دهد بالاخره کار تنازع به جائی کشیدکه مخالفت عبدالله را کردند و به جمع غنایم پرداختند و سرانجام دچار حمله خالد بن ولید که در کمین آنها بود گردیدند و بسیاری از آنان شهید شدند و بقیه رو به فرار گذاشتند و موجب وهن و شکست لشگر مسلمانان شدند پس یکی از موارد آیه شریفه آن است که اطاعت اولی‌الامر کنید و از تحت فرمان فرماندة خود خارج نشوید. همچنین آیه دوم که موضوع تنازع امر در خصوص امر جهاد در جنگ بدر است.

و اگر مراجعه به کلمه امر که در آیات متعدده قرآن شریف است بنمائیم خواهیم دید که اکثر مربوط به حکومت و سلطنت و امور سیاسی و اجتماعی است مانند

(یونس : 72)

(یوسف : 102)

(الشعراء : 102)

و حتی آیاتیکه در صفات باری ‌تعالی است تمام آنها به معنی حکومت و سلطنت و امثال آن است پس اطلاق اولی‌الامر به صاحبان فرمان و حکومت اولی‌تر از اهل حل و عقد و امثال آن است.

و واقعاً جای تعجب است که دانشمندی مانند فخر رازی در تفسیر این آیه دچار انحراف شده به اینکه اولی‌الامر را بعلما تفسیر کرده و خواسته‌ است از آن حجیت قیاس و اجماع را استنتاج کند و با این خیال غلط به تفصیل پرداخته و چندین ورق سیاه کرده است!!

اشکالاتی که برتفسیر کلمة اولی‌الامر بسلاطین و فرماندهان شده است :

اشکال اول – اطاعت اولی الامر بطور اطلاق واجب شده پس اگر مراد از آن سلاطین و حکام باشند اطاعت سلاطین جور چون یزید و معایه و چنگیز و تیمور هم واجب می‌شود!؟

ج– در این باره توضیح دادیم که در صدر آیة خدا اولی‌الامر باطاعت خود و سپس باطاعت رسول و در ثالث امر به اطاعت اولی‌الامر می‌نماید و پرواضح است که هر امری که منافی اطاعت خدا و رسول باشد اجرایش واجب و لازم نمی‌شود زیرا چنین امری تناقض است و از خدای حکیم در قرآن کریم چنین کاری قبیح است پس اطاعت اولی‌الامر در سایه و دنباله اطاعت خدا و رسول است.

اشکال دوم – گفته‌اند اطاعت اولی‌الامر به هیچ قید و شرطی مقید نشده با اینکه خدا در اموری کم‌ارزشتر از آن، هر جا به چیزی امر کرده اگر احتمال خطائی می‌رفته برای احتراز از آن قیدی آورده مانند: {وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا} (سورة العنكبوت8)

«و انسان را نسبت به پدر و مادرش به نيك [رفتارى‏] فرمان داديم. و اگر بخواهند تو را وا دارند تا چيزى را كه به [حقيقت‏] آن دانشى ندارى، به من شرك آورى، از آنان اطاعت، مكن‏»

پس اطاعت مطلقة بدون قید برای غیر معصوم جایز نیست.

جواب اینست که: اولاً در آیات قرآن بسیاری از امور بطور اطلاق است و قید آن به قرینه است مانند آیة شریفة 59 سوره هود:

(هود : 59)

«و اين [سر گذشت قوم‏] عاد است كه آيات پروردگارشان را انكار كردند و از فرستادگانش نافرمانى كردند و از فرمان هر سركش ستيزه‏جويى پيروى كردند»

که در آن به طور اطلاق می‌فرماید قوم هود پیروی فرمان هر جبار عنیدی کردند و حال اینکه تمام جباران عالم در آن نقطه نبودند و آنان نیز اطاعت هر جباری نکردند بلکه به قرینه معلوم است که فقط اطاعت چند نفراز جباران قوم خود را کردند.

ثانیاً – درهمان امر به احسان بوالدین که می‌گویند بلافاصله قید آورده مطلب چنین نیست بلکه در بیش از هفت مورد در آیات قرآن امر به احسان والدین نموده بدون هیچ قید و شرطی مانند آیة 77 سوره بقره و آیة 40 سوره النساء و آیة 152 سوره الانعام و آیة 24 سوره الاسراء و آیة 14 سوره احقاف و غیر آن و فقط در یک مورد قید زده مانند آیة فوق‌الذکر.

ثالثاً – در بسیاری از آیات قرآن مجید است که پروردگار عالم امر به چیزی نموده بدون قید ولی قید آن را در آیات دیگر آورده مانند این آیات شریفه

امر بدون قید **[**وَأَنْكِحُوا الأَيَامَى مِنْكُمْ**]** {النور:32}

قید آن –

**[**وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آَبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ**]** {النساء:22}

امر بدون قید

(البقره : 168)

قیدآن

**[**إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ المَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الخِنْزِيرِ**]** (المائده : 40)

امر بدون قید

(النساء : 2)

قید آن

(النساء : 6)

امر بدون قید

(المنافقون : 10 – البقره : 255)

قید آن

(الفرقان : 67)

رابعاً – آیاتی هست که در ان امر باطلاق شده ولی از قرائن خارجی از آیات دیگر می‌دانیم مقصود اطلاق نیست مثلا در آیة شریفه 120 سوره التوبه می‌فرماید :

(التوبه : 119)

به طور اطلاق امر فرموده که با راستگویان باشید مقصود از راست‌گویان دستة مخصوصی است که در آیات دیگر وصف آنها شده مانند ایه 72 سوره البقره

**[**لَيْسَ البِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ وَلَكِنَّ البِرَّ مَنْ آَمَنَ بِاللهِ وَاليَوْمِ الآَخِرِ وَالمَلَائِكَةِ وَالكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ**]** {البقرة:177}

تا آنجا که می‌فرماید :

**[**أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ المُتَّقُونَ**]** {البقرة:177}

(البقره : 72 – حجرات : 15)

یا آیة 25 سوره الاحزاب

(احزاب : 35)

یا

(احزاب : 23)

پس اگر امر به بودن یا راستگویان کرده مقصود با این اشخاص است نه مطلق راستگویان! مانند راستگوی آیة **[**فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ**]** {النور:6}بدیهی است چنین راستگوئی لازم نیست واجد تمام آن صفات باشد یا راستگوی آیه شریفه **[**قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**]** {البقرة:111}پس همین طور که در این آیه امر ببودن با راستگویان بطور اطلاق شده و قید آن در آیات دیگر است ممکن است امر به اطاعت اولی‌الامر در این آیه به طور اطلاق و قید آن آیات**[**وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ المُسْرِفِينَ**][**الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ**]** {الشعراء:152/151}و آیة شریفه**[**وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ**]** {الكهف:28}و غیره باشد.

خامساً – خوشبختاه در خود آیة سه قید بزرگ است که اصلا جائی برای این گونه شبهات واهیه باقی نگذاشته است اینک آن سه قید :

قید اول – چنانکه فوقاً گفتیم قید اطاعت خدا و رسول است، پس اولی‌الامری را می‌توان اطاعت کرد که در درجه اول درآن امر خدا و بعد رسولش اطاعت شده باشد و فضل و اولویت اطاعت خدا و رسول هم عقلا و هم بر حسب ترتیب آیه بسی واضح است.

قید دوم – کلمه اولی‌الامر مقید به (منکم) است.

یعنی اولی‌الامر از خود شما! و چون آیة مصدر به خطاب **(یا ایها الذین آمنوا)** می‌باشد پس معنی آن چنین است که اولی‌الامری که از مؤمنین باشد و توصیف مؤمنین هم در آیات دیگر روشن است.

[إِنَّمَا المُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آَيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ]{الأنفال:2}

[وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ وَالفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ]{الشُّورى:37}

**[**وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**]**{الشُّورى:38}**[**وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ البَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ**]** {الشُّورى:39}

**[**إِنَّمَا المُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آَمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**]** {الحجرات:15}

پس معلوم شد که قید منکم که خطاب به مؤمنین است قید بسیار بزرگ و مفصل است که حتی شامل آیة**[**وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**]** {التوبة:119}نیز می‌شود یعنی اولی‌الامری که از مؤمنین‌اند اطاعت نموده و با آنها بوده باشید پس اولی‌الامر باید دارای صفات مذکور باشند.

جای بسیار تعجب است که پاره‌ای از مفسرین معاصر و گذشته که علی ‌المشهور دارای هوشی فوق ‌العاده هم بوده‌اند بقیدی به این واضحی متوجه و متفطن نشده‌اند و کلمه (منکم) را قیاس با کلمه (منکم) در (رسل منکم) نموده‌اند یعنی (من جنسکم و نوعکم) درحالیکه صدر آن آیات، خطاب ببنی آدم یا بجن و انس است و معنای (منکم) یعنی (من نوعکم) مانند آیة 33 سور الاعراف که می‌فرماید :

**[**يَا بَنِي آَدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آَيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**]** {الأعراف:35}

و آیة 130 سوره الانعام که می‌فرماید :

(الانعام : 130)

البته در این آیات چون خطاب به بنی آدم و جن و انس است معنای (منکم) یعنی من نوعکم است این چه ربطی دارد به آیه‌ای که مصدر است به خطاب یا ایها الذین آمنوا و مقید به منکم و مذیل به جملة «ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر»؟! می‌بینید که صدر و ذیل آیه همه‌اش طرف خطاب با مؤمنین است پس اولی‌الامر با کلمة منکم یعنی از خود شما مؤمنین! و مؤمنین هم صفاتشان معلوم است.

اگر که به یک دسته کارگر کارخانه یا به عده‌ای معلم بگوید شما از رؤسای خودتان اطاعت کنید آیا معنی آن جز این است که از کارگرهای همان کارخانه یا از طبقه معلمین، رئیسی که دارید و باید اطاعت کنید، یا فرمان هر فرماندهی را باید اطاعت کنید؟!

قید سوم– می‌فرماید:**[**فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ**]** {النساء:59}

پس چون احتمال تنازع در اطاعت اولی‌الامر می‌رود می‌فرماید اگر در آن به جائی برخوردید که تکلیف را ندانستید وشک در حرام و حلال ‌بودن اطاعت داشتید به خدا و رسول یعنی به کتاب خدا و خود رسول در زمان حیاتش و به سنت رسول در مماتش مراجعه کنید، و این خود قید بزرگی دیگر است که اگر احتمال خطا و اشتباهی رود باید به خدا و رسول مراجعه کرد این را چگونه اطلاق و بدون قید و شرط نامید؟!

در کدام یک از اوامرالهیه این قدر قید وارد شده است؟

پس آنجا که می‌گویند ما چنین دستور اطاعت یزید و معاویه و چنگیز هم واجب است معلوم شد که چقدر واهی بوده و حرف مفت می‌زنند خدا می‌فرماید از اولی‌الامر که از خود شما مؤمنین است و به صفات ایمان آراسته است، چنان که در آیات دیگر توصیف شده اطاعت کنید.

از کلمة منکم ممکن است یک معنای دیگر هم استفاده شود و آن (من جانبکم است) یعنی اولی‌الامریکه به انتخاب خود شما بوده و از جانب خود شما تعیین شده و نظیر آن در قرآن مجید زیاد است مانند (تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ای من جانب الله – انه من سلیمان – ای من جانب سلیمان – خیر من ربکم – من جانب ربکم.

علاوه بر اینها اصلا معنای کلمه (منکم) را خدا در آیة دیگر روشن فرموده

آیة75 که در سوره الانفال می‌فرماید:

(الانفال : 75)

پس آن کسانی (منکم) می‌باشند که مؤمن و مهاجر و مجاهد باشند و واقعاً آدم متحیر می‌شود که چگونه (منکم) در آیة شریفة (وانکحوا الایامی منکم) را با اینکه صدر آیه هم خطاب به مؤمنین نیست آن را به مؤمنین تفسیر می‌کنند ولی در این آیة شریفه با دو قید کلمه ایمان میگویند (منکم) یعنی (من نوعکم!!) باز جای تأسف است که پاره‌ای از مفسرین کلمة شیء را در جملة شریفة (فان تنازعتم فی شیی فردوه الی الله و الرسول) گاهی به معنای نزاع اولی‌الامر گرفته‌اند وهمچنین پاره‌ای به اشتباه عجیبی که سیاق آیه از آن بیگانه است دچار گشته‌اند که آن را در مطلق احکام گرفته‌اند یعنی در هر حکمی که دچار منازعه شدید به خدا و رسول مراجعه کنید! البته این حرف صحیح است که در هر منازعه باید به خدا و رسول مراجعه کرد، اما قید این حکم در این جا بی‌معنی است بلکه چنانکه سیاق آیه می‌رساند وحتی هر عامی بی‌سوادی می‌فهمد که وقتی که خدا فرمود اطاعت اولی‌الامر کنید و اگر منازعه‌ای برایتان اتفاق افتاد آن را به خدا و رسول برگردانید تا رفع نزاع کنند، مقصود درهمان اطاعت اولی‌الامر است، نمی‌دانم این جدلها و بحث‌های بیجا چقدر مغز آدمی را باید خراب کرده باشد که مطلب به این واضحی را نفهمد! وبیهوده این در و آن در بزند؟! آخر چه معنا دارد که فی‌المثل پادشاهی دستور دهد که اطاعت فرماندهان جنگ را بکنید و فی‌الفور دنبال آن بدون فاصله بگوید اگر در امر کشت و زرع و نکاح و طلاق نزاعی داشتید به پادشاه رجوع نمائید!! در این جا صحبت از اطاعت فرماندهان جنگ است، چه ربطی به کشت و زرع و نکاح و طلاق دارد؟ و آنگهی مگر احکام الهی قابل نزاع است که در آن مردم منازعه کنند؟ و آن وقت خودشان آنقدرشعور نداشته باشند که در احکام دینی مثل نماز و روزه و غیره باید به خدا و رسول مراجعه کنند که احتیاج به دستور مخصوصی باشد؟ آن هم در بین آیه‌ای که دستور اطاعت اولی‌الامر می‌دهد؟!

بلی مقصود، نزاع در اطاعت اولی‌الامر است که چون مقتضیات و محیطهای گوناگون ایجاب تکالیف و دستورات متنوعی می‌نماید و تنوع و تطور زمان و مکانهای بی‌حد و حصری که در وضع و کیفیت حکومتها رخ می‌دهد قهراً ایجاب نزاع و جدال می‌کند، در این جا برای اینکه امت اسلامی راه پرپیچ و خم زندگی را گم نکند می‌فرماید:

اگر دچار منازعه‌ای شدید رجوع به کتابخدا و سنت رسول نمائید.

اینک اشکالاتی که بر تفسیر اولی‌الامر به معصومین وارد است

1- مراد از اولی‌الامر معصومین نیستند برای اینکه اطلاق کلمه امر مربوط به امور سیاسی و اجتماعی است و به مجرد اطلاق کلمة امر چنانکه گذشت ذهن متبادر به آن می‌شود و اگر مقصود معصومین بودند چون غالباً متصدی امور نبودند لازم به تعریف مخصوص بود، واگر اشکال شود که تعریف اولوالامر اگر به معصومین نشده به دیگران هم نشده و حال اینکه چنانکه گفتیم با قرینة آیات قبل:  و

مراد از اولی‌الامر فرماندهان جنگ و جهادند و با در نظرگرفتن اسباب نزول، مطلب از این هم واضحتر است زیرا:

2- چنانکه از سیاق آیه بدست می‌آید اولی‌الامر در زمان خود رسول خدا وجود داشتند و با شرحی که فوقاً دادیم حتی احتیاج به سؤال از تعیین آنها هم نداشتند و فرماندهان جنگ در زمان رسول خدا اطاعت خود را به استناد این آیه گوشزد می‌نمودند و حتی عبدالله بن حذاقه آتشی روشن کرد و به افراد تحت فرمان خود به استناد این آیه امر به دخول در آتش کرد که قصه‌اش در کتب سیر مضبوط و مشهور است.

3- در ذیل آیه موضوع تنازع است اگر مراد از اولی‌الامر، امام معصوم باشد، باید به خود او مراجعه کرد دیگر رجوع به خدا و رسول امر زائدی است زیرا ما رفتار و گفتار معصوم را مطاع و متبع می‌دانیم و منازعه و مناقشه با او کفر است، پس ارجاع به خدا و رسول برای آن است که معصوم نیست و در امر او احتمال خطا و اشتباه می‌دهیم.

4- اولی‌الامر به لفظ جمع است و در زمان رسول خدا مصادیق فراوان از فرماندهان جنگ و امرای ولایات و سرایا داشت ولی در معصومین علاوه بر اینکه در زمان رسول خدا نمودند در هر عصری بیش از یک نفر نبوده و لفظ جمع با بلاغت قرآن که آیات بینات و ابلغ و افصح کلمات است بسی ناسازگار است، وانگهی چه اطاعتی از معصومین نمایند آخر آنها که متصدی امری نبودند که اطاعت از آنها شود؟! اگر بگویند مقصود از اطاعت یعنی شیندن احکام خدا از آنها، این یعنی اطاعت اولی‌الامر نیست و اگر معنا این باشد پس از هر کسی که ما فرمان خدا را بشنویم اولی‌الامر خواهد بود!!

5- سبب نزول آیه را چنانکه در اسباب نزول نوشته‌اند درباره عبدالله بن حذافه بن قیس که رئیس سریه بود، و درباره امان‌دادن عمار یاسر است که تحت قیادت خالد بن ولید بود و یک نفر را امان داد و خالد به او اعتراض کرد و سپس در نزد رسول خدا به منازعه پرداختند و یکدیگر را دشنام دادند و آیه نازل شد پس انحصار آن به ائمة طاهرین که اصلا مورد چنین وقایعی نشدند خیلی بعید است.

6- در آیة 82 همین سوره مجدداً پای اولی‌الامر به میان می‌آید آنجا که می‌فرماید:

**[**وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأَمْنِ أَوِ الخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ**]**  {النساء:83}

«و هنگامى كه خبرى از ايمنى يا بيم به آنان رسد، آن را شايع كنند. و اگر آن را به رسول [خدا] و صاحبان امرشان باز مى‏گرداندند، كسانى از آنان كه آن را در مى‏يابند، [مصلحت‏] آن را مى‏شناختند.»

که در این آیه ملامت می‌کند کسانی را که اسراری از نقطه‌نظر استراتژیکی و سیاحت جنگی که اخفاء آن لازم بوده، بدون توجه به عواقب آن پخش می‌کردند و دستور می‌دهد که این قبیل مطالب را اگر می‌خواهند حقیقت آن را دریابند و یا فائده آن را بدانند بهتر است که رسول خدا و بفرماندهان جنگ که از نقشة جنگی و سیاسی که در جریان است مطلع اند، مراجعه کنند و پرواضح است که اولی‌الامر هرگاه منحصر به معصومین باشد اصلا مورد چنین حوادثی نشدند صرف ‌نظر از اینکه در زمان رسول خدا نبودند تا کسانیکه امور خوف و امن را پخش می‌کردند به آنها مراجعه نمایند و با عدم مراجعه به آنها مورد ملامت قرار گیرند!

7- احادیثی که از طریق معصومین رسیده آنرا ملوک و سلاطین و حکام دانسته و می‌داند چنانکه ذیلا خواهد آمد.

8- ما قبل آیة شریفه در دستور حکمرانی است که می‌فرماید:

**[**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالعَدْلِ**]** {النساء:58}

«خداوند به شما فرمان مى‏دهد كه امانتها را به اهلش بسپاريد و چون در ميان مردم حكم كنيد به عدل [و انصاف‏] حكم كني»

و چون با ولی‌الامر دستور فرمانروائی به عدل می‌دهد بعد از آن به مؤمنین اطاعت آنها را واجب می‌نماید، این خود می‌رساند که اولا موضوع آیه موضوع حکومت و فرماندهی است و معصومین هیچکدام جز امیرالمؤمنین مقام حکومت و فرماندهی نیافتند و ثانیاً آن شبهه را که اطاعت اولی‌الامر بدون قید و شرط است رفع می‌نماید زیرا در صورتیکه اولی‌الامر ادای امانت و حکومت به عدل کنند فرمان‌برداری آنها واجب می‌شود و این معنی است که مرحوم آیه الله نائینی هم بدان متفطن شده و در کتاب تنزیه المله یادآوری فرموده‌اند:

اینک روایاتی که از طرق فریقین و ائمة اسلام این معنی را تأیید می‌کند به نظر خوانندگان می‌رسد، حضرت امیرالمؤمنین در فرمان مبارکی که به مالک اشتر نوشته است در نهج‌البلاغه می‌فرماید :

1- **و اردد الی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبه علیک من الامور فقد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی‌الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول فالردا الی الله الاخذ بمحکم کتابه به والرد الی الرسول الاخذ بسنته الجامعة غیر المفرقه**.

می‌بینید که در اینجا اطاعت اولی‌الامر را که خود آن حضرت اولین مصداق آن است نمی‌فرماید که در آنجا که کار مشکل وامر مشتبه می‌شود از من پیروی کن! بلکه ارجاع می‌دهد به کتاب خدا وسنت رسول.

2- و خوشبختانه خود آن حضرت مورد ومصداق آنرا در موضوع تحکیم حکمین نشان دادند و در نهج البلاغه مذکور است که هنگامیکه به آن حضرت اعتراض شد که چرا به قبول حکمین تسلیم گردیدید؟

فرمود: **(انا لم نحکم الرجال و انا حکمنا القرآن)** تا آنجا می‌فرماید: **(و قد قال الله سبحن فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول فرده الی الله ان نحکم بکتابه ورده الی الرسول ان ناخذ بسنته)** که در اینجا با اینکه وجود مقدسش بنص آیات قرآن خاتم انبیاء و نفس رسول خدا است، معهذا استدلال می‌فرماید که وقتیکه در اطاعت اولی‌الامر نزاعی شد (مانند قضیه رفع مصاحف در صفین) باید به کتاب خدا و سنت رسول مراجعه شود.

3- در کتاب خصال صدوق و جلد اول بحار بسند معتبر از ابوحمزه ثمالی از ابن طریف از اصبغ ‌بن نباته روایت می‌کند که امیرالمؤمنین ضمن ابواب ده‌گانه‌ای که تردد در آنها را لازم می‌داند می‌فرماید: **«و ابواب الملوک الذین طاعتهم متصلة بطاعة الله عزوجل و حقهم و نفعهم عظیم و ضررهم شدید»** و معلوم است که ملوکی که طاعت آنها متصل به طاعت خداست همین اولی‌ الامر اند و معصومین نیستند زیرا آنها ملوک نبودند.

4- درحدیث شریف وارده درکافی و جلد 8 بحارالانوار ونهج ‌البلاغه می‌فرماید: **«فاعظم مما افترض الله تبارک و تعالی من تلک الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الولاة، فریضة فرضها الله عزوجل علی کل فجعلها نظام الفتهم و عزاً لدینهم و قواماً لسیر الحق»** که معلوم است حقی که والی بر رعیت دارد و خدا آنرا مقرر فرموده همان حق اطاعت است که در این آیة شریفه است (و اولی‌الامر منکم) و حقیکه خدا بر والی مقرر فرموده همان **(و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل)** است.

و تمام این حدیث در محل خود خواهد آمد.

5- در کتاب کافی از حضرت صادق روایت شد.

که: آن حضرت فرمود: **«صل الله طاعة ولی امر و مطاعة و رسوله و طاعة رسوله بطاعته فمن ترک طاعة ولاة الامر لم یطع الله و رسوله»** و پرواضح است که والی و ولی‌امر حاکم است و آنجا که خدا طاعت ولی ‌امر را به طاعت خود مقرون ومتصل کرده که در همین آیة شریفه است وهیچ کس به معصومین غیر امیرالمؤمنین که متصدی حکومت شد ولی‌امر یا ولات امر نگفته است.

6- در کتاب تحف العقول حضرت صادق می‌فرماید:

**«ولایة ولاة العدل الذین امرالله بولایتهم و تولیتهم علی الناس والیان عادل»** که خداوند به فرمانداری آنها دستور فرموده چه کسانیند؟! بعد از شرح مکاسب و معایش حلال می‌فرماید **(فوجه الحلال من الولایة ولایة الوالی العادل الذی امرالله بمعرفته و ولایته و العمل له فی ولایته ولایة ولاته)** ولایت والی عادلی که خدا دستور به شناخت آن داده و عمل‌کردن در تحت حکومت و فرمان او و حکومت فرمانداران او و دست ‌نشاندگان فرمانداران او که اطاعت همة آنها واجب است.

یعنی بر هر مسلمانی واجب است که بصیرت کامل و معرفت تمام به احوال والیان خود داشته باشد و شاید یکی از معنای **(من مات ومن لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة)** همین باشد زیرا حاکم اسلام مهمترین وسیلة معرفت خدا و رسول و اجرای احکام اوست پس باید مسلمانان با بصرت و بینائی تام وتمام زمام اختیار امر حکومت خود را به دست کسانی بسپارند که بدیانت ولیاقت وامانت وتقوای آنها، معرفت و شناسائی داشته باشند نه اینکه هر ظالم جبار و متجبر ستمکاری که از هیچ فسق و فجوری روگردان نیست با خونریزی و هتک نوامیس و ارتکاب هزاران فجایع، برگردن مسلمانان سوار شود و هر کاری که شیطان شهواتش به او دستور داد انجام دهد و رفتار او با مسلمانان مصداق این شعر گردد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با تو آن بی حیا چه ها که نکرد؟ |  | آنچه می‌خواست از کجا که نکرد؟ |

پس معرفت چنین پیشوائی که زمام امور مسلمین در دست اوست لازم است و جا دارد که اولین پرسش پروردگار از یک مسلمان مؤمن، این باشد که امام زمان و پیشوای سیاسی تو که مجری احکام اسلام بود و تو در سایة حکومت او به اعمال دین خود می‌پرداختی چه کسی بود؟ والبته چنین است و خداوند از این وضع و کار مسلمین بطور مسلم و یقین باز خواست خواهد نمود.

آنگاه حضرت صادق در دنبال همین بیان می‌فرماید : **(و ذالک ان فی ولایة والی العدل و ولاته احیاء کل حق و کل عدل و اماتة کل ظلم و جور و فساد)** می‌فرماید برای این اطاعت والی عادل وحاکم بزرگ مسلمین و شناخت فرمانداران او و والیانی که از طرف فرمانداران او تعیین می‌شوند و اطاعت ایشان واجب است که در ولایت زمامدار عادل و فرمانداران او زنده‌شدن هر حق و هر عدالتی است و مردن و از بین‌رفتن هرگونه ظلم و جور و فساد است، آری این چیزها مطلوب و محبوب خداست و بشناخت و اطاعت چنین زمامداری دستور فرموده است باز توضیحاً می‌فرماید :

**(فلذلک کان الساعی فی تفویة سلطانه و المعین له علی ولایته ساعیة الی طاعة الله مقوماً لدینه)** برای همین است که آن کسیکه در تقویت سلطنت چنین زمامدار می‌کوشد و بر فرمانروائی او کمک و یاری می‌کند چنین کسانی ساعی و کوشا در طاعت خدا هستند و موجب قوام و برپاداشتن دین خدایند!!

آنگاه در دنبال این فرمایش می‌پردازد به مذمت و وجه حرمت ولایت والیان جور که البته بعکس والی عدل است تا مسلمانان در انتخاب حاکم چشم و گوش خود را باز کنند و بهر کس اجازه ندهند که با سرنوشت آنها هرچه بخواهد بکند و روزگارشان را به این وضعی که می‌بینید برساند.

خدایا! حضرت صادق و ائمه معصومین این دستورات را برای چه کسانی و چه زمانی داده‌اند؟! آیا مقصود از این همه دستورات متین همین بوده که گاهی در کتابها نوشته شود و احیاناً از هر چند صد هزار نفر یکنفر آن‌ها را درحال خمیازه و چرت مطالعه کند یا نکند؟؟!

همین وهمین؟!؟ لعنت بر این جهل!! حاکم اسلامی همینکه انتخاب شد باید به عدالت و طبق دستور کتاب خدا وسنت رسول به امر حکومت پردازد و مادامیکه بر این رویه است چنانکه آیة فوق و احادیث گذشته مصرح اند اطاعتش اطاعت خدا و رسول، و نافرمانیش مخالفت ومعصیت خدا و رسول است و هرگونه فتور و سستی که از عدم اطاعت رعیت بر دستگاه حکومت وارد آید و موجب وهن و تحقیر آن شود مسئولیت آن بر عهدة کسانی است که بواسطه نافرمانی یا سستی در اطاعت موجب آن شده‌اند.

امیرالمؤمنین در فرمان مالک اشتر و سایر عهود خود بدین حقیقت تصریح فرموده و در روایت مندرجه در کافی و بحار و نهج‌البلاغه می‌فرماید: **«عن ابی جعفر قال خطب امیرالمؤمنین الناس بصفین فحمدالله واثنی علیه وصلی علی محمد و اله ثم قال فقد جعل الله علیکم حقاً بولایتی امرکم ومنزلتی التی انزل الله عز ذکره بها منکم ولکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم و الحق اجمل الاشیاء فی التراصف و اوسعها فی التناصف... ثم جعل من حقوقه حقوقاً فرضها لبعض الناس علی بعض فجعل تتکافی فی وجوهها و یوجب بعضها بعضاً و لایستوجب الاببعض فاعظم مما فرض الله تبارک وتعالی من تلک الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی و فریضة فرضها الله عز وجل علی کل فجعلها نظاما لألفتهم و عزاً لدینهم و قواماً لیسر الحق فیهم فلیست تصلح الرعیة الا بصلاح الولاة و لاتصلح الولاة الا باستقامة الرعیة فاذا ادت الرعیة الولاة حقه وادی الیها الوالی کذلک عز الحق بینهم فقامت مناهج الدین و اعتدلت عالم العدل وجرت علی اذ لا لها السنن وصلح بذلک الزمان و طاب بها العیش و طمع فی بقاء الدولة ویئست مطامع الاعداء »**

می‌بینید که در این فقرا مبارک چگونه اسباب و وسایل عزت و سعادت مسلمین و موجبات ارتفاء آنان را می‌شمارد و می‌فرماید: که خدا برای من که امروز حاکم وخلیفه و رئیس دولت شمایم حقی به جهت تولیت امر حکومت مقرر فرموده و منزلتی است که خداوند آن را نازل کرده، و شما را نیز بر گردن من حقی است مثل همان حقی که من بر گردن شما دارم (از شما اطاعت و از من حکومت به عدالت) حق را اگر نمایش دهند زیباترین چیزها است در قشنگی و وسیع‌ ترین آنها در انصاف‌دادن. آنگاه می‌پردازد به شرح حقوق الهی که بر بندگان دار و می‌فرماید: از جمله حقوق خدا حقوقی است که برای پاره‌ای از مردم نسبت به پاره‌ای دیگر فرض و مقرر فرموده و این حقوق متقابل است که آنچه بر کسی فرض نموده در مقابل آن حقی برای وی منظور داشته که تا آن حق داده نشود این حق مطالبه نمی‌شود پس بزرگترین چیزی که خدای تبارک وتعالی از این حقوق فرض نموده است حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است این فریضه‌ایست که خدای عزوجل بر هه فرض فرموده است و آنرا وسیلة نظام الفت واجتماعشان قرار داده و سبب عزت و ارجمندی دنینشان نموده است وموجب قوام گردش حق در بین آنهاست. پس رعیت اصلاح نمی‌شود مگر که والیان و زمام‌داران اصلاح شوند وزمام‌داران نیز اصلاح نمی‌شوند مگر به استقامت رعیت، پس همینکه رعیت حقوقی را که در عهده‌ دارد بوالی پرداخت و زمام‌دار نیز حق رعیت را همچنان ادا نمود در آن صورت حق بین آنها عزیز و محترم می‌شود، ودین و دنیای آن بر پا می‌شود و معالم عدل معتدل می‌گردد و روی این میزان سنت در جریان می‌افتد، آنگاه بدین وسیله روزگار اصلاح و شایسته گشته زندگانی به خوبی و خوشی و خرمی می‌گذرد و می‌توان طمع در بقای چنین دولتی بست، و دشمنان دندان طمعشان کنده می‌شود و مأیوس می‌گردند، این درصورتیست که رعیت و زمامدار هر کدام در مرز خود بوده حقوقی را که بر عهده‌ دارند بپردازند.

اماهرگاه در ادای آن حقوق قصور کنند.

اینک بقیظ فرمایش ولی خدا را بشنوید!! می‌فرماید :

**و اذا اغلبت الرعیة علی والیه و علا الوالی الرعیة اختلفت هنالک المملکة و ظهرت مطالع الجور وکثرت الاغال فی الدین وترکت معالم السنن فعمل بالهوی وعطلت الآثار وکثرت علل النفوس و لایستحوش الجسیم حد عطل و لا العظیم باطل فهنالک تذل الابرار وتعز الاشرار و تحزب البلاد و تعظم تبعات الله عزوجل عند العباد..**.

که مضمون فقرات مبارک آن است که : تمام آن فوایدی که دارای حقوق رعیت و زمام‌دار به یکدیگر بود در صورتیکه رعیب بر والی چیره شود و از پرداخت حقوق خود سرباز زند و زمام ‌دار بر رعیت بلندپروازی کند واز حد عدالت خارج شود آن وقت است که اختلاف کلمه حاصل می‌‌شود و تفرقه می‌افتد، طلیعه‌های ظلم وستم آشکار و دغلبازی‌ها در دین رخ می‌دهد و معالم سنن متروک می‌نماید در نتیجه به هوا و هوس می‌پردازند غرضها و مرضها روی کار می‌آید، کسی حساب از عدالت نمی‌برد، حدود معطل می‌نماید البته در چنین موقع، نیکویان ذلیل خوار و بدکاران ارجمند و پرمقدار می‌شوند نتیجتاً کشور خراب وعذاب الهی بر مردم واصل می‌شود:

اینها دستوراتی است که اول شخص اسلام درباره حکومت و زمام‌داری می‌دهد.

افسوس که ملت اسلام نه اسلام را شناخت ونه اولیای اسلام را. نادانان و خرافه‌پرستان وقتی بخواهند فضایل برای علی بتراشند در گهواره‌اش او را به دریدن اژدر می‌ستایند و به حدیث بساط و چاه بئرالعلم و قصرالذهب و امثال این مزخرفات برایش معجزه تراشی می‌کنند ولی از تعالیم و دستورات آسمانی او بی‌خبرند! آری آنان خیالات خود را می‌پرستند ولی را نمی‌شناسند و نمی‌دانند فضیلت چیست؟!!

خود این بزرگوار در تمام عمر عامل به این احکام بود و آن روزیکه مسلمانان عمداً یا غفلتاً از فضای او چشم پوشیدند و مفضولی را بر حضرتش ترجیح داده به خلافت برداشتند، بعد از آنکه صلاح مسلمین را بدیشان گفت و حق نصیحت را به جا آورد و نتیجه نگرفت چون تشخیص داد که دست به ترکیب اوضاع ‌زدن به ضرر اسلام است و دشمنان از فرصت استفاده می‌کنند لذا جنابش از تمام مسلمانان نسبت به دربار خلافت که بدبختانه با نظر بغض و رقابت بدو می‌نگریست مطیعتر بود از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی مسلمین و خلفا آنی غفلت ننمود چنانکه در نهج‌البلاغه و جلد هشتم بحار از رجال ابراهیم روایت شده که بعد از آنکه مصر از طرف معاویه تصرف شد گروهی از اصحاب آن حضرت از جنابش تقاضا کردند که دربارة ابوبکر عمر مطالبی بگوید! آن بزگروار از این قبیل گفتگوها بسی متأسف و منزجر گشته نامه‌ای نوشت که بر مردم خوانده شود در آنجا در خصوص ابوبکر می‌فرماید:

**(و اطعته فیما اطاع الله فیه جاهدا)** می‌فرماید: در آنچه که ابوبکر اطاعت خدا را می‌کرد من نیز در کمال جد و جهد، وی را اطاعت کردم و در همین نامه مبارک در خصوص عمر نوشت:

**(فلما احتضر بعث الی عمر فولاه فسمعنا واطعنا)** می‌فرماید. همینکه ابوبکر محتضر شد، فرستاد دنبال عمر و او را ولایت وحکومت داد ما نیز شنیدیم و اطاعت کردیم!.

و همین که مردم بعد از سه خلیفه بطوع رضا و رغبت بلکه همان طور که خود آن حضرت توصیف فرمود مانند شتران تشنه که بر سر ابگاه تا زند مردم برای بیعت بدر خانه‌اش شتافتند، فرمود : **(وان ترکتمونی فانا کاحدکم و لعلی اسمعکم واطوعکم لمن ولیتموه امرکم وانالکم وزیراً خیر لکم منی امیراً)** می‌فرمود: اگر مرا واگذار کنید من هم یکی از شما‌هایم، و بسا باشد که من شنواترین از فرمان و مطیعترین از دستور کسیکه آن راولی امر و حاکم خود می‌نمائید باشم و من اگر وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر شما باشم. و فرزندان معصومش نیز چنانکه اخبار و آثارشان نشان می‌دهد همواره مطیع و خیرخواه حکومت اسلامی بوده‌اند .

حاکم اسلام تا مطیع خدا و مجری احکام قرآن است اطاعتش واجب است و همینکه تخلف نمود اطاعتش حرام وعزل یا قتلش واجب می‌شود.

و این کاری است که درتاریخ اسلام سابقه روشن و درخشانی دارد ونیاز برهان ندارد.

خود مولی الموحدین، امیرالمؤمنین در نامه‌ای که هنگام سیر از مدینه به بصره، برای اهل بصره نوشت چنین فرمود! **(اما بعد فانی خرجت من حی هذا اما ظالماً واما مظلوما و اما باغبا، اما مغیا علیه)** در جمله می‌فرماید: من از این قبیله حرکت کردم حال یا مظلوم واقع شده‌ام و یا ظالم هستم یاستم پیشه‌ام و یا ستم رسیده، بهرحال کسیکه این نامة من به او برسد خدا را به او یادآور می‌شوم که بسوی من حرکت کند اگر راه درست و نیک می‌روم مرا یاری کند و اگر گناهکارم مرا به جایم بنشاند!!

و در خطبه مرویه در بحار و کافی و نهج‌البلاغه می‌فرماید:

**فلاتکلمونی بماتکلم به الجبابرة و لاتتحفظو امنی بما یتحفظ به عند اهل البادرة (اى الغضب) و لاتخالطونی بالمصانعة ولاتظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی ولا التماس اعطاما النفسی فانه من استتقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه کان العمل بها اثقل فلان تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست فی نفسی بطوق ان اخطأ ولا لمن ذلک من فعلی الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک منی فانما انا و انتم عبید مملوکون لرب لارب غیره**.

می‌فرماید: با من مانند سخنان تملق‌آمیزی که با جبابره و سلاطین ستمکار می‌گویند مگوئید و از من بدانچه محافظه‌کاران در نزد دست ‌نشاندگان قیصر وکسری خود را تحفظ می‌نمایند، محافظه‌کاری نکنید، با من بظاهرسازی وخودنمائی آمیزش ننمائید، بمن گمان مبرید که حق‌گوئی و حق‌جوئی در نزد من سنگین است،از من بزرگ ‌شمردن خود مرا مجوئید، برای اینکه کسیکه شنیدن حق بر گوش او سنگین باشد یا عدل را نتوان بر او عرضه کرد، عمل‌کردن بدان بر وی سنگین‌تر است از گفتار یا مشورت بعدل خودداری مکنید برای اینکه من به نفس خود آن توانائی را نمی‌بینم که خطا نکند وازاین جهت بر کردار خود ایمن نیستم مگر اینکه خدا آن چه را که از من بدان مسلط‌تر است کفایت کند پس من و شما همه‌مان برای پروردگار بندگان مملوکیم و پروردگاری جز اونیست.

پس نصیحت وخیرخواهی وموعظه‌ سلطان جائر از واجبات و یکی از کارهای بسیار باثواب است محمد بن ادرس در سرائراز حضرت ابی‌جعفر امام محمد باقر روایت نموده که آن حضرت فرمود : **(من مشی الی سلطان فامره بتقوی الله و وعظه وخوفه له مثل اجرالثقلین الجن و الانس و مثل اعمالهم)**.

پس وقتیکه حاکم اسلام از راه حق و طریقة عدالت عدول نمود، بر تمام مسلمانان واجب است که او را به طریق مستقیم انهاء و اخطار نمایند اگر برگشت فبها وگرنه قیام نمایند چنانکه قیام سادات اسلام چون حسین بن علی و فرزندان بزرگوارش برای این منظور بوده.

بنا بر نقل طبری و ابومخنف ازعقبه بن ابی العیزران، که سید شهیدان وسالار آزادگان حسین بن علی درمنزل بیضه در مقابل اصحاب خود و اصحاب حر بن یزید ریاحی تمیمی که مأمور گرفتن آن حضرت بود خطبه‌ای ایراد کرد:

**«فحمدالله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من رأی سلطاناً جائراً مستحلا الحرام الله ناکثا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل و لاقول کان حقا علی الله ان یدخل مدخله»**

می‌فرماید: رسول خدا فرمود هر کسی سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال شمردن و پیمان خدا را شکسته و مخالف سنت رسول خدا است، در میان بندگان خدا به بزه‌کاری و ستم شعاری عمل می‌کند، وآن کس آن اعمال را به فعل یا قولی تغییر ندهد بر خدا واجب است که او را در همان قرارگاه آن ظالم درآورد، و در نهج‌البلاغه است ان افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر.

و از حضرت رسول خدا به صحبت پیوسته که فرمود **«سیدالشهداء عمی حمزة و من خرج علی امام جائر»** و اساسا یکی از اهدف بعثت انبیا و جنبش اولیاء و نهضت مقدس حسینی برای همین واجب شرعی بود ولی چه باید کرد که هنوز روح ایمان و تعلیم اسلام در وجود مسلمانان آن زمان کاملاً رسوخ نیافته بود و مسلمانان این زمان هم بدبختانه حقیقت این نهضت را نفهمیده به صورت ممسوخی نشان می‌دهند که روح صاحب آن از آن بیزار است!!

در کتاب صافی از جابر بن عبدالله بن انصاری روایت شده که **(من ارضی سلطانا جائرا بسخط الله خرج من دین الله)** و نیز در همان کتاب از حضرت باقر است که فرمود: **لادین لمن دان بطاعة من عصی الله.**

باری پس معلوم شد که هرگاه رئیس اسلام و حاکم مسلمین از حدود خود خارج شد بر عموم مسلمانان واجب است که دیگر از وی اطاعت نکرده و او را به عزل وادار یا به قتل برکنار نمایند چنان که با عثمان نمودند.

و اساساً این خود یکی از شرایط بیعت است که از اولین خلیفه و حاکم بعد از حضرت رسالت تا آنجا که حکومت اسلامی رنگ سلطنت قیصر و کسری نگرفته بود خلفای اسلام ضمن بیعت خود مخصوصاً آن را یاد آور می‌شدند.

اینک احادیثی که اطاعت حاکم و والی را مادامیکه مجری احکام شرع است واجب می‌شمارند. در کتاب شریف کافی در باب :

**(ما یجب من حق الامام علی الرعیة) عن هرون بن مسلم عن مسعدة عن ابی‌ عبدالله علیه السلام قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام لاتختانوا و لاتکم و لاتغشوا اهداتکم ولاتجهلوا ائمتکم و لاتصدعوا عن حبکم تذهب ریحکم**.

مضمون حدیث شریف اینست که با زمام‌داران خود خیانت نکنید و با رهبران خویش راه غش وحیله نه پیمائید، پیشوایان خود را بشناسید و آنان را به راه جهل و خطا نیندازید و رشتة پیمان و اتحاد را نگسلید زیرا در چنین صورت سستی و تفرقه درمیان شما می‌افتد و حیثیت و ارزش شما از بین می‌رود رسول خدا می‌فرماید: «**و علی المرء المسلم السمع والطاعة فی ما احب و کره الا ان یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلاسمع و لاطاعة**»

و نیز از آن حضرت روایت است که معاذ از آن بزرگوار سؤال نمود که یا رسول الله هرگاه بر ما امرا و فرمانگذارانی باشند که بسنت تو عمل نکنند و امر تو را اخذ ننمایند دربارة اطاعت فرمان آنها چه امر می‌کنی؟ رسول خدا فرمود:

**لاطاعة لمن لم یطع الله.**

(کسیکه فرمان خدا را نبرد حق فرماندهی ندارد) ونیز از آن جناب روایت شده که فرمود :

**«من امرکم بمعصیة فلاتطیعوه»**

و همان حضرت فرموده است:

**«لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»**

و مضمون این احادیث چنانکه در نهج‌البلاغه و رسالة که حضرت رضا برای مأمون نوشت، به تواتر از آن بزرگوار به صحت پیوسته است و نیز فرمود:

**«ان امر علیکم عبد حبشی مخدع فاسمعوله و اطیعوه ما قادکم بکتاب الله»**

در مجالس صدوق –«قال رسول الله طاعة السلطان واجبة و من ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله عزوجل» و امیرالمؤمنین علی فرموده است : **«حق علی الامام ان حکم بما انزل الله وان یؤدی الامانة فاذا فعل ذلک کان حق علی المسلمین ان یسمعوا و یجیبوا اذا دعوا»**

بر امام و پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین واجب است که حکومت کند به احکامی که خدا در کتاب خود نازل فرموده و ادای امانت نماید (هر چیز را در جای خود بگذارد) پس همینکه چنی کرد بر مسلمانان واجب است که از او حرف‌شنوی داشته باشند و همینکه از جانب او دعوت شدند اجابت نمایند.

این حدیث شریف درست مضمون و تفسیر آیات شریفه‌ایست که قبلا گذشت و تیمناً تکرار می‌شود [إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالعَدْلِ] {النساء:58}

«خداوند به شما فرمان مى‏دهد كه امانتها را به اهلش بسپاريد و چون در ميان مردم حكم كنيد به عدل [و انصاف‏] حكم كنيد»

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ] {النساء:59}

«از خداوند اطاعت كنيد و از رسول [او] و صاحبان امرتان [هم‏] اطاعت كنيد هر گاه در چيزى اختلاف كرديد، اگر به خدا و روز قيامت ايمان داريد، آن را به خدا و رسول بازگردانيد»

و در کتاب کافی و وسائل است که **«ان الله اوحی الی داود قد غفرت لک و جعلت عار ذنبک علی بنی اسرائیل فقال کیف یا رب و انت لاتظلم قال انهم لم یعاجلوه بالنکرة»**

شکستن بیعت و نقض عهد نسبت به حکومت از بزرگترین معصیت‌هاست رسول خدا می‌فرماید: **«من خلع یدأ من طاعة لقی الله یوم القیامة لاحجة له و من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة الجاهلیة**. **»**

و نیز آن حضرت فرمود **«و علی المرء المسلم السمع و الطاعة فیما احب وکره الا ان یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلاسمع و لاطاعة»**. و امیرالمؤمنین در نهج البلاغه به خوارج می‌‌فرماید : **«و الزموا السواد الاعظم فان یدی الله علی الجماعة و ایاکم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب الامن دعی الی هذه الشعار فاقتلوه ولو کان تحت عماتی هذه»**

می‌فرماید ملازم سواد اعظم و جمعیت مسلمین باشید برای اینکه دست خدا با جماعت است وحذر کنید از تفرقه و پراکندگی برای اینکه آن کسیکه از مردم تک افتاد نصیب شیطان می‌شود چنانکه گوسفندی که تک افتاد نصیب گرگ می‌شود آگاه باشید که هر که به این شعار (کناره‌گیری از جماعت) دعوت نماید او را بکشید هر چند در زیر این عمامة من باشد یعنی هرگاه خود من هم باشم او را بکشید!!

و در مجالس صدوق موسی بن جعفر می‌فرماید: **«قال لشیعته لاتذلوا رقابکم بترک طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله بقائه و ان کان جائراً فاسئلو الله صلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم و ان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم و اکرهوا له ما تکرهون»**

و نیز حضرت صادق درحدیث شریف کافی می‌فرماید : **(من ترک طاعة ولاة الامر لم یطع الله و رسوله)** کسیکه فرمان ‌بری و اطاعت زمام ‌داران را ترک کند خدا و رسول او را اطاعت نکرده است و رسول خدا فرمود:

**من فارق الجماعة و الستذل الامارة لقی الله و لا وجه له عنده.**

و در کتاب محاسن برقی و جلد 15 بحار **«عن علی بن جعفر عن اخیه قال ثلاث موبقات نکث الصفقة و ترک السنة و فراق الجماعة»** (سه چیز از موجبات ذلت و هلاکت است شکستن پیمان و ترک سنت و کناره‌گیری از جماعت) وهمین حدیث در آن کتاب از حضرت ختمی مرتبت روایت شده است از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمود **«من فارق جماعة المسلمین و نکث صفقة الامام جاء الی الله تعالی اجذم»** کسی که از جماعت مسلمین کناره‌گیری کند و بیعت پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین کناره‌گیری کند و بیعت پیشوای سیاسی و اجتماعی مسلمین را بشکند در روز قیامت می‌آید در حالیکه اجذم است. و رسول خدا فرمود: (ثلاث موبقات فیک الصفقه هو ترک السنة و فراق الجماعة و در جلد دوم سفینه البحار ص 691 از کتاب کافی حدیثی از زراره از حضرت امام محمدباقر روایت شده که می‌فرماید بنی الاسلام علی خمسة تا آخر حدیث که می‌فرماید : **ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و ...)**

و حضرت امام زین‌العابدین در رسالة حقوق می‌فرماید: «**و اما حق سائسک بالملک فنحن ومن سائسک بالسلطان الا ان هذا یملک مالا یملکه ذاک تلزمک طاعته فی ما دق و جل الا ان تخرجک من وجوب حق الله**» آن کسیکه در امور کشورداری و پادشاهی سائس و زمامدار تواست حق او مانند حق سلطان است که متصدی امور قسمتی از کشور است جز اینکه زمامدار بزرگتر است و اختیاراتی دارد که سلطان ندارد اطاعت و فرمان داری وی در تمام کارهای کوچک و بزرگ بر تو لازم و واجب است مگر اینکه ترا از وجوب حق الهی بیرون ببرد و حضرت صادق در حدیث مرویه در کتاب شریفة کافی می‌فرماید : **«من فارق جماعة الاسلام قید شبر فقد خلقع ربقة الاسلام من عنقه»** کسیکه به قدر یک شبر از جامعه اسلامی جدا شود، طوق اطاعت اسلام را از گردن خود برداشته است یعنی جزو مسلمانان نیست.

و در کتاب خصال صدوق روایت شده که رسول خدا در حجه الوداع در منی در مسجد خیف خطبه‌ای خواند و در ضمن آن فرمود**: «ثلاث لایغل علیهن قلب امراء مسلم : اخلاص العمل لله و النصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم»**

کلمه امام که در این احادیث شریف است اطلاق به همان پیشوای سیاسی و زمامدار می‌شود امام معصوم، زیرا می‌دانیم که هیچیک از ائمه معصومین غیر از امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام مورد بیعت قرار نگرفتند و کسی با آن بزرگواران بیعت نکرد و این مطلب از غایت وضوح احتیاج به برهان ندارد و اطلاق کلمه امام بر حاکم و پیشوای سیاسی و اجتماعی اسلام از واضحات است چنانکه در حدیث منقوله از نهج‌البلاغه در گفتگوی حضرت امیرالمؤمنین با عثمان سبق ذکر یافت که می‌فرماید: **«فاعلم ان افضل عبادالله عند الله امام عادل ... و ان شر الناس عندالله امام جائر»** و صدها از این قبیل.

یکی از اشتباهات بزرگ آن است که ارباب اغراض کلمة امام عادل را به امام معصوم اطلاق نموده‌اند در حالی که عدالت وظیفة عموم مسلمین است چنانکه در آیات شریف می‌فرماید [وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا] {الأنعام:152} [وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوابِالعَدْلِ] {النساء:58} **[**وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآَنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**]** {المائدة:8}

پس صفت عدالت باید در تمام مؤمنین باشد و البته در پیشوای آنها لازمتر است پس پیشوای مسلمین باید عادل باشد و معصومیت در آن شرط نیست.

اما همینکه امام و حاکم اسلام از حدود و وظایف خود خارج شد دیگر حق اطاعت او سلب می‌شود و اطاعت از وی حرام است و اساساً این یک مطلب مسلم و شرط معلومی بوده که هر کدام از خلفای اسلام در اولین روز بیعت بدان تسلیم بلکه خود شرط می‌نمودند چنانکه اولین خلیفه ابوبکر در همان اولین روز خلافت خود گفت:

**«اطیعونی ما اطعت الله و رسوله فاذا عصیت الله فلاطاعة لی علیکم»** می‌گوید مادامی که من در اطاعت خدا و رسول هستم مرا اطاعت کنید اما همینکه مرتکب معصیت خدا شدم دیگر برای من در گردن شما حق اطاعت نیست.

و حتی در بیعت با امیرالمؤمنین نیز مطابق روایات صحیح در جلد هشتم بحارالانوار و تواریخ معتبره این شرط دیده می‌شود که عمار بن یاسر وابوالهیثم الثیهان از برای آن حضرت بدین شرط بیعت می‌گرفتند و به مردم می‌گفتند :

**نبایعکم علی طاعة الله و سنة رسوله وان لم نف بکم فلاطاعة لناعلیکم و لابیعة فی اعناقکم و القرآن امامنا و امامکم**.

ما با شما روی طاعت خدا و سنت خدا و رسول او بیعت می‌کنیم اگر بدان وفا نکردیم دیگر حق اطاعت بر شما نداریم و بیعتی در گردن شما نیست و فقط قرآن امام ما و امام شماست. و عبدالله بن زبیر در خطبه‌ای که در مکه راجع به بیعت خود خواند گفت:

**«انا قد ابتلینا بما قدترون فما امرناکم بامر الله فیه طاعة فلنا علیکم السمع و الطاعه و ما امرناکم من امر لیس لله فیه طاعة فلیس لنا علیکم فیه طاعة »**

می‌گوید: ما به این وضعی که می‌بینید مبتلا شده‌ایم پس هر چه را به شما امر کردیم اگر در آن اطاعت خداست پس ما را بر شما در آن حق شنیدن و فرمانبردن است و آنچه را که در آن طاعت خدا نیست ما را بر شما در آن حق اطاعت نیست. و در صدر اسلام این مطلب به قدری مسلم بوده تا جائی که یزید بن ولید بن عبدالملک مروان هم که در سال 120 به خلافت رسید در همان روز اول خلافتش ضمن خطبه‌ایکه خواند شرایط و التزاماتی بر عهده گرفت و در انجام آن گفت:

اگر من به گفتار خود وفا کردم

**«فعلیکم بالسمع و الطاعة و الا فعلیکم بخلعی»**

هرچند اخیراً این موضوع خلع از خلافت به صورت مسخره‌ای در آمده بود چنانکه درباره القادر بالله عباسی دیده می‌شود اما هر چه باشد یکی از شرایط لازمه بیعت و خلافت بود و عثمان حق نداشت که پس از آن که مسلمانان او را به خلع از خلافت دعوت نمودند پافشاری کند وخلافت را پیراهنی داند که خدا به او پوشانیده است!! بلکه این حق عمومی بود که پس از مطالبه عموم باید آن را به ایشان واگذارد.

## آخرین وصیت حضرت ختمی مرتبت راجع به حکومت است

و در آن عالیترین دستور اجتماعی و حکومت است.

در کتاب قرب الاسناد از حنان روایت شده که می‌گوید : **(سمعت ابا عبدالله یقول نعی النبی نفسه وهو صحیح لیس به وجع قال نزل به الروح الامین فنادی الصلوة جامعة و نادی المهاجرین والانصار بالسلاح قال فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمدالله و اثنی علیه ثم قال اذکروا الله الوالی من بعدی علی امتی ان لاترحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم و رحم صغیرهم ووقر عالمهم ولم یضربهم فیذلهم و لم یصغر هم فیکفر هم ولم یغلق بابه دونهم فیأکل قویهم ضعیفهم و لم یجمرهم فی ثغور هم فیقطع نسل امتی ثم قال اللهم بلغت و نصحت فاشهد فقال ابو عبدالله علیهم السلام هذا آخر کلام تکلم به النبی علی المنبر).**

حنان می‌گوید از حضرت امام جعفرصادق شنیدم که می‌فرماید پیغمبر خدا در حالیکه صحیح بود و بدون اینکه دردی داشته باشد خود، خبر مرگ خود را داد وفرمود روح ‌الامین نازل شد پس ندا به نماز جماعت داده شد و مهاجرین و انصار با اسلحه حاضر شدند پس چون مردم اجتماع کرده‌اند پیغمبر خدا بر بالای منبر شد وخدا را حمد کرده و ثنا گفت و آنگاه فرمود به زمامدار امت من بعد از من خدا را یادآور شوید که بر جماعت مسلمین ترحم کند، بزرگشان را بزرگ شمارد وکوچکشان را مود رحم و نوازش قرار دهد، دانشمند آنها را توقیر و احترام کند وبدیشان صدمه‌ای نزند تا ذلیلشان کند وکوچک‌شان نشمارد تا کارشان به کفر انجامد و در خانة خود را بر وی آنها نبندد تا قوی آنها ضعیفشان را بخورد و در سرحدات و مرزهای کشور آنها را چندان و اندارد تا از دوری از عیال و خانواده نسل امت من قطع شود آنگاه فرمود خدا یا تبلیغ رسالت کردم و حق نصیحت به جای آوردم پس گواه باش.

سپس حضرت صادق فرمود این آخرین کلامی بود که پیغمبر بدان بر منبر تکلم است!.

آری این آخرین وصیت پیغمبر است راجع به حکومت حال باید دید در میان امت او موضوع حکومت به چه صورتی درآمده یعنی آخرین وصیت او مهمترین موضوعی بوده که در نظر آن جناب اهمیت داشته است.

ولی امت بدبخت روی جهل و غفلت چه بروز خود آورده است!!

و در نتیجه چنین حکومتی آن می‌شود که هر فاسق و فاجرهناک و سفاکی بر اموال و اعراض و نوامیس مسلمین مسلط می‌شود اما چون به مقتضای الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم چنین حکومتی بقائی ندارد اینست که با اینکه خلافت بنی‌عباس بیش از پانصد سال دوام یافت اما از آنجائیکه مسلمانان طبق دستور اسلام مراقب اعمال حاکم و مطالب و خواستار احکام قرآن نبودند به آن صورت مفتضح از بین رفت. و اما در شیعه چون این طائفه مظلوم از همان اوان ظهور خود همواره مبغوض منفور بود هرگز روی حکومت در خود ندید تا به آداب و سنن آن آشنا باشد و همیشه قاچاق و مورد تعقیب بود از این جهت عزلت و کناره‌گیری بر وجودش استیلا یافت و چون مخالف خود را در انواع ظلم و بیداد بلکه کفر و الحاددیه این بود که معتقد شد که برای حکومت فقط باید خدا از رجال آسمانی و معصومین دارای معجزات و مؤید بجنود و سماوات برگزیند و آنقدر در تحت تأثیر این پندار قرار گرفت که اصلاً اقدام به امر حکومت و تشکیل سازمان سلطنت شرعی را بر خود حرام شمرد و تصور کرد که حکومت و فرمانروائی جز بر امام معصوم بر دیگران حرام و نارواست و آن را در گرو ظهور امام موعود گذاشت که بر طبق بسیاری از اخبار وارده ظهورش مقارن قیام الساعه یعنی نزدیک قیامت خواهد بود ودر واقع معلوم نیست چند هزار سال یا چند ملیون سال دیگر چنین سعادتی نصیب بشر شود!؟ با این که احکام دین مبین و قوانین شریعت حضرت خاتم‌البین اکثراً مربوط و موقوف بوجود حاکم است چون نظام و انتظام و جهاد وجمعه وحج و اجرای حدود و دیات و حفظ ثغور و سرحدات و بسط و نشر معالم دین و تعطیل آنها حتی یک آن هم موجب خسران و زیان این جهان و آن جهان عموم مسلمانان خواهد بود چنانکه آثار نکتب‌ بارش در این جهان فعلا مشهود عالمیان است اما امان از جهل آمیخته بتعصب که پردة زمختی بین انسان و حقیقت است و با این موهومات در واقع دین اسلام را متروک و موقوف بلکه مهجور و منسوخ معرفی می‌کند و خدا می‌داند این تهمت و بهتان بر دین خاتم پیغمبران خیلی بدتر از ستم یزید و بلکه برابر قتل جمیع انبیا و پیغمبران است زیرا خاصیت برکات وجود انبیا در دین اسلام نتیجه و خلاصه می‌شود و وقتی که آنرا از موقعیت عمل انداختیم در واقع تمام انبیاء را کشته و آثار آنانرا نابود کرده‌ایم.

علامه نائینی رحمه الله علیه در کتاب تنزیه المله می‌فرماید یکی از کارهای رسوای متدین جاهل آن بود که در بدو مشروطیت کتابچه‌ای از آیات واخبار تنظیم و به نجف اشرف برای علمای طراز اول و مؤیدین مشروطیت فرستادند به این عبارت است که: (رعیت را به مداخله در امر امامت و سلطنت ولی عصر ارواحنافداه چه کار است)؟!

کار وسواس و رسوائی در موضوع عدم دخالت در امر حکومت که یک فریضة دینی است به آنجا کشیده که دخول در ادارات دولتی و قبول کارهای دیوانی را حرام و آن را رکون بظلمه می‌دانند! و از این نظر باعث شده‌اند که اکثر کسانی که روح دینی و تقوای سیاسی دارند به امور دولتی که هر چه باشد مرکز قدرت ومحل رتق و فتق امور ملت است در نیایند و بالنتیجه همواره دستگاه قدرت و معادن نیرو و سلطنت بدست کسانی باشد که پیه حرام‌خوردن و فعل حرام‌کردن را بر جان خود بمالند و بالاخره فسقه و فجره ‌و اراذل پیش افتند تا جائیکه امروز در کشوری مانند ایران که یگانه کشوریست که مذهب رسمی آن مذهب شیعه جعفری اثنی عشری است و پادشاه آن دارای این مذهب و بدان مفتخر است، در اکثر ادارات دولتی و پشت میزهای وزارت و سفارت آن کسانی صاحب منصب و مقام و دارای قدرت و احترامند که اکثراً با دین و آئین‌کاری ندارند بلکه غالباً از مذهب اسلام خارج می‌باشند! و پست‌های حساس دولتی بیشتر بدست کمونیست‌ها و بهائیان و شیخیه و صوفیه وبالاخره کسانیست که کمترین علاقه‌ای به مذهب حقه ندارند و از هیچ جرم و جنایتی که از پیششان برود روگردان نیستند واین چیزی است که هیچکس نمی‌تواند آن را منکر شود وگناه آن در حقیقت بگردن وسواسان بهانه‌تراشی است که این امت را به این روز مبتلی ساخته‌اند آری این وضع اسلام و مسلمین است و با این کیفیت هیچکس درصدد تغییر آن نیست و مثل اینکه از خرابی آن متألم نمی‌شود و خود را مسؤل آن نمی‌داند و معهذا انتظار دارد که خود به خود اوضاع بهبودی یا بدو حال اینکه پروردگار عالم می‌فرماید: **[**إِنَّ اللهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**]** {الرعد:11}

« خداوند آنچه را كه قومى در خود دارند دگرگون نمى‏سازد تا وقتى كه آنچه را در ضمير خود دارند، دگرگون سازند»

# فساد عقیده حرام‌بودن کار دولتی!

جناب آقای حاج شیخ اسدالله مامقانی در کتاب (دین و شئون) خود در موضوع مأمورین جزو دولتی در ص 49 چنین می‌نویسد: از علمای شیعه بعضی سلطان عادل را به شخص نبی و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم و بعضی به نبی و امام و نایب امام تخصیص داده و مابقی را سلطان جور شناخته‌اند و هر دو فرقه قائل بر این شده‌اند که چون سلطان جائر باشد سلطنت نیز جوریه می‌گردد و چون سلطنت جور شد دولت ظالم، سلطه‌اش ظلم، معاملاتش باطل، تصرفاتش ناروا، مطاوعتش نامشروع، معاونتش اعانت بر ظالم و معصیت به خداوند می‌گردد.

صاحبان این رأی بنابر اعتقادیکه داشته‌اند مردم را از خدمت و استخدام بدول اسلامی منع کرده خدام دولت را نام (ظلمه) داده میان مردم و ایشان منافرت شدید تولید کرده‌اند.

در دهات مملکت ما ایران، سرباز، توپچی، قراسوران، پادو کدخدا، مباشر و حتی ریش‌سفیدهائی که با این قبیل اشخاص افت و خیز می‌کنند فاسقترین و فاجرترین مردم به شمار می‌روند، بنابر ذهنیتی که در خاطر عوام از این عقیده ناشی شده و زر و وبال این زمره آنقدر سنگین و آنقدر گران است که غیر از خودشان کسی نمی‌تواند تحملش بکند، و یکی از سخت‌ترین سوگندهای دهاتیان ساده‌دل اینست که (اگر من فلان کار را کرده باشم وبال کدخدا بگردان من و یا وبال فلان گمرکچی بکردن من اگر من دیگر پی فلان فکر بگردم).

در قصبه‌ها و شهرها، عسس، داروغه، حاکم، فراش، مستوفی میرزا، سردار، سپهدار وخلاصه هر آنکه از طرف دولت وظیفه ویا با دولتیان آمیزش دارد، پیش مردم، همان موقع و اعتبار را دارد که گزیر و مباشر نزد دهاتیان ساده‌لوح داشتند.

از علما آنها که پرهیزگار و پارسا هستند و حتی کسانی زهد فروش و مردم‌ فریب هم به خانه این اشخاص نمی‌روند و اگر بروند روی فرش آنها نمی‌نشینند و اگر بنشینند نان ایشان را نمی‌خورند و اگر نانشان را هم بخورند در خانه ایشان نماز نمی‌خوانند زیرا که دار و ندار ایشان را حرام و مال و منال‌شان را حق‌الناس می‌دانند و از مردم عوامل آنها که متدین هستند اگر از عقوبت همان ظلمه نترسند البته به پیشوایان دین پیروی خواهند کرد ولی طبقه ظلام این قبیل رفتار عوام را درباره خودشان توهین می‌شمارند واغلب درصدد انتقام برمی‌آیند در همچو موقعی عوام وحتی خود علمای اعلام نیز می‌توانند تقیه کنند. و این حس منافرت از دیوانیان در خاطر مردم از آغوش ما در شروع کرده در مکاتب، در مدارس، درپای منابر وعظ، نشو و نمای خود رابا کمال رسانیده و بواسطه مخالفت مسلک و منافع و تأثیر تضییقاتی که تمام طبقات بدون شبهه و بالمجبوریه از دیوانیان خواهند دید رسوخی یافته و شکل و حالت روحیه غیرقابل تزلزلی را پیدا می‌کند البته هیچ مادر نمی‌خواهد که فرزند دلبندش فروزینة زبانة دوزخ گردد و هیچ دایة مهربان راضی نمی‌شود که آقازاده نازپرورده‌اش حطب لهب جهنم شود اینست که اطفال از خوردی برای اجتناب از این گونه شغلهای پر از وزر و وبال با یک حس تنفر از طبقة دیوانیان تربیت داده می‌شود. و معلمین بی‌معلم مکاتب کهنه و مدرسین مدارس مندرسه نیز که اولیای روحانی اطفال ملتند! در ضمن ترتیب و تعلیم یک وظیفه دینیه دارند که باید ایفا کنند وآن هم تحکیم این عقیده باطل و مضل است در ذهن صاف و ضمیر سادة نوباوگان.

بنابر تلقینات این مربیان پارسا! اگر طفلی معصوم شبی در خانه برای پدرش که از دیوانیان باشد قلمی بتراشد معاونت بر ظالم کرده و انگشتانش در آتش جهنم خواهد سوخت! و برای اجتناب از عذاب روز حساب باید از اوامر پدرش، که خداوند کوچک اوست سر به پیچد، اگرچه پدرش به اندازه‌ای از وی برنجد که او را عاق نماید. و این مقاومت بی‌ادبانه و تمرد عاصیانه بچة ساده‌دل در نظر آخوند مکتبدار (حماست دینیه) جلوه کرده اسباب سرافرازی شاگرد فضول می‌گردد! ارباب منبر هم اهل جهنم را به طبقاتی تقسیم کرده تنها یکی دو طبقه را به کفار و فجار تخصیص داده‌اند و به قول ایشان بقیه طبقات را به التمام دیوانیان پرخواهند کرد. و در حین عبور از پل صراط پا به حاشیه سبیل غاشیه گذاشته و در درک اسفل اسفل سافلین وارد خواهند گشت.

اینست ترتیبی که افراد ایرانی در آغوش دایه و مادر، در گوشه مکتب و مدرسه و در پای وعظ ونصیحت یاد می‌گیرند!

و از اینجاست که مال دولت و دولتیان حلال افراد رعیت گردیده زارع در خرمن از خوشه و در انباراز غله می‌زدند و جایش را از سنگریزه و خاک توده پر می‌کنند، اصناف در دادن مالیات جان می‌کنند و به طفره می‌گذرانند، به گردن این و آن می‌اندازند، به رشوه و عشوه خود را معارف می‌گردانند، تجار برای آنکه بدولت گمرک ندهند، تا قاچاقچگیری تنزل می‌کنند و این را تکلیف شرعی برای خودشان فرض می‌نمایند واگر این طبقات به هیچ یک از این دستبردها موفق نشدند به مقام انتقام به طریق (تقاص) برمی‌آیند مثلا: اگر از تاجری در گمرک دولتی، حق العبوری گرفته‌اند آن تاجر می‌تواند ساعت بغلی مأمور گمرک را اگر قیمتش معادل همان حق العبور باشد بدزدد و این ساعت حلال شخص دزد است و این دزد متدین درحالیکه همان ساعت طلا در بغلش باشد می‌تواند فرایض پنجگانه را برای خدا یگانه بجای آورد!!

از طرف دیگر دیوانیانیکه مقلد همان پیشوایان هستند که خدمت به دولت را حرام می‌دانندخودشان را ملعون و مغضوب خدا می‌شمارند و مأمورین متدین، یا در حال حیات خودشان ویا بعد از ممات به وصیت مخصوص مایلملک خودشان را به واسطة بذل و حیل شرعی دیگر حلال می‌سازند و بعضی از مقدسترینشان مواجب و مستمری خود را سر هر ماه یا سر هر سال به طریق رد مظالم و غیره به تحلیل داده و به حلیت می‌رسانند. مسافرت خودشان را سفر معصیت می‌دانند نماز را تمام می‌خوانند و روزه را می‌گیرند در صورتی که هر دو باطل است زیرا که هر دو مخالف شرع انور است و همة آنها نتیجة جائر دانستن دولت وحرام‌ شناختن اطاعت آن است و از نتایج آن است که این طبقه خودشان را از روز ازل دشمن خدا و پیغمبر می‌دانند. به عقیدة ایشان اگر مال و منال ایشان به طریق بذل وهبه حلال گردد : افعال و اعمالیکه راجع به مأموریت دارند همه از عاصی کبیره است و از مجازات و مکافات آنها هیچ راه نجاتی متصور نیست و حالا که خودشان را مورد غضب خدا قرار داده‌اند و در آخرت قطعاً معذب خواهند شد، لااقل بکوشند در دنیا به خوشی بگذارنند تا اینکه خسرالدنیا و الاخره هر دو نگردند و مسئله تزکیة مال وگرفتن روزه و خواندن نماز، مخصوص عدة خیلی کم و معدودی از ایشانست مابقی به حلال و حرام و گناه و ثواب هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

عدل وانصاف هیچ بدردشان نمی‌خورد، مردی و نامردی، کژی و راستی در دستگاه‌شان یکی است نیک و بد اعمال ایشان ابداً فرق نمی‌کند و چون از رحمت خداوند رحمان و رحیم به کلی مأیوسند راه شیطان رجیم را در پیش گرفته در شقاوت و قساوت به جائی می‌رسند که شمر معروف جلودار ایشان نمی‌شود و اعمال شقاوت ‌کارانه ‌شان مادة منافرقی را که در میان خود وعوام داشته‌اند به آخرین درجه غلظت و شدت می‌رساند. پایه دولتخواهی مردم ایران و اندازة مردم ‌داری و وظیفه مأموریت شان از این تدقیقات به خوبی معلوم می‌شود: زیرا دوایر و ادارات دولت در دست همین اشخاص است که دشمن جانی و مالی و وجدانی ملت هستند و افراد ملت، همان مردم است که از مهد با بغض آن طبق پرورش یافته و تا لحد با عداوت آن به سر خواهد برد پس هیچ فردی از افراد ایرانی حس محبت و صمیمیتی برای دولت خود نخواهند پرورد،موقع مأموین دولت متبوعه خود راه محترم نخواهند شمرد. به خزینه دولت دیناری به میل و رغبت خود نخواهند داد و به آرزوی خود زیر بار اوامر دولت نخواهند رفت.

و همچنین هیچیک از مأمورین دولت وظیفه خود را مقدس نخواهد شناخت، به امر وجدان در پی انجام وظایف خود نخواهد بود، در مأموریتهای خود رضای پیغمبر را منظور نخواهد کرد، حقوق وطن و ملتش را محفوظ نخواهد داشت و از ارتکاب هیچگونه خدعه وخیانتی نخواهد اندیشید. اینست تأثیرات عدم تدقیق تأملیکه باعث فساد خورد و بزرگ و موجب شقاق و نفاق آمر و مأمور گردید. طایفه شیعه را نسبت به امور ملک و ملت و دولت بیگانه داشته وتشکیلات مهم مملکت را که غایت اصلی دین و مذهب و وقایة عرض و ناموس مردم است بازیچه گروهی گمراه و دستخوش طایفة خودخواهی گردانیده است، که از قدسیت وظیفه به کلی غافل بوده مراجع و مبادی امور جمله را تقلب و منبع اخنلاس خود می‌پندارند و معلوم است که اینگونه افکار و عقاید و عادات و اخلاق، یک ملت را تا چه پایه تنزل می‌دهد و از افراد همچو ملتی تا چه اندازه امیدوار دولت خواهی ووطن ‌پرستی و وظیفه ‌شناسی و منتظر استقامت مسلک و جسارت مدینه و فداکاری می‌توان شد، و از اینجاست که ایرانیان امروزه در تغییر تابعیت هیچ محذوری نمی‌بینند و هر روز عده‌ای برای محافظه منافع شخصی و یا محض کسب قوت و زمختی و یا اینکة به امید صیانت مال و منال و عرض و ناموس خود از تجاوزات مأمورین بی‌باک و آدمی صورت و دیوسیرت زیر حمایت اجانب رفته حاکمیت داخلی و خارجی دولت را اخلال و حیثیت سلطنت اسلامی را رخنه‌دار می‌سازند، چه که از روی عقیده که در خاطرشان رسوخ یافته همه دول حاضره اسلامی به هر شکل و صورت باشد حکومات جورند و از نقطه‌ نظر ارباب این عقیده وقتی که حکومت، حکومت جور شد مسلم وغیر مسلمش هیچ فرقی ندارد و اگر بنا باشد که انسان تابع دولت ناحق و جائری گردد همان بهتر که متبوع زمخت و زورمندی را انتخابی کند! و حال آنکه در دین اسلام منصب نیابت عامی نبوده سلطان عادل و بر حق بشخص نبی و ائمه و نایب امام اختصاص نداشته جائر بودن سلطان، سلطنت را جوریه نمی‌کند حاکمیت دولت اسلامی در عهد سلاطین جور هم باقی و برقرار بوده رعایا تابع آنند و نه بنده سلطان، مأمورین جزو، مستخدم دولتند نه نوکر شخصی آن، اطاعت دولت ملی اسلامی در هر حال فرض و معصیت بدان معصیت به خدا و رسول است، وظالف مأمورین دولت از خورد تا بزرگ مهمترین فرایض وترک و اخلال کوچکترین آنها بزرگترین معاصی بوده وایفای این وظایف از ادای همه واجبات واجب‌تر و اجر انجام آنها از جزای تمام خیرات و مبرات و حقوقی که در خور همان خدمت از دولت می‌گیرند مقدس‌ترین روزیها و مبارکترین نفقات است.

## پایان مطلب

ما این انتقادات را که حقایق محض است از قلم یکی از رجال علمی که خود از جملة فقهاست در اینجا آوردیم تا خوانندگان از یک طرف مطلب را از کسیکه خود از علمای شیعه است اخذ و بمضمون اهل البیت ادری بما فی البیت حق را از زبان خود ایشان بشنوند و از طرف دیگر مورد انتقاد بی‌جهت یک عده از خود راضی نشویم، هر چند وضوح مطلب و فساد این عقیده را هیچ صاحب شعوری نمی‌تواند منکر شود و ضمناً معلوم می‌شود که منشأ و سرچشمه این خرابی‌ها در کجا و از چه نوع عقایدی پیدا می‌شود و همین کیفیت است که موجب شده که امروز دولتی‌ها وبقول آقای ما مقانی دیوانیان با روحانیان همچون دو ضد مخالف، یکدیگر را دشمن داشته وهر کدام آن دیگری را موجب فساد و خرابی ملک و ملت می‌پندارد وچون قدرت بهرحال در دست دیوانیان است هر وقت مصلحتشان اقتضا نماید به حساب روحانیان خواهند رسید و آنها را نباید جای گله باشد زیرا :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو چون خود کنی اختر خویش را بد |  | مدار از فلک چشم نیک‌اختری را |
|  |  | **ناصرخسرو** |
| از دست دیگری چه شکایت کند کسی |  | سیلی بدست خویش زده برفقای خویش |
|  |  | **سعدی** |

اینک به بینیم واقعاً دخول در امور دیوانی و کارهای دولتی که در جامعة باصطلاح متدین اگر خلاف شرع شمرده نشود حداقل خلاف تقوی و احتیاط است، و حقوق آنرا به هر صورت حرام می‌دانند و باید با یکی از ملایان قائل بحره دست‌گردان کنند و اجازه اخذ و صرف آن را بگیرند، چیست!؟

باید دانست که پاره‌ای اخبار از ائمه اطهار در بین احادیث ما موجود است که دخول در کارهای دیوانی ودلتی را در زمان خود جایز نشمرده و آن را نسبت به پاره‌ای از افراد نار و ابلکه حرام می‌دانستند و شاید همین احادیث است که پاره‌ای از ملایان را به اشتباه انداخته و حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس را با حکومت مشروطه شیعه یکسان دانسته حکمی که درباره آن از ناحیة امامان صادر شده با هر حکومت و دولتی تطبیق می‌کنند. در صورتی که این قیاس مع‌الفارق و اشتباه مضر غیرقابل جبران است.

بدیهی است همکاری با چنین دولتی که کارش آن! و شعارش این! باشد اگر ظلم و حرام نباشد پس دیگر حرامی در دنیا وجود ندارد. استخدام در چنین حکومتی چه ربطی دارد به استخدام در حکومت شیعه که تقویت آن موجب استحکام و دوام آن دولت و باعث عزت و احترام این ملت است.

شما را به خدا هیچ مسلمانی که کمتر شعوری داشته باشد حاضر است بکارشکنی وخرابکاری در حکومتی بپردازدکه پایه آن روی رسمیت مذهب جعفری اثناعشری و تقویت آن باعث سربلندی این ملت مظلوم است ولی بسوز در ریشة جهل وغرض که انسان را از درک واقع وحقیقت تا این اندازه دور می‌کند.

و عجب در این است که در همان حکومت‌هائی که این قبیل جنایات سابق ‌الذکر وقوع می‌یافت معهذا ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین شیعیان خود را امر به اطاعت آنان در اجرای احکام دینی و تقویت حکومت اسلامی می‌نمودند چنانکه پاره‌ای از اخبار راجع بدین موضوع گذشت، و پاره‌ای خواهد آمد تا جائیکه حضرت سید العابدین که بیش از تمام ائمة معصومین صدمة حکومت جائر و فاسق بنی ‌امیه را چشیده بود معهذا در مکان خلوت دعای خود با باری‌تعالی دعا بر مأمورین دولت در سرحد و مرز دارا نمی‌نمود چنانکه در صحیفة سجادیه موجود است که با سوز دل، تقویت و عزت و شوکت آنانرا از خداوند مسئلت کرده عرض می‌کند **«اللهم صل علی محمد و آله و حسن ثغور المسلمین بعزتک و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم و امنع حومتهم و الف جمعهم و دبر امرهم و واتربین امرهم و توحد بکفایة مؤنتهم واعضدهم بالنصر واعنهم بالصبر»** تا آخرین دعای مبارک اینان چه کسانی و از طرف چه دولتی بودند که این گونه مشمول دعای خیر و علاقمندانة حضرت سید‌السجادینند، جز دولت جبار بنی‌امیه!؟ رجوع شود به دعای بیست و هفتم صحیفة سجادیه.

اینک به ببینیم نظر اسلام درباره کارمندی وقبول خدمات دولت حتی در دولتهای جبار و ستمکار و بت‌پرست چگونه است تا چه رسد به دولت مسلمان و شیعه؟

با مراجعه به قرآن کریم می‌بینیم خداوند مؤمن آل فرعون را که بنا به اخبار و روایات وارده پسر عم و از درباریان فرعونی که ادعای الوهیت می‌کرد و بنی‌اسرائیل را آنگونه شکنجه و آزار می‌نمود، بود مدح فرموده است و ابداً او را برای اینکه در دربار آن جبار ناچار شغلی داشته ملامت نمی‌فرماید.

و همچنین قبل از او حضرت یوسف که در مصر در امور حکومت فرعون صاحب شغل وحتی در واقع به پیشنهاد خودش که (اجعلنی علی خزائن الارض) خزانه‌دار و وزیر دارائی فرعون بوده، مورد کوچکترین ملامت نگشته بلکه همواره مورد مدح پروردگار است.

و اساساً انبیای بزرگوار برای پیشرفت منظور خود و دعوت مردم به خداپرستی بسلاطین و صاحبان قدرت هر چند کافر و بت ‌پرست بودند نزدیک می‌گردیدند چنانکه در احوال حضرت دانیال و ارمیا و شمعون الصفا و غیرهم علیهم السلام آمده است.

در کتاب تفسیر برهان و تفسیر قمی ذیل آیة شریفه «واضرب لهم مثلا» از علی بن ابیطالب روایتی می‌کند که سندش با بوحمزه ثمالی می‌رسد و آن بزرگوار از حضرت ابوجعفر امام محمّد باقر روایت می‌کند.

**«قال سالته عن تفسیر هذه الایة فقال بعث الله رجلین الی اهل انطاکیه فجائا هم بمالایعرفون فغلظوا علیهما. فاخذوهما وحبسوهما فی بیت الاصنام فبعث الله الثالث فدخل المدینة فقال ارشدونی الی باب الملک قال فلما وقف علی الباب قال انا رجل کنت اتعبد فی فلات من الارض و قد احببت ان اعبدالله الملک»**

که می‌فرمایند خدا دو پیغمبر فرستاد به اهل انطاکیة آنها را گرفته و در بت‌خانه حبس کردند پس خدا سومی را فرستاد وقتی که وارد شهر شد گفت مرا به در خانة شاه رهبری کنید و چون بر در خانه ایستاد گفت من مرد متعبدی بودم که در بیابانها بعبادت می‌پرداختم و اکنون دوست دارم که خدای شاه را بپرستم! پرواضح است که مقصود آن حضرت از خدای پادشاه، همان پروردگار عالمیان است لکن چنان نمود که می‌خواهم بت را بپرستم و شاه از سخن او چنین فهمید آنگاه می‌فرماید: «ثم ادخل علی الملک فقال له الملک بالغنی انک کنت تعبد الهی فلم ازل انت اخی» و چون آن بزرگوار داخل بت ‌خانه شد و برگشت پادشاه به او گفت که به من خبر دادند که تو خدای مرا (یعنی بت را!) می‌پرستی پس تو برای همیشه برادر منی! انبیا برای پیشرفت کلمة توحید و استخلاص مسلمانان تا بت‌خانه پادشاهان جبار رفته و بصورت ظاهر اظهار موافقت می‌نمایند ولی وسواس پیشه‌گان نادان همراهی و تقویت‌ دولت شیعه را حرام می‌دانند!!

و شیخ طبرسی از وهب بن منبه و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمّد باقر وامام جعفر صادق علیهم السلام روایت شده که آن دو نفر از حواریون حضرت عیسی بودند وحضرت روح‌الله جناب شمعون الصفا را به یاری آن دو نفر فرستاد و متن روایت به این عبارت است.

**«فدخل شمعون البلد منکراً فجعل بعاشر الملک حتی انسوابه»**

اینها انبیای الهی‌اند که به دربار سلاطین و پادشاهان برای پیشرفت منظور خود تقرب می‌جویند و آمد و شد می‌کنند و حتی قبول خدمت آنانرا می‌نمایند!

اما در اسلام شخص اول اسلام یعنی امیرالمؤمنین در دستگاه خلفای ثلثه دائر مدار اکثر امور بود و کمتر کاری بدون مشورت و نظر او انجام می‌گرفت چنان که مثل مشهور (معظلة لیس لها ابوالحسن) از مشیاهیر امثال آن زمان است و قبول عطایا و جوایز آنانرا می‌نمود وحضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز از معاویه قبول عطایای او را می‌کردند محقق کرکری درخراجیه خود از شیخ طوسی به اسناد او از ابی‌العلاء از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود :

**«ان الحسن والحسین کانا یقلان جوایز معاویه»**

و جناب مسلمان و عمار و عثمان بن حنیف و حذیفة بن الیمان و صدها امثال ایشان از جانب همان خلفا قبول خدمت کرده و هر کدام در شهرستانی به فرمانداری مداین وکوفه و غیر آن می‌پرداختند.

و جماعتی از اعیان اصحاب ائمه مانند علی بن یقطین و عبدالله نجاشی و شیط ابوالقاسم حسین بن روح که یکی از نواب اربعه امام عصر است و محمّد بن اسمعیل و نوح بن دراج هر کدام از جنب خلفای وقت دارای منصب و مقام و شاغل خدمات دولتی بودند.

و از علما و فقها سید بزرگوار سید مرتضی و برادر ارجمندش شریف رضی و پدر بزرگوارشان همگی از جانب خلفای عباسی دارای منصب نقابت بودند که یکی از مناصب دولت آن زمان بود و صاحب بن عباد و خواجه نصیرالدین طوسی و ابن سینا وعلامه جمال ‌الدین حسن بن مطهر حلی ومرحوم شیخ علی بن عبدالعالی محقق کرکی ومرحوم شیخ بهاءالدین عاملی از جانب سلاطین وقت دارای مقام و منصب و با هر وزارت و امثال آن اشتغال داشتند و مرحوم شیخ مرتضی انصاری داخل‌شدن در عمل دولت، هرگاه امر به معروف و نهی از منکر توقف به آن داشته باشد (مانند این زمان که گر کسی مثلا رد شهربانی کارمند باشد می‌تواند از قمار و شرب خمر و امثال آن جلوگیری کند) واجب می‌دانست و مرحوم آیت‌الله نائینی در کتاب شریف تنزیه المله ترغیباتی دارد، مرحوم علامه فیض رحمه الله در محجه البیضاء ص 86 و در سایر کتابهای معتبر چون وسایل وکافی از محمد بن اسمعیل بزیع روایت می‌کنند از حضرت رضا که آن حضرت فرمود :

**«ان لله تعالی به ابواب الظالمین من نور الله به البرهان و مکن له فی البلاد لیدفع بهم عن اولیائه و یصلح الله له به امور المسلمین لانه ملجأ المؤمنین من الضرر والیه یفزع ذولاحاجة من شیعتنابهم یؤمن الله تعالی روعة المؤمن فی دارالظلمة اولئک هم المؤمنون حقا اولئک امناءالله فی ارضه اولئک نورالله فی رعیتهم یوم القیامة و یزهر نورهم لاهل السموات کما یزهر الکواکب الزهراء لاهل الارض اولئک من نوره نور القیامه یضی‌ء منهم القیامه خلقوا والله للجنة و خلقت الجنة لهم فهنئاً لهم ما علی احدکم ان لوشاء لنال هذا کله قال فقلت بماذا جعلنی الله فداک قال یکون معهم فیسرنا بادخال السرور علی المؤمنین من شیعتنافکن منهم یا محمد**» حضرت رضا به محمد بن اسمعیل می‌فرماید : خدای تعالی را در دربار ستمکاران «و ظلمه» کسانی است که بدان‌ها برهان (یعنی دین حق) را نورانی و روشنی داده و آنها را در بلاد، تمکین و گسترش می‌دهد تا بوسیله ایشان شر و ستم را از دوستان خود دفع کند و بوسیلة آنها امور مسلمین را اصلاح فرماید چنین کسانی که (در دربار ظلمه هستند) پناهگاه مؤمنین از ضرر و زیانند و حاجتمندان از شیعیان ما بدیشان پناه می‌برند خدا بوسیلة اینگونه کارمندان دولت ترس مؤمن را در دار ظلمت مبدل به ایمنی می‌کند در حقیقت مؤمنین آنهایند، اینها امینان خدایند در روی زمین او، اینان نور خدایند در میان زیر دستانشان.

در روز قیامت نور آنها درخشندگی به اهل آسمانها می‌کند چنانکه ستارة درخشانی بر اهل زمین درخشندگی و نورپاشی می‌کند اصلاً نور و روشنائی قیامت از اینهاست که از ایشان روشن می‌شود به خدا سوگند که آنها برای بهشت آفریده شدند و بهشت هم برای آنها آفریده شده.

پس گوارای ایشان باد چه ضرر دارد برای یکی از شماها که به تمام این فیوضات و ثوابها برسید؟! محمد بن اسمعیل می‌گوید به حضرت عرضه کردم خدا مرا فدای تو کند بچه جهت دارای این همه ثواب می‌شود؟ حضرت فرمود برای این که ما را شادمان و مسرور می‌کند به جهت ادخال سرور بر مؤمنینی که از شیعیان ما هستند پس ای محمد از ایشان (از کارمندان دولت) باش!! این کارمندی در ادارات دولتهای بنی‌امیه و بنی‌عباس است پس چگونه خواهد بود در دولت شیعه؟! و درباره حقوق دولتی قبلا گفتیم که اکثر صحابه گرامی پیغمبر مانند سلمان و عمار و مقدار و ابوذر حتی امیرالمؤمنین و دو فرزند بزرگوارش قبول عطایا وجوایز و باصطلاح امروزه حقوق و مزایای دلتی را از خلفای جور می‌نمودند و محقق کرکی رحمه الله علیه در خراجیه خود از ابوبکر حضر می‌آورده که می‌گوید:

«دخلت علی ابی عبدالله و عنده ابنه اسمعیل فقال ما یمنع ابن ابی سماک این یخرج شباب الشیعه فیکعفونه ما یکفیه الناس و یعطبهم مایعطی الناس قال لی لم ترکت عطائک قال قلت مخافة عن دینی قال ما منع ابن ابی سماک ان یبعث الیک بعطاتک اما علم ان لک فی بیت المال نصیب. »

خلاصه حدیث شریف: حضرت می‌فرماید: چه مانع است ابن ابی‌سماک (ظاهراً یکی از شیعیان حضرت بوده که از طرف خلفای جور والی بوده است) را که جوانان شیعه را در کارهای دولتی در آورد تا او را کمک و کفایت کنند در کارهائی که دیگران می‌کنند وهمان حقوقی را که به دیگران می‌دهد به اینان بدهد آنگاه رو بمن کرد و فرمود تو چرا حقوق خود را واگذار کردی گفتم از ترس دینم حضرت فرمود چه مانع داشت که ابن ابی‌سماک حقوق تو را برایت بفرستد مگر نمی‌دانست که تو را در بیت‌المال بهره و نصیبی است) معلوم می‌شود نگرفتن حقوق ابوبکر حضرمی که بر دین خود می‌ترسیده از جهت مراجعه به دربار خلفا بوده وگرنه هرگاه آن حقوق اشکال شرعی داشت اولا حضرت مؤاخذه نمی‌کرد که چرا نگرفتی چنانکه صدر روایت هم این معنی را می‌رساند که حضرت می‌فرماید چرا ابن ابی‌سماک جوانان شیعه را بکار نمی‌گمارد تا همان حقوقی را که به دیگران می‌دهد به اینان بدهد ثانیاً می‌فرماید چرا حقوق ترا برایت نفرستاد اگر گرفتن آن اشکال داشت این سخن بی‌معنی بود.

# اشتباه بزرگ

یکی از اشتباهات بزرگی که موجب تشدید اختلاف بین مسلمانان در موضوع امامت گردیده است، آنست که بعلت انس و عادت مردم به سلطنت جبابره و فراعنه که هر کدام در سلطنت و پادشاهی برای خود دربار و دستگاه واسکورت و قراول و یساول و پس‌رو و پیشرو و تعینات وتجملات قائل می‌شوند، تصور کرده‌اند که حکومت اسلامی هم‌چنین است که هر که بدان رسید هوی‌ها وهوسهای خود را اشباع وکسان و فرزندان خود را مرفه وشهوات خود را اجرا می‌نماید:

روی این حساب غلط که از بیخ موهوم است پندارهائی بافته وحرفهائی زده و دشمنیهائی کرده‌اند که روی تاریخ را سیاه نموده است در حالیکه در حکومت اسلامی نه تنها چنین حسابهائی نیست بلکه حاکم اسلام اولا چون عادلترین و باتقواترین افراد مسلمین است طبعاً محرومترین افراد از لذایذ شهوات وجلال وجبروت است و ثانیاً چون تحت کنترل شدید و دقیق مسلمانان است نمی‌تواند مطامع نفسانی و شهوات حیوانی خود را اجرا نماید و چون راه مستقیم وباریک شریعت را در پیش دارد نمی‌تواند ارادة شخصی و غرضهای خصوصی خود را بکار برد، پس چنین حکومتی چندان مورد میل و رغبت و توجه ارباب شهوت و طالبان مقام وشوکت و مال و ثروت نیست، زیرا در حکومت اسلامی این چیزها نیست.

تاریخ خلافت و حکومت اسلامی نشان داده که آن چیزهائی که در حکومتهای دیگر از زمان آدم تا زمان خاتم بوده هیچکام به طهارت و تقوا و عدالت و تواضح حکومت اسلامی نبوده است!

اولین حاکم اسلام بعد از حضرت خیرالانام ابوبکر بوده از همان روز اول حکومت کمترین تغییری در وضع و حالت او پدید نیامد، نه لباسش عوض شد و نه غذایش لذیذتر گردید و نه اقوام و خویشان خود را بنان و نوائی رسانید و نه بر جلال و جبروت خود افزود!

همان روز اول خلافتش بود که شنید دختر همسایه به مادرش می‌گوید: ای مادر هر شب ابوبکر گوسفندان ما را می‌دوشید ومزد می‌گرفت امشب که خواهد دوشید؟! زیرا ابوبکر خلیفه شده است. ابوبکر با صدای بلند فریاد زد:

همان کسی که دیش می‌دوشید امشب هم خواهد دوشید.

و معروف است که روز بعد خلافتش او را دیدند که مقداری اجناس در دست دارد و راه بازار پیش گرفته است که به خرید و فروش بپردازد به او گفتند که مردم به کار خلافت تو محتاجترند تا تو به اینکار. گفت چه کنم عائله‌ام نفقه می‌خواهند و بعداً به صواب دید مسلمین مقرر شد روزی چند درهم از بیت ‌المال برای نفقه بردارد و سرانجام در مرض موت وصیت کرد که هر چه از بیت ‌المال مأخوذ داشته مسترد گردد عمر که در میان خلفای راشدین به شدت و صلابت و نظافت و غلظت معروف است در تواضع ومسکنت تا آن حد بود که هیچ عنوان و نشان از خلافت نداشت، بناگوارترین غذاها می‌ساخت و ژنده‌ترین لباس‌ها را می‌پوشید و خوابگاه او در مسجد پیغمبر و بستر اوریگهای صحن مسجد بود و هرگز در دنبال او کسانی از باب حشمت دیده نشدند و مراقب و نگهبانی نداشت و مسافرت او به شام و پوشیدن لباس سفید و سوارشدن به اسب خوشخرام و واگذارنمودن آنها معروف است و در مدت حکومت خود ابداً به طایفه و خویشاوندان خود روی خوش از بذل و بخشش نشان نداد.

عثمان، هرچند که در میان خلفای راشدین، از کنترل و مراقبت فرمانداران خود غافل شد و آنان هر چه خواستند با مردم کردند، اما خود او هرگز از زیّ خود خارج نگشت و به طعام و شراب و لباس خود تغییری نداد معهذا همان بی‌اعتنائی او به وضع فرمانداران و دست‌درازی به اموال مسلمانان وبذل و بخشش بی‌مورد او به خویشان خود باعث شد که مسلمین اولا او را به رجوع از این رفتار بیم و انذار کنند و چون برنگشت ناچار او را کشتند.

و رفتار امیرالمؤمنین و زهد و تقوای او و مراقبت حضرتش در امور فرمانداران و جلوگیری از حیف و میل اموال مسلمانان چیزی نیست که بتوان آن را به شرح و بیان آورد و مورد اعجاب و تحیر جمیع جهانیان است و بعد از او فرزند بزرگوارش حضرت حسن بسیره و رویة پدر بزرگوار خود بود.

افسوس که غفلت و جهل مسلمانان و سستی در مراقبت ایشان باعث شد که معاویه و خاندان بنی‌امیه شیوة حکومت اسلامی را به رویة اکاسره ایران و قیاصره روم تبدیل کردند و مردم که هنوز درست مزة حکومت اسلامی را نچشید و به آن انس وعادت نیافته بودند باز دچار همان فراعنه و طواغیت خونخوار شدند و معهذا باز هم در میان همان خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس کسانی چون عمر بن عبدالعزیز و مهدی ابن منصور یافت شدند که نمونة حاکم اسلام و امام انام را بدست مردم دادند و در عدل و تقوی تا حدی مثل و نشانه تربیت اسلامی گشتند پس قیاس حکومت اسلامی با حکومتهای دیگر قیاس غلط و اشتباه محض و نسبت بیجا و تهمت نارواست.

## اشتباه دیگر

یکی از اشتباهات بزرگی که در اذهان است آن است که تصور می‌کنند که هر مجتهدی حاکم شرع است یعنی همان خلیفة اسلامی است که مردم باید بیایند و دست و پای او را بوسیده به مسند حکومتش بنشانند (هرچند اگر مردم هم فرضاً جمع شده مجتهدی را بخواهند به حکومت نصب کنند کمتر کسی برای اشغال آن مقام فعلا حاضر خواهد شد) و چون چنین نمی‌کنند پس مردم مسئولند و در هر صورت او حاکم شرع است و تصرفاتش در اموال و حکمش در افراد نافذ و جاری است! در حالی که این اشتباه بسیار بزرگ و غلط است.

البته حاکم شرع و سلطان مسلمین باید فقیه و دانا به احکام خدا باشد و لایق مقام سلطنت، ولی هر فقیهی حاکم شرع نیست، به عبارت دیگر هر حاکمی باید فقیه باشد نه هر فقیهی حاکم، (عموم خصوص مطلق به اصطلاح منطق) اشکالاتی که در این مورد شده ما برای آنکه خود را در محظور اعتراض منتقدین بی‌منطق قرار ندهیم؟ قلم را بدست همان جناب آقای حاج شیخ اسدالله مامقانی که خود از همین فقهاست، داده ورد این عقیده بی‌اساس را از کتاب (دین و شئون) نامبرده از ص 43 برای شما نقل می‌کنیم وی می‌نویسد:

برخی دیگر از علمای شیعه برآنند که در زمان غیبت، مجتهدین عظام قائم مقام امام علیه‌الصلوه والسلام خواهند بود وغیر از آنها هر کس مقام منیع سلطنت را اشغال کند جائر و تبعیت همچو سلطانی حرام و معصیت است و به همین نظریه است که دول حاضره را دول جور می‌نامند و در دادن مالیات به دولت جائر و گرفتن حقوق از آن اشکال می‌کنند حتی خود سلطان نظر برای مجتهد مقلدش خویشتن را جائر دانسته و برای آنکه اقلا مکان نمازش غصبی نباشد هر سالی قصرهای سلطنتی را از مجتهد مقلد خود اجاره می‌کند و از مأمورین جزو، آنها که مقدس مآب هستند در حال حیات خودشان یا بعد از ممات و به واسطة وصیت مخصوص مایملک خودشان را به طریق بذل وهبه تزکیه کرده و اراضی خالصه را بعد از خرید از دولت دوباره از آنها ابتیاع می‌نمایند و از اشخاصی که در تقدس قدری جلوتر رفته‌اند مواجب و مستمری خودشان را سر هر سال و یا سر هر ماهی از راه رد مظالم و حیل شرعی دیگر، حلال می‌گردانند!

دلائلی که صاحبان این رأی برای اثبات مدعای خودشان دارند دو فقره حدیث شریف است که بدین مسئله تطبیق کرده نیابت عامه علما را از امام بدان دو حدیث استدلال می‌کنند.

حدیث اول: «**عن اسحق بن یعقوب فی حدیث انه سأله المهدی عن مسائل فورد التوقیع اماما سالت عنه 000 الی ان قال و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا...**. »

اشخاصی که بنیابت مجتهدین عظام از امام قائل شده‌اند (حوادث واقعه) را به معنی تمام مهام امور داخلی و خارجی و لشگری و کشوری و غیره گرفته و(رواه حدیث) را با علمای اعلام تفسیر ویا به مجتهدین عظام تأویل کرده و گفته‌اند: (مقصود امام این بوده که برای اداره امور جمهور به روات احادیث ما، یعنی به علمای فقه مراجعت کنید بدین معنی که شغل شاغل سلطنت را بعهده‌شان واگذارید) و این یک دلیلشان از جهاتی چند مرد خدشه است!

1- حدیث شریف جواب اسئله‌ایست که از حضرت حجت گردیده و مواد هیچیک از سؤالها درست نیست مورد حدیث بدین واسطه مجهول مانده است ونصی که موردش معین و مدلولش صریح نباشد برهان قطعی نمی‌گردد و در شرع و منطق دارای پایه و اعتباری نیست.

2- پرواضح است که (حوادث واقعه) یک معنی معین شرعی ندارد یعنی مثل صوم، صلوه، حج، جهاد، خمس، و زکوه از معنی اصلی خود منفصل و برای مفهوم مخصوص علیحده در لسان شرع مصطلح نشده و مقصود از حوادث واقعه همان مفهومیست که در عرف عامه داشته است و هر وقت عربی با رفیق خود از (حوادث واقعه) صحبت کند البته رفیق عربش که اهل لسان است از این دو کلمه مفهوم (امور دولتی) یا مهام کشوری و لشکری را نمی‌فهمد حتی این قبیل مفاهیم به نظرش هم نمی‌آید. شخص عرب از لفظ (حوادث واقعه) همان معنی وقایع حادیثه یعنی مسائل تازه‌ ناگه ظهور را خواهد فهمید مثل شرب توتون و امثال آن که احکام آن بیان نشده ومرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی‌الله مقامه در مکاسب این نظریه را تأیید نموده است که ما هم در حدیث شریف همین معنی را می‌دهیم و این معنی هیچ ربطی به مقاصد صاحبان این رأی نداشته است زیرا سلطنتی را که با دین اسلام به یک وهله آغاز انکشاف نهاده جزو نبوت، عین امامت شیرازه تشکیلات دین بوده هیچ وقتش یکی از حوادث واقعه یعنی از مسائل تازه ناگه ظهور نمی‌شود شمرد!

3- روات احادیث ائمه ‌بودن غیر از اجتهاد است برای اجتهاد علاوه بر تتبع وتدقیق در اخبار، تفلسف در مدلول آنها و پیداکردن قوه تصرف و احراز ملکه در استخراج احکام لازم است بنابراین اگر مدلول حدیث دلیل نیابت عام شود این حق مخصوص مجتهد نمی‌گردد بلکه هر کسی را که می‌شود راوی احادیث گفت بدین نیابت، حق و صلاحیت خواهد داشت.

4- وظیفه مسلمانان در مقابل دولت اسلامی چنانکه واضح و مبرهن است اطاعت و انقیاد بوده است نه مراجعت بدانها در مورد لزوم و اقتضا و حال آنکه حضرت، امر به مراجعت فرموده است نه به اطاعت و پرواضح است که مراجعت غیر از مطاوعت است.

5- امر حضرت مردم را به مراجعت (امر ارشادی) بوده است نه (ایجابی) و از آن حضرت سؤالهائی شده که یکی از آنها هم در خصوص حوادث واقعه بوده وحضرت در جواب فرموده‌اند (و اما الحوادث الواقعة الی آخره ...) و اگر مسئله نیابت عام، یک حکم واقعی الهی می‌بود البته باری یک امر ایجابی وضعیتی پیدا می‌کرد آن وقت می‌بایست آن حضرت قبل از غیبت خودشان و بی‌آنکه سؤالی شود این حکم را بیان فرمایند.

6- روات جمع است و سلطنت اشخاص متعدد در یک وقت و در یک محیط غیرممکن است زیرا که آرایشان متناقض و اکثر اوامرشان لامحاله متضاد در می‌آید و اطاعت اوامر متضاد عیناً حکم ضدین را دارد و جمع اضداد از روی عقل و منطق محال است، و اگر از مفهوم روات که جمع است و اقل مدلول جمع در لسان عرب سه، و بیش از سه است، قطع نظر کرده بگویند که در هر عهد یکی از روات انتخاب می‌شود و به مرور هم دیگر را تعاقب کرده جمع می‌گردند و مقصود از جمع آمدن رواه در حدیث نیزهمان است، آن وقت هم خواهیم دید که باز امکان تطبیق ندارد زیرا که روات احادیث در هر عهدی زیاد بوده‌اند و ترجیح یکی بر دیگری از طرف مسلمین غیرممکن است و تبعیت از بعضی بدون بعض دیگر موجب اختلاف است چنانکه در خصوص تقلید و اجتهاد می‌بینیم که تا حال دیده نشده مجتهدین عظام پس از فوت مجتهد مرجع تقلید اجتماع نموده یکی را به ریاست دینی انتخاب نمایند و چون این دفعه موضوع اختلافات امورات حکومتی خواهد بود باری انقلابات و اختلافات بلکه منشأ مصادفات و مجادلات دائمی و موجب فتنه و فساد غیرقابل تحمیل داخلی خواهد شد.

7- نیابت عام یعنی ریاست فعلی و ظاهری تشکیلات و در دست‌گرفتن زمام مهام و انام و اداره‌کردن دوائر و ادارات لشکری و کشوری اگرچه حق محقق امام بود ولی قبل از غیبت در دست خود آن حضرت هم نبود که بتواند به دیگری واگذارد (بدشت آهوی ناگرفته مبخش. م) همة این اعتراضات واضح و روشن می‌نماید که حدیث اول به هیچ وجه دلیل مدعای ایشان نمی‌شود.

حدیث دومی که شاهد دعوی خودشان قرار داده‌اند حدیث مقبوله عمرو بن حنظله از حضرت صادق است در صورتیکه حدیث مقبوله در بین علما و مجتهدین مثل احادیث صحیحه مورد اعتبار نیست کجا برسد که در موضوع مهم اسلامی معتبر شناخته شود. **«سألت اباعبدالله عن رجل من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث... »**

«الی ان قال فقال ینظران من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قدجعلته علیکم حاکماً ... الی ان قال قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضینا ان یکون الناظرین فی حقها فاختلفا فیما حکما و کلاهما اختلفا فی حدیثکم فقال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما و اورعهما قال قالت فانهما عدلان مرضیان لایفضل واحد منهما علی صاحبه فقال ینظر الی ما کان من روایتهما عما فی ذالک الذی حکما به المجمع علیه من اصحابک فیؤخذبه من حکمهما و یترک الشاذ. »

در قسمت اولی از این حدیث شریف که ذکر شد حکم و حاکم را به معنی سلطان و نایب امام علیه الصلاه و السلام گرفته و گفته‌اند (مرام امام اینست که هر کس حلال را از حرام بشناسد و احکام ما را بفهمد بایستی او را مطیع باشید که من او را رئیس و سلطان شما قرار دادم و این یک دلیل هم مثل سابق از جهاتی چند سقیم است!

1- سؤال عمرو بن حنظله از حضرت صادق چنانچه واضح است راجع به منازعة دو نفر از اصحاب بوده است در سر دین و میراث و حضرت کسانی را که واقف احکام باشند ما بین ایشان حکم معرفی کرده است و این مطلبی جزئی به مسئله نیابت عامه که ابداً ذکری از آن در میان نیامده هیچ ربطی ندارد و مدلول حدیث به اندازة صریح و مورد آن به قدری اخص است که تأویل و تعمیم آن به هیچ وجهی ممکن نیست.

2- حکم در لغت عرب به معنی فرمودن و حاکم به معنی فرماینده و هیچ وقت این کلمات در عرف شرع به معنی سلطان و نایب عام استعمال‌نشده است بلی از طرف علمای متأخر و در عرف عوام به معنی داور و محکمه به معنی جای او استعمال شده و این یک اصطلاح، شرعی‌بودن این کلمات را نمی‌رساند و حتی حکم و حاکم بدین دو معنی هم دلیل مدعایشان نمی‌شود مللی که در عصر حاضر در اقلیت هستند حتی‌المقدور اختلافات و منازعات خودشان را با یادآوری حل و فیصله می‌دهند بر فرض صدور مقبوله[[3]](#footnote-3) از آن حضرت چون شیعه مخالف حکومت بنی‌عباس بودند و امام مفترض‌الطاعه هم حاضر بوده شاید فرمایش مذکور ناظر با این امر باشد.

3- اگر استرداد حقوق حضرت صادق از دیگران در زمان آن حضرت ممکن می‌شد البتة خودشان اولی بتصرف می‌بودند با وجود حیات خودشان و امکان منتقل‌داشتنش به اولاد خود واگذاشتن آن به دیگران مخالف منطق و منافی وظیفة امام است و هرگاه استرداد حقوق مذکور امکان نداشت محول ‌داشتن آن به دیگران عبث می‌نماید (مثل مشهور یکی را بده راه نمی‌دادند... را به یاد می‌آورد).

و کار عبث هم از امام به اعتقاد ما پیروان مذهب جعفری سر نمی‌زند در واقع چطور ممکن بود که امام با وجود خود و اولاش نایب امامی معین کرده و ادارة امور جمهور را به عهدة آن واگذارد؟ در صورتیکه خود آن حضرت از آن اداره به کلی ممنوع و مهجور گردیده بودند – علاوه بر اینکه هیچ یک از این دو حدیث را دلیل مدعای ایشان نمی‌شود شمرد اگر ما بر فرض محال نیابت عام رواه احادیث و اشخاص عارف به احکام را قبول کنیم بالاخره خواهیم گفت که این رواه و غیره از مجتهدین جامع‌الشرایط عبارت بوده‌اند و آن وقت خواهیم دید تازه دچار بسی اشکالات گردیده‌ایم مثلا تنها مجتهد جامع ‌الشرایط ‌بودن لیاقت شخصی را به سلطنت نمی‌رساند و البته حضرت امام امری بدان اهمیت را بدون هیچ قید وهیچ شرط به عهده علمای اعلام نمی‌گذاشت که در اغلب موارد مستلزه تودیع منصب مهمی بنا اهل می‌گردد.

دیگر اغلب علمای اعلام در سن شیخوت درجة اجتهاد را احراز می‌کنند که در واقع اکثری از ایشان در آن سن چه بواسطة تحلیل مزاج چه بسبب خستگی ذهن حالت تقریر درسی را ندارند کجا مانده قوه توغل با مهام امور و تدبیر در مسائل داخلی و خارجی مملکت را داشته باشند و در حقیقت تحلیل امورات سلطنتی به همچو وجودی تحلیل‌ رفته و رنجور و خواستن اداره تشکیلات عصر حاضر که نوابع زمان از عهده آن برنمی‌آیند از قبیل تکلیف ما لایطاق خواهد بود – باز دیگر مجتهدین عظام در هر عهد متعدد بوده و وجود سلطان متعدد در یک وقت و در یک منطقه چنانکه گفته شد متعذر حال است پس اشخاصیکه بر نیابت عامه علمای اعلام از حضرت امام علیه الصلوه والسلام قائل شده‌اند دلائل کافی بر صحت قول خود ندارند وهمچو منصبی در دین اسلام چه از روی نص و نقل و چه از روی اصول ثابت نشده است گذشته از اینکه اصحاب این رأی ادله صحیحه نداشته‌اند تطبیق نظریاتشان هم در موقع عمل چنانکه ضمناً معلوم گردید غیرممکن است و حجه‌الاسلام شیخ مرتضی انصاری در باب خمس صریحاً می‌فرماید نیابت مجتهدین از امام ثابت نشده است.

پایان مقال از کتاب (دین و شئون) حاج شیخ اسدالله مامقانی دلیل دیگری که در این مورد بدان استناد می‌جویند فرمایش حضرت ابی‌عبدالله الحسین سید الشهداء منقوله در تحف‌العقول است که می‌فرماید: مجاری الامور علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه که با ملاحظه سیاق کلام شریف معلوم می‌شودسخن در مذمت علماء است که در نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر کار از دست دانشمندان خارج و بدست نا اهلان سپرده شده است و اصلا مربوط به مورد ادعا نیست شکی نیست که باید مجاری امور بدست علما و دانایان حلال و حرام باشد یعنی حکومتی از دانایان تشکیل شود اما آنهای که هر کسی به ادعای اینکه من مجتهد یا نایب مجتهدم در هر گوشه‌ای دعوی حاکم شرعی نماید و امامی بدون مسئولیت و به اصطلاح پادشاهی بی‌تخت و تاج بوده از هر جائی که بتواند درکار حکومت اخلال کند مردم را به تمرد از دولت و فرار از دادن مالیات واعراض از کارمندی و قبول شغل اداری واجتماعی تشویق نماید.

و بدبختانه آنچه دیر زمانی است در ملت شیعه جاری است همین چیزهاست!

پس خلاصة سخن در این فصل، آنست که بدلایل بی‌حد و شمار تشکیل حکومت به طریق مشورت و انتخاب حاکم از داناترین و با تقواترین افراد مسلمانان بوسیلة رأی و بیعت از مهمترین فرایض الهیه بوده و بر هر کسی که مسلمانان به حکومت او راضی شوند واجب است که با قدرت بدان قیام نماید و عمل او نه تنها غاصبانه و جابرانه نیست بلکه به موجب آیات و روایات معتبره از بهترین و فاضلترین عبادات است چنانکه حضرت رسول بنابر روایتی که مرحوم فیض در محجه البیضاء آورده است، فرمود: یک روز ولایت وحکومت والی وحاکم عادل بهتر از هفتاد سال عبادت است قال.

«یوم من وال عادل افضل من عبادة سبعین سنة ثم قال الا وکلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته»

و همچنین کارمندی دولت بنابر آنچه سبق ذکر یافت از شریفترین اعمال و فاضلترین عبادات است به شرط آنکه به شرط آن اقدام و به وظایف مقرره که خدمت به مسلمانان است قیام کند و برحسب عقل و نقل بسی واضح است که آن سربازی که در مرز و سرحد جان خود را سپر گلولة دشمن قرار داده تا از ورود اجنبی و بدخواه به کشور مسلمین جلوگیری نماید چندین هزار مرتبه فضیلت دارد، بر آن کسی که در دل شهری در حال امن و راحت خوابیده واحساس مسئولیتی نمی‌کند و خود را از خدمات اجتماعی و امور نافعه بر کنار می‌دارد تا چه رسد به اینکه کارشکنی و اخلال هم نماید و پاسبانی که شب و نیمه شب در سرمای زمستان و گرمای تابستان در خیابان‌ها کوچه‌ها از منازل و اموال و اعراض و نوامیس مسلمانان پاسداری می‌کند اگرنیتش رضای خدا وخدمت به خلق بوده و به مسئولیت دینی خود متوجه باشد آن پاس‌دادن او بسی ترجیح دارد بر آن کسی که در اطاق گرم خود فرضاً مشغول نماز شب و عبادت است تا چه رسد به آن که می‌خواهد همین پاسبان را با موهوماتی به وظایف خود بی‌علاقه کند.

هر چند در موضوع حکومت و ابطال شبهاتی که بدبختانه جنبة محکمات گرفته، هر چه بگوئیم کم است اما چون مطلب به قدری روشن است که افهام عادی هم آن را می‌تواند درک کند و فقط شبهاتی که از ناحیة دین در این مورد القاء می‌شود ممکن است چشم عقل را کور کند لذا بدین قدر اکتفا شد که معلوم شود که نه تنها از ناحیة دین کوچکترین ممانعتی درباره تشکیل حکومت نیامده بلکه آن از بزرگترین فرائض الهیه و بالاترین عبادات است و اگر کسی را عقل و انصاف و وجدان باقی مانده باشد همین قدر بلکه کمتر از آن هم کافی است و اگر عقل و اندیشه و انصاف را کنار گزارد زیادتر از این هم سود نمی‌دهد.

**«الهم انا نرغب الیک فی دولة کریمة تغربها الاسلام و اهله وتذل بها النفاق و اهله و تجعلنا فیها من الدعاة الی طاعتک و القادة الی سبیلک و ترزقنابها کرامة الدنیا و الاخرة انک علی کل شیء قدیر»**

# سومین علت انحطاط و ذلت مسلمین ترک جهاد است

وقتی که سخن از جهاد می‌رود اشخاصی که از طبیعت بشر و نظام اجتماع بی‌خبرند آن را خونریزی و آدم‌کشی و استیلای بزور و جور تصور کرده از آن اظهار نفرت و بیزاری می‌نمایند و پاره‌ای از دشمنان اسلام از همین راه با القائات شوم خود در گفته و نوشتة خود دین مبین اسلام را یک مذهب و رژیمی قلمداد کرده‌اند که به زور و غلبة شمشیر بر مردم تحمیل شد غافل از آنکه فاصلة بین حقیقت و این تصور باطل فاصله و بعد بین‌المشرقین است، جهادی که دین اسلام بدان دعوت و قیام می‌کند نه تنها ازخوی سبعیت و غضب و بالاخره حیوانیت سرچشمه نمی‌گیرد و هدف آن هم سیطره و استیلای به زور نیست بلکه از منتهای خلوص و صفای روح بشری در عالی‌ترین خلق خیرخواهی و بشردوستی صورت می‌گیرد و در حقیقت همان آروزی صلح و صفا و اخوت و انسانیتی است که مورد آروزی تمام مصلحین خیراندیش بوده و هست، و مظاهر و محافلی کم و بیش در گوشه و کنار دنیای امروز برای این منظور دیده می‌شود غایت امر آن است که چون تحصیل این عشوق و مطلوب بشری با مقدمات مفروضه و تجربه‌شده امکان ندارد شرع مطهر اسلامی آن را با بهترین وسیله و مقدمه تحصیل و پیشنهاد می‌نماید زیرا آنچه آدمی را آرام و مطمئن و سربراه و سرگرم به زندگی می‌کند محیط و وضعی است که حقوق لازمه و احتیاجات طبیعی حیاتی او را به حد کافی و کامل تأمین نماید و او را از شر هرگونه آفت وخسارتی که بدین حقوق لطمه می‌زند مصون و محروس دارد، اسلام چنین وضع و محیط را با قوانین و احکام عملی بر طبق حوائج طبیعت بشری در حد اعلای آن آماده کرده و انسان را در سرزمین توحید کشور عدل و حق درآورده تمام وسایل حیات سعادتمندانه او رابه حد اکمل در دسترس او گذارده به آفاتی که از طغیان پاره‌ای از عواطف زشت او مانند حسد و برتری‌جوئی و اعمال غرایز حیوانی مایه می‌گیرد مهارزده در حصار محکم شریعت از شر هر گونه صدمه و آفت او را محفوظ می‌دارد. اسلام بشر را عاشق خدا یعنی حقیقت بی‌پایان می‌داند و تمام سعی و تلاش او را در این جهان بدین منظور می‌شناسد فلذا برای اینکه هر چه زودتر این تشنة سوخته را به دریای زلال عطش نشان برساند اقصر طرق را اختیار کرده برای اینکه او را از اشتباه کاری که همان تبعیت او از غرایز حیوانی و هواهای نفسانی که به عبارت شرع تسویلات شیطان است بازداشته از بیابان حیرت و غفلت و سرگردانی به شاهراه وصول به مطلوب هدایت و به سرچشمه حیات رهبری کند، امر جهاد را مقرر می‌دارد از آنسبب که یکی از حکمت‌های کاملة حضرت آفریدگار در آفرینش آدمی این است که در نفوس و قلوب، آرائ مختلفه و اهواء متشتته است، زیرا انسان از هیچ شروع شده وعالیترین مقام وجود را حائز می‌شود که **[**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آَدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي البَرِّ وَالبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**]** {الإسراء:70}بدیهی است چنین موجودی را در طریق سیر به جانب کمال هزاران تغییر احوال است و هر یک از این حالات مقتضی اعمال و حرکاتی است که اگر یله و خودسر باشد از طریق مشی مستقیم خارج گردیده مزاحم خود و هم‌سفرانش خواهد گشت که سرانجا به بدختی و زیان او و دیگران است پس باید طریقی اتخاذ شود که از این فتن و محن جلوگیری گردد و انسان در کمال آرامش و فکر آزاد به دریافت مطلوب و وصال معشوق خود نایل آید و این منظور جز از طریق جهاد صورت نمی‌گیرد.

اسلام برای اینکه امر جهاد از هر گونه هواهای نفسانی و تسویلات شیطانی و غرایز حیوانی بر کنار باشد و خوی غلبه و سبعیت و جاه‌طلبی و تجمع ثروت و از این قبیل خصائل نامحمود انگیزه آن نگشته و بر جامعه شریف انسانی حکومت نکند امر جهاد را بر عهده شریفترین افراد تربیت‌شده و مهذب واگذار کرده ودر ذیل آیة شریفة توبه که مؤمنین را تشویق به جهاد می‌فرماید خود را مشتری و مؤمنین را بایع جان و مال معرفی می‌نماید. صفات کسانی را که می‌توانند حائز این مقام عالی شوند بدین گونه بر می‌شمارد **[**التَّائِبُونَ العَابِدُونَ الحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الآَمِرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ المُنْكَرِ وَالحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ المُؤْمِنِينَ] {التوبة:112}یعنی خدا مشتری و مؤمنینی که دارای این صفات عالیه باشند فروشنده و مورد معامله، جان و مال مؤمنین است و بهای آن هم بهشت جاویدان است. پرواضح است که مباشرین جهاد که توبه‌کننده از گناهان و عبادت‌پیشه‌گان و رکوع‌کنندگان خاضع و سجودکنندگان خاشع و امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از هر گونه زشتی بوده و حفظ حدود الهی نمایند چنین کسانی که جامع صفات مؤمنینند هرگز جنگ را برای مقاصد پست مرتکب نمی‌شوند.

# جهاد اسلامی به منظور بسط عدالت و معارف بین جامعه بشر است

هرچه باشد شریعت مقدس اسلامی بین تمام مذاهب و ادیان و رژیمها و مرامها که برای اصلاح و سعادت جامعه انسانی اعم از قوانین زمینی یا احکام آسمانی وضع و پیشنهاد شده حتی به تصدیق دشمنان منصف و دانشمندان بهترین و عالی‌ترین رژیم است که می‌تواند عهده‌ دار سعادت مردم جهان باشد.

برای جانشین‌کردن چنین قانون و رژیم چه باید کرد؟ هم عقل گواهی می‌دهد و هم تجربه نشان داده که تنها گفتن و عمل‌کردن شارع و مقنن هر چند با بهترین بیان و صحیح‌ترین عمل باشد نتیجه مطلوبه را نمی‌دهد زیرا ظهور پیغمبر اسلام با کاملترین شرایط بعثت یک هادی و رسول آسمانی صورت گرفت، در خانوادة پاک و مطهری بدون هیچ انگیزه نفسانی و سیاسی در شخصی که قبل از ادعای نبوت به صداقت و امانت مشهور واز شبهات دغلی و حقه بازی منزه بود و به قدری از شبهة روی گردان و دور بوده که حتی از نعمت خواندن و نوشتن و تعلیم و تعلم محروم و مهمجور بود و با این وصف آداب و کتابی آورد، که شنوندگان را شیفته و مسحور می‌ساخت و بعظمت و حکمت آن اعتراف داشتند اما چه فائده که نصیب‌آورنده و گروندة آن اهانت و مسخره و زجر و اذیت بود! سیزده سال یا بیشتر قرآنی که [لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا القُرْآَنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا] {الحشر:21}دل‌سنگ را می‌شکافت بر قلوب سیاه گمراهان با لطف بیان خوانده می‌شد مگر اثر داشت، و اگر اثر آنی بر قلوب می‌نمود دوامی نمی‌یافت و بالاخره به نتیجه عملی نمی‌رسید پس چه باید کرد؟ اسلام حامل رسالت و پیام ابدی آسمانی برای سعادت ‌دارین مردم جهان است و مأمور گسترش حق تبلیغ آن به عموم جهانیان از بدو ظهور خود تا انقراض عالم است زیرا دفتر نبوت بسته می‌شود و برای تربیت‌ بشر که چندین قرن است در مدرسة انبیا کلاسها را یکی بعد از دیگری گذرانیده دیگر پیغمبری نخواهد آمد، تودة کودک ‌وش انسانی پا به مرحلة بلوغ گذاشته و زمانی است که دیگر برنامة زندگی او را باید به دستش داده و او را آزاد گذاشته به عقلش واگذار نمایند اما هوی وهوس و بازیگوشی اطفال شریر این دبستان نمی‌گذارد افاضة فیض آخرین معلم بشر به دیگرن رسد، جز راه تادیب شروران چه راهی به نظر می‌رسد؟!

پس تشریع جهاد در شریعت اسلام باب سعادتی است بروی جهانیان و کوتاه‌کردن سروصدا وحرکات بی‌جای اطفال شروری است به منظور استفاده و استفاضه وتحصیل معرفت و بلوغ کمال دیگران و این رحمت کامله شامله بر تمام عالمیان است.

## جهاد از محکمات آیات و از ضروریات اسلام است

ما از صدها آیات شریفه‌ای که در موضوع امر به جهاد و دستور آن در قرآن مجید نازل شده تیمناً اکتفا به چند آیه کرده و یقین داریم که خوانندگان ماهر چند از مبادی و مبانی اسلام بی‌خبر باشند لااقل وجوب جهاد را شاید از کسانی جسته و گریخته شنیده و یا آیات آن را در کتاب آسمانی خود دیده باشند.

که پروردگار عالم در سوره بقره می‌فرماید :

(بقره : 216)

«جهاد بر شما مقرر شده است و آن براى شما ناخوشايند است و چه بسا چيزى را ناخوش داريد، حال آنكه آن براى شما بهتر باشد و چه بسا چيزى را دوست بداريد، حال آنكه آن براى شما بد باشد. و خداوند مى‏داند و شما نمى‏دانيد»

که مضمون آیة شریفه امر قتال و جهاد را یک امر واجب و حتمی می‌شمارد اما چون مکروه نفس آدمی است از خطر مرگ و نفرت آدم‌کشی آنرا بر حسب طبیعت بشری زشت می‌نمایاند لکن با این وصف می‌فرماید: این عمل به ظاهر مکروهی است که هزاران خیرات و برکات در آن است: چون نشر فصّاد است که از بدن فصد شده اگر اندکی خون فاسد بیرون می‌ریزد لکن موجب حیات سعادتمند او می‌شود.

و در همان سوره می‌فرماید :

**[**وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى العَالَمِينَ**]** {البقرة:251}

«و اگر خداوند برخى از مردم را [به دست‏] برخى [ديگر] دفع نمى‏كرد، به راستى زمين تباه مى‏شد، امّا خداوند بر جهانيان بخشايش دارد»

اگر خدا به وسیلة خود مردم پاره‌ای را بوسیله پارة دیگر دفع نکند زمین تباه وفاسد می‌شود ولکن خدا را نظر رحمت و فضل بر جهانیان است و در همین سوره می‌فرماید: **[**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ للهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ] {البقرة:193}

«و با آنان پيكار كنيد تا آنكه فتنه [شرك‏] از ميان برود و [دين‏] تنها دين خدا باشد. و اگر دست نگه داشتند، [بدانند كه‏] ستم [و تجاوز]، جز بر ستمكاران روا نيست‏»

و همین کلمات آیه را در سوره انفال با اضافه یک کلمه تکرار می‌فرماید که: [وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ للهِ] {الأنفال:39} روشن می‌نماید که قتال و جنگی که اسلام آن را واجب و تجویز می‌نماید برای اعلام کلمه حق و رسانیدن قافلة بشری به شهرستان امن وامان دین و خداشناسی است که در آن مرام بشر و هدف او جز وصول به حقیقت نباشد و چون به این مرحله رسید دیگر دست از جهاد بازدارید و انسانی بالغ و رشید را با معشوق و مطلوبش گذارید ودر چنین محیطی دیگر غوغای جنگ وضوضای جدال نیست، تیغ جهاد در غلاف است مگر برای بجای خود نشانیدن ستمکاران که احیاناً و شاید هیچگاه جامعه انسانی از وجودشان خالی نیست (یعنی اجرای حدود الهی بر بزه‌کاران) ونیز در سوره توبه که اکثر آیات آن برای جهاد است می‌فرماید:

**[**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ المُتَّقِينَ**]** {التوبة:123}

«اى مؤمنان، با كسانى از كافران كه به شما نزديكند، كارزار كنيد و بايد كه در شما درشتى بيابند. و بدانيد كه خداوند با پرهيزگاران است»‏

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید با کفاری که در پیرامون شما هستند مقاتله کنید و باید چنان باشید که کفار در شما غلظت و درشتی و مهابت و سطوت را بیابند و بدانید که خدا با مردم با تقوی و پرهیزکار است، و در سوره الصف می‌فرماید :

(صف : 10-11)

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی که شما را از عذاب دردناکی نجات می‌دهد دلالت کنم؟ (آن تجارت اینست که) به خدا و رسول او ایمان آورده و در راه خدا بوسیله اموال و جانهای خودتان جهاد نمائید این کار شما برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید»؟!.

موضوع جهاد درنظر شارع مقدس اسلام مهمترین موضوع و بزرگترین فرایض است و در قرآن کریم در میان احکام عملی هیچ حکمی به اندازة جهاد مورد تعقیب و تأکید قرار نگرفته است و به حقیقت رکن اعظم و أصل اقوم اسلام است و ما اگر میخواستیم آیات شریفه‌ای را که در این باب جمع‌آوری کرده‌ایم دراین مختصر بیاوریم گنجایش نبود زیرا بیش از دویست آیه روشن و صریح مربوط به امر جهاد در کتاب مجید الهی موجود است و برای مرد مسلمان آنچه آوردیم کافی است و نیازی به بیش از این نیست و با وجود این همه آیات مصرّحات از ذکر احادیث، مستغنی هستیم معهذا چند حدیث از کتب معتبره شیعه در این باب می‌آوریم تا بر اهل فهم و کیاست حجت باشد.

## فضیلت جهاد

در فضیلت جهاد از بسیاری احادیث شریفه و اخبار صحیحه اکتفا و اقتصار به احادیثی می‌نمائیم که عزت و عظمت مسلمین را منوط به اجرای حکم محکم جهاد فرموده است.

در کتاب وسائل و نهج‌البلاغه ونیز در کتاب شریف کافی خطبه‌ای مفصل در ترغیب به جهاد از حضرت امیرالمؤمنین وارد است که می‌فرماید :

**«ان الجهاد باب ن ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه»**

تا آنجا که می‌فرماید :

**«هو لباس التقوی و درع الله الحصینة و جنته الوثیقه فمن ترکه البسه الله ثوب الذل و شملة البلاء وریث لاصفار والقماة و ضهب علی قلبه بالاسداد و اذیل الحق منه بتضییع الجهاد و سیم الخسف و منع النصف»**

دراین حدیث شریف امیرالمؤمنین ترک جهاد را پیراهن ذلت و جامة بلا و نکبت و خواری و مسکنت می‌داند و در کتاب کافی از حضرت ابی‌عبدالله امام جعفر صادق روایت است که رسول خدا فرمود:

**«الخیر کله فی السیف وتحت ظلال السیف و لایقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنة والنار»**

در این حدیث رسول خدا تمام خیرات را در دست‌داشتن شمشیر جهاد و زیر سایة آن می‌داند و می‌فرماید مردم را چیزی جز شمشیر نمی‌تواند به راه راست وادارد، ویادآور می‌شود که شمشیرها کلید بهشت و جهنمند! یعنی اگر به حق بکار برده شد کلید بهشت وگرنه کلید جهنم است ونی زدرهمان کتاب بوسیلة امام صادق از همان بزرگوار است که فرمود:

**«فمن ترک الجهاد البسه الله ذلا و فقراً فی معیشتة ومحقاً فی دینه ان الله اغنی امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها»**

در حدیث می‌فرماید: کسیکه جهاد را ترک کند خدا او را در زندگی و معیشت لباس ذلت و فقر می‌پوشاند و دین او را ضایع و باطل می‌کند بدرستیکه خدا امت مرا بوسیلة سم اسبان جهاد و نوک سرنیزه‌های او غنی و بی‌نیاز و شریف و ممتاز می‌کند. خود در مضمون این حدیث شریف دقت کنید تا سرّ انحطاط و نکتب و علت عقب ‌ماندگی و ذلت را دریابید، باز در کتاب‌های کافی و وسایل و وافی است که حضرت امام محمّد باقر نامه‌ای به یکی از خلفای بنی‌امیه نوشت و از جمله مندرجات آن رسالة شریفه این بود:

**ما ضیع الجهاد الذی فضله عزوجل علی الاعمال و فضل عامله علی العمال تفضیلا فی الدرجات و المغفرة و الرحمة لانه ظهر به الدین و به یدفع عن الدین و به اشتری الله من المؤمنین انفسهم و اموالهم بالجنة بیعا مفلحاً منجحاً اشتراط علیهم فیه حفظ الحدود اول ذالک الدعاء الی طاعة الله من طاعة العباد و الی عبادة الله من عبادة العباد و الی ولایة الله من ولایة العباد**.

تا آخر حدیث شریف که مضمون بلاغت مشحون آن این است که چه چیز می‌تواند جهادی را که خدای عزوجل آن را بر جمیع اعمال و فضیلت عامل آن بر جمیع اعمال در درجات و مغفرت و آمرزش فضیلت داده آنرا ضایع کند؟ زیرا خدا به وسیلة، جهاد دین را ظاهر کرده وبدان وسیله از دین دفع هر شری می‌نماید. بوسیله جهاد خدا از مؤمنین جانها و مالهایشان را در مقابل بهشت خریداری می‌نماید واین بیع رستگاری بخش پیروزی‌آوری است که در آن حفظ حدود را بر ایشان شرط نموده نخستین این حدود آن است که مردم را از فرمانبرداری بندگان به اطاعت خدا و از پرستش مردم به پرستش خدا و از حکومت و تسلط مردم به حکومت عادلة الهیه دعوت نماید. و درهمین کتاب از جناب ابوبصیر روایت است که به حضرت ابی‌عبدالله صادق عرض کردم که کدام جهاد افضل است فرمود :

**«من عقر جواده و اهریق دمه فی سبیل الله»**

و درهمین کتاب از حضرت امیرالمؤمنین روایت است که فرمود :

**ان الله فرض الجهاد وعظمه و جعله نصره و ناصره والله ما صلحت دیناً و لادنیا الا به.**

می‌فرماید خدا جهاد را فرض فرموده و آنرا عظیم شمرده و وسیلة نصرت و یاری خود قرار داده است به خدا سوگند هیچ امری از امور دنیا و دین جز به جهاد، صلاح نپذیرفته و صورت نمی‌گیرد. و در جلد 21 بحار و کتاب وسایل و وافی وکافی از پیغمبر روایت شده که فرمود :

**«فوق کل ذی بربر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقة بر وفوق کل ذی‌عقوق عقوق حتی یقتل احدا لدیه فاذا قتل احد والدیه فلیس فوقه عقوق»**

یعنی بالای هر عمل خوبی، خوبی دیگری است تا اینکه شخص در راه خدا کشته شود پس همینکه در راه خدا کشته شد دیگر بالاتر از آن عمل خوبی تصور نمی‌شود ودر بالای هر عاقی، عاق دیگری است تا یکی از پدر یا مادر را بکشد پس همینکه یکی از آنانرا کشت دیگر بالای آن عمل زشت عقوقی نیست.

اهمیت وجوب فریضة جهاد که رکن اعظم شریعت اسلامی است عقلا و نقلا دانسته شد و ما اگر می‌خواستیم آیات واخباری که در این باب وارد شده همه را جمع‌آوری کرده در اینجا بیاوریم خود یک جلد پانصد صفحه‌ای را نیازمند بود لیکن نه ین مختصر گنجایش آن را داشت و نه برای اهل انصاف وشعور بیش از این لازم می‌نمود. اینک باید دید آنچه این فریضة عشیمه را از دست ملت اسلام گرفته و آنانرا که باید در سلحشوری و شجاعت و حفظ وطن و دعوت به حقیقت سرآمد جهانیان باشند به این روز سیاه و تنبلی وکسالت و بزدلی وذلت نشانیده چیست؟ بدیهی است با توجه بدانچه قبلا رقم شد علت اولیه همان جهل بحقائق دین و از همه مهمتر بی‌اعتنائی و ترک مقررات راجع به حکومت است که ملت اسلام را عموماً بدین وضع مبتلا کرده است ولی بعض از ملت شیعه علاوه بر آن دچار یک شبهه عجیب و در واقع بلای هلاکت‌آوری شده که معتقد گردیده که جهاد برای بسط و اعتلاء اسلام جز با وجود وحضور و قیام امام معصوم منصوص معین منصور من السماء دارای معجزات و خوارق عادات از قبیل زنده‌کردن اموات پیش از هزار سال و آویختن آنها به درخت که آن درخت را سبز و بارور گردانند و بالاخره جز به ظهور مهدی موعود که مطابق اخبار وارده ظهورش مقرون و مقارن با آخرین ایام دنیا و دلوتش بستگی به قیام قیامت دارد، حرام است! و روی همین عقیده از همان اوان پیدایش جمعیت، و رسمیت وی که در ردیف یکی از مذاهب درآمده خود را بدین نشان علم و بدین بهتان بدین مبین و مذهب حقه خود را مطعون و متّهم نموده است عذر اینان در این مورد و در مورد حکومت و غیر آن عذر کسی است که فی‌المثل مدت اندکی در ظرفی بلورین آب خورده باشد ولی آن ظرف بلور مفقود یا شکسته شود آنگاه در وقت تشنگی از خوردن آب به عذرنداشتن آن ظرف بلورین خودداری نماید بدیهی است چنین کسی سرانجام از تشنگی خواهد مرد!

و از همین رهگذر با اینکه بیش از چهار صدسال است دارای حکومت رسمی است ولی دولتی که تشکیل داده و جنگ و جدالی که قهراً روی طبیعت و وضع و تطور دنیا پیش آمده و خونهائی که ریخته یا از او ریخته‌اند روی این حساب همه عبث و خطا و باطل و هدر بوده است!

همین عقیده باعث شده که هیچگاه برای این ملت و این مردم دلگرمی به زندگی و سعادت لذت حیات دست نداده و با کثرت دشمنانی که داشته و بدبختانه اکثراً برادران مسلمان او بوده‌اند هموازه مورد طمع متجاوزین ستمکار بوده و از دوست و دشمن توسری خورده و در نتیجه درویش منشی و بی‌اعتنائی بدنیا و صوفیگری و سستی و نکتب سراپای وجودش را گرفته و در صحنه بارزه حیات به کلی خود را باخته است!!

علت این هر چه باشد آنچه فعلا خود را بدان مستند می‌داند و در محکمة محکومیت ارائه سند می‌نماید، این است که در میان اخبار بی‌شماری که از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار در ترغیب و تحریض بر جهاد و آداب و دستور آن داده‌اند چند حدیثی دیده می‌شود که از آنها حرمت جهاد بدون وجود امام معصوم استشمام می‌شود: و یا او چنین استنباط می‌کند!؟

اینک ما باضیق مجال آن احادیث را که مورد استناد عدم قیام به وظیفه مقدس جهاد است در این اوراق از نظر خوانندگان می‌گذرانیم تا به ببینند جهل و غفلت دوستان و سیاست و تردستی دشمنان چگونه توانسته است مذهب شیعه را که مخ و حقیقت اسلام است بدین مهلکه انداخته او را زبون و بد‌نام نماید.

## تحقیق در پیرامون احادیث

قبل از شروع به ذکر آن احادیث و توضیح در پیرامون آنها لازم است بدین مناسبت شرحی از وجود و پیدایش حدیث و ارزش و اهمیت آن از نظر دین مبین اسلام در معرض مطالعه خوانندگان خود بگذاریم که خود آن را باید از علل بزرگ انحطاط شمرد. این نکته بر ارباب اطلاع روشن است که وجود مقدس پیغمبر خاتم که مهبط وحی الهی و مبغل احکام محکمة اسلام بود هر چه از جانب پروردگار بر قلب نازنینش نزول می‌یافت آنرا بدون یک حرف کم و زیاد به مردم ابلاغ می‌فرمود:

و چون خود آنجناب اولین مسلمانان بود**[**وَأَنَا أَوَّلُ المُسْلِمِينَ**]**{الأنعام:163}احکامی که متوجه یک نفر مسلمان است بنفس نفیس انجام می‌داد واز آنجا که بیان احکام را قولا و عملا عهده‌دار بود **[**وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ**]** {النحل:44}نماز و روزه و حج و جهاد و زکوه و غیره را در ضمن عمل به مردم یاد می‌داد و مسلمانان بر طبق فرمان آفریدگان جهان که **«و ما آتیکم الرسول فخذوه**» مأمور بودند که اعمال و رفتار آن جناب را که متکی به وحی بود فراگیرند ومنبع تمام آن‌ها قرآن بود و چون قرآن مجید به جهت حکمتهای بزرگی رد قالبی ریخته و در نظمی کشیده شده که بلاغت و اندیشة بشر از اتیان مانند آن عاجز بوده و بزرگترین معجزة پیغمبر آخرالزمان است از این جهت از دستبرد تصرفات فضولانة معاندین و صاحبان اغراض که ممکن بود روزی بدستاویز حکم خدا غرضها و مرضهای خود را به صورت قوانین الهیه درآورند و از نیروی عظیم دینی مردم به نفع یا غرض خود استفاده کنند، محفوظ ماند، اما صاحبان اغراض و امراض که در کین فرصت و انتهاز مجال بودند با ساختن احادیث وگفتگوی اینکه من از پیغمبر چنین و چنان شنیدم در همان زمانیکه خورشید نبوت در آسمان عظمت خویش تابان بود از نسبت دروغ به پیغمبر آخرالزمان خودداری نکردند تا جائیکه به فرمودة امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه و کتب معتبره خود آن جناب برپاخواست و به مردم گفت که من زنده‌ام و و دروغگویان بر من بسیار شده‌اند آنچه مردم از من نقل می‌کنند اگر موافق قرآن است آن را اخذ وگرنه دور بیندازید و مورد اعتنا قرار ندهید. آری دشمنان چون می‌دیدند حریف مقابله و معارضه با قرآن نیستند لذا برای پیشرفت منظور خود متوسل به جعل حدیث می‌گشتند که خیلی سهل و اسان بود و بازار آن هم روز به روز رایج‌تر می‌گشت زیرا با وسعت و پیشرفت برقآسائی کهاسلام داشت و هر روز کشوری از کشورهای معمور و متمدن جهان آن روز را ضمیمیة قلمرو خود می‌کرد و آداب و سنن و عادات و رسوم مختلف ملل گوناگون ایجاب می‌نمود که در تطبیق احوال آنان به قرآن مراجعه کنند و چون نمی‌توانستند از قرآن حوائج تشریعی خود را برآورند لذا ناچار بودند که اقوال او اعمال رسول خدا را در نظر گرفته ملاک عمل قرار دهند از ین جهت نیاز فوق‌العاده به کسانی داشتند که درک عصر نبوت و شرف صحبت پیغمبر را کرده باشند

و دیگر روات هم برای خاطر خلفای وقت هزاران احادیث دروغ بافتند چنانکه جعل حدیث کبوتر از برای مهدی عباسی از مشهورات است. در این زمان کم و بیش مسلمانان درک کرده بودند که اهل بیت وحی و خاندان رسالت به احکام الهی و قوانین آسمانی که درخانه‌شان نازل گردیده واردترند و از کذب و جعل دورند لذا هر گاه که امکان داشت برای دانستن آن سری به خانة باقی‌ماندگان عترت می‌زندند ولی سیاست شوم بنی‌امیه کار سخت‌گیری را به جائی رسانیده بود که مردم بدبخت آن زمان از دودمان پیغمبر آن اندازه دوری گزیننند که حتی از حسین بن علی که بنص صریح پیغمبر یکی از سادات شباب اهل جنت است و در امان پیغمبر بزرگ شده و به آداب او مؤدب است، از میان این یک ملیون و چندصد هزار حدیث فقط دو حدیث از او روایت کنند!!

تا زمانیکه دولت بنی‌امیه رو به انقراض می‌رفت و در همین اوقات که نطفة خلافت بنی‌عباس بسته می‌شد اندک فرصتی دست داد که طالبان حق و حقیقت بدرب خانة عترت نبوت راه یافتند وبه حضور صادقین علیهما السلام مشرف گشته احادیث بسیاری از آن دو بزرگوار شنیدند و معنی حدیث را فهمیدند اما بدبختانه این آفت حقیقت سوز کذب و جعل ومطامع ارباب اغراض و امراض بدرخانه اهل بیت عصمت نیز راه یافت که تنها مغیرة بن سعید یکی از روات کذبه که اندک رابطة با حضرت باقرالعلوم داشت خود مدعی شد که بیش از سی هزار حدیث در احادیث آن بزرگوار دس و جعل کرده است و همچنین محمّد بن ابی‌ الخطاب و بنان و عمر النبطی و امثالهم از قول حضرت صادق دروغهائی بافتند! تا جائیکه صادق آل محمّد را هم در ردیف اشخاص ضغیف الحدیث نمایاندند! ابوعمر وکشی در رجال خود گفته: که یحی بن عبدالحمید در کتابی که در اثبات امامت امیرالمؤمنین تألیف کرده گفته است که: به شریک گفتم گروه بسیاری راگان اینست که جعفر بن محمّد ضعیف‌الحدیث است!! شریک به من گفت من ترا از حقیقت قضیه خبر می‌دهم:

جعفر بن محمّد مرد صالح مسلمان پرهیزکاری بود ولی یک مشت جهال اطراف او را گرفتند که بر او داخل می‌شوند و وقتیکه از نزد او خارج می‌شوند می‌گویند جعفر بن محمّد ما را حدیث کرد و به احادیثی که اینان بر جعفر بن محمّد حدیث می‌کنند تمام آن از منکرات و دروغ و موضوع است قصدشان آنست تا بدینوسیله در میان مردم زندگی کرده و از سفرة مردم بخورند واز ایشان درهم ودینار بگیرند واز هین راه است که هرگونه منکری را می‌آورند و عوام، اینها را از آنها می‌شنوند، ازاینان کسانیند که هلاک می‌شوند و از ایشان کسانی منکر آن می‌شوند و این دسته (که موجب بدنامی آن حضرتند) مانند مفضل بن عمرو بنان و عمر النبطی و غیر هم است واینانند که می‌گویند جعفر ایشان را از قول پدرش از جدش حدیث کرده است که معرفت امام از نماز و روزه کفایت می‌کند!! و اینکه ایشان او را از وقایع قبل از روز قیامت خبر داده‌اند... به خدا سوگند جعفر چیزی از ینها را هرگز نگفته است، جعفر نسبت به خدا دارای تقوی بوده و پرهیزکارتر از آن است که این نسبت‌ها به او داده شود پس مردم آنها را شنیده و او را تضعیف کردند و اگر جعفر را می‌دیدی می‌دانستی که او یگانة مردم است.

کذبة رواه که از قول ائمه معصومین اخبار دروغ جعل و نقل می‌کردند بسیارند که تحقیق در حال آنها محتاج برجوع به کتب رجال است. مثلا یکی از اینها بشّارالشعیری است که حضرت صادق درباره او می‌فرماید: «**الله لاسألنّ عما قال فی هذا الکذاب ادعاه علی یا ویله ماله ارعبه الله فلقد امن علی فراشه و افزعنی اقلقنی عن رقادی او تدرون انی لم اقول ذالک اقول ذالک لاستقر فی قبری**» می‌فرماید به خدا قسم از آنچه این دروغگو دربارة من گفته است و بر من ادعا کرده است مسئول خواهم شد وای بر او، چه کار دارد؟ خدا او را بترساند، او در رختخواب خود آسوده می‌خوابد و مرا از خواب خود در اضطراب افکنده مگر شما نمی‌انید که من این چیزها را نگفته‌ام مگر این چیزها را می‌گویم تا در قبر خود استقرار یابم؟!

ازاین اشخاص شارلانان کسانی بودند که برای پیشرفت مقاصد شوم خود از هیچ گونه عمل دغلی خودداری نمی‌کردند مثلا محمّد بن بشر مجسمه حضرت موسی بن جعفر راساخته واو را رنگ ‌زده و در صندوق خانه اطلاق خود گذاشته بود مردم را می‌برد در اطاق خود و با آن مجسمه خلوت می‌کرد و به این حیله خود را مبلغ و مرسل از جانب آن حضرت قلمداد می‌کرد!!

احمد بن محمّد بن عیسی به حضرت امام حسن عسکری نوشت که گروهی تکلم کرده و احادیثی می‌خوانند و آنها را نسبت به تو و پدرانت می‌دهند و در میان این احادیث سخنانی است که دلها از آن مشمئزشده می‌رمد و بر ما جایز نیست که آنها را رد کنیم زیرا آنها را از پدران تو روایت می‌کنند!

حضرت به او نوشت.

**«لیس هذا دیننا فاعتزله»**

این دین ما نیست از آن کناره‌گیری کن! و در روایت دیگر اظهار برائت از آنها می‌کند و می‌فرماید :

**«فاهجروهم لعنهم الله والجاؤهم الی اضیق الطریق وان وجدت احدامنهم خلوة فاشدخ راسه بالصخرة»**

یعنی از آنها کناره‌گیری کنید خدا آنها را لعنت کند و مجبورشان کنید به تنگ‌ترین راه که مجال این حرفها را نداشته باشند و اگر هر کس از آنها را در خلوت یافتی سرش را با سنگ بزرگ بشکن!!

که با وجود اینکه برای مردم استفسار و استخبار از صدق و کذب حدیثی امکان داشت معهذا دروغگویان و ارباب اغراض با کمال بی‌حیائی به نقل حدیث دروغ حتی در نزد خود آن بزرگواران پرداختند و حتی از قول همان امام در حضور خود او از گفتن حدیث دروغ باک نداشتند چنانکه داستان میمون بن عبدالله روایت می‌کند که کشی آن را در رجال خود روایت کرده نمونه‌ای از آن از است که یک مرد بصری از قول سفیان ثوری وغیره ده‌ها حدیث از قول حضرت باقر و حضرت صادق روبروی آن حضرت نقل کرد که تمام آنها دروغ و جعل بر آن جناب بود ووقتی که حضرت به او فرمود: اگر جعفر بن محمّد به تو بگوید که این مفتریات را من نگفته‌ام و همه آنها دروغ است آیا از او می‌پذیری؟ آن محدث احمق گفت نه! زیرا آنهائیکه این احادیث را گفته‌اند اگر بر قتل مسلمانی شهادت دهند مسموع الکلمه و مقبول‌ القولند من اگر تصدیق جعفر بن محمّد را در کذب و جعل این احادیث کنم تکذیب آنهاست! این وضع احادیث در زمان ائمه طاهرین است پس وای به اعصار غیبت که از آن انوار هدایت، احدی نیست و شیاین جعّال و ائمة ظلال برای گمراهی مسلمین و دشمنی با دین مبین راهی نزدیکتر از جعل احادیث نیافتند و گاهی دوستان نادان نیر به دوستی احمقانه، اعمالی کردند که دشمنان هم نکردند! علامه حلی درنهایه ‌الاصول فرموده عمداً اخباری جعل و در کتب حدیث گنجانیدند تا صورت دین را زشت نموده وآنرا باطل جلوه دهند. و چون کار باین منوال رفت و هر صاحب غرض و مرضی به جعل حدیث پرداخت مخصوصاً دشمنان زیرک و حیله‌باز که می‌دیدند سرعت نفوذ برق ‌آسای اسلام تمام دنیای متمدن آن روز را بلعیده و درخود ضمیمه نموده! برای نجات از این وضعیت به هر وسیله‌ای متشبت گردیدند و چیزی آسانتر ومؤثرتر از جعل حدیث نیافتند زیرا پشت هم انداختن چند جمله قال رسول الله وقال الصادق فلان وفلان زحمتی ندارد آیات قرآن نیست که در حصار باشد بلکه کلام آدمی است و ساختن آن بسی آسان است و از حیث تأثیر هم هر سخنی که صبغة دینی گیرد مؤثر است چه رسد به امر و نهی امور مهمه و چون با صورت دشمنی نمی‌توانستند چنین کاری انجام دهند ناچار به صورت دوست یعنی مسلمان درآمده و خود را در ردیف علما و جرگة محدثین درآوردند آنگاه ضربات کشندة خود را بر پیکر اسلام زدند با اینکه بر طبق ستور متواتره رسول اکرم و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین می‌بایستی احادیث واخبار وارده از ناحیه ایشانرا بر کتاب خدا عرضه کنند زیرا بهترین محک صدق و کذب اخبار قرآن مجید است لکن متأسفانه چنین عمل تاکنون صورت نگرفته و ما هنوز به کتابی از آثار علماء اسلام برنخورده‌ایم که احادیث را با قرآن مطابقه و مقابله کند و صحیح و سقیم آنرا از این راه بسنجد. بلی فقط اقدامی که برای تشخیص صحیح و سقیم بعمل آمد جعل و احداث علم درایه و رجال است که حدیث را با وضع واحوال ناقلین آن بسنجد اگر راوی حدیث چنین و چنان بود آن حدیث صحیح و اگر چنین و چنان بود موثّق یا معتبر و اگر نه ضعیف یا مرسل یا مجهول است باید دانست که علم درایه تقریباً در قرن پنجم هجری تأسیس گشت و اولین تألیف را مطابق نقل مرحوم سید حسن صدر در کتاب (الشیعه و فنون الاسلام) ابوعبدالله محمد بن عبدالله معروف به حاکم نیشابوری متوفی 405 در پنج جلد مسمّی به معرفت علم‌الحدیث در این باره نگارش داد هر چند این کار نمی‌توانست به طور کامل محدثاٌ را از پرتگاه وقوع در اکاذیب و مفتریات جلوگیری و حفظ نماید زیرا چه بسا که شخصی از حیث دارابودن صفات یک نفر راوی حدیث صحیح، آن صفات را واجد باشد و معهذا خبر منقوله از او مخالف کتاب خدا باشد چنانکه در پاره‌ای از احادیث صحیحه موجود همین عیب را می‌بینیم وانگهی آنکه خواست جعل حدیث کند می‌تواند اسم چند نفر از رجال خوشنام را در رجال حدیث خود قطار نماید برای اینکه از آن رجال خوشنام کتاب و رساله‌ای به خط و مهر خودشان باقی نمانده که با تطبیق به آن کذب مفتری واضح شود وکتب حدیث هم معدود و محدود نیست که نتوان از حدودآن خارج شد بلکه همه روزه می‌بینیم که کتاب حدیثی پیدا می‌شود که از وجود آن بی‌خبر بودیم و حدیثی می شنویم که سابقه نداشت؟!

و معذالک، با اینکه گفتیم که علم درایه و رجال نمی‌تواند ما را از شر جعّال و واضعین حدیث کذب، کاملاً محفوظ دارد ولی باز نفع آن زیاد بوده و نمی‌توان فوائد آن را منکر شد اما بدبختانه حتی از این طریق هم تاکنون اقدامی کامل برای تشخیص و موازنه اخبار صحیح و سقیم به عمل نیآمده و آنچه می‌دانیم تنها علامه مجلسی اعلی الله مقدمه کتاب کافی را که شامل حدود شانزده هزار حدیث است در معرض و محک علم در آیه و رجال قرار داده و پیش از نه دهم احادیث آن را از ارزش صحت انداخته و کمتر از یک دهم آن را صحیح دانسته است.

در صورتیکه در همین احادیث صحیح، پاره‌ای احادیث یافت می‌شود که مفادش مخالف با آیات قرآن است و در میان همان احادیث ضعیف و حسن و مرسل وغیره احادیثی یافت می‌شود که مفاد آن کاملا مطابق با آیات قرآن است و متأسفانه ما را اکنون مجال آن نیست که نمونه‌هائی از این دو قسم در اینجا بیاوریم.

ما معتقدیم که بهترین محک برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم همان میزانی است که خود رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام بدست داده‌اند وآن همان عرضه‌کردن بر کتاب خداست به شرط اینکه خود کتاب را محتاج به تفسیر احادیث ندانیم تا علاوه بر فساد دور، تهمت نقص بر کتاب خدا و نارسائی ومحتاج به مترجم و دیلماج‌بودن بیان الهی وارد آوریم و هر حدیثی که با کتاب موافق باشد هر چند از مخالین مذهب ما باشد بپذیریم مثلا ابوهریره در حدیثی که درموضوع با از رسول خدا روایت نمده است که «**قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیأتین علی الناس زمان لایبقی احد الا اکل الربافمن لم یأکله اصابه من غباره**».

که مضمون آن این است که بر مردم روزگاری خواهد آمد که کسی باقی نمی‌ماند مگر اینکه ربا خواهد خورد! و اگر هم آن را نخورد بالاخره گردی از آن بر وی می‌نشیند) ما که امروز برای العین معاملات ربوی و مؤسسات بانکی را می‌بینیم یقین داریم که این حدیث صحیح و یکی از آثار صدق نبوت و از معجزات آن حضرت است حالا راوی آن بر طبق علم درایه و رجال شخصی است که حدیث او را نمی‌توان صحیح دانست ضرری ندارد و مثلاً در تفسیر طبرسی (مجمع البیان) وتفسیر البرهان در ذیل آیه **[**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ**]** {المائدة:33}از جمیل بن دراج که از ثقات اصحاب ائمه و بر طبق کتب رجال چون فهرست شیخ و خلاصة علامه و رجال نجاشی **(اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح منه)** صحیح القول می‌باشد حدیثی از حضرت صادق آورده که آن حضرت از پدرش روایت کرده که «**اعطی سلیمان بن داود ملک مشارق الارض ومغاربها فملک سبعمائة سنة و سبعة ملک اهل الدنیا کلهم من الجن و الانس و الشیاطین و ...** » که هر کس کوچکترین اطلاعی از تاریخ داشته باشد می‌داند این حدیث با کمال صحتش دروغ است. پس این میزان میزان صحیح و مطمئنی نیست که بتوان بدان اعتماد نمود و افسوس که ما را مجال نیست تا نمونه‌هائی از این قبیل بیاوریم زیرا هنوز محیط و افکار مساعد نیست و شمشیر تهمت و دشنام تیز است.

پس بهترین میزان همان عرضه‌کردن احادیث به قرآن است هر چند گویندگان و آورندگان آن فاسق و فاجر باشند و اتفاقاً این عقیدة ما، مضمون حدیث شریفی است که از محمدبن مسلم از حضرت صادق روایت شده که آن حضرت فرمود: «**یا محمد ماجائک فی روایة من بر او فاجر یوافق القرآن فخذبه و ما جائک من روایة من بر او فاجر یوافق القرآن فخذبه و ما جائک من روایة من بر او فاجر یخالف القرآن فلاتأخذبه**» که مضمون حدیث صداقت مشحون آن است که فرمود این محمد آنچه در روایتی می‌آید که آن مطلب در آن روایت موافق قرآن است حالا راوی خواه خوب نیکوکار وخواه فاجر بدکردار باشد آن مطلب را بگیر و آنچه در روایتی که بدست تو می‌آید که آن مخالف قرآن است خواه راوی آن آدم خوب باشد یا فاجر، آن را نگیر! پس میزان صحت و سقم احادیث به موجب عقل و شرع و احادیث متواتره عرض به کتاب خداست اینک اندکی از آن احادیث که در عرض احادیث به کتاب خدا آمده است.

1- در کتاب شریف کافی از حضرت ابی‌عبدالله صادق روایت شده که آن حضرت فرمود!

**«قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه»**

رسول خدا می‌فرماید هر حقی را حقیقتی و هر سخن صحیحی را نوری است (همانطور که در حدیث ابوهریره یادآور شدیم – م) پس هر چه موافق کتاب خدا بود آنرا فراگیرد و آنچه مخالف کتاب خدا بود آن را واگذارید.

2- در تفسیر عیاشی از هشام بن الحکم از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که آن حضرت فرمود: «**قال رسول الله فی خطبة بمنی او مکة یا ایها الناس ما جائکم عنی یوافق القرآن فانا قلته و ما جائکم عنی لایوافق القرآن فلم اقله**»

رسول خدا در خطبه‌ای که به مکه یا در منی خواند فرمود: ای مردم! هر چه از جانب من به سوی شما آمد اگر موافق قرآن بود آن را من گفته‌ام و اگر موافق نبود آن را من نگفته‌ام.

3- از اسمعیل بن زیاد السکونی از حضرت صادق از پدر بزرگوارش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «**الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة و ترکک حدیثا لم تروه خیر من روایتک حدیثاً لم تحصه ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نوراً فما وافق الکتاب الله فخذوا به ما خالف کتاب الله فدعوه**»

امیرالمؤمنین در این حدیث می‌فرماید : وقوف وتأمل در هنگام شبهه بهتر است از خود را به هلاکت انداختن وحدیثی را که روایت نکرده و ترکش نائی بهتر است از اینکه حدیثی را روایت کنی که به حقیقت آن نرسیده‌ای بدرستیکه هر حقی را خود حقیقتی است کو بر هر سخن صواب نوری است (یعنی خود سخن حق، دارای اثر و نور خاصی است) پس آنچه موافق کتاب خدا است آن را بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا است آن را واگذارید.

4- کلیب اسدی می‌گوید: از حضرت امام جعفر صادق‌ شنیدم که می‌فرماید:

**«ما اتاکم عنا من حدیث لایصدقه کتاب الله فهو باطل»**

هر چه ازما بشما می‌رسد اگر کتاب خدا آن را تصدیق نمی‌کند باطل است.

5- سدیر می‌گوید : که حضرت امام محمّدباقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام می‌فرمودند: **«لایصدق علینا الا بما یوافق کتاب الله و سنة نبیه»** بر ما تصدیق نمی شود مگر آنچه کتاب خدا و سنت پیغمبرش با آن موافق باشد.

6- شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق خود از حضرت صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

**«لاتقبلوا علینا حدیثنا الاما وافق القرآن السنة».**

حدیثی را بر ما قبول نکنید مگر آنچه موافق قرآن و سنت باشد.

7- در همان کتاب از حضرت رضا و آن جناب از حضرت صادق روایت می‌کند که فرمود : فلاتقبلوا علینا خلاف القرآن بر ما خلاف قرآن را قبول نکنید.

گمان نمی‌کنم کسی را اندکی از وجدان وانصاف روزی شده باشد و معهذا تردید کند که با این بیان دیگر می‌توان به احادیثی که مضمونش خلاف قرآن است یا با آن موافق نبوده و قرآن آن را تصدیق نمی‌کند اعتماد کرد هر چند رجال آن مطابق کتب رجال و درایه، مؤمن وامامی و فلان و فلان باشند و هر چند با میزان در آیه احادیث صحیح باشند! ولابد خوانندگان متوجه اند که مقصود ما دراین مقام با تطویلی که رفت آن است که اگر حدیثی یا احادیثی یافت شود که جهاد را که از بزرگترین احکام اسلامی و رکن اعظم آن است موقوف و یا حرام‌ بداند چون مخالف صریح بیش از صد آیه قرآن است اصلا قابل قبول نیست بخصوص که می‌دانیم مهمترین سبب ارتقاء و عظمت مسلمین همین حکم محکم جهاد بوده و دشمنان از هر حیث متوجه بوده‌اند که مسلمانان را از این حکم سعادت بخش الهی بازدارند حالا بهر شیوه و رویه‌ای که بتوانند آنانرا در این موضوع سست و غافل و جاهل می‌نمایند چنانکه کرده‌اند! در صورتیکه خوشبختانه حدیث صحیحی که چنین مضمونی داشته باشد در احادیث شیعه وجود ندارد و ما انشاءالله ضمن بحث از احادیثی که می‌گویند جهاد را مشروط به وجود امام معصوم دانسته تحقیق این مدعی می‌نمائیم چون در این جا سخن از مطابقه احادیث باقر آن رفت و در اذهان پاره‌ای بألقای شیطان یا دشمنان یا جاهلان این شبهه قوی شده که قرآن را جز امام نمی‌تواند و حق ندارد تفسیر کند وبدبختانه این شبهه بی‌اساس کار خود را کرده و در واقع قضیه را معکوس نموده یعنی به عوض اینکه احادیث راعرضه به قرآن کنیم با این شبهه باید قرآن را به احادیث عرضه کنیم!! لذا اکنون می‌پردازیم ببطلان این مدعی و رفع این شبهه و من الله التوفیق.

## قران قابل فهم است

1- خداوند متعال قرآن را برای هدایت بشر فرستاده و چگونه می‌توان گفت کتابی که برای دستور زندگی بنی‌آدم تا انقراض عالم آمده قابل فهم نیست! و باید به اشخاص معدودی که در برهه‌ای از زمان در محیطی مجهول بوده‌اند و با هزاران سال که از عمر عالم مانده احدی از آنان نیستند باز هم باید به آنان مراجعه کرد و فهم آنرا منحصر به ایشان دانست؟!

2- ثانیاً خود قرآن مدعی است که او را همه کس که اهل زبان باشد می‌تواند بفهمد مانند آیات شریفه:**[**وَلَقَدْ يَسَّرْنَا القُرْآَنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ**]** {القمر:17} [هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ]{آل عمران:138}[يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا]{النساء:174} **[**قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ**]** {المائدة:15} **[**يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**]** {المائدة:16}آیا برهان و نور احتیاج دارد باینکه آن را در انحصار بیان عده‌ای معدود و معدوم قرار داد؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهی نادان که او خورشید تابان! |  | بنور شمع جوید در بیابان |

3- قرآن ملامت می‌کند کسانی را که به آن تدبر نمی‌کنند مانند: **[**أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ القُرْآَنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**]** {محمد:24} **[**إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ**]** {محمد:25}اگر قرآن قابل فهم نباشد و باید فقط عده معدودی آن را بیان کنند این ملالمت از طرف خداجور است و تعالی الله عن ذالک.

4- قرآن منکرین نبوت را دعوت باتیان مثل خود می‌کند اگر قابل فهم نباشد این دعوت دعوت جاهلانه است و تعالی الله عن ذالک **[**وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ**]** {البقرة:23}.

5- قرآن مدعی است که در آن اختلافی نیست و اگردر آن اختلافی بود از جانب خدا نیست **[**أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ القُرْآَنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا**]** {النساء:82}اگر کسی آنرا نفهمد از کجا می‌داند که در آن اختلافی هست یا نیست و امر تدبر در آن در چنین صورت العیاذ بالله امر عبثی است! زیرا چیزیکه قابل فهم نیست چه تدبری در آن توان نمود؟

6- خدای متعال قرآن را نور و حکیم و مهیمن و مبین و شفا و هدی نامیده است اگر بنا باشد مطالب آن بقدری غامض و پیچیده وتاریک باشد که احتیاج به تفسیر معدودی که حتی مجال اظهار وجود نیافتند باشد دراین صورت نسبت کذب واغوا به ساحت مقدس ربوبی داده شده آیا هیچ مسلمانی چنین حرفی می‌زند؟!

7- تفاسیری که نسبت به ائمه معصومین داده‌اند علاوه بر آنکه کامل نیست در همان آیات هم که مورد تفسیر قرار گرفته‌اند کافی نبوده بلکه بسیاری از آنها اصلا مربوط نیست چنانکه انشاءالله پاره‌ای از آن بعد از این خواهد آمد.

## تفاسیر جعلی منسوب به ائمه علیهم السلام

حالا اگر فرض شود که مردم مجبور باشند که در تفسیر قرآن رجوع به احادیث کنند.

احادیثی که دربارة تفسیر قرآن جمع‌آوری شده در این زمان عبارت است از تفاسیر البرهان و تفسیر امام و تفسیر عیاشی و امثال آن، اینک ما نمونه‌ای از این تفسیرات که در پیرامون آیات شده می‌آوریم تا به بینیم آیا واقعاً می‌تواند ما را کافی و قانع باشد! آیا راستی مقصود خدا از ارسال این آیات این بوده که ما این مطالب را بدانیم؟!

یکی از این تفسیرها تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری مشهور به تفسیر امام است که لابد مهمترین آنهاست زیرا مخصوصاً این کتاب برای تفسیر نوشته شده در حالیکه از ائمه معصومین کتابی که فقط برای تفسیر نوشته شده باشد وجود ندارداینک معایب آن :

اولا – با مراجعه بسند این تفسیر معلوم می‌شود که رجالی که این تفسیر را روایت کرده‌اند مجهول و نامعلوم و کذاب بوده‌اند زیرا یکی از رجال آن سهل بن احمدالدیباجی است و ابن الغضائری گفته: «**انه کان یضع الاحادیث و یروی عن المجاهیل**»و سهیل بن احمد از محمد بن قاسم استر آبادی نقل می‌کند وعلامه در رجال خود درباره این تفسیر فرموده است :

**«انه موضوع وضعه سهیل بن احمد الدیباجی و احادیثه منا کیر»**

می‌فرماید این تفسیر موضوع وساختگی است که سهیل بن احمد الدیباجی آن را وضع نموده و احادیث آن منا کیر است و باز درباره محمّد بن قاسم استرآبادی در کتب رجال به این عبارت یاد می‌شود.

**محمد بن القاسم و قیل ابن ابی القاسم المفسرالاسترآبادی ضعیف کذاب روی عنه تفسیر عن رجلین مجهولین.**

آری این مرد ضعیف کذاب این تفسیر را از دونفر مجهول به نام یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار روایت کرده است خودش خیلی خوشنام بوده رفته دامن مجهولین بی‌نام و نشانی را هم چسبیده‌ است!

ما قبلاً گفتیم که اگر مضمون حدیثی با کتاب خدا و لااقل با عقل و تاریخ موافق باشد می‌پذیریم اینک ثانیاً می‌رویم سراغ مضامین این تفسیر شریف! که منسوب به امام است تا به‌بینیم چه گلهائی بهآب داده.

اولاً این جناب امام! این قدر از تاریخ بی‌اطلاع بوده که می‌گوید:

حجاج مختار بن ابوعبیده ثقفی را حبس کرد و قصد قتل او را داشت لکن بدان دست نیافت تا خدا او را نجات داد واز قتلة حسین بن علی انتقام گرفت با اینکه به تصدیق تمام مورخین حجاج در سال هفتاد و پنج هجری به امارت منصوب شد و قتل مختار چند سال قبل یعنی در سال 67 هجری بدست مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر مأمور جنگ با مختار بود اتفاق افتاد.

و داستان عبدالملک مروان و قتل معصب و سر او در دارالاماره کوفه از مشهورات تاریخ است، تو گوئی این امام حسن عسگری این تفسیر هم مانند امام جعفر صادق کتاب بحرالانساب که یکی از کتاب فروشهای معتبر تهران برای رضای خدا! چند سال قبل آن را چاپ و توزیع نمود اصلاً این امام کتاب نویس! اطلاعات تاریخی نداشته تا جائیکه تاریخ وفات خود را ه مختلف ذکر کرده است!!

ثانیاً توجهی به مضامین این تفسیر معلوم می‌دارد که مزخرفات و به فرمایش علامه حلی مناکیر فراوانی که غیر از این تفسیر در هیچ کجا وجود ندارد در آن می‌توان یافت که علاوه بر مخالفت با تصریحات قرآن با هیچ عقل و فهمی هم سازش ندارد چیزهائی در آن است که اکثراً از موضوعات غلات است و بلکه در هیچ کتابی حتی کتاب غلات هم از آن اثری نیست!. در این کتاب ضمن تفسیر آیة **[**وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا**]** {البقرة:23}ذکه خدا تمام اهل عالم را به معجزه‌بودن قرآن دعوت می‌کند. سخن از معجزه قضای حاجت پیغمبر رفته است که چگونه منافقین که در تعقیب این بودند که عورت و غایط آن جناب را به بینند محروم و مأیوس شدند و معجزه آن چنانی رخ داد! و از تنگ و گشاد بودن فروج زنان بهشتی گفتگو شده لاطائلاتی مانند تکلم‌کردن خر کعب بن اشرف و ایمان آوردن آن خر و خریدن قیس بن شماس آن خر را و از این قبیل بیهوده‌ها آنقدر دارد که انسان را مات و مبهوت می‌کند!! آیا ین است آن تفسیری که اهل عالم باید فقط به آن مراجعه کرده و از فیوضات آن بهره‌ور شوند؟!! و عقل و فهم خود را در قبال آن کنار بگذارند؟

افسوس که ازتنگ فهمی و نظرتنگی افراد و مخصوصاً از کمین‌کردن مغرضین ما نمی‌توانیم بیش از این در این باره ببحث بپردازیم ما منکر نیستیم که در همین کتاب مطالبی هست که از ناحیة معصومین رسیده و نطائر آن در کتب معتبر، دیگر هست و بالاخره حق و باطل بهم‌آمیخته شده و سخن ما دراین است که با اکتفا به چنین تفاسیر از برکات عمیم قرآن کریم محروم خواهیم ماند.

دومین کتابی که به نام تفسیر ائمه معصومین در میان شیعه رایج است کتاب تفسیرالبرهان سید هاشم بحرانی است، در این کتاب نیز تا آنجا که تفسیر امام فوق‌الذکر بوده همه را آورده است و غالباً احادیثی که در ذیل آیات می‌آورد مربوط به تفسیر آیه نیست و بسیاری از آنها اندک رابطه‌ای با آیات ندارد! علاوه بر آن احادیثی در آن است که گذشته از این موافق قرآن نیست مخالف قرآن بلکه مخالف ضروریات اسلام است مانند حدیثی که در ذیل آیة آمن الرسول بما انزل الیه در سوره بقره آورده است در ص 267 جلد 1 اینک مقداری از متن حدیث: عن عبدالصمد بن شیبة قال ذکر عند ابی‌عبدالله به والاذان تا آنجا که می‌گوید**: «فقال ابوعبدالله کذبوا ان رسول الله کانا نائماً فی ظل الکعبة فاتاه جبرئیل تا می‌نویسد ثم صعد به حتی انتهی الی ابواب السماء فلما رأته الملائکة نفرت عن ابواب السماء و قالت الهین اله فی الارض اله فی السماء»** حدیث مفصل است و حاصل آن اینست که وقتی که رسولخدا بدرهای اسمان رسید همین که فرشتگان او را دیدند از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود که دو تا خدا هست یک خدا در زمین (که مقصودشان حضرت رسول بوده) و یک خدا هم در آسمان!!

می‌بینید در این حدیث ملائکه راکه از قدیسین عالم بالا و از مدبران ملأاعلی هستند چقدر بی‌ادراک و نافهم ومشرک قلمداد می‌کند که وقتی که رسول خدا را دیدند خیال کردند عالم دو خدا دارد! یکی خدای زمین که حضرت رسول الله است و یکی هم خدای آسمان! **تعالی الله عن ذالک و نستجیر** به ساکنین این آسمان تو گوئی از ساکنین یک طویله هم بی‌شعورتر بودند!! لعنت خدا بر دروغگو.

این حدیث را محمّد بن الحسن الصفار شیرین‌تر آورده و گفته است«**!... نفرت عن ابواب السماء فقالت الهنا فامرالله جبرئیل فقال الله اکبر الله اکبر فتراجعت الملائکة نحو ابواب السماء و علمت انه مخلوق ففتحت الباب فدخل رسول الله حتی انتهی الی السماء الثانیة فنفرت الملائکة عن ابواب السماء فقالت الهین اله فی الارض و اله فی السماء فقال جبرئیل اشهد ان لا الله الا الله فتراجعت الملائکة و علمت انه مخلوق ثم فتحت الباب فدخل صلی الله علیه و آله حتی انتهی الی السماء الثالثة فنفرت الملائکة عن ابواب السماء... تا آنجا که می‌نویسد و مرا انبی حتی انتهی الی السماء الرابعه فاذا هو بملک متکا و هو علی سریر تحت یده ثلثماته الف ملک تحت کل ملک ثلائمائة الف ملک فهم النبی بالسجود و ظن انه فنودی ان قم قال فقام الملک علی رجلیه قال فعلم النبی انه عبد مخلوق قال فلایزال قائماً الی یوم القیامه....** »

مضمن این حدیث خرافت مشحون آن است که ملائکه آسمان اول همینکه پیغمبر را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند این خدای ماست! پس خدا به جبرئیل امر کرد که دو مرتبه الله اکبر بگوید همینکه گفت ملائکه برگشتند بدرهای آسمان و آن وقت دانستند که او یعنی پیغمبر مخلوقی است آنگاه درها باز شد تا اینکه رسول خدا به آسمان دوم رسدی در اینجا هم ملائکه از رهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود دوخدا هست یکی خدای زمین و دیگری خدای آسمان دراین وقع جبرئیل اشهد ان لا الله الا الله گفت پس ملائکه برگشتند و دانستند پیغمبر مخلوقی است آنگاه در باز شدو رسول خدا رسید به آسمان سوم باز ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و قضیة آسمانهای اول و دوم تکرار شد تا اینکه پیغمبر به آسمان چهارم رسید در این موقع فرشته‌ای را دید که تکیه داده وبر تختی نشسته که زیردست او سیصد هزار فرشته است که زیردست هر فرشته‌ای سیصد هزار فرشته دیگر است پیغمبر که این را دید تصمیم گرفت که سجده کند و گمان کرد که او خداست لذا به آن ملک فریاد زده شد که بلند شو! آنگاه ملک روی دو پای خود برخواست و ایستاد پس پیغمبر دانست که او خدا نیست بلکه مخلوق است به این جهت آن فرشته همیشه تا روز قیامت به حال ایستاده باید بماند!! شما را به خدا به‌بینید اولا فرشتگان که اشرف موجودات علوی و از طرف پروردگار عالم مدبر کائناتند آنا را آن قدر بی‌شعور و کم‌ادراک و نادان معرفی می‌کند که تا پیغمبر را دیدند خیال کردند خداست و پا به فرار گذاشتند معلوم می‌شود در گروه فرشتگان و آنانکه خدا درباره آنها می‌فرماید : «**عباد مکرمون**» و بعد از خود نام آنها را به عظمت یاد می‌کند که **«شهدالله انه لا اله الا هو و الملائکة»** آنقدر شعور نداشتند وهنوز ندانسته بودند که خدای آنها بشر و مجسم نیست وحتی مشرک شده و معتقد گشتند که در زمین هم خدا هست چنانکه در آسمان هست و از همه بدتر اینکه خود پیغمبر هم که فرشتگان سه آسمان او را خدا تصور می‌کردند همینکه به آسمان چهارم رسید با دیدن ملکی که تکیه داده بود و بر تخت نشسته ونود میلیون ملائکه زیر دست او بودند، امر بر وی مشتبه شد و گمان کرد که او خداست! و قصد سجده‌کردن نمود که به آن فرشته نهیب زدند که از جایت بلند شو و بیچاره فرشته که هیچ گناهی نکرده بود و اگر گناهی باشد العیاذ بالله متوجه پیغمبر است که اشتباهی گرفته! معذلک فرشته بدبخت به گناة پیغمبر معذب گشت و تا روز قیامت باید سرپا بایستد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گنه کرد در لخ آهنگری |  | بشو شتر زدند گردن مسگری! |

آری اینست آن تفاسیری که می‌گویند باید مردم بدانها مراجعه کنند و حق ندارند خود عقل و اندیشة خود را در فقه قرآن بکار برند!!

حالا ممکن است وکیلان دفاع از چنین مجرمینی که این احادیث را جعل و به زبان ائمة دین در کتب احادیث گنجانیده‌اند بگویند: مقصودحدیث شاید ظاهر آن نباشد و به فلسفه و عرفان بافی‌هائی بپردازند ولی به آنها باید گفت آیا آنچه مردم از این احادیث می‌فهمند چه چیز است؟!! و نتیجه‌ای که از آن عاید می‌شود چیست؟

کدام عقل و منطق و وجدانی حکم می‌کند که کسی از آیة شریفه آمن الرسول بما انزل الیه که ترجمه تحت اللفظی آن هم اینست که (پیغمبر خود بدانچه بر وی نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همه‌شان به خدا و کتابها و رسولانش ایمان آوردند) از یک چنین آیه‌ای بدین روشنی و معانی عالی، بپردازد به چنین لاطائلات و آن وقت آنرا تفسیر ائمه معصومین بداند؟!!

سایر تفاسیر مخصوصاً تفسیر عیاشی نیز از این قبیل مطالب بی‌نصیب نیست!.

البته چنانکه گفتیم چنین نیست که تمام مطالب واخباریکه در این کتابهاست باطل و جعلی باشند بلکه اکثر آنها صحیح و از ناحیه معصومین صادر شده اما به هر حال خالی از این گونه عیبها نیستند و یک مثقال زهر، نهری را مسموم می‌کند و یک چنین حدیث ارزش کتاب را پائین می‌آورد نواقصی که دراین تفاسیر است: اولا: احادیثی که به عنوان تفسیر آورده‌اند صرفنظر از منکربودن بعضی از مضامین آن اصلا مربوط به تفسیر نیستند. ثانیاً: تمام آیات قرآن مورد توجه قرار نگرفته بلکه مانند تفسیر امام که پاره‌ای از آیات سوره بقره و اندکی از آیات دیگر است و تفسیر قمی و برهان که جسته و گریخته آیات را ورد توجه و باصطلاح خود تفسیر کرده‌اند. ثالثاً: آیات شریفه قرآن را که برای هدایت و تربیت عموم جهانیان آمده است در مورد خاصی میخکوب می‌کنند. مثلاً در تفسیر آیة [إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا] {النساء:58} که یکی از آیات تشریعی وتربیتی قرآن مجید بوده و عمل بدان بر عموم واجب است وادای امانت در شریعت اسلام از بزرگترین و مهمترین فرایض است وعظمت تعالیم قرآن به چنین آیاتی دانسته می‌شود، معهذا با پانزده حدیثی که در تفسیر برهان در ذیل این آیة شریفه آورده است در تمام آنها می‌گوید : مراد از ادای امانت : ادای امانت امام است به امام بعد از خود! مثل اینکه دیگر امانتی در دنیا وجود ندارد مگر امانت امامت که امامی باید به امام دیگر دهد و فرضاً چنین باشد بنابر این بیان پس دیگر به مردم غیر امام چه مربوط است که آن را بخوانند و بدانند فقط باید امام آن را بداند که به امام بعد از خود ادای امانت کند و از این قبیل!!

پس ما اگر فهم قرآن را منحصر به احادیث و تفاسیری که به نام معصومین شهرت یافته بدانیم جنایت بس عظیمی را مرتکب شده‌ایم که هیچ گناهی با آن برابر نیست و درست ضد آنچه بدان مأموریم یعنی عرضه‌کردن احادیث به قرآن، انجام داده‌ایم که قرآن را بر احادیث عرضه کرده‌ایم با اینکه دانسته شد که احادیث در چه مرحله‌ای از اعتبارند!!

اینک بپردازیم بهذکر احادیثی که وجوب جهاد را موقوف به وجود و قیام و اذن امام معصوم می‌دانند، باید دانست که جهادی که در اسلام بر عموم مسلمانان واجب است جهاد دعوت بهاسلام است به این معنی که مادامیکه یک نفر غیرمسلمان در روی زمین وجود دارد شمشیر جهاد مسلمانان نباید در غلاف ورود وحکم جهاد معطل وموقوف شود مگر اینکه آن غیرمسلمان که اگر مشرک است مسلمان شود و اگرنه کشته گردد یا تحت پیمان در آید و اگر کافر اهل کتاب است یعنی از یهود و نصاری و مجوس است مسلمان و یا جزیه‌گزار اسلام باشد و دلیل آن در کتاب خدا آیات: **[**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ للهِ**]** {البقرة: }193 **[**قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَا بِاليَوْمِ الآَخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ**]** {التوبة:29}

«با كسانى از اهل كتاب كه به خداوند و روز قيامت ايمان نمى‏آورند و آنچه را كه خداوند و رسولش حرام نموده‏اند، حرام نمى‏شمارند و به دين حق در نمى‏آيند، كارزار كنيد. تا آنكه به دست خويش خاكسارانه جزيه بپردازند»

و اما قتال و مبارزه با مسلمانان جز با امام معصوم جایز نیست زیرا قتال بتأویل، مخصوص امام معصوم است واحدی را نمی‌رسد که به هیچ عنوانی مگر بعنوان دفاع یا مقاتله با اهل بغی باذن حاکم، بدین کار قیام نماید.

احادیثی که در خصوص حرمتجهاد جز با امام معصوم است وارد شده، ناظر به همین معنی است.

اینک ما برخی از این احادیث را از کتب معتبره شیعه کافی و وافی و وسائل، در اینجا می‌آوریم و در پیرامون آن به تشریح وتوضیح می‌پردازیم تا دانسته شود که جهادی که دعوت با سلام است در هیچ حدیثی ولو ضعیف، حرام نشده. هر چند اگر هم حرام شده بود هرچقدر هم که حدیث آن صحیح‌ بود چون مخالف دستور قرآن بلکه هادم ارکان اسلام بود اصلا قابل اعتناد نبود، و می‌بایست با کمال نفرت آنرا به سینة دیوار کوبید.

اینک یکی از آن احادیث که حتی در کتاب جواهرهم آن را بعنوان اول حدیث درباره حرمت جهاد جز با امام معصوم آورده است این حدیث است:

**عن عثمان بن عیسی عن سماعه عن ابی‌عبدالله قال لقی عباد البصری علی بن الحسین فی طریق المکة فقال له یا علی بن الحسن ترکت الجهاد و صعوبته و اقبلت الی الحج و ان الله عزوجل یقول «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله» فقال علی بن الحسین اتم الایة فقال التابئون العابدون. الایة فقال علی بن الحسین اذا رایئا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج**.

عثمان بن عیسی که به نقل کتب رجال مانند رجال کشی و خلاصه علامه و رجال ابن طاوس و طه و جلد یازدهم بحارالانوار، واقفی مذهب بوده و بعد از حضرت موسی بن جعفر مالی که از آن جناب در نزد وی بوده با اینکه حضرت رضا آن را مطالبه نمود، نپرداخت و به حضرت نوشت که اگر پدرت نمرده است که چیزی به تو نمی‌رسدو اگر به طوریکه تو ادعا می‌کنی اومرده است به من دستور نداده که چیزی به تو بدهم و من تمام آنها را متصرف و کنیزانش را نکاح کرده‌ام! این شخص با این سابقه در خشانش! از سماعه روایت می‌کند که بدبختانه او هم به تصریح کتب رجال واقفی مذهب بوده.[[4]](#footnote-4)

بهرصورت خلاصه مضمون این حدیث آن است که عباد بن کثیر بصری که یکی از صوفیه و زاهد نمایان آن عصر بوده وداستان اعتراض او به حضرت صادق معروف است چون همواره در مقام فضولی و کوچک‌کردن بزرگان دین بود که جائی برای خود بازکند در راه مکه با حضرت امام زین‌العابدین ملاقات می‌کند و روی همان نیت شوم و به عنوان مذمت به حضرت عرض می‌کند که تو جهاد را چون امر مشکلی بوده ترک نموده‌ای و به حج که یک کار آسانی است روی آورده‌ای در صورتیکه خدای تعالی می‌فرماید ک خدا از مؤمنین در مقابل دادن بهشت، جان و مال‌شان را می‌خرید تا آخر آیه حضرت فرمود بقیة آیه را بخوان آنگاه عباد بقیه آیه را که «**التائبون العابدون»** است خواند که مقصود از مؤمنینی که خدا، جان و مالشان را می‌خرد کسانی هستند که توبه‌کار و عبادت‌کننده و سیاحتگر و آمر به معروف وناهی از منکر و حافظین حدود الهی باشند وقتی که آیه تمام شدحضرت فرمود هرگاه چنین کسانی را دیدیم البته جهاد با آنها افضل از حج است. یعنی چون فعلا چنین کسانی نیستند که متصدی جهاد شوند و آن نیز که این روزها در ظاهر به عنوان جهاد لکن در باطن بعنوان احراز ریاست و سلطنت و جمع اموال و اطفاء شهوات وانتقام، بدین کار پرداخته‌اند اهل بیت ندارند پس بهتر همانکه شخص مسلمان برای احراز ثواب به حج بپردازد. این حدیث در کتاب وسائل الشیعه از یک طریق دیگر هم روایت شده که یکی از رجال سند آن ربیع بن سلیمان الخرّ از مطعون است و دیگری مجهول و منقطع که بواسطة آن حدیت مرسل است و به هر حال از حیث سند رجال چندان قابل اعتنا نیست.

اینک باید دید که مضمون آن تا چه حد مربوط به موضوع حرمت جهاد است و قبلا باید جنگهائی کهدر زمان حیات حضرت علی بن الحسین و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق رخ داده و زمان صدور این احادیث بوده، مورد توجه قرار دهیم تا به‌بینیم اگر نهیی یاکراهتی از امر جهاد در آن زمان شده منظور ائمه علیهم السلام چه بوده است؟

## جنگهائی که امام زین‌العابدین حج را بر آن ترجیح می‌دهد

بعد از واقعه عاشورا در محرم سال 63 هجرت که امام زین‌العبادین در مدینه تشریف داشتند جنگ حره اتفاق افتاد در این موقع حضرت در خارج شهر در مزرعه‌ای از مزارع خود ساکن بود واز قبول خلافت که اهل مدینه به حضرت عرضه داشتند خودداری فرمود وجنایات و فجایعی که در این جنگ رخ داد، از ریختن خون بیش از ده هزار نفر و قتل عام مردم و هتک نوامیس و وقوع زنا با زنان مدینه و حامله‌شدن دختران عنفاً از سپاه یزید، چیزی است که روی تاریخ را سیاه کرده است.

در اوائل سال 64 جنگ حصین بن نمیر با عبدالله زبیر در مکه رخ داد و به خانه کعبه منجنیق بسته سنک پرانیدند و پیراهن کعبه را سوزانیدند و در همان سال جنگ مروان در موضوع خلافت با ضحاک بن قیس که هوادار عبدالله بن زبیر بوردخ داد.

سه سال قبل از آن سلیمان بن صرد و مسیب بن نجیه فزاری و عبدالله بن سعید و عبدالله بن وال، طائفه توابین را تشکیل داده و درصدد خروج بر یزید بودند اما تا یزید زنده بود نتوانستند کاری انجام دهند.

و در سنه 64 مختار به کوفه آمد و با سلیمان بن صرد در باب خروج گفتگو کرد سلیمان گفت هنوز وقت خروج نیست لذا مختار از او مأیوس شده و بدعوت بنام محمّد حنفیه قیام نمود.

سلیمان بن صرد در محرم سال 65 خروج کرد و از صد هزار نفر از مردم کوفه و اطراف که با وی بیعت کرده بودند زیاد از ده هزار کس همراه او نشد و با اینکه عبدالله بن زید فرماندار عبدالله زبیر به ایشان وعده مساعدت داد نپذیرفتند و به جانب شام حرکت کردند و در عین آلورد با صین بن نمیر جنگ کردند تا تمام کشته شدند.

در سال 66 مختار خروج کرده و قبل از او نافع بن ازرق خارجی رئیس خوارج خروج کرده بود و چندین مرتبه با مسلم بن عبیس القرشی و عثمان بن عمر و مهلب بن ابی‌صفره جنگید و سرانجام در فارس بدست مهلب کشته شد و بعد از او عبدالله مأجور رئیس خوارج شد و عمرو بن علی بن ابی‌طالب در رکاب مصعب و تحت پرچم محمّد بن اشعث به مختار جنگید وکشته شد! و مختار نیز در سنه 67 بدست نیروی مصعب بن زبیر کشته شد در همین اوقات عبدالله بن حازم در خراسان علم طغیان برافراشته و آنجا را مسخر نمود.

ابراهیم بن مالک اشتر بعد از قتل مختار با مصعب بیعت نمود و مصعب او را محترم داشت و در رکاب او با عبدالملک مروان جنگید تا کشته شد.

در همین زمان عمرو بن سعیدالاشدق با عبدالملک مروان به خلافت مدعی بود واز جانبین در دمشق گیر و داری رخ داد تا عبدالملک او را فریفت و بعد او را در سال 79 هجری کشت.

و هم در این زمان جنگ خالد بن یزید بر سر خلافت با عبدالملک اتفاق افتاد.

و از جمله جنگهای بزرگ آن زمان جنگهای مهلب بن ابی‌صفره با خوارج است که در اول بدستور عبدالله زبیر و اخیراً از طرف عبدالملک مروان بدین کار فرمان یافت.

در سال 73 محاصره مکه و قتل عبدالله زبیر بوسیله حجاج واقع شد.

و هم در این اوقات صالح بن مسرح که از خوارج و از عباد زمان بود بر عبدالملک خروج نمود و مسیب بن یزید بدو پیوست و جنگهای خونینی بین او و سرداران حجاج رخ داد و این جنگها در سالهای 75 / 76 هجری بود.

و شبیب که جنگهای عظیم نمود در سال 77 در آب غرق شد و بعد از آنجنگ مهلب بن ابی صفره با قطر و عبد ربه الکبیر از خوارج ازارقه است.

در سال 79 جنگ رتبیل پادشاه کابل به قیادت عبیدالله بن ابی‌بکر و معیّت شریح بن هانی قاضی معروف کوفه اتافق افتاد ودراین جنگ شریح که بیش از صد سال عمر کرده بود کشته شد، وبعد از آن عبدالله معزول و عبدالرحمن بن محمّد بن اشعث نامزد آن جنگ از طرف حجاج گردید و با این که رتبیل حاضر به تسلیم و ادای جزیه بود معهذا عبدالرحمن راضی نشد و با او جنگ نمود و چون پیشرفت را صلاح ندانست حجاج او را مورد عتاب قرار داد و عبدالرحمن و مسلمانان از حجاج بیزاری نمودند و مسلمانان مجاهد نیز با عبدالرحمن بیعت کردند و عبدالرحمن با پادشاه کابل مصالحه نموده و روی به سیستان آورد ومتوجه حجاج گشت حجاج از شام مدد خوات و با لشگری فراوان به جنگ عبدالرحمن شتافت اما شکست سخت خورده فرار کرد ویک ملیون دره بر قشون تقسیم نمود و عبدالرحمن ببصره رسید و مردم عموماً با او بیعت کردند و عبدالملک مروان را خلع نمودند و این در سال 81 بود.

در محرم سال 82 جنگ بین عبدالرحمن و سپاه حجاج اتفاق افتاد و او را هزیمت دادند و وقتی که عبدالرحمن به کوفه رفت اهل بصره با عبدالرحمن بن عباس بیعت نموده و پنج شبانه روز با حجاج مقاتله کردند و عبدالرحمن بن عباس نیز در کوفه بعبد الرحمن بن محمّداشعث پیوست سعید بن جبیر و کمیل بن زیاد (صاحب دعای معروف) و شعبی وعبدالرحمن بن ابی‌یعلی از فقهای بنام نیز تحت پرچم عبدالرحمن بن اشعث درآمدند و مدت سه ماه و سیزده روز لشگر عراق و شام با یکدیگر جنگیدند و بعد از آن عبدالرحمن هاشمی با یزید بن مهلب جنگید. در سال 87 ولید بن عبدالملک به خلافت رسیدو در زمان او قتیبه بن مسلم ونصر بن سیار وقائد او طارق در ترکستان به فتوحاتی نائل آمدند و در همین سالها یعنی در سال 94 که آن را سنه‌الفقها می‌گویند امام زین‌العابدین وفات نمود.

چنانکه ملاحظه نمودید تمام این جنگهائی که در زمان حضرت سجاد رخ داد جنگهائی بود که مسلمانان به هواداری این وآن و غرضها و مرضهای نفسانی با یکدیگر می‌کردند و هیچکدام برای دعوت مردم به اسلام نبود که امام زین‌العابدین بدان قیام نماید و از طرفی جهاد با کفار برای دعوت به اسلام کفائی است یعنی فرمانده سپاه اسلام هر چه را لازم دانست و به هر که فرمان داد واجب است که اطاعت وبیعت کند. از امام زین‌العابدین کسی دعوت به جنگ کفار نکرد و جنگ با مسلمانان بدون وجود امام معصوم حرام است.

از اینها گذشته این آقای عباد بصری خودش چرا ترک جهاد کرده و به حج پرداخته بود و واعظ غیرمتعظ شده، فضولی می‌کرد؟!

## جنگهای زمان حضرت صادق

از حضرت امام محمّد باقر روایتی که دال بر نهی از جدال وقتال باشد به نظر نرسید لذا از جنگهای زمان او صرفنظر می‌کنیم و چون روایای از حضرت صادق در این موضوع در کتب احادیث ضبط است لذا به درج خلاصه‌ای از جنگهای زمان آن حضرت مبادرت می‌ورزیم.

در سال 121 زید بن علی بن حسین در زمان خلافت هشام بن عبدالملک مردم را به بیعت خود خواند ودر کوفه بیش از چهل هزار کس با او بیعت نمودند ولی در وقت خروج فقط پانصد یا دویست و هجده نفر حاضر شدند و داستان گفتگوی او با شیعیان در خصوص ابوبکر وعمر و قضیه (رفضتمونی) از مشهورات است و در محرم سال 122 در کوفه شهید شد.

یحی بن زید در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک خروج کرد و به خراسان رفت ودر بلخ در سرای حریش به سر می‌برد و قریش پسر حریش او را تحویل نصر بن سیار داد و بعد از رهائی از مرو به سرخس رفته و از آن جا به نیشابور وبعد از محاربه با عمر و بن زراره به طرف جرجان رفت مسلم بن احور المازنی به فرمودة نصر سیار با او کارزار نمود و او را کشته سرش را برای نصر فرستاد و تنش را با دو نفر دیگر بردار کرد.

در همین اوان مروان حمار با سلیمان بن هشام جنگی کرد که عدد کشتگانش سی هزار تن بودند ونیز جنگ ضحاک خارجی با سلیمان بن هشام از وقایع مهم آن زمان است.

و هم در این ایام یعنی در سال 129 ابومسلم خراسانی در خراسان از جانب ابراهیم الامام بدعوت آل عباس قیام کرد و نصر سیار به جنگ با خدیع کرمانی و شیبان خارجی سرگرم بوده و بعد از آن با ابومسلم دچار شد و هر چه استمداد از شام نمود یزید بن ولید بعلت گرفتاری با عبدالله بن عویه بن عبدالله بن جعفر نتوانست بوی کمک نماید و مردم فارس و عراق عجم تا حدود قومس و دامغان با عبدالله بن عویه بیعت کردند و حتی منصور دوانیقی در اردوی عبدالله بود و عاقبت به فرمان ابومسلم مالک بن هیثم خزاعی فرش بر دهان عبدالله بن معاویه نهاده او را کشتند و در مصرخ هرات دفن شد.

در همین سال 129 ابوحمزه خارج و عبدالله بن یحیی معروف بطالب الحق در یمن بالباس سیاه خروج کردند و مروان قیطر را به جنگ ایشان فرستاد و در نزدیک مدینه جنگهایشان اتفاق افتاد ابومسلم به نصرت علی بن خدیع کرمانی به جنگ نصر سیار به مرو آمد ولاهن بن قریط را پیش نصر فرستاد و از او به کتاب خدا و رضای آل محمّد بیعت خواست و نصر گریخته در سن 85 سالگی در ساوه درگذشت.

جنگ قحطبه با شامیان مخصوصاً عامر بن عباده در نزدیک اصفهان داستان عجیبی است بعد از غرق قحطیه پسرش حسن با ابومسلمه جعفر بن سلیمان الخلال معروف بوزیر آل محمّد پیوست و بعد از گرفتاری ابراهیم الامام ابوسلمه سه نامه بسه کس از اولاد علی نوشت و آنانرا دعوت به حکومت کرد یکی به حضرت صادق و دیگری به عبدالله بن الحسن و سومی به عمر بن علی بن الحسین و داستان آن مشهور است و سرانجام خلافت در 132 بابوالعباس سفاح استقرار یافت و در همان سال عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بفرمان سفاح، دولت بنی مروان را منقرض ساخت وآخرین خلیفه آنها مروان حمار را در جنگ کشت و سپس به قتل عام بنی‌امیه فرمان داده گور آنها را نبش کردند و جثه هشام را سوختند.

بعد از فوت سفاح ابومسلم با شامیان جنگید و عبدالله بنعلی هفده هزار کس از خراسانیان را کشت در این جنگها تنها ابومسلم ششصد هزار کس را کشته بود!!

بعد از قتل ابومسلم سنباد مجوس خروج کرده و بیش از هشتاد هزار کس بنصرت وی جنگیده کشته شدند. اینها جنگهائی است که در زمان ائمه معصومین مخصوصاً حضرت صادق اتفاق افتاد که د رعرف اسلام نمی‌توان بدان نام جهاد داد زیرا خونریزی قتلای بود که بین مسلمانان بدبختانه رخ داده بود و چون پایان کار معلوم نبود و نصرت هیچکدام جایز نمی‌نمود اینست که دیده می‌شود در پاره‌ای ازاخبار ائمه اطهار اصحاب خود را از دخول در این فتنه‌ها و خونریزیها نهی می‌فرمودند.

از آنجائیکه شیعیان گاهی علاقه داشتند که در حروب و جدالی که ین طرفداران خلافت از هر دسته‌ای که به تصور آنها به نفع آل محمّد است رخ می‌دهد، داخل شوند تا مگر قدرتی بدست آورند و زمام امر حکومت را به یکی از ائمه معصومین بسپارند لیکن چون عاقبت کار در نزد معصومین روشن بود آنانرا ازخروج بر سلاطین وقت یا دخول در دسته‌ای نهی می‌فرمودند در حدیث منقوله در کتاب کافی حضرت صادق بعیص بن القاسم توصیه ی‌کند به اینکه با هر کسی برای جنگ خارج نشوید حتی با کسانی از آل محمّد و صریحاً می‌فرماید:

**«فالخارج منا الیوم الی ای شیء یدعوکم الی الرضا من آل محمد فنحن نشهد کم انا لسنا نرضی به و هو یعصینا الیوم و لیس معه احد»** می‌فرماید: هر کسی امروز از ما به هر عنوانی خروج کند که شما را بنام رضای آل محمّد دعوت کند ما شما را گواه می‌گیریم که به آن راضی نیستیم و چنین کسی امروز ما را نافرمانی می‌نماید و کسی از ما با او نیست.

و چون بعضی از افراد شیعه در این باره بیتابی می‌کردند امامان معصوم آنانرا به یکی از اعمال حسنه مانند حج و روزه و امثال آن تشویق و وادار می‌کردند تا مگر آتش شوقشان خاموش شود چنانکه در ذیل حدیث فوق‌الذکر حضرت صادن به عیص بن القاسم می‌فرماید:

**«و ان احببتم ان تصوموا فی اهالیکم فلعل ذالک یکون اقوی لکم**» که برای مشغول‌داشتن آنها دستور روزه می‌دهد و یا حضرت ابوجعفر الثانی حج وعمره و جوار را ترجیح می‌نهد، و حضرت رضا به محمد بن عبدالله می‌فرماید: علیکم بهذا البیت فحجوه و درحدیث ابوالحسن العبدی حضرت صادق او را به تسلیم به اوضاع و خودداری امر می‌نماید و می‌فرماید:

**«ما کان عبد لیجلس نفسه علی الله الا ادخله الجنة»** و یا بسدیر می‌فرماید:

**«الزم بیتک و کن حلساً من احلاسه ماسکن اللیل و النهار»** که مقصود آن است که تا کسی بتو کار ندارد ملازم خانه خود شو و چون پلاسی از فرشهای خانة خود باش. چنانکه حضرت سید الشهداء نیز در زمان معاویه هنگامیکه شیعیان آن حضرت وی را دعوت بقیام علیه معاویه می‌نمودند می‌فرمود: **«کونوا حلساً من احلاس بیوتکم»** و اگر گاهی هم جهاد با کفار مشرکین رخ می‌داد مانند جنگ کابل بوسیله عبیدالله بن ابی‌بکر و عبدالرحمن و فتح ترکستان بوسیله قتیبه بن مسلم و نصر بن سیار و فتح قسمتی از اروپا به توسط موسی بن نصیر و طارق بن زیاد، بود مسلمانان دراین جنگها نمی‌توانستند مقررات اسلام را اجرا نمایند چنانکه دیدیم که چون عبدالرحمن بن محمّد بن اشعث بارتبیل پادشاه کابل قدری مماشاه کرد و پیشرفت را صلاح ندانست حجاج اورا مورد عتاب قرار داد وسختگیری و ملامت کرد تا جائیکه عبدالرحمن و مسلمانان از او بیزار شدند و کار تا به آنجا رسید که با عبدالرحمن بیعت کردند آن وقت عبدالرحمن با پادشاه کابل مصالحه کرد البته، در میدان جهاد مسلمان مجاهد حق دارد در میدان جنگ اگر صلاح دید مستقیماً به فرد یا جمعیتی امان دهد و پیمان‌ بندد، تا چه رسد بفرماندة جنگ؟! وقتی محدود شد و اختیار نداشت نمی‌تواند به جهاد مبادرت و اقدام نماید این است که می‌بینیم ائمه معصومین علیهم السلام به شیعان خود اجازه جهاد با چنین وضعی نمی‌دادند چنانکه در حدیث کتاب شریف تهذیب از عبدالله سمندری روایت شده که به حضرت ابی‌عبدالله صادق عرض کردم که من در باب الابوب (در بند قفقاز) هستم پس گاه می‌شود که فرمان بسیج می‌دهند، با ایشان خارج شوم؟! حضرت به من فرمود اگر خارج شدی و مردی را اسیر کردی و به آن امان دادی و با او عهد و پیمان بستی همان طوریکه رسول خدا برای مشرکان قرار داده آیا فرماندهان آن عهد برای تو وفا می‌کنند؟! گفتم فدایت شوم نه به خدا برای من به آن عهد و پیمان وفا نمی‌کنند. فرمود پس خارج مشو... .

و همچنین در علل الشرایع از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده فرمود که امیرالمؤمنین فرمود «**لایخرج المسلم فی الجهاد مع من لایؤمن علی الحکم و لا ینفذ فی الفئی امرالله عزوجل**» که معلوم می‌دارد علت خارج‌ نشدن مسلمان برای آن باشد که بر حکم مأمون نیست و امر خدا در مورد فئی و غنایم اجرا نشود در چنین صورت البته نباید خارج شود.

خلاصه القول آنکه اخبار وارده در نهی از قتال در زمان ائمه بدو نظر بوده چنانکه گفتیم : نظر اول برای آنکه اکثر جنگهای آن زمان جنگهائی بود که منشأ و محرک آن اطاعت امر خدا نبود بلکه معصیت خدا بود زیرا خود مسلمانها شمشیر بروی یکدیگر کشیده وخون یک دیگر را بیهوده بر زمین می‌ریختند و منشأ آن هوی و هوس وحب ریاست و سلطنت و شهوت مقام و حسن انتقام بود چنانکه در حدیث مروی در کافی و تهذیب و وافی و قرب الاستناد است که یونس از حضرت رضا روایت می‌کند که مضمون فرمایش حضرت این است که هرگاه بیضة اسلام در خطر بود در آن صورت حق دارید بجنگید زیرا در آن صورت قتال از ترس از بین ‌رفتن اسلام است و نظر دوم آنکه اگر احیاناً در تحت لفافه دعوت به اسلام، جنگ با مشرکین و کفار صورت می‌گرفت علاوه بر آنکه نظر افروزندگان آتش جنگ حب استیلا و جهانگیری و اخذ غنایم و جمع اموال بود. اصلا به مقرات الهی واحکام اسلام در جنگ بی‌اعتنا بودند و به هیچ مسلمانی اجازه نمی‌دادند که طبق اختیاراتی که اسلام بدو داده عمل نماید چنانکه گذشت وگرنه هرگز به جهادی که رکن اعظم اسلام است هر چند با فرماندهی فاسق صورت گیرد، مادامیکه برای رضای خدا و بسط معالم اسلام است نهی نفرمودند و این یک تهمت بزرگی به ساحت مقدس آنهاست که حتی با قبول آن، مقام عصمت را متزلزل می‌کند که آن بزرگواران قلم نسخ روی بزرگترین حکم اسلام کشند و آنرا به عذر نبودن امام معصوم که افراد آن معدود و زمان آن محدود است معطل و موقوف دارند و با دقت در اخباریکه از آن حضرات رسیده معلوم می‌شود که نهیشان در همان مواردی هم که نهی می‌کردند موقتی و ناظر به وضع زمان بوده چنانکه حضرت امام محمّد تقی در حدیث منقول در کافی و وسائل مروی از عباس بن الحریس می‌فرماید: **«و لا اعلم فی هذاالزمان جهاداً الا الحج و العمرة و الجوار»** می‌بیند که تبدیل جهاد را به حج وعمره و جوار خانه خدا محدود می‌کند به همان زمان! و در حدیث عیص بن القاسم که ظاهراً علاقه داشته بخارجین از آل محمد چون محمّد بن عبدالله و ابراهیم و امثال ایشان بپیوندد و بجدال با بنی ‌امیه یا بنی ‌عباس بپردازد چون خیلی بیتابی می‌کرده فرموده است. **«و ان احببتم ان تتأخروا الی شعبان فلاضیر»**

که ظاهر اینست که می‌فرماید اگر تا ماه شعبان این عزیمت را به تأخیر بیندازید ضرر ندارد! زیرا حضرتش می‌دانست که تا ماه شعبان تکلیف کار روشن می‌شود. ودر حدیث علل الشرایع می‌فرماید: **«فنحن نشاهد کم انالا ارضی انه لایطیعنا الیوم فکیف یطیعنا اذار تفعت الرایات و اعلام»** در این حدیث امام بر حذر می‌دارد از کسانی که بنام آل محمّد قیام می‌کنند و برای کسب خلافت خون مسلمانان را می‌ریزند می‌فرماید چنین کسی امروز که تنهاست ما را اطاعت نمی‌کند چه رسد بروزی که پرچمها برافرازد و صاحب اعلام و علائم شود؟!

اینها اخباری است که دلالت دارد بر عدم رضایت امام معصوم بر خروجهائی که بنام آل محمّد صورت می‌گرفت و اشخاصی مانند مختار و ابوسلمه و ابومسلم و امثال اینان مردم را به نام اینکه ما می‌جنگیم تا خلافت را به آل علی انتقال دهیم فریب می‌دادند و سرانجام نتیجه آن سر از گریبان دشمنان آل علی درمی‌آورد، چه ربطی دارد به جهادی که بدلالت آیات قرآن و سنت پیغمبر آخرالزمان و سیرت مسلمانان صدر اول یک واجب ابدی است که تا انقراض عالم بر عهدة ملت اسلام است، اما متأسفانه این گونه اخبار را که غالباً ناظر به حال و منتج از اوضاع زمان است نویسندگان کتب حدیث در تحریم جهاد بدون امام معصوم قطار کرده‌اند.

در هشت حدیثی که شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در باب اشتراط وجوب جهاد بامر امام و تحریم آن با غیر امام عادل آورده فقط سه حدیث است که در آن ذکر امام عادل یا امام مفترض الطاعه شده و بقیه آن احادیث نهی و مذمت از ورود در قتال و جدالی است که مسلمانان آن روز با یکدیگر داشتند واما این سه حدیث دو حدیث آن از حضرت رضا است که یکی از آن در رساله‌ایست که برای مأمون نوشته که ضمن تعداد شرایع الهیه می‌فرماید و الجهادمع امام عادل و دیگری الجهاد مع الامام العادل و من قتل دون ماله فهو شهید.

و معلوم است که مراد از امام عادل همان پیشوا و سلطان عادلی است که طبق دستور شرع، مسلمین برای اخود انتخاب می‌نمایند و پر واضح است که جهاد جز با امام عادلی که جنگ را فقط برای بسط تعالیم اسلام و استیلای کلمة حق انجام دهد جایز نیست و معنی امام عادل به معنی امام معصوم نیست عدالت همانست که در امام نماز جمعه و جماعت هم شرط است و منحصر به امام حاکم نیست بلکه حتی در شهود معامله و طلاق هم در قرآن کریم قید و تصریح است که «**واقیموا بالقسط شهداء**» **–«ولیکتب بینکم کاتب بالعدل» – «واشهدوا ذوی عدل منکم»** و امثال آن. بدیهی است این عدالت در حاکم اسلام بیشتر مورد نظر است و تعریف امام معصوم به امام عادل تعریف اعم باخص است که جایز نیست زیرا با شر عصمت شرط عدالت لغو است چونکه معصوم است البته عادل است ولی همه عادلها معصوم نیستند، عصمت صفتی است که جامع جمیع صفات فاضله است چونکه صد آمد نودهم نزد ما است (و ما در بحث حکومت معنای امام عادل را که حاکم است روشن کردیم) واما آن حدیثی که در آن شرط امام مفترض الطاعه شده است و مهمترین دست‌ آویز کسانی گشته که جهاد را موقوف و مشروط به وجود وحضور و اذن امام معصوم می‌دانند، فقط این حدیث است:

در کتاب کافی سند به بشیرالدهان می‌رسد به این عبارت:

**«عن بشیر الدهان عن عبیدالله علیه السلام قال قلت له انی رایت فی المنام انی قلت لک ان القتال مع غیرالامام المفترض طاعته حرام مثل المیتة و الدم و لحم الخنزیر فقلت لی نعم هوکذالک فقال ابوعبدالله علیه السلام هو کذالک هو کذالک.... »**

مضمون حدیث:

بشیرالدهان می‌گوید به حضرت صادق عرض کردم که من در خواب دیدم که به شما می‌گویم که قتال‌کردن با غیر امامیکه فرمانبرداریش واجب باشدحرام است مانند حرامی مردار و خون و گوشت خوک و شما در عالم خواب به من فرمودید: آن اینچنین است آن اینچنین است.

اینک ما در پیرامون این حدیث که مهمترین سند کسانی است که جهاد را در مذهب شیعه جز با امام معصوم حرام می‌دانند به قدر وسعت خود به توضیح می‌پردازیم و از خدا توفیق و هدایت خود را طلب می‌کنیم.

اولاً – مضمون این حدیث هر چند صحیح ومعتبر هم باشد هرگاه مخالف قرآن بوده یا لااقل موافق آن نباشد باید بر سینة دیوار کوبید و یک حدیث نه بلکه هزار حدیث صحیح هم نمی‌تواند در مقابل یک آیة محکمه الهی چه رسد بدویست آیه صریح و روشن و محکم قرآن مقابله‌گی کند تا چه رسد به این حدیث:

ثانیاً این حدیث بر طبق همان علم درایه و رجالی که محدثین با آن اخبار را تشخیص می‌کنند هم مجعول وهم مرسل است چنانکه علامه مجلسی علیه الرحمه در ص 371 مرآت العقول بیان فرموده است و چنین حدیثی در ضعف و بی‌اعتباری قابل اعتنا نیست (مجعول حدیثی است که عقیده رواتش معلوم نیست و مرسل حدیثی است که یک یا چند نفر از رواتش حذف شده باشد).

ثالثاً مضمون حدیث مشوش است زیرا تشبیه قتال حرام بأکل مردار و خون و گوشت خنزیر تشبیه نابجائی است برای آنکه مردار وخون مردار و گوشت خنزیر خوردن هرچند حرام است اما به هر صورت معصیت خون مردار کجا و معصیت خون ناحق کجا؟

با اینکه خوردن مردار و گوشت خوک و خون حرام است ولی در آیات قرآن به آن وعده جهنم داده نشده وجنگ چون فتنه است و اکبر من القتل است و چون در تشبیه باید مشبه ‌به اقوی مشبه بوده باشد، اگر براستی جهاد با غیر امام معصوم حرام است، تشبیه بسیار نادرست و غلط است و تصدیق امام آن را دو مرتبه، بسی تعجب حیرت‌انگیز است.

رابعاً امام مفترض الطاعه روی عرف و عادت و طبق تعریفی که در بحث حکومت گذشت همان حاکم عادلی است که از طرف مسلمانان تعیین می‌شود چنانکه امیرالمؤمنن فرمود: **«کانت الامامة لاتنعقد حتی تحضره عامة الناس»** و در جای دیگر می‌فرماید: **«فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک لله رضی فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ماخرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیرسبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولی»** و امام زین‌العابدین فرمود کل سائس امام پس کسیکه از جانب مسلمین برانگیخته شد امام مفترض الطاعه است و مادامیکه در اطاعت خدا است مخالفش حرام است پس انحصار آن به امام معصوم بدون دلیل و بی‌معنی است.

خامساً: در حدیث، کلمة قتال است و کلمه قتال اعم از جنگ با کفار و مسلمین است غیر کلمه جهاد که مقصود از آن جهاد با کفار است اگر فرض کنیم که امام مفترض الطاعه در این حدیث یعنی امام معصوم، باز شامل جنگهائی می‌شود که مسلمین با یکدیگر می‌کردند و چنانکه گفتیم و احادیث بسیاری بر آن لالت دارد چنین جنگی جز با امام معصوم جایز نیست و آن به جهاد چه ربطی دارد؟

سادساً: اگر واقعاً جهاد جز با امام معصوم جایز نبوده و حرام بوده است چرا تا زمانیکه بشیرالدهان خواب ندیده بود حتی یک کلمه از ائمه معصومین دربارة آن شنیده نشده بود آیا واقعاً مطلب اینقدر بی‌اهمیت بود وحال آنکه در موضوعات خیلی کوچکتر از آن اخبار بی‌شماری وارد شده! آیا امر بدین مهمی را باید آنقدر بدان بی‌اعتنا بود و دربارة آن هیچ نگفت تا یکی خواب ببیند و بیاید و بپرسد و آیا امام که حافظ شریعت است این قدر لاابالی است. سابعاً – اگر جهاد بدون مباشرت امام معصوم حرام بوده پس آن همه اصحاب رسول خدا که در میان آنها سلمان و ابوذر و مقداد و ابوالهیثم التیهان و عمار یاسر و عبدالله مسعود و صدها مانندگان این بزرگواران بودند که شک در مسلمانی آنها به منزله شک در رسالت رسول خدا است و اینان در جنگهای بعد از رسول خدا شرکت کردند و در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و حتی معاویه و عبدالله زبیر و عبدالرحمن بن محمد اشعث مانند سعید بن جبیر وکمیل بن زیاد و حتی حضرت امام حسن و امام حسین نیز که در جنگهای شمال آفریقا و طبرستان در سال 26 هجرت در خلافت عثمان وتحت فرماندهی عبدالله بن ابی ‌سرح که از جانب عثمان قائد بود شرکت نمودند و سایر اصحاب رسول خدا و بسیاری از آنها در این جنگها جان باختند و حتی کسانی مانند ابوایوب انصاری و ربیع ابن خیثم در امامت معاویه و تحت پرچم یزید بن معاویه در جهاد شرکت کرده و بسیاری از آنها کشته شدند چنانکه قبر ابی‌ایوب در قسطنطنیه بهترین شاهد است و حتی در جنگ قسطنطنیه که معاویه، یزید را قائد نمود که چون بعد از او خلیفه می‌شود دارای فضیلت جهاد هم بوده باشد در دیر (مران) بین راه عاشق زنی بنام ام‌ّ‌کلثوم گشت و نتوانست به مقصد حرکت کند حضرت سیدالشهداء تحت پرچم سفیان بن عوف جزو سربازان اسلام به جهاد پرداخت و هم چنین مسلمین دیگر در تمام ادوار. چرا اگر جهاد که خدا هم آنرا **(کره لکم)** نامیده و همه چیز گواهی به سختی آن می‌دهد بدون امام معصوم حرام بود و این نعمت! هم از بعد از رسول خدا نصیب ملت اسلام گشت جز پنج سالی و کار هم که با یک خواب‌دیدن درست می‌شد چرا این خواب را یک مؤمن حلال ‌زاده شیرپاک خورده‌ای! زودتر ندید که جان مسلمانها را از این زحمت راحت کند؟

هشتم – آنچه مسلم است و عمل مسلمین هم حتی شیعیان گواهی می‌دهد حرمت جهاد با کفار را برای دعوت به اسلام و بسط معالم دین و تبلیغ رسالت آسمانی اسلام تا زمان امام جعفر صادق واین آقای بشیرالدهان کسی نشنیده بود! آیا اگر واقعاً جهاد حرام بوده تکلیف آن مسلمانان بیچاره که این خواب را ندیده ونشنیده بودند و بسیاری در جهاد شرکت کرده یا کشتند ویا کشته شدند چه می‌شود؟!

نهم – امر به این مهمی را چرا هیچیک از ائمه معصومین به زبان نیاوردند تا بیچارة بندة خدا بشیرالدهان خواب ببیند! آن وقت هم تصدیق امام فقط بدو کلمه هو کذالک باشد بدون هیچ توضیحی؟! واقعاً خدا پدر بشیرالدهان را بیامرزد که این خواب را دید و وسیله راحتی و آسایش مسلمانان شد و برای تنبلان بهترین اسباب نجات گشت! حقیقتاً اگر او این خواب را ندیده بود چقدر مسلمانهای بیچاره دچار زحمت می‌شدند که باید اسلام را بسراسر دنیا تبلیغ کنند والبته اینکار مستلزم جانبازی و خسارات دیگر بود!، و حقاً برای این خدمت مهم باید مجسمه او را از طلا ریخت!!

دهم – آیا واقعاً یک خوابی که مستند بیک حدیث مجهولی است از کسیکه هویت خود او و کسانیکه از او نقل کرده‌اند ماند سوید القلار و علی بن نعمان بااینکه مضمونش هم چیز مخالف نیست و غیره می‌تواند یک حکم محکم الهی آسمانی که مستند به صدها آیات قرآن مجید و روایات مناقض آن از ائمه طاهرین و سنت پیغمبر و سیرت مسلمین است، از بین ببرد و آنرا الی الابد موقوف و منسوخ کند؟ «**نعوذ بالله من الضلال البعید**»

# عجیب‌ترین معما

جای تعجب آنجاست که در مقابل این یک حدیث که شاه فرد دلیل مدعیان حرمت جهاد، بدون امام معصوم است و چنانکه ملاحظه فرمودید مضمونش مشوش و ناتمام و بهر صورت مفید این معنی نیست در مقابل آن علاوه بر بیش از دویست آیه که در قرآن مجید در وجوب جهاد بدون هیچ قید و دستورات حرب وتقسیم غنایم نازل شده وعلاوه بر سیرت نبی اکرم و مسلمانان صدر اسلام بیش از سیصد و دو حدیث تنها در کتاب وسائل الشیعة شیخ حر عاملی، غیر آن هشت حدیثی که فوقاً مذکور داشتیم و هیچکدام آنها هم صراحت بلکه اشاره به حرمت جهاد باکفار نداشت در ذیل هفتاد و دو باب ضبط شده و ابواب مذکور عبارتست از:

وجوب جهاد، اقسام جهاد – جواز نایب‌گرفتن در جهاد – کیفیت دعوت به اسلام – استحباب متارکه با ترک و حبشه – آداب امرای سرایا – تحریم قتال در ماههای حرام – حکم بغات، حرمت فرار از جنگ – دستور طلب مبارزه – آداب قتال – دستور قسمت غنایم جنگ – احکام اسراء – خدعه‌کردن با اهل حرب – شرایط ذمه عقد امان و امثال اینگونه دستورات که تمام آن از ناحیة ائمه معصومین یعنی همین امامانی که به عقیده این آقایان جنگ را بدون امام معصوم حرام می‌دانستند وارد شده.

خوب! بفرمائید ببینیم هرگاه جهاد به قول شما بدون امام معصوم حرام است دیگر این همه دستورات برای چیست؟ امام که به عقیده شما می‌داند وخودش هم در همین احادیث تصریح می‌کند که کار آل محمّد قبل از قیام قائم چیزی نمی شود و لااقل می‌بیند که فعلاً امام معصومی متصدی امر حکومت و جهاد نیست، این همه دستورات را برای چه می‌دهد؟ جهادی که حرام است دیگر جواز نایب‌گرفتن و یاد دادن آداب قتالوا و امان ‌دادن وطلب مبارزه یعنی چه؟ تقسیم غنایم چه معنی دارد؟! احکام سلوک با اسرای جنگ چرا؟

شرایط ذمه و جزیه یعنی چه؟ اینها در صورت وجوب جهاد است وجهادهم بقول شما با نبودن امام معصوم حرام است!! در اینصورت قطعاً دستور عقد امان با مشرک و اینکه مبارزه در میدان جنگ با اذن امام جایز است یا نه بیفائده و این عمل لغو و عبث است و مثل این می‌ماند که شما یک مجسمة بسیار قشنگی بسازید که چشم و ابر و دوست و پا و تام اعضاء داشته باشد ولی روح نداشته باشد آن همه دست و پا و چشم ابرو برای چنین مجسمه‌ای چه فائده دارد؟ یا دیک ملانصرالدین که جلو مهمانها آورد و گفت اگر برنج و روغن داشتیم دیک و چمچه و چوب و سه پایه داریم! در آن صورت می‌توانستم برای شما پلو خوبی بپزم! یا داستان خانة خراب مثنوی است آنجا که می‌گوید :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک غریبی خانه می‌جست از شتاب |  | دوستی بردش سوی خانة خراب |
| گفت و، اینرا اگر سقفی بدی |  | پهلوی من مر ترا مسکن شدی |
| هم عیال تو بیاسودی اگر |  | در میانه داشتی حجرة دگر |
| گفت آری پهلوی یاران خوش است |  | لیک ایجان در (اگر) نتوان نشست |

مگر امام و پیغمبر هم العیاذ بالله مانند من و تو بودند که عمرشان از صبح تا شام مصرف لاطائلاتی شود که اصلا فائده ندارد؟ مباحث بیجائی که هیچ مورد ندارد؟ درسهائی و بحث‌هائی عنوان کنند بدون اینکه متوجه باشند بچه دردی می‌خورد؟ سالیانه میلیونها تومان پول صرف کتاب و حقوق و غیره نمایند و ندانند چه کاری می‌کنند؟ سیصد و دو حدیث که در هر حدیثی ده‌ها حکم وارد شده برای موضوعی که اصلا پایه ندارد؟! ائمه معصومین این حدیث‌ها را برای چه می‌گفتند و روات و محدثین برای چه جمع‌آوری کردند؟. اگر برای عمل در زمان خودشان و زمان بعد از خودشان تا زمان ظهور قائم آل محمّد بود (که حتماً برای همین بوده) این را که شما مدعی هستید مورد عمل ندارد زیرا امام معصوم مبسوط الیدی نیست تا جهادی باشد تا چه رسد به آداب جنگ وحکم اسرا و غنایم؟!

و اگر بگوئید که اینها همینطور می‌گفتند و دیگر کار به این نداشتند که مورد عمل ندارد این یک عمل لغوی است، و مسلمان عادی تا چه رسد به امام معصوم مرتکب عمل لغو نمی شود **«و من حسن اسلام المرأ ترک مالا یعنیه»** و**[**وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ **مُعْرِضُونَ]** {المؤمنون:3}– آخر نشستن و عمر ضایع‌کردن در مسائلی که هرگز مورد عمل پیدا نمی‌کند کار هیچ عاقلی نیست!!

و اگر بگوئید برای رزوی بوده که امام معصوم یعنی قائم آل محمّد انشا‌الله ظهور کند خوب بفرمائید ببینیم آیا قائم آل محمّد العیاذ بالله آنقدر بیچاره و بی‌اطلاع است که در زمان ظهورش باید بیاید مثلا کتاب کافی و وسائل وافی و امثال آنها را بردارد و ببیند که محمّد بن یحیی‌ها از محمّد بن الحسین‌ها از علی بن نعمانها از سوید القلاها از بشیر الدهانها چه روایت کرده‌اند که بشیر الدهانها از امام معصوم شنیده باشند آن وقت تکلیف خود را بداند و مثلا در آداب قتال وحکم غنایم و شرایط ذمه تکلیف خود را از قول حفص بن غیاث و عمران بن عبدالله و معویه بن عمار بداند؟! آیا شما معتقید که قائم آل محمّد آنقدر بیچاره است؟ در صورتیکه مطابق اخبار و به تصدیق همین ائمه معصومین حضرت قائم افضل از سایر ائمه غیر از امیرالمؤمنین است و باید هم‌چنین باشد زیرا اولا مردم زمان او مسلماً فاضلتر از مردم زمان ائمه هستند و ثانیاً احتیاجات زمان و وسعت و دوام حکومت وی اقتضای این معنی را می‌نماید. در چنین روزی کتاب وافی و کافی و منتهی و جواهر و امثال اینها را باید در رودخانه ریخت و یا در گودالی با کمال احترام دفن کرد.

در چنین روزی احمقی که بخواهد از اینها کسب علوم دین نماید مشمول همان مثلی است که شیخ محمود شبستری گفته :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهی نادان که او خورشید تابان |  | بنور شمع جوید در بیابان |

آری در چنین روزی احتیاج به این حرفها نیست، امام معصوم مؤید بتأییدات آسمانی احتیاج به این حرفها ندارد ولی از کسانیکه هم جهاد در احرام می‌دانند و هم احکام آنرا می‌نویسند این کارها بعید نیست زیرا پاره‌ای از اینان که خود را صاحب فتوی هم می‌دانند بسیاری از احکام را حرام می‌دانند و هم حکم آنرا در رساله‌های خود می‌نویسند. مثلا همین حکم جهاد در بسیاری از رساله‌های فتوائی و کتب فقهی همین صورت را پیدا کرده است اول می‌نویسد جهاد بدون امام معصوم حرام است و بعد وارد شقوق فتوا در حکم آداب جنگ و پخش سم و خدعه در محاربه و تقسیم غنایم وحکم اسرا و عقد امان و گرفتن جزیه و دعوت اسلام می‌شود اینکه فلان چیز حلال و فلان عمل سزا و فلان عمل نارواست!! و البته می‌دانید استخراج و استنباط حکم از میان کتب و مدارک فقهی خیلی زحمتش بیشتر از روایت و جمع‌آوری حدیث است یک نفر فقیه مدتها باید بحث و تنقیب و مطالعه کند در اینکه آیا اسیری که در میدان جنگ گرفته می‌شود باید فدیه دهد یا کشته شود و همچنین سایر مسائل عقد و صلح. کسی به این بنده خدا نمی‌گوید که تو همینکه دانستی که جهاد بدون امام معصوم حرام است دیگر بدنبال‌کردن حکم اسیر و تقسیم غنایم که مربوط به وجوب جهاد است چرا؟ یا مثلا فقهائی نماز جمعه را بدون حضور امام معصوم حرام یا غیرکافی می‌دانند و در اولین مسئله این باب می‌نویسند، ولی بعدا می‌پردازند به آدب و دستوراتی که باید امام انجام دهد چگونه ردا بپوشد، چگونه تکیه بشمشیر یا کمان یا عصا کند، چگونه خطبه بخواند؟! چگونه رکوع و سجود و قرائت بجا آورد؟ بنده خدا! تو که اصل نماز را حرام می‌دانی دیگر چرا وارد این مباحث می‌شوی و وقت خود و دیگران را ضایع می‌کنی، آخر جهاد و نماز جمعه‌ای که بفتوای تو بدون وجود امام معصوم حرام است دیگر پرداختن به آداب و دستور آن چرا؟ زیرا روی این حساب گفتگو از آداب و دستور آن هم اگر حرام نباشد جایز هم نیست برای اینکه تو جهاد بدون امام را مانند اکل لحم میته و لحم خنزیر میدانی! حالا گر کسی آداب خوردن خمر وخوردن گوشت خنزیر را بنویسد و بگوید بفتوای جناب عالی حلال است یا حرام؟! هر چه باشد جایز نیست پس این معنی یعنی چه اینست آن معمای عجیبی که انسان در آن مات می‌ماند که آیا واقعاً غضب خدا ما را گرفته و مسخ کرده است که حتی این چیزها را هم نمی‌فهمیم!

**[قُلْ آَللهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ]** {يونس:59} و اگر می‌نویسی که امام معصوم بیاید و آداب امامت خودرا بداند که در نماز جمعه چگونه رکوع و سجود کند و چگونه خطبه بخواند وامثال اینها آیا امام معصوم می‌آید رساله تو را میخواند و به آن عمل کند؟! اگر چنین فکر می‌کنی باید به کجای تو خندید؟!

حالا که این رساله منتشر می‌شود و ناچار بدست یک عده افراد جاهل متعصب هم می‌رسد غیرتهای وارونه به جوش می‌آید و هر کدام آنچه از تهمت و افترا و دشنام و امثال آن از دستشان برآید کوتاهی نمی‌کنند ودلیل و حجتشان هم همانهاست که تا حالا دیده‌ایم از قبیل: توبهتر می‌فهمی یا فلان و بهمان؟ توکارمند سادة فرهنگی، به توچه چنین و چنان بنویسی، آقایان خودشان بهتر می‌دانند و از این قبیل حرفها.

ولی آقایان، اولا بخدای لایزال قصد اهانت و تحقیر یا تضعیف احدی و چیزی را ندارم مثل من مثل کسی است که عزیزترین اهلش دارد از بین می‌رود و می‌بیند که عده‌ای بنام دوستی جان او را ولو دوستانه از بین برده و می‌برند وبنابراین چنین کس نمی‌تواند صبر کند و جزع و فزع ننماید بلکه دیوانه‌وار فریادش را سر می‌دهد. آنچه من فهمیده‌ام (و البته هر کس بفهم خود مسئول است) دین اسلام را قوی‌ترین دین و عالی‌ترین آئینی است که می‌تواند سعادت عموم بشر را در دو دنیا ضامن و متکفل شود اما نه دینی که نه علم دارد و نه حکومت نه جهاد دارد و نه جمعه نه جماعت و نه اعداد قوا می کند ونه اجرای حدود و فقط اسمی است بی‌مسمی!!

پس سعادت من و گذشتگان و آیندگان من و تمام جهانیان بسته باجرای احکام اسلام است وهر موجودی به سعادت خود علاقه دارد شما اگر ده تومانتان را دزدی ببرد فریادتان به آسمان می‌رسد وهر چه در چنته شما از فحش و ناسزا باشد نثار آن می‌کنید پس چراملامت می‌کنید کسی را که می‌بیند سعادت ابدی هر دو جهانی او را برده و می‌برند. من این‌ها را فهمیده‌ام اگر شما می‌دانید خلاف است بشیوة انسانیت و چنانکه شرط نصحیت است خلاف آنرا به من بفهمانید و مرا قانع کنید که مطلب چنین نیست وگرنه با فحش و تهمت حتی ضرب و قتل این منظور که حاصل نمی‌شود هیچ! بلکه خلاف آن حاصل است.

ثانیاً: من همچون کسی هستم که ببیند صاحب خانه‌ای در خواب است و دشمن بیدادگرد آمده دیوارخانه او را خراب کرده و مال و اموال او را بیغما وحتی زن و بچه او را به اسارت می‌برد، اگر چنین کسی آمد و صاحب خانه را بیدار و خبر کرد و گفت آقا دیوار خانه خراب شده و مال و اموالت بغارت وزن و بچه‌ات به اسارت رفته است این بیچارة دارای غیرت معکوس! عوض آنکه به چاره پردازد و از آنکه وی را از خواب بیدار کرده تشکر کند، رگ غیرت معکوسش به جوش می‌آید و فریاد می‌زند آهای فلان فلان شده نام زن و بچه مرا می‌بری تو چه حق داری نام زن و بچه مرا ببری؟! چرا فلان همسایه این کار را نکرد وتو می‌کنی؟ این کار بتو نمی‌رسد بلکه وظیفة فلان پاسبان است که کلاه چه جور و لباس چه رنگ دارد و بیاید و چنین خبری بدهد، چون پاسبان چنین خبری نداده، خبر دادن تو رسمیت ندارد؟!

آنگاه بپردازد بدشنام‌دادن و ناسزاگفتن به آن شخص بدون آنکه توجه کند که راست می‌گویند یا نه:

به هر صورت ترک جهاد یکی از آن علل بزرگی است که موجب انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمین بلکه باعث گمراهی و محرومیت سعادت جهانیان از نعمت عظیم اسلام است و ترک ان نه تنها باعث ذلت و نکبت است چنانکه امیرالمؤمنین علی در نهج‌البلاغه و غیر فرموده، بلکه موجب از بین رفتن اصل اسلام و خسران دنیا و آخرت است چنانکه مشهود است.

## مضرات ترک جهاد

هر چه هست ترک جهاد مضرات فراوانی دارد که اهمّ آن به شرح ذیل خلاصه می‌شود.

1- جهاد یکی از فرائض بزرگ الهی و رکن اعظم اسلام است و ترک آن مستحق عقوبت و جهنم است واز ترک هر فریضه‌ای به فکر نزدیکتر است.

2- به مفاد آیات کریمة قرآن و به موجب احادیث شریفة اهل بیت علیهم السلام تارک جهاد دچار ذلت و مسکنت و خواری و خفت در دنیا و آخرت خواهد شد.

3- به حکم عقل وتجربه، ملتی که خود را آماده دفاع و مبارزه با دشمنان نکرد به زودی مورد طمع آنها گشته اسیر و ذلیل دشمنان گردیده مال وناموس و جانش ملعبه اعدای خود خواهد شد.

4- خصیصه‌ای که مسلمانان را به عالیترین درجات سیادت و آقائی رسانید جهاد بود پس ترک آن موجب ضد آن خواهد گشت چنانکه هم اکنون مشهود است.

5- فریضه جهاد و مهیا بودن برای آن تولید روح سلحشوری و جوانمردی در افراد مسلمین می‌نماید وبالعکس ترک آن ایجاد جبن و بزدلی و روح رعونت وانوثیت می‌نماید و این حقیقت با اندک توجهی به وضع کنونی دنیا و تاریخ اسلام کالشمس فی رابع النار روشن و مسلم است و برای انقراض یک ملتی همین وضعیت بزدلی و جبونی کافی است.

با مطالعة تاریخ اسلام دیده می‌شود که نه تنها مردان آن در نتیجة آماده ‌بودن برای جانبازی دارای عالیترین مراتب اخلاقی و فضالیل نفسانی بودند بلکه حتی زنان آنها در نتیجة مهیا بودن برای جهاد بر اکثر مردان این عصر فضیلت داشتند و حتی می‌توان گفت سادات مردان زمان بودند و ما شرح شرکت زنان مسلمان را در جهاد با رسول خدا چون ام سلمه و ام سلیم و نسیبه جراحه و دختران بنی‌غفار که 16 نفر بودند و برای مداوای مجروحین و پخت ‌وپز برای سرابازن اسلام تشجیع و تحریض آنان بر جهاد حاضر می‌شدند. در مقالة علل انحطاط مسلمین در شماره ی رونامه وظیفه از روی مدارک معتبر چون سیره ابن هشام و سره حلبی و تاریخ طبری یادآور شدیم.

و همچنین شرکت زنان مسلمان در جنگهای اجنادین و انطاکیه و دمشق، در خلافت ابی‌بکر و عمر و در تحت پرچم خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و یزید بن ابی‌سفیان از کتابهای معتبر مانند کتاب فتوح الشام واقدی و فتوح البلدان بلادری و ناسخ التواری نوشتیم و برای جلوگیری از عذر بهانه ‌جویان و بی‌اطلاعان نظائر آن را در شرکت زنان مسلمان در جنگهای مولای متقیان یادآور گشتیم که مهمترین آنها داستان زنانی است که سوار اسبان شده با پوشیده اسلحه جنگ وتشبه به سربازان سلحشور جنگی عایشه را تا مدینه بدرقه کردند و همچنین داستان شرک بکّاره هلالیه و زرقائ دختر عدی و سوده بنت عماره بن اسد همدانی و عکرشه دختر اطرش بن رواحه و ام ‌الخیر با رقیه دختر حریش بن سراقه وا‌لبراء دختر صفوان و صدها از این زنان شیردل و دشمن شکار که حمل سیف و سنان و تیر و کمان آنها رابتفصیل مذکور داشتیم تا دانسته شود که :

اولا – فاصله‌ها با اسلام بعد بین المشرقین است و زنان را اسلام چگونه تربیت کرده و ما چگونه تربت می کنیم! زنان مسلمان و دختران با ایمان در میان دریای دشمن در کنار برادران مسلمان خود چگونه قادر به حفظ عصمت و ایمان خود بوده در میدان جنگ عرصه را بر دشمن غدار بی‌شمار خود تنگ می‌کردند، و زنان ما در میان چهار دیواری خانه با هزاران وسائل که برای محافظت آنان فراهم می‌کنیم از بر باد رفتن ناموس و جانشان ایمن نیستیم! و بقدری زبون و ناچیزند که از سایة خود رم کرده و در اولین برخورد بر محیط مخالف، خود را از دست می‌دهند و مقدس مآبهای ما برای محبوس‌کردن آنها حجابهای ساختگی غیرحجاب خدا و رسول بسلیقة خود درست می‌کنند و متجددین احمق ما آنها را لخت وعریان کرده بشنای در استخرها و کاباره‌ها می‌کشانند!!

6- آنچه مسلم است دشمنان اسلام در جعل این اخبار که منتهی آرزوهای آنهاست اگر دست نداشته باشند در ترویج و تبلیغ و مهم قلمداد‌ نمودن آنها مسلماً دست داشته و دارند زیرا دیده و دانسته‌اند که مسلمانان به نیروی ایمان و اتحاد و برکت حکم جهاد و اطاعت از حکومت مرکزی به آن همه فتوحات درخشان نائل آمدند و میبایستی بهر قیمت این وسیلة مؤثر را از دست آنها گرفت، چه بهتر از اینکه یک چنین شبهه‌ای در میان آنها ایجاد و یا لااقل ترویج کرد تا بسستی و تنبلی بگرایند وبه آسانی تسلیم دشمنان شوند خصوصاً با که روح صوفیگری و درویشی آمیخته شود در آن صورت است که چشم دشمن روشن و قلبش از فرح گلشن می‌شود و این سیاستی است که هم‌اکنون در کشورهای اسلامی بوسیله ایجاد مذاهب گوناگون دنبال می‌شود: تشویق و تقدیر از صوفیگری و چاپ کتابهای تصوف و عرفان تا جائیکه بیشتر رجال کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران از صوفیان و درویشانند و ایجاد مذهب شیخیه و بابیه وبهائیه و قادیانی که در تمام آنها صحبت از صلح و صفا وعشق و وفاست و مخصوصاً مذهب غلام احمد قادیانی که بنام مهدی موعود تمام آیات جهاد را از قرآن منسوخ ومردود شمرد پر معلوم است که از چه سرچشمه‌ای آب می‌خورد و از چه مرکزی فرمان می‌گیرد وبه نفع چه دولتی تمام می‌شود؟!

کسیکه در آنها شک نماید چون کسی است که در سیاهی شب و سفیدی روز تردید داشته باشد.

7- ترک جهاد موجب شده که در کشورهای اسلامی افراد مسلمان به مقدمات جهاد از قبیل ورزیده‌گی و مشق و تمرین به تیراندازی و آشنائی با اسلحه جدیده و قدیمه کمترین علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و خود را آماده نمی‌‌نمایند سهل است بلکه تا بتوانند از خدمت وظیفه که دولتهای اسلامی به اجرای آن برای حفظ داخلة مملکت اجبار دارند، به هر قیمتی که باشد فرار می‌کنند تا جائیکه مقدسترین و متظاهرترین آنها بدیانت فراری‌ترین آنها از این وظیفه هستند به طوریکه برای فرار از آن بصورت طلبه‌گی یا به اسم آن پناه می‌برند وآنرا وسیلة گریز از انجام خدمت سربازی می‌نایند.

و دولتهای اسلامی که موجب فرمان آیه **[**وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ**...]** {الأنفال:60}مأمورند که عالی‌‌ترین و بهترین و مؤثرترین وسایل جنگی و ادوات و آلات حرب را از تیر و تفنگ و توپ و طیاره و ناو هواپیمابر و بمب‌های اتمی و هیدروژنی و هر سلاحی که از آن بالاتر نباشد در زرّاد خانه‌های خود تهیه کنند و جاسوسان جنگی و هر گونه اسلحه و آلات را در اعلی درجة امکان تا حدی که دشمنان اسلام و خصم مسلمانان همیشه از ایشان مرغوب و هراسناک باشند! ترک حکم جهاد باعث آن شده که امروز ضعیف‌ترین دولتها حتی برای تأمین از اشرار داخلی از حیث مهمات جنگی، دولتهای اسلامی هستند و با اینکه حکم جهاد را منسوخ نموده‌اند معذالک حکم دفاع به قوت خود باقی است وحکم دفاع این است که وقتی خوف استیلای دشمن بر کشورهای اسلامی رود و بیضة اسلام در خطر افتد بر عموم مسلمین از زن و مرد وپیر و جوان واجب است که خود را برای دفاع بهرصورت و قیمتی که باشد آماده کرده و وسائل دفاع و طرد دشمن را بهر کیفیت حاضر نمایند و حتی در تحت پرچم فرمانده فاجر و فاسقی هم که باشد برای حفظ اسلام و کشور اسلامی برای جهاد حاضر شوند و البته لازمه آن این است که قبلاً تمام تجهیزات جنگی را به طوری که بهترین صورت بر دشمن غلبه نمایند تهیه کنند و اگر فرض کنیم که جهاد اسلامی هم بعلت ‌نبودن امام معصوم موقوف باشد ولی حکم دفاع به هیچ بهانه‌ای تعطیل ‌بردار نیست! زیرا قلمرو وسیع اسلامی که از کناره‌های بحر احمر و صحرای آفریقا تا اقیانوس هند و استرالیا و سواحل اوقیانوس اطلس تا کشور چین و اندونزی و بالاخره اکثریت قریب به تمام اراضی آسیا و قسمت زیادی از آفریقا و استرالیا و مقداری از اروپا را شامل است، هرگاه مورد تجاوز دشمن یا طمع آن قرار گیرد بر عموم مسلمانان شرق و غرب عالم واجب است که برای نجات آن نقطه دست بدست هم داده آن را نجات دهند ولی بدبختانه همین زمزمه‌ها وتلقینات عدم وجوب جهاد و پشتیبانی دامنه‌داری که از نواحی مرموزه از آن می‌شود و روح تنبلی و بیماری که در نتیجه این تلقینات بر مسلمانان مستولی است کار بدبختی آنها را به آنجا رسانیده که قلب کشورهای اسلامی یعنی فلسطین و بیت‌المقدس که قبله دوم مسلمانان است مورد تجاوز دولتهای ستمگر قرار گرفته و آشیانه یهود که اعدا عدو اسلام است گردیده و نزدیک یک ملیون مسلمان بازن و بچه در بدر در زیر چادرها و خیمه‌های پاره‌پارة تصدقی دشمنان از خانه و کاشانه خود آواره گردیده‌اند و منتهی ارفاقی که به ایشان شده آن است که اگر سیاست یهود ایجاب نماید صاحبان آناملاک و ضیاع و عقار را که نمونة جنات تجری من تحتهاالانهار است ببرند و در باغها وخانه‌های خودشان به عمله‌گی و کناسی! وادارند و قوت لایموتی به آنها بدهند و هر دم به بهانه‌ای نابودشان نمایند!! آری آیا این حکم دفاعی که تعطیل‌بردار نیست؟! ولی سیاست دشمن به قدری مستولی است که از ده هزار نفر مسلمان یک نفر هم نمی‌داند که اصلا در احکام اسلام چنین حکمی هم هست! زیرا همان سیاست مراقب است که نگذارد چنین سخنی به گوش مسلمانی برسد و بهمین جهت هم با اینکه در سال هزارها کتاب در کشورهای اسلامی در پیرامون مسائل مذهبی چاپ می‌شود وکتاب دعاها و کتاب معجزه‌ها و فضایل و موضوعات امامت و تاریخچه امام و امامزادها و اشعار مدح و منقبت و دیوانها و مقاتل روضه وتعزیه‌ها و مخصوصاً موضوع افضلیت ابوبکر و علی و دعوای بلا انقطاع امامت و تحریک شیعه و سنی به یکدیگر و کتابهائی که آتش جنگ را بین این دو دسته هر دم تیزتر می‌کند، چاپ و نشر و به قیمت ارزان لابد برای تقرب به خدا! بین مردم پخش می‌شود! ولی این بنده ناچیز بی‌تمیز که از عاشقان کتاب بوده ودر جستجوی آن بهر جا تک و پو نموده‌‌ام هنوز کتابی که در موضوع دفاع نوشته شده و مطابق فهم عامه در دسترس مردم گذاشته شده باشد ندیده‌ام و حتی مسئله دفاع را که البته از بزرگترین واجبات اسلامی است در هیچیک از رساله‌های معموله که فقها برای مردم می‌نویسند نیافته‌ام! اینست آن بدبختی و ظلمت عظیمی که بر سرتاسر جهان اسلامی سایه ‌گسترده و حکمفرماست و با جهل و غفلت عجیبی که بر مسلمانان حاکم است معلوم نیست چه وقت این ابر مظلم نادانی از جلوی چشمان بصیرت آنها برداشته خواهد شد وحقیقت نورانی اسلام بچه وسیله بر آنان جلوه‌گر خواهد گشت؟

## از مهمترین واجبات اجتماعی اسلام

در ذیل مسئله جهاد توجه به نکته مهمی لازم است که ذیلا بعرض می‌رسد.

یکی از مهمترین واجبات متروکه که پروردگار عالم بر امت اسلام فرض فرموده است آماده‌نمودن تمام وسایل حیات از تمام علوم و صنایع وحرف است و آنچه در زندگی سعادتمندانه بشری بدان احتیاج افتد چنانکه در قرآن کریم می‌‌فرماید:

(انفال : 60)

«آماده کنید برای ایشان آنچه را می‌توانید از هرگونه نیرو و از رشته‌های اسبان تا بدان وسیله دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید و دشمنان دیگری که شما آنها را ندانسته و نمی‌شناسید ولی خدا آنها را می‌داند وآنچه در راه خدا انفاق می‌نمائید به شما برگردانیده می‌شود ونفع آن عاید خودتان می‌گردد و به شما ظلم نمی‌شود.»

هر چند ظاهر این آیه امر به آماده‌نمودن تجهیزات جنگی و آلات حرب و ضرب است اما در حقیقت امر به آماده‌نمودن تمام چیزهائی است که در زندگی اجتماعی انسانی بدان نیاز افتد تا جائیکه علوم محرمه نیز مانند سحر و تسخیر اجنه و شعبده‌بازی و امثال این گونه علوم که ذاتاً حرام و تعلیم و تعلّم آن موجب تعزیر از جانب حاکم و پیشوای مسلمین است، معذالک به قدر کفایت تا آن حد که مسلمین را در برابر دشمنان خود برتری دهد واجب کفائی است، که اگر در کسب و تهیه آن قصور شود عموم مسلمانان مسئول و معاقب در پیشگاه پروردگار جهان می‌باشند. مثلاً اگر در شهری یا کشوری صدنفر یا ده هزار نفر طبیب لازم باشد واز این عده فقط یک نفر کم باشد بر عموم امت اسلامی یعنی بر فرد فرد آنان واجب است که به تهیه آن یک نفر قیام نایند زیرا این احتیاج است و احتیاج مسلّماً آنان را در برابر دشمن ضعیف و محتاج و ضعیف می‌نمایاند و قصور وتقصیر در این باره حرام است، پس علوم مسلمانان در پیشگاه خداوند برای تهیه همان یک طبیب از ده هزار طبیب مثلاً مسئول و معاقبند و هم‌چنین مهندس و شیمی‌دان، و مستخرج معادن، و متخصص برق، و داروسازی، و حتی خیاط و بزاز وعطار و خلاصه آنچه سعادت جامعه مسلمین را به حد اعلی تأمین و آنان را از دشمنان بی‌نیاز نماید و موجب عزت و احترام و وقار و ایجاد حشمت و عظمت نماید. تا جائیکه در کتاب شریف کافی از حضرت امام محمّدباقر روایت شده که فرمود: **«دخل قوم علی الحسین بن علی علیهما السلام فرأوه مختضباً بالسواد فسألوه عن ذالک فمدّ یده الی لحیته ثم قال : امر رسول الله فی غزاة غزاها ان یختضبوا بالسواد لیقووا به علی المشرکین»**:

می‌فرماید گروهی بر جناب حسین بن علی علیهما السلام وارد شدند دیدند که آن بزرگوار خضاب سیاهی بسته‌اند از جهت آن سؤال کردند آن حضرت دست مبارک به ریش خود کشیده فرمودند : رسول خدا در جنگی که خود مباشر آن بوده امر فرمود که مسلمانان به سیاهی خضاب کنند تا بر دشمنان نرومند شوند.

اسلام از پیروان خود می‌خواهد که در تمام شئون حیات استیلا و تفوق و جمال و حشمت خود را بر دیگران مسلّم دارند.

و قرآن کریم نعمای الهی را بر سبیل منت بر مؤمنین برمی‌شمارد [اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي البَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الأَنْهَارَ] [وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ] {إبراهيم:32/33}

«خداوند كسى است كه آسمانها و زمين را آفريده است و از آسمان آبى فرو فرستاده است، آن گاه با آن براى شما روزى‏اى از [اقسام‏] ميوه‏ها برآورده و كشتى را برايتان رام ساخته است تا به حكم او در دريا روان باشد. و جويباران را براى شما مسخّر گرداند (32) و خورشيد و ماه را كه پيوسته روانند براى شما رام كرد. و شب و روز را [نيز] برايتان مسخّر گرداند»

و می‌فرماید: [أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الأَرْضِ وَالفُلْكَ تَجْرِي فِي البَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ**]** {الحج:65}

«يا نديده‏اى كه خداوند آنچه را كه در زمين است و كشتيها را كه به فرمان او روان‏اند برايتان مسخّر گرداند و آسمان را از آنكه بر زمين افتد- مگر به اجازه او- نگاه مى‏دارد. بى گمان خداوند [نسبت‏] به مردم بخشاينده مهربان است»‏

یعنی خدائی که دریا را مسخر شما کرد تا به فرمان و دستور او کشتی ر آن به گردش درآید تا از فضل خدائی استفاده کنید و شاید شکرگذار شوید، پس خدا مسلمانان را مسلط بر دریا می‌خواهد ودستور کشتی رانی می‌دهد ولی یک نگاه اسف ‌بار بر وضع کنونی مسلمین معلوم می‌دارد که تا چه حد بر دریاها استیلا دارند!! به خوبی می‌دانیم که کشتی‌هائی که از آمریکا و انگلستان وهند و سایر کشورها در پهنة اوقیانوسها سینه دریاها را می‌شکافند بسیار وهزاران هزار است اما برویم و به بینیم از چند هزار آن یکی مال مسلمانهاست؟ برای بدست‌آوردن این حقیقت، خیلی زحمت لازم نیست بلکه همین قدر کافی است که به کارخانه‌های کشتی‌سازی دنیا مراجعه کنیم و ببینیم چقدر آن مال مسلمین است.همین چند روزه بود که یکی از ناو هواپیمابرهای آمریکا که مشغول ساختمان آن بودند و بیش از سه هزار کارگر و مهندس در آن مشغول کار بودند آتش گرفت و از بین رفت ولی قدرت کشتی‌رانی این دولت درمقابل این خسارت مثل آن است که یک کوزه از کارخانه کوزه‌گری بشکند!!

از جملة نعمت‌هائی که خداوند متعال در قرآن مجید بر مردم منت می‌گذارد نعمت فلزات و آهن است که می‌فرماید :

(حدید : 25)

«و آهن پديد آورديم كه در آن [مايه‏] جنگ و ستيز و [نيز] بهره‏هايى براى مردم است»‏

باید دید آیا این همه اسباب و آلاتی که از آهن می‌سازند از قبیل کشتی، اتومبیل، طیاره، قطار راه‌آهن، مصالح ساختمانی، و هزارها و میلونها انواع آن آیا از این همه آلات که هم در جنگ و هم در صلح بکار می‌روند هزار یک آنرا مسلمانان می‌سازند یا لااقل هزار یک آن که در کار خانه‌های دیگران ساخته می‌شود متعلق به مسلمانان است؟!

با یک توجه مختصری به کشورهای اروپا و آمریکا و کارخانه‌های عظیم و غول‌پیکر آنها وجوش و خروشی که در آن کارخانه‌ها است مثل آن که این ایاترا خداوند تنها برای آنها فرستاده است!

اینک می‌رویم سراغ زراعت : شما آیات شریفه قرآن را ملاحظه کنید می‌فرماید: [وَالأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ] {الرَّحمن:10} بعد نعمت‌هائی که از زمین برای مردم خارج می‌شود بر سبیل منت می‌شمارد در سوره النحل آیة 10 و 11 می‌فرماید:

(نحل : 10/11)

«و كسى است كه از آسمان برايتان آبى فرو فرستاده كه از آن [آب‏] آشاميدنى‏اى است و از آن [آب جنگل‏] درختانى است كه در آنجا [حيوان‏] مى‏چرانيد(10) با آن برايتان كشت و زيتون و [درختان‏] خرما و انگور و از همه نوع ميوه‏ها مى‏روياند. به راستى در اين [امر] براى گروهى كه انديشه مى‏كنند مايه عبرت است»‏

و در سوره الواقعه و سایر سور قرآنی آن اندازه در این باره تأکید فرموده که بهتر از آن متصور نیست واصولا مأموریت بشر را برای آبادانی زمین می‌داند که :

[هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا] {هود:61}

«او شما را از زمين پديد آورد و شما را در آن به آباد كردن گمارد»

او است که شما را از این زمین ایجاد فرموده و آبادانی در آن را از شما خواسته حالا نگاهی به ممالک اسلامی کنید و ببینید در بلاد اسلامی چقدر از زمینها هنوز بهحالت بکر باقی مانده تا جائی که شاهنشاه یکی از این کشورها درکتابی که راجع به خدمات خود وستایش وطنش نوشته: می‌نویسد که یکصدم کشور من زراعت می‌شود! کار بدبختی این کشورها از حیث امر زراعت به حدی رسیده که حتی گوشت و سیب ‌زمینی ونخود و سبزی و کوجه آنهم از کشورهای آمریکا و غیره وارد می‌شود!! همچنین گوسفند و گاو و مرغ و الاغ و ...!

موضوع نفت در کشورهای اسلامی مووضوع مهمی است که نباید از آن غافل ماند این ماده سیاه و عفن! که گردش و حرکت دنیای تمدن را بر عهده گرفته است و مانند خون در شریانهای تمدن دنیا جاری است خیلی بیشتر از نصف آن از بلاد اسلامی بدست می‌آید(70%) و کارخانه‌های عظیم و عجیب ضایع ملت‌ها را می‌گرداند اما در حقیقت مسلمانها بهره‌ای از آن ندارند و تمام درآمد آن نصیب بیگانگان و دشمنان اسلام است تا جائیکه به طوریکه چند روز قبل در روزنامه‌ها نوشتند حقوق یک خدمتگزار بهداری مسجد سلیمان ماهیانه پانزده هزار تومان است و مهندسی و مخصصین تا ماهیانه هفت‌صد هزار تومان!! حقوق می‌برند! غیر سایر مزایای دیگر، و بهره‌ای که به مالکین این اراضی زرخیز می‌دهند چیزی نیست وضع دلخراش کارگرهای حصیرآباد برای شاهد کافی است و در واقع مثل آن مانند قطعه الماسی است که در دست کودکی باشد و با چند خرما از دست او بیرون آورند و البته از داستان نفت آبادان کم و بیش مطلعیم! حالا آن جزئی هم که از درآمد آن می‌دهند غالباً صرف اشیاء به بنجل و تجملی می‌شود، یا هزار فامیل صرف عیش و نوش درکاباره‌ها و هتل‌ها صد و پنجاه تومان و قیمت دو بطری ویسکی پانصد تومان و شام شش نفر هشتصد و پنجاه تومان و کلاه کاغذی به پنجاه تومان رسید!! و مشتری آنها از هزار فامیل بودند.

در موضوع تجارت دیگر چیزی نمی‌گوئیم زیرا از سایر شؤون حیاتمان ارزش آن هم معلوم است آیا اینهاست آن آماده‌گیها که خدا ما را امر فرموده که آن قدر قوا تهیه کنیم که دشمنان همواره از مادر وحشت باشند؟!! روح صوفیکری و درویش منشی بیش از همه چیز در ما حکومت می‌کند ودشمن زیرک هم به انواع وسایل آن را تقویت می‌نماید. قرآن ما را دعوت به علم و هنر و جهاد وقدرت و آبادانی زمین و صنعت می‌نماید و نشاط حیات را می‌افزاید ولی روح صوفیگری، بی‌اعتنائی به این قبیل مسائل و تسلیم به مرگ قبل از مرگ و ذلت و نکبت را توصیه می‌نماید و اتفاقاً پیشرفت هم با صوفیگری است.

## انهدام یک رکن مهم اسلام، ترک جمعه است

در میان علل مهمه‌ای که برای انحطاط مسلمین می‌توان شمرد یکی از بزرگترین‌ آن‌ها، ترک نماز جمعه است.

شارع مقدس اسلام که شالودة یک اجتماع سعادتمند انسانی را در عالیترین اساس، طرح و بنیان می‌ریخت چون اصل و ریشه سعادت آدمی در اجتماعی و اتفاق است، برای تحصیل این منظور احکام و فرائضی در شریعت مطهرة خود مقرر کرد که افراد وآحاد امت زود به زود یکدیگر را ملاقات و روح اجتماع و اتحاد رد آنان سرایت نماید و با تعاونومظاهرت یکدیگر به انجام امور مهمی که تأمین سعات دینی ودنیوی آنان را می‌نماید، توقیق یابند، به همین نظر نمازهای پنجگانه فرائض یومیه را متحسب مؤکد فرمود که به جماعت بگذارند و برای این کار مکانهای عمومی به نام مساجد بنیاد نهاد تا اهل هر محل در اوقات صلوه بدان روی آرند و در ضمن انجام فرائض از اوضاع احوال یکدیگر مطلع کردند و در مشکلات زندگی یار و غمگسار هم باشند و چون معمولاً نمازها اعم از یومیه و عیدی نو جمعه توسط فرماندار هر شهری که بر طبق مقررات اسلام از عادلترین و عالمترین آن شهر است بصورت جماعت ادا می‌شود لذا فرماندار و مأمورین دولتی به آسانترین صورت می‌توانند دستورات اوامر دولت را که چون مربوط به مصالح مسلمین است و تاتلی تلو فرمان خدا و رسول می‌باشد، به مردم ابلاغ نمایند.

و از آنجائیکه ممکن است گرفتاری و مشاغل روزمره حیات به همه کس مجال و فرصت آن ندهد که در تمام نمازها توفیق جماعت یعنی حضور در اجتماعی که مصالح دنیا و آخرت مسلمین در آن حل و فصل می‌شود، بیابد، لذا حضور در جماعت نمازهای یومیه را مستحب اما مؤکد کرده است و چون ممکن است که افرادی لاابالی بوده اهمیتی به عظمت و ارزش جماعت یومیه ندهند لذا با وجوب نماز جمعه واجب فرمود که در هر هفته هر مسلمانی لااقل یک مرتبه حتماً درک اجتماع و حضور در جماعت مسلمین را دریابد و آنچه در ظرف هفته نتوانسته است از اخبار دنیا و جریان اوضاع که خواه ناخواه بستگی به حیات فردی و اجتماعی مسلمانان دارد اطلاع حاصل کند در روز جمعه به وسیله خطبه‌ای که حتماً از مطلعترین و علاقمندترین مسلمانان آن شهر به اوضاع واحوال است و با داشتن حکومت اسلامی که شرح آن گذشت فرماندار یا رئیس شهربانی شهر است، مطلع گردد و چون در نماز جمعه باید مسلمانان از تمام اطراف آن محل در شعاع دو فرسخ یعنی مردم چهار فرسخ در چهار فرسخ در یک نقطه حاضر شوند لذا تمام مردم شهر، مگر آنها که مستثنایند مانند زن و پیر و کور و لنگ و مسافر و کودک و امثال آن، در این اجتماع عظیم و میتنگ بزرگ مذهبی حضور یابند و در آن ساعت که اذان جمعه داده می‌شود به موجب فرمان**[**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللهِ وَذَرُوا البَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**]** {الجمعة:9} کسب و خرید و فروش بر عموم مسلمین حرام گشته وهمه باید بسوی نماز جمعه بشتابند منظره‌ای عجیب آمیخته با بهت و جلال پدی می‌آید که هر فردی که صاحب روح زنده باشد به شعف و وجد در می‌آید و با نشاط و شوق مفرط به سوی مسجد می‌شتابد آنگاه امام جماعت با کیفیت خاصی ملبس ببرد سفید و متکی به شمشر به منبر خطبه برمی‌آید و با حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر بزرگوار پایه‌گزار این شریعت جاوید به موعظه و نصیحت مسلمین می‌پردازد و به خلاصه اخبار وجریان ما وقع آنچه در یک هفته گذشته است از حوادث، نیا بسمع مستمعین یعنی نمازگذارانی که وجوباً ساکت و سرتاپا گوشند می‌رساند و سپس اندک مکثی کرده می‌نشیند تا هم خود را برای انجام وظیفه بعد یعنی تعیین تکلیف ووظیفه حاضرین آماده کند و هم سخنانی که گفته درنفوس مستمعمین اثر عمیق نماید سپس برخواسته دستورات لازم را در قبأل حوادث گذشته و جاری یادآور می‌شود آنگاه به انجام دو رکعت نماز جمعه پرداخته پس از اتمام آن مسلمانان به موجب فرمان **[**فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] {الجمعة:10}پراکنده گشته هر کدام دنبال شغل و کار خود و به عبارت قرآن در جستجوی فضل خدا برمی‌آیند.

و نیز در سال دو مرتبه در عیدین وجوباً برای نماز اجتماع می‌نمایند که فواید آن بر احدی مخفی نیست و شاید به توفیق خدا ما آن را در جای دیگر یادآور شویم. خوب ملتی که دارای چنین دستوری است که امروزه در روی زمین هیچ امتی جز امت اسلام به توفیق آن دست نمی‌یابد و با میلیونها تومان هزینه، بعشری از اعشار آن موفق نمی‌شود که روح اتحاد واتفاق در مردم دمد وآنان را برای مصلحت عمومی هر چقدر هم مهم باشد گردآوردو معالم و معارف دینی و مصالح دنیائی را به آنان بشناساند. در این دین مبین به اسانی به آنصورت حاصل می‌شود ولی افسوس که شبهات بی‌اساسی که اصلا پایه و مایه‌ای ندارد مانع این همه خیرات و برکات گردیده تا جائیکه پاره‌ای آنرا چون جهاد و حکومت حرام گرفته‌اند و چون در این باره در اصل رساله (الجمعه) که این رساله مختصر، مقدمه آن است به قدر کافی توضیح داه شده و آن شبهات واهیه را که مانند خاکستر است همچون بادی تند از میان برداشته **[**مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ**]** {إبراهيم:18} لذا وارد آن موضوع نشده و حواله این شبهه‌کنندگان را به تیغ برهنة بیان و حجت قاطعه برهان علامه بزرگوار آیت‌الله بزرگ امام الخالصی واگذار می‌کنیم و چون سخن در فواید اجتماع و وسائلی است که شریعت مطهره برای این کیمیای سعاد تهیه و فرض فرموده است باید در اینجا اشاره‌ای نیز به فواید نماز عیدین یعنی دو عید فطر واضحی که شارع مقدس در دین مبین خود مقرر فرموده است، نمود و از تفاوت و تمایزی که عید اسلامی با عید گبران (نوروز) دارد مقایسه بین حق و باطل کرد. ما در جراید این کشور هر وقت فرصت و مجالی دست داده به مناسبت ایام نوروز، این تفاوت و تمایز را تفصیلاً یادآور شده‌ایم و در اینجا به اختصار آن می‌پردازیم.

از غروب شب عید یعنی بعد از نماز مغرب و عشا و نماز صبح و تعقیب نماز عیدین بر عموم مسلمانان فردً و جمعاً واجب است که مترنم به این ذکر شریف شوند: **«الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر ولله الحمد علی ما هدانا اوله الشکر علی ما هدانا»** و پس از طلوع آفتاب و پرداخت زکوه فطره در روز عید فطر بأقربا وخویشان و همسایگان فقیر، یا قربانی در روز عید اضحی و تقسیم آن به فقرا حالت اجتماع برای انجام نماز عید با امام وقت وکسی که شایستگی امامت این نماز را دارد که البته در حکومت اسلامی غالباً فرماندار عادل یا رئیس شهربانی است در شهرستانها و شخص حاکم در پایتخت، به سوی مصلی که در بیرون شهر و بیابان است روی می‌آورند در حالیکه آستینها را بالا زده و ساقهای شلوار را تا نزدیک زانو رو مالیده و عمامه بر سر گذاشته و تحت الحنک آویخته با پای برهنه تکبیرگویان با جلال و جبروتی خاص به طرف مصلی روان می‌شوند و در آنجا که هیچ علامت و آثاری از خودنمائی و ثروت و تجمل به چشم یکدیگر کشیدن نیست، روی ریگ و خاک بیابان تمام مسلمانان حاضر از غنی و فقیر و وضیع و شریف برادر وار پهلوی یکدیگر ایستاده با چهره و جان رو به درگاه قادر منان آورده نماز عید را به جماعت با کیفیت مخصوص خود به جا می‌آورند آنگاه پس از ختم نماز امام بطرز مخصوصی ایستاده خطبه و موعظه را آغاز و وظایف مسلمین را در قبال رویدادها و حوادث جهان گوشزد و آنانرا به نام خدا و بر سبیل تکالیف دینی به انجام اموری که موجب صلاح دین و دنیای مسلمین است دعوت و ترغیب و تشویق می‌کند. پرواضح است که از چنین منظره و چنین مجلسی جز خیر و صلاح و عزت و عظمت و اتّحاد و اخوّت برنمی‌آید.

حالا این وضع را مقایسه کنید با عید مجوسان که در آن تجمل و اسراف و تعیین و تشخص و خودنمائی حکومت می‌کند و اغنیا سعی دارن به انواع تجملات و تبذیرات و اسرافها بر یکدیگر رقابت جویند خانه‌ها و کاخها و اثاث البیت‌ها و قالی‌ها و مبل‌ها و پرده‌ها و انواع و اقسام زینت‌ها و زیورها و لباسهای خود را به چشم دستان و آشنایان خود بکشند و بدین وسیله حس حسادت و تنافس یکدیگر را تحریک کنند تا ثروتها و پولها و مالها صرف امور غیرلازم و تجملات زائده و بیهوده گردد و برای تأمین این قبیل تشریفات دستها باختلاس و ارتشا و دزدیها و ناموس فروشیها و هزاران از این قبیل فجایع کشوده شود و فقرا را نسبت به خود خشمگین و غضبناک و مهیای انتقام نمایند و در نتیجه هر کدام به قدر قوّت خود تحت تأثیر این تحریکات برای خرابی کشور و نابودی یکدیگر بکوشند.

آن عید مسلمانان است و این عید مجوسان! و آثار و نتایج آداب هر یک، خود به زبان حال از حق و باطل خود می‌گویند. بعد از اجتماع جمعه و عیدین که برای سکنة هر شهر و دهی در هفته‌ها و ماهها صورت می‌گیرد الامهم یک اجتماع مهم و متینگ بزرگ سالیانه دیگر بنام حج دارد که خود یکی ازمؤثرترین وسایل وحدت و اتفاق است و آن عبارت است از اجتماع زبده‌ترین افراد اسلامی، زیرا کسانیکه بوسائل مشروع، ثروتمند می‌شوند مسلماً افرادی هستند که در نتیجه هوش و ذوق فوق ‌العاده بوسیلة ابتکار هنری و اختراع صنعتی توانسته‌اند ثورتی تهیه کرده و دارای قدرت و استطاعت شوند تا راه خانه خدا را در پیش گرفته در سرزمین وحی ومحظ الهام و مهبط ملائکه و قبلة مسلمین حاضر شده با برادران همانند خود برای عزت و شوکت اسلام و رفع حوائج مسلمین تبادل نظر نمایند و هرگاه دولت واحد اسلامی داشته باشند در این موقع نمایندة دولت بنام امیرالحاج یاخود حاکم اسلام شخصاً در موقف حشور دارد و در روز عید اضحی در صحرای منی درحالیکه در محل بلندی بر افراد مسلمین وحاجیان مشرف است سیاست اجتماعی و انتظامی مسلمین را یادآور شده وظایف دینی و دنیائی آنان را در آن سرزمین پر نو به آن دلهای پاک و نورانی که از روی کمال خلوص حاضر شده‌اند یادآور شده مشکلات مالی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی جامعه مسلمین را با افراد فهمیده و زبدة اسلام در میان می‌گذارد و آنان را به وظایف مقدس خود دعوت می‌نماید و با تبادل ‌نظر با آنان بر مشکلات موجوده فائق و جریان امور را با حسن وجه تا سال دیگر برقرار می‌کند. اینست خلاصه آنچه اسلام از جمعه و عیدین و حج از مسلمین می‌خواهد حال اگر این برکات در میان مسلمین نیست چنانکه گفتیم آب از منبع جهل و غفلت مسلمین و شبهه ‌افکنی وسواسان و تأیید دشمنان می‌خورد و ربطی به اسلام ندارد.

## یک رکن مهم دیگر از ارکن دین

یکی دیگر از ارکان دین ویکستون محکم از بنیان شریعت حضرت خاتم‌النبیین الطاهرین امر به معروف ونهی از منکر است که در آیات شریفه قرآن به مرّات به آن امر و بکرّات بدان تأکید شده و قصور و تقصیر در انجام این فریضه شریف موجب انهدام اساس و تخریب بنیان شریعت مطهره است و آن عبارتست از امرکردن و یاری ‌نمودن به اجرای هر یک از احکام الهی و عموم اموری که در آن خیر دنیا و آخرت مسلمانان است و نهی از تمام محرمات الهیه و جمیع کارهائی که در آن ضرر دنیا و آخرت جامعه و افراد مسلمین است و این کار بر عموم مسلمانان به وجوب کفائی واجب است و پرواضح است که مسلمانی می‌تواند بدین امر مهم اقدام نمایدکه خود به معروفیت آن امر و منکریت آن نهی بصیر وبینا و عالم و دانا باشد پس همچنانکه در اول این رساله یادآور شدیم هر مسلمانی قبل از هر چیز باید به معارف حقه و معالم دینی خود عالم و آشنا شود و آنگاه برای اجرای احکام و توسیع معالم دین کمر همت بندد و هر جا که ببیند به حریم آن امر یا قریب به آن نهی تجاوزی می‌شود با بهترین وسیله به جلوگیری پردازد. بدیهی است که حکومت اسلامی خود عده‌ای تربیت شده وعلاقمند باری این کار برمی‌گمارد که آنها بر حسب اصطلاح عرف، مأمورین آگاهی و پاسبان نامیده می‌شوند که مأمورند مردم را از ارتکاب مناهی نهی و به اوامر الهی وادار نمایندو این یک امر واجب شرعی برای حکومت اسلامیست که : [وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ المُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ] لکن با این وصف وجوب آن از فرد فرد مسلمانان ساقط نمی‌شود، زیرا از یک طرف ممکن است محتسبین و مأمورین موظف همه جا، نباشد و نتوانند در تمام موارد به این وظیفه بزرگ رسیدگی و مراقبت نمایند و از طرف دیگر خود این وضع که عموم مسلمانان راحتی دخالت در رسیدگی و کمک به کارهای خوب و جلوگیری از کارهای بد باشد، مأمورین را علاوه بر کمک، مراقب ومدّعی هستند فلذا ناچار مأموری در کار خود قصور و تقصیرنخواهند کرد و بالنتیجه همواره محیط اسلامی از شر و فساد خالی و به خیر خوبی آکنده است و با ادامه و جریان این اوضاع محیطی به وجود ی‌اید که منتها آرزوی فلاسفه و حکمائی است که مدینه فاضله در عالم خیال و تصور می‌سازند ولی بدان دست نمی‌یابند، وجوب کفائی‌بودن امر به معروف و نهی از منکر بدین صورت تحقق می‌پذیرد که هرگاه مسلمانی دید معروفی معطل و یا منکری صورت وقوع می‌پذیرد اگر خود قادر است فردا بدان کار قیام و اگر احتیاج به کمک دارد به مؤمنین دیگر اعلام می‌دارد تا به قدر کفایت بوی بپیوندند و بر مسلمانان دیگر واجب است که به قدر کفایت دعوت او را اجابت نمایند تا آن معروف بجریان افتد و آن منکر موقوف شود زیرا خداوند متعال می‌فرماید :

**[**وَتَعَاوَنُوا عَلَى البِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الإِثْمِ وَالعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ العِقَابِ**]** {المائدة:2}

«و بر نيكوكارى و پرهيزگارى با همديگر همكارى كنيد و بر گناه و ستم همكارى مكنيد و از خدا پروا بداريد، بى گمان خداوند سخت كيفر است‏»

مثلا دیده می‌شود که مریضی در حال هلاکت یا میتی مدفون نشده است شخص مسلمان اگر خود قادر است بدان کار قیام و اگرنه از مسلمانان استمداد می‌نماید تا به قدر کفایت بدان معروف اقدام شود و اگر فرضاً شارب خمری یا سلطان جائری مرتکب فسق و جوری ‌شود یک نفر مسلمان اگر می‌تواند از آن جلوگیری می‌کند و اگرنه از مسلمین برای جلوگیری آن منکر دعوت می‌کند و مسلمین وجوباً با او را اجابت می‌نمایند تا حدی که قدرت بر نهی آن منکر یابند و قس علی هذا ... و اگر کوتاهی شود تمام مسلمانان معاقب و مسئول خواهند بود علاوه بر آن که مستوجب غضب پروردگار و دخول در نارند در همین جهان تبعات و نکباتی دارد که اخبار بی‌شمار از رسول مختار و ائمه اطهار علیهم السلام بدان ناطق است.

حضرت رضا در حدیث شریف کافی می‌فرماید :

**«لتأمرون بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیستعملن علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلایستجاب لهم»** البته باید امر به معروف و نهی از منکر نمائید وگرنه بدترین شماها بر شما مسلط می‌شود آنگاه هر چه خوبان شما دعا کنند برای ایشان مستجاب نمی‌شود و نیز در همان کتاب شریف از حضرت امام محمّدباقر در حدیثی طولانی روایت شده که فرمود :

**«ان الامر بالعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمة بهاتقام الفرائض هنالک یتم غضب‌الله عزوجل فیعمّهم بعقابه فیهلک الابرار فی دارالاشرار والصغار فی دارالکبار ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فریضة عظیمة به تقام الفرایض»** که خلاصه حدیث شریف آن است که امر به معروف و نهی از منکر و فریض بزرگی هستند که بدانها فرایض الهیه برپا می‌شود و اگر در آن کوتاهی شود غضب خدا شامل عموم مردم می‌شود و در نتیجه نیکان در دست بدان گرفتار می‌گردند امر به معروف و نهی از منکر طریقه انبیائ و رویة صلحاء است... .

البته بیشتر مسئولیت این کار متوجه علماء و کسانی است که خود را به عنوان دانایان دین در مردم گنجانیده‌اند چنانکه در خطبه امیرالمؤمنین می‌فرماید:

**«فحمدالله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانه انما هلک من کان قبلکم حیث عملوا من المعاصی و لم ینهاهم الربانیون و الاحبار عن ذالک»** می‌فرماید: کسانی که قبل از شما بودند از آن جهت هلاک شدند که به معصیت پرداختند و علمای دینی و دانشمندان مذهبی آنانرا از این کار نهی نکردند.

و جناب سیدالشهداء علیه آلاف التحیة و الثنادر حدیث منقوله در کتاب مستطاب تحف‌العقول تصریحاً گناه فسق و فجور و اشاعة ظلم و جور را بگردان دانشمندان و علمای هر قوم می‌گذارد آنجا که می‌فرماید :

**«اعتبروا ایها الناس بما وعظا الله اولیائه من سوء ثنائة علی الاحبار اذ یقول [**لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**]** {المائدة:63} **و انما عاب الله ذالک علیه لانهم کانوا یرون من الظلمة المنکر و الفساد فلاینهونهم عن ذالک رغبة فیما کانوا ینالون منهم و رهبة مما یحذرون و انه یقول فلاتخشوا الناس و اخشونی»** در جمله می‌فرماید: ای مردم اعتبار گیرید بدانچه خدا اولیای خود را وعظ می‌نماید از بدگوئی‌هائی که بر دانشمندان دینی می‌کند آنجا که می‌فرماید: چرا آخوندها و علمای دین آنان را از گفتار گناه و خوردن حرام نهی نمی‌نمایند واقعاً بدکاری است آنچه می‌کنند. و فقط بدین جهت خدا بر ایشان عیب گرفته که آنان از ستمکاران منکر و فساد را می‌بینند ولی آنان را از اینکار نهی نمی‌کنند به جهت طمع و علاقه‌ای که به خیرهائیکه از ایشان دریافت می‌دارند (از حقوق و هدایا وانعامها) وترس از آنچه از آن بیم دارند و حال اینکه خدا می‌فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید ... آنگاه به شرح امر به معروف ونهی از منکر می‌پردازد و نتایج سودمند آن را بیان می‌فرماید که باید به آن کتاب شریف رجوع نمود، ما بسی متأسفیم که بواسطه تنگی مجال نمی‌توانیم آن گفتار را تماماً در این صفحات به نظر شما برسانیم تا ببینید منشأ خرابی از کجاست! و امیرالمؤمنین نیز در نهج‌البلاغه می‌فرماید: **«لعن الله الامرین بالمعروف التارکین له و الناهین عن المنکر العاملین»** به خدا لعنت کند آنهائی را که امر به معروف می‌کنند ولی خود تارک آن معروفند و نهی از منکر می‌نمایند ولی خود بدان منکر عاملند!

در اینجا باید یادآور شد که یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر آن است که خطری جانی یا مالی که تحمل آن فوق‌ العاده باشد متوجه آمر و ناهی نگردد اما همینکه بیم چنین خوفی رود سقوط آن از فردی که خطر متوجه آن است ساقط می‌شود البته این درجائی است که آن معروف، و منکر، منکر، شناخته شود اما در جائی که کار به آن حد رسد که معروف معروف منکر و منکر معروف! گردد در چنین صورت بر مرد مسلمان دانا به حقیقت یپش آمد خطر و احتمال ضرر مانع یا بهانه از برای عدم قیام به احیاء سنت و اماتة بدعت نمی‌شود بلکه باید تا جان در تن و رمق در بدن دارد برای میرانیدن بدعت و زنده‌کردن سنت پایداری نماید.

## معنی غلط تقیه

یکی از شبهاتی که در این مورد دستاویز تنبلان و مستمسک بزدلان است آن است که پای تقیه را به میان آورده و از وظالف شرعی و وجدانی خود خودداری می‌نمایند غافل از آنکه تقیه را در شریعت اسلام محلی مخصوص و مقامی دیگر است. فرض تقیه که از مختصات مذهب شیعه است دارای مصلحتی بزرگ و حکمتی بس عالی است و آن اینست که ائمه معصومین همواره شیعیان خود را بمماشات و مدار او کتمان مخالفت با عامه و خلفای وقت امر می‌فرمودند و راضی نبودند که شیعیان در فروع احکام که اندک اختلاقی با مسلمانان دیگر دارند و خلفای جور همین را بهانه برای ریختن خون آنان بلکه موجب تضییق و فشار بر حضرات ائمه می‌کردند، وسیله شوند تا بهانه بدست امرای جور و خلافی بنی‌امیه و بنی‌عباس دهند درنظر شارع اسلام وضوگرفتن از مرفق تا سر انگشتن یا بالعکس، آن قدر مهم نیست که در سر اختلاف آن خونها ریخته شود وموجب تفرّق و تشتت اجتماع مسلمین گردد، و بستن دست در نماز یا بازگذاشتن آن چندان ارزش نداردکه به جهت آن دست دشمنان دین و کفار به طرف مسلمین دراز شود، به همین جهت است که در بیش از صد حدیثی که در باب تقیه در کتاب وسائل الشیعه و کافی و وافی وامثال آن وارده شده اکثر یا تمام آن در خصوص مماشات با مخالفان و بر حذرداشتن از اختلاف بین مسلمانان است و افسوس که ما نمی‌توانیم تمام آن احادیث یا برخی از آن را در اینجا برای خوانندگان بیاوریم تا بدانند نظر عالی بزرگان دین که مستند به وحی از حضرت رب‌العالمین استناظر بچه حکمت و مصلحتی است و معذالک عجب در اینست که در همان احادیث شریفه اجازه سکوت وتسلیم در برخی از احکام داده نشده است.

چنانکه در کتاب وسائل الشیعه از زراره روایت است که به حضرت صادق عرضکرم که در مسح دو موزه (در وضو) تقیه است؟ فرمود**: «ثلاثة لااتقی فیهن احداً شرب المسکر و مسح الخفین و متعة الحج»** و در حدیث دیگر می‌فرماید: **«والتقیة فی کل شیء الا النبیذ و مسح الخفین»** که معلوم می‌شود که در شرب نبیذ که سنیان آنرا حلال و شیعه حرام می‌داند و مسح روی موزه و متعه حج تقیه را دستور نمی‌فرمودند در جائی که حتی سب ائمه را در مقام تقیه جایز می‌شمردند!! چنانکه روایاتی در این باره از امیرالمؤمنین وارد شده که در آن بسب خود از باب تقیه اجازه فرمودند! و حضرت صادق در حدیث شریف کافی از محمّد بن مروان روایت می‌کند که حضرت صادق فرمود! ما منع میثم رحمه الله من من التقیة فوالله لقد علم ان هذا الایة نزلت فی عمال و اصحابه الامن اکره و قلبه مطمئن بالایمان در حالیکه می‌دانیم میثم تمار را عبیدالله زیاد امر به سبّ علی و برائت از آن جناب نمود.

بهرصورت این امر به تقیه فقط برای حفظ وحدت مسلمین و نظر به باقی‌ماندن عزت مسلمانان است زیرا مسلمان بهرکاری از این قبیل اجازه دارد جز ذلیل و خوار‌نمودن خود.

حالا این امر به این حکمت و مصلحت را ضعیف‌الایمانهای بهانه‌جو روپوشی برای ضعف ایمان و بهانه‌ای برای فرار از تکلیف امر به معروف و نهی از منکر قرار داده نه تنها در مقابل بدران و مستکبران به امر بزرگ و واجب مهم امر به معروف و نهی از منکر نمی‌پردازند بلکه بای خاطر عوام و در دست داشتن این گروه کالانعام نیز از گفتن حق و امر به معروف ونی از منکر خوددای می‌کنند و برخی از اینان آن وقت رگ غیرتشان به جوش و قلب بی‌وجدانشان در خروش می‌آیدکه ریش یک مرد دهاتی را کوتاه و یا صورت یک زن درمانده بی‌پناهی را باز ببیند! در صورتی که هزاران منکر که خدا در برابر او وعده صریح آتش داده نه تنها از جباران بلکه از رفقا و یاران خود می‌بیند، ولی شیطان یا جهل اورا به بهانه تقیه از انجام امر به معروف باز می‌دارد! مثلا شما در هر شهرستانی در ماه محرم و صفر هزاران منکر از کسانی که به نام عزاداری مرتکب می‌شوند از زدن طبل و سنج و پوشیدن مرد، لباس زن و شبیه‌های تهوّع‌آور و آوازه‌خوانی و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه می‌بینید و امروزه تقریباً بر اکثر مردم روشن است که این اعمال مستهجن بوده و موجب سخریه و استهزاء دشمن می‌شود ولی بسیاری از این حامیان دین وحافظین شریعت سید المرسلین برای نهی و جلوگیری از آن قیام نکرده حتی در رساله‌های عملیه خود از ذکر فتوای خودداری می‌کنند و همچنین سالهاست که درویشان و قلندران و معرکه‌گیران هر کدام در گوشه‌ای بساط پهن کرده و اعمالی به بنام دین مرتکب می‌شوند که چهره عقل از شرم آب و دل مؤمن عارف از تأثر کباب می‌شود ولی از میان این همه مبلغین و معلمین که خود را ناشر احکام اسلام و مبین قوانین خیرالانام می‌دانند حتی یکی اینان را از این عمل زشت و دروغهای شاخدار که بر خدا و رسول می‌بندند و تعلیم شرک و کفر می‌کنند نهی نکرد و حتی لااقل در بالای منبر نگفت تا طبقه عوام بازار آنان را گرم نکنند، چرا؟ شاید برای اینکه عوام را به دنیا آید و این دکان بر رونق خود بیفزاید!

آری تقیه که یکی از احکام گرانقدر اسلام است امروز صورتی گرفته که مشمول فرموده حسن مثنّی فرزند امام حسن مجتبی است که ابن عساکر در ص 165 تاریخ خود آورده است که به یکی از روافض فرمود : **(والله لئن امکننا لله منکم لنقطعن ایدیکم و ارجلکم**) به خدا قسم اگر خدا به ما مجال دهد و بر شما مسلط کند دست و پای شماها را قطع می‌کنیم مردی به آن جناب گفت چرا از ایشان توبه را نمی‌پذیری فرمود ما با آنها از شما داناتریم اینان مردمانیند که اگر بخواهد طرف خود را تصدیق می‌کنند و اگر بخواهند تکذیب می‌کنند! و می‌پندارند که در تقیه، این رویه بر ایشان درست و رواست، وای بر تو! تقیه بابی است که مسلمان وقتی که بدان مضطر شد و از صاحب سلطنتی ترسید رخصتی است که به آن صاحب سلطنت غیر از آنچه در دل دارد آشکار کند تا بدین وسیله از ذمّه الهی دفاع نماید و باب فضل نیست و فضیلتی ندارد که هر که هرچه خواهد آنرا به تقیه نسبت دهد، بلکه فضیلت در قیام به امر خدا و گفتار حق است به خدا سوگند تقیه تا آن حد نمی‌رسد که بنده‌ای از بندگان خدا را گمراه کند) یعنی هر عمل زشتی دیدلای سبیل بگذارد تا جائیکه منکر معروف و معروف منکر گردد چنانکه امروز شده اگر نگفتن حق و لای سبیل پنهان‌کردن هر منکر جایز بود چرا ائمه معصومین و انبیای مرسلین و عبادالله صالحین همواره با ستمکاران و فاسقان و جباران زمان خود در کشمکش و نزاع بودند و محبوس و مقتول شدند؟ برای آنها نیز آسان بود که این حربه را استعمال و الی الابد در ترفّه احوال و مصون از نکال باشند یکی از احادیثی که درباره علمای این امت از حضرت ختمی مرتبت شرف صدور یافته حدیث علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل است باید دید انبیای بنی‌اسرائیل چه می‌کردند جز مجادله با جباران و مخاصمه با ستمکاران چون موسی و عیسی و حزقیل و جرجیس تا جائیکه آنانرا بردارها کرده و در دیگها می‌جوشانیدند و معذالک از ابلاغ فرمان خدا خودداری نکردند درباره جرجیس گفته‌اند که پادشاه جباروقت، چندین مرتبه بدن شریفش را با شانه‌های آهنین گوشت برداشت و ریز ریز کرد و یحیی مظلوم داستانش مشهور است معذالک از گفتن حق خودداری نکردند پس وجه تشبیه علمای امت به انبیای بنی‌اسرائیل جز این نیست که علمای حقیقی این امت نیز در ابلاغ رسالت آسمانی اسلام به جانیان چنین‌اند، وگرنه در دستگاه خدا گزاف نیست که عزیز بی‌جهت درست کند و به ادّعای مفت به کس چیزی دهد.

## امداد مظلوم و سرکوبی ظالم از مقررات اسلام است

یکی از فرائض شریعت اسلام امداد مظلوم و عدم تمکین به ظالم است که متأسفانه مدتهاست در امت اسلام متروک و مهجور مانده به طوریکه امروز آنرا هیچکس از وظایف دینی خود نمی‌داند و تسلیم بر ستمگران و واگذاشتن مظلومان در دست ظالمان یکی از کارهای عادی است به طوری که اگر کسی در این امور دخالت کند او را ناراحت و فضول و اگر سکوت کند مرد سنگین و معقول می‌دانند!! در حالیکه پروردگار عالم در چند آیه قرآن سلمانان را بر انتصار و دادخواهی ترغیب و تشویق و از تسلیم بر ظلم و ستمگری توبیخ و برحذر داشته است در سوره الشعرا آیه 227 در صفات مؤمنین می‌فرماید :

(شعراء : 227)

«مؤمنان کسانید که چون مظلوم واقع شدند دادخواهی می‌کنند.»

و در سوره الشوری نیز بعد از ذکر صفات مؤمنین می‌فرماید :

(شوری : 39)

«مؤمنان کسانید که همینکه به ایشان ستم رسید دادخواهی می‌کنند.»

پس تسلیم به ظلم از ایمان خارج بوده و منظلم در ردیف مؤمنین نیست بلکه باید او را جزو فساق و کفار شمرد مسلمان نه تنها باید از خود دفع ظلم نماید بلکه باید مظلومان را از دست ستمکاران نجات دهد زیرا بعثت انبیا نیز برای همین منظور بوده، چنانکه حضرت موسی کلیم به فرعون می‌فرماید: [فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ] {طه:47} و نعمت‌های باری تعالی که در قرآن شریف شمرده**[**يَسُومُونَكُمْ سُوءَ العَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ**]**{الأعراف:141} و نعمت رسالت ختمی مرتبت**[**وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ**]** {آل عمران:103} بیشتر همین نظر است وصیت پیغمبر بزرگوار که در کتاب کافی از سکونی روایت شده از حضرت امام محمّد باقر که فرمود: «**قال رسول الله من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه لیس بمسلم**» رسول خدا فرمود: هر مسلمانی بشنود که مردی (خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان) فریاد می‌زند که ای مسلمانان (به فریادم رسید) و آن را اجابت نکند مسلمان نیست! و نیز حضرت صادق فرمود: «**قال رسول الله عونک الضعیف من افضل الصدقة**»کمک ‌کردن تو بناتوان از فاضلترین صدقات است و حضرت امیرالمؤمنین فرمود: **قال رسول الله «من ردعن قوم من المسلمین عادیة او ناراً وجبت له الخیر»**

کسیکه از گروهی از مسلمانان شرو ستمی را یا آتشی را رد کند بهشت او را واجب می‌شود.

و در نهج‌البلاغه در فرمان مبارک امیرالمؤمنین به مالک اشتر می‌فرماید**: «فانی سمعت رسول الله یقول فی غیر موطن لن تقدس امة لایؤخذ للضعیف منها حقه من القوی غیرمتمیتع»**

رسول خدا در موارد متعدده فرمود! امتی که حق ضعیف آن امت از قوی بدون ملاحظه گرفته نشود هرگز روی پاکی و نیکی نبیند و در وصیت خود به حسین می‌فرماید: **«وکنا للظالم خصماً و للمظلوم عونا»** همواره با ستمگر دشمن بوده و یار و مددکار مظلوم باشید وحدیثی که عامه وخاصه به صحت آن متفقند که رسول خدا فرمود : «**ان الناس اذا رأوا للظالم فلم یأخذوا علی یدیه اوشک ان یعمهم الله بعذاب من عنده**»

یعنی مردم همینکه ظالم را دیدند و جلوی او را نگرفتند بسا باشد که خدا همه آنها را به عذابی از جانب خود مبتلی سازد اینها دستورات شرع مبین است که اندک قصوری در آن موجب ویرانی خانة دین و پریشانی و پراکندگی مسلمین می‌شود، ولی تقیه غلط یعنی بزدلی و بی‌ایمانی کار را به جائی کشیده که هر روزه‌ هزاران جنابت از هر رذل و پست و بی‌شرفی دیده می‌شود ولی نفس از عالی و دانی برنمی‌آید و بهانه هم در نزد آنانکه می‌دانند لا بدتقیه بی‌پیر است!!.

# اصیل‌ترین علل انحطاط و ذلت مسلمین تعطیل حدود الهی است

می‌توان گفت اصیل ترین علل انحطاط مسلمانان وذلت و نکبت آنان تعطیل حدود الهی است که به جهت نداشتن حکومت شرعی و شبهه‌های واهی موقوف و معطل مانده است.

در انسان و هر حیوانی برای ادامة حیات غرایز و قوای مخصوصی بودیعه نهاده شده که اگر انسان آن قوا را تحت تربیت قانون عادلانه‌ای تعدیل و تربیت کند حیات سعادتمندانه‌ای را حائز خواهد گشت و اگر آنها رایله و رها کند که به مقتضای خود هر چه خواهند بکنند در اندک مدتی شیرازه اجتماع انسانی از هم گسیخته و مبدل به بدترین زندگانی وحشیت و بربریت خواهد شد و موجب قطع حرث و نسل گشته به زودی نسل انسانی منقرض و نابود می‌گردد.

شریعت مقدسه اسلام برای تأمین حوائج آن غرایز و قوی، و هم ‌چنین برای تعدیل و تربیت آن، مقرراتی وضع کرده و به مرحله اجرا درآورده است که مادامی که اجرا می‌شد واکنون هم در هر نقطه‌ای اجرا شود زندگی فاضله‌ای نصیب آن اجتماع نموده و می‌نماید و از روزی که موقوف و تعطیل شده هیچ قانون و مقرراتی نتوانسته است جانشین آن شود.

این قانون و مقررات را حدود الهی نامیده است و کسانیکه از آن تقصیر و تجاوز نمایند ظالم خوانده که **[**وَمَنْ حُدُودَ اللهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**]** {البقرة:229} **– و [**وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ**]** {الطَّلاق:1}

این حدود عبارتند از مجازات دنیائی کسانیکه مرتکب اموری می‌شوند که در عرف تمام ملل متمدنه عالم گناه وموجب فساد و پریشانی اجتماع است، مثلاً زنا و سرقت و دشنام ‌دادن در میان تمام ملت‌ها حتی وحشیان، عمل زشت و نفرت ‌آور است و برای جلوگیری آن هر ملتی طرقی را پیشنهاد و قوانینی وضع کرده‌اند اما شریعت مطهره مؤثرترین و مفیدترین و قاطعترین وسیله را با حدود خود مهیا و وضع نموده است چنانکه مثلا برای زانی و زانیه هرگاه محصن و محصنه باشند رجم و هرگاه چنین نباشند ضرب صد تازیانه و برای قتل عمدی قتل و برای سرقت با شرایطش بریدن دست و حتی برای دشنام‌های ناموسی و قذف زنان محصنه هشتاد تازیانه و برای لواط، زدن گردن یا انداختن از محل بلند، یا سوزانیدن در آتش، و برای کسانیکه موجب ارعاب مردمند نفی بلد و برای مفسدین فی‌الارض مقررات شدیدتر وضع کرده است که در کتب فقهی ذکر شه و تعداد وتفصیل آن‌ ها را در این مختصر مجال نیست.

پرواضح است که اگر این حدود چنانکه خداوند متعال مقرر فرموده در هر جامعه‌ای اجرا شود آن جامعه هر چقدر هم فاسد باشد در اندک مدتی مطهر و منزّه گشته و از افات این قبیل مفاسد مأمون می‌شود و حیات مطمئن ومحیط امنی بوجود می‌آید که در آن محیط هرگونه استعداد لایقی می‌تواند به نشو و نما بپردازد و خود و دیگران را از قوای مودوعه در وجود خود در اصلاح و خدمت به جامعه بهره‌ ور سازد. مثلاً هر گاه آن چنانکه شرع مطهر در نظر گرفته و به موضوع ناموسی اهمیت داده تا جائکیه دشنامی که از روی تهمت داده شود مرتکب آن وقتی که نتوانست بوسیله چهار شاهد عادل، مورد دشنام خود را ثابت نماید باید هشتاد تازیانه به خورد و از پاره‌ای از حقوق اجتماعی محروم شود**[**وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ**]** {النور:4}بدیهی است در چنین محیطی هرگز زبان به دشنام گشوده نمی‌شود و جلو بسیاری از مفاسد از قبیل دشمنی و جرح و ضرب و قتل که مقدمه آن دشنام است گرفته می‌شود ووقتی که زانی به بیند با ارتکاب این جرم در معرض رجم و سنگسارشدن در حضور مسلمانان و به وسیلة آنان قرار می‌گیرد! آنان زنا را هر چند با وجیه‌ترین دختران حوا باشد مرتکب نمی‌شود و یا دزدی که یقین داشته باشد که با ارتکاب این عمل دستش را می‌بریدند حریم خود و خانواده‌اش را ننگین می‌کند هرگز حتی در صورت شدیدترین احتیاج مرتکب نمی‌گردد و قس علی ذالک.

اینک برکاتی که اجرای حدود الهی دارد از زبان بنیادگزار شریعت و اهل بیت و عترت او بشنوید در کتاب شریف محاسن برقی از سدیر از حضرت امام محمّدباقر صلوات الله علیه روایت شده که فرمود :

**«حد یقام فی الارض از کی من مطر اربعین لیلة و ایامها»**

می‌فرماید که حدی که در روی زمین بر پا (اجرا) شود نموّش بیشتر و برکتش افزون‌تر از باران چهل شبانه ‌روز است.

و حضرت موسی بن جعفر در تفسیر آیة شریفة یحی‌الارض بعد موتها فرمود:

**«لیس یحییها بالقطر ولکن یبعث الله رجالا فیحیون العدل فتحیی الارض لاحیاء العدل و لاقامة الحدفیه انفع فی الارض من القطر اربعین صباحاً»**

فرمود مقصود این نیست که خدا به وسیلة باران زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند بلکه مقصود آن است که خدا رجالی را برمی‌انگیزد تا عدالت را زنده کنند آنگاه زمین به زنده شدن عدالت زنده می‌شود و اقامة یک حد در زمین نافعتر است در زمین از اینکه چهل روز باران ببارد.

سکونی از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود : رسول خدا می‌فرمود :

**«اقامة حد خیر من مطر اربعین صباحا»** و نیز رسول خدا فرمود **: «ساعة امام عادل افضل من عبادة سبعین سنة و حدیقام فی الارض افضل من مطر اربعین صباحاً»** رسول خدا عدالت پیشوای عادل سیاسی اسلام را افضل از عبادت هفتاد سال برای اقامة حدود الهی می‌شمارد و امّت نادان او در موضوع امام عادل به گمراهی و ضلالت عجیبی گرفتار است.

تعطیل حدود الهی دشمنی و ضدیت با پروردگار عالمیان و تولید خرابی و فساد در جهان است و علاوه بر تهدیدانی که در آیات شریفة قرآن شده رسول خدا به صراحت آن را از قول خدا دشمنی با خدا می‌داند.

صالح بن میثم از پدرش در حدیث طویل روایت می‌کند که زنی خدمت امیرالمؤمنین آمد و نزد آن حضرت تا چهار مرتبه اقرار به زنای خود نمود امیرالمؤمنین سر مبارک به طرف آسمان بلند نموده عرض کرد: «**اللهم قد ثبت علیها اربع شهادات وانت قد قلت لنبیک فیما اخبرته عن دینک، یا محمد من عطل حداً من حدودی فقد عادنی و طب بذالک مضادتی**»

عرض می‌کند : خدایا با چهار مرتبه شهادت (که این زن بر زنای خود اقرار) حد بر او ثابت شد و توالی خدا! به پیغمبر خود در آنچه از دین خود بوی خبر می‌دادی فرمود: ای محمّد هر کس حدی را از حدود من معطل دارد در حقیقت با من دشمنی کرده و بدین وسیله ضدیت ومخالفت مرا خواستار شده! خدائیکه در تمام موجودات عالم بر حسب اقتضای فطرت آنها طبایع و غرایزی مقرر فرمود که مقتضای آن، مدت خود را به پایان برند، در آدمی که به نعمت عقل و اختیار مرزوق است بوسیلة برگزیدگان خود مقرراتی وضع نمود تا حیات خود را سعادتمند نمایند و به خیر دنیا و آخرت نائل آیند و آن عبارت از همین حدودی است که در شرع مطهر اسلام مقرر فرموده و تجاوز از آن را کفر و ظلم دانسته است.

جای منتهای تعجب و سزای کمال بدبختی است که مسلمانان ابداً به آن مقررات اعتنائی ندارند وحتی اکثریت تام آنان به کلی از مقررات وحدود الهی بی‌خبرند و نمی‌دانند که مثلا حد قذف محصنه و دشنام‌دادن، دست کم هشتاد تازیانه است! با این وصف و چنانکه معلوم و مشهور است در کشورهای اسلامی دشنام وتهمت زنا و زنازادگی از تمام کشورهای جهان بیشتر است، همچنین قتل و سرقت و ضرب و جرح و بینا موسی و صدها فجایع دیگر و باز جای بسیار شگفتی است که این مردم آلوده به هزاران معصیت اسلامی و بعید از تعالیم دینی، خود را مسلمان و عزیز در دانة پروردگار عالمیان می‌دانند.

من نمی‌دانم اسم بی‌مسمی و لفظ بی‌معنی چه فائده‌ای دارد و از شیر بی‌دم و و سر و اشکم چه برمی‌آید؟!

خدایا به مسلمانان دلی دانا و چشمی بینا مرحمت فرما تا به معالم دین تو آشنا و به عیوب بی‌شمار خود واقف و بینا کردند! احکامی را که حتی یک ساعت غفلت از اجرای آن موجب تولید هزارگونه فساد در جامعه می‌شود به خیالی موهوم در این مدت مدید در گرو وجود امام معصوم گزارده‌اند یعنی تعلیق به حال نمودند! آمان از این جهالت!

## یکی از موجبات ترقی ملت اسلام که ترک آن علت انحطاط شده

در شریعت مطهره اسلامی آداب و سنن و شرایع و احکامی وضع شده که علاوه بر آنکه در صدر اولیه موجب آن همه ترقیات حیرت‌انگیز مسلمین گشت اکنون نیز با گذشت روزگاران و طی چهارده قرن مسلم گشته است که آن قوانین ابدی بود و در تحول روزگاران قابل دوام و تغییرناپذیراست، از آن جمله این است که به سنت طبیعت وبه گواهی عقل و فطرت سرتا سر کرة ارض و نقاط معموره عالم مال عموم سکنه زمین است که والارض وضعها اللنام وکسی را نمی‌رسد که بدون جهت یا با اصول ساختگی جبارانه، خود را مالک نقطه یا نقاطی بداند مگر موجب قانون الهی و قانون خدا نیز کسانی را مالک می‌شناسد که دارای صفات ایمان یا تحت ‌ذمه آنان باشند و از آنجائیکه تمام حیوانات و جانداران و انسان باید در روی این زمین که محدود و نقاط معموره‌اش معدود است زندگی کرده و حوائج حیاتی خود را برآورند در شریعت اسلامی مقرر شده که کسی مالک اصلی هر زمین نباشد و کرة معموره در اختیار تمام مسکنه آن بوده زیر پرچم اسلام زندگانی کنند و فقط کسانی که به اجازه امام یعنی حاکم منتخب به دستور اسلام مشغول کشت وعمران و آبادی زمین می‌شوند و فقط حق تصرف و دخالت در امر کشت و زرع دارند و باید درآمد آن طبق مقررات شرع صرف مصالح مسلمین از هر حیث شود و البته در اراضی معموره نقاطی مستثنی گشته‌اند که نسبت به اراضی مزبور بسیار ناچیزند توضیح این مدعی: آنکه بر طبق قوانین شریعت مطهره هر زمینی که عنوه مفتوح و در تصرف مسلمانان درآید عموم مسلمین از وقت تصرف عنوه آن تا قیام یوم الدین مالک آن می‌شوند و منحصر به فاتحین نیست یعنی تمام مسلمانان در هر نقطه از شرق و غرب عالم باشند و اطفال و ذراری آنها تا یوم ینفخ فی الصور، مالک آن اراضی بوده و کسی حق ندارد که اختصاصاً مالک زمینی باشد و چون غالب ممالکی که امروز در تصرف مسلمانان است تماماً مگر اندکی بوسیله شمشیر مسلمانان فتح و تصرف‌شده پس عموم سکنة مسلمان آن در تمام نقاط آن مالکند یعنی در آمد آن متعلق به تمام مسلمین است و فقط کسانی مباشر امر زراعت وعمران آن می‌شوند که به دستور و اجازه پیشوای سیاسی اسلام بدان قیام نمایند و به هر اندازه از درآمد و بهرة آن از نصف و ثلث و ربع آنچه صلاح مسلمین در آن باشد که با حاکم قرار نموده باشند بهره می‌برند و بقیه را تسلیم خزانة بیت المال مسلمین می‌نمایند تا در مصالح عامة عموم مسلمین مصرف شود و مادامیکه این دسته از زارعین و آباد‌کننندگان اراضی به عمران آن اقدام می‌نمایند حق اولویت با آنهاست و حاکم را نمی‌رسد که بدون جهت از دست آنها گرفته به دیگری واگذارد اما همینکه در آبادانی آن قصور و تقصیر کردند بلافاصله حاکم از دست آنان منتزع نموده بلایقتر وامی‌گذارد بدیهی است با اجرای این دستور مالکین چندین دهات و مزارع بزرگ ششدانگی که خود را مالک املاکی به وسعت کشور سویس دانسته (مانند باتما نقلیج که چند سال قبل در مجلس شورای ملی این ادعا را نمود) و اطلاع و دخالتی در امر زراعت نداشته باشند پیدا نمی‌شود و این وضع فئودالیته و ملوک الطوایفی که اکنون در کشورهای اسلامی و غیراسلامی است اصلا وقوع نخواهد یافت زیرا تمام آن، خلاف شرع ومالکیت آنها علی‌رغم ادعائی که می‌نمایند که (اسلام حافظ مالکیت است) اصلا مخالف و ضد شرع است، سند مدعای ما آیات شریفه قرآن **و**[أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الأَرْضِ]{الحج:65}[وَالأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ]{الرَّحمن:10}[وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**]** {الأنبياء:105}

و سنت رسول خدا و سیرة مسلمین صدر اول در کشورهای مفتوح العنوة و احادیث شریفه وارده از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین چون حدیث شریف «**الارض لله و لمن عمرها**» و غیره است اما نظر به اینکه یکّه‌شناسان نمی‌توانند تشخیص بین خطا و صواب دهند این مسئله را از بهترین کتب فقهی شیعه و از مشهورترین و بزرگترین فقهای متأخر مرحوم شیخ جعفر بن خضر نجفی معروف به کاشف الغطاء از روی کتاب کشف‌الغطاء آن بزرگوار عباراتی به مطالعه خوانندگان می‌گذاریم.

مرحوم شیخ جعفر در باب جهاد واحکام اراضی پس از شرح مفصلی از انواع غنایم و اراضی می‌فرماید: **«الارض المفتوحه بالقهر و الغلبة کارض سواد الکوفه و ما ماثلها والحکم فیها انتهاء للمسلمین کافة اهل الحق منهم و کذا اهل الباطل... »**

می‌فرماید اراضی که به قهر و غلبه مسلمانان فتح شده باشد مانند سواد کوفه و آنچه مانند آن است و خوشبختانه تمام اراضی اسلامی جز معدودی کمتر از شماره انگشت، مثل کوفه است حکم اسلام این است که آن اراضی ملل همه مسلمانهاست خواه اهل حق (شیعه) باشند خواه اهل باطل (غیرشیعه) بعد می‌فرماید: «**لایختص منها واحد یستوی فیها ذکورهم و انثهم »** این زمینها اختصاص به هیچیک از مسلمین ندارد که ادعای مالکیت اختصاصی نیست ودر آن ذکور و اناث مساویند یعنی مانند ارث نیست که  **«للذکر مثل حظ الانثیین»** جاری شود. سپس می‌فرماید : **«ینقطع فیه ملک من مات و یجدد لمن هو آت»** کسیکه مرد مالکیت او منقطع می‌شود یعنی میراث نیست که به فرزندان او برسد و برای کسیسکه بعداً بدنیال می اید این مالکیت تجدید می‌شود.

آنگاه می‌نویسد جز اینکه این حکم مخصوص است به زمینی که در حال فتح آباد زنده باشد اما اگر همین زمین که در هنگام فتح آباد بود بعداً خراب و جزو اراضی موات گردید حکم موات بر آن جاری نمی‌شود که هر کس آن را آباد کند حال خودش باشد برای اینکه سبق ملکیت مسلمانان در آن هست وهیچکس نمی‌تواند آن را به مالکیت اختصاصی خود در آورد جز املاکی که تصرف در آن است مانند خانه‌های نشینی و بستانها و نحو آن که آنها مال متصرف است مادامیکه آثار تصرف در آن است می‌توان آن را خرید و فروخت و داخل در وصایا و اوقاف عامه کرد یعنی مدرسه و مسجد و کاروانسرا و از این قبیل موقوفات نمود اما همینکه آثار تصرف زایل شد یعنی آن خانه و حمام و بستان ویران شد حکمش برمی گردد به حال اول یعنی ملک عموم مسلمین است و حق اختصاصی آن از بین می‌رود. اما تصرف در اراضی مفتوح عنوه بعنوان زراعت واجاره برای زراعت، مرجع آن حاکم و پیشوای مسلمین است که آنرا به هر کسی که بخواهد ولایق بداند با مراعات مصالح مسلمانان می‌دهد ودرآمد آن را صرف مصالح عمومی می‌نماید... و اما هر چه از این قبیل اراضی که پیش از فتح موات بوده آن مال ولی امر است و جز به اذن وی تصرف در آن جایز نیست).

برای اینکه شبهه‌افکنان نگویند که این حکم مخصوص اراضی سواد است می‌فرماید: **«ان ما کان فی ایدی المسلمین من الارضی العربیة والعجمیة و الهندیه ویرها وجری علیها خراج اموالهم و استقرت علیها ایدیهم محکوم علیها یحکم المفتوحة عنوة ... »** می‌فرماید هر چه در دست مسلمانان از اراضی است خواه اراضی عرب باشد یا عجم یا هند و غیر آن تمام اینها که مورد خراجند محکوم به همان حکم اراضی مفتوحة عنوة هستند و بعد می‌نویسد:

**«والحکم فیها انها تصرف نمائها فیما به صلاح المسلمین سواء فتحت بسیوف اهل الحق من المسلمین او اهل البالطل فی زمن الحضور او الغیبة»** حکم این زمینها یعنی زمینهای عرب وعجم و هند و دیلم هر چه هست آن است که آنچه نموّ کند و فائده دهد باید مصرف صلاح مسلمانان شود خواه به شمشیر اهل حق فتح شده باشد و خواه به شمشیر اهل باطل (چون محمود غزنوی و امثال آنان) خواه در زمان حضور معصوم باشد یا در زمان غیبت که تمام آنها حکمش یکی است، آری این حکم اراضی کشورهای اسلامی است و شما تنها از همین یک مسئله که می‌بینید به چه صورت درآمده می‌توانید بیشتر احکام اسلام را قیاس بگیرید که صاحبان اغراض به چه صورتی درآورده‌اند! با این حکم تمام اراضی زراعتی مال عموم مسلمین است یعنی نفع آن باید عاید عموم شود وکسی حق دخالت درامر زراعت آن دارد که اولا – با اجازه و تصویب حکومت اسلامی باشد و ثانیاً – در عمران و آبادی آن حداکثر کوشش را نماید، و با تمام این وصف مالک شمرده نمی‌شود وحق خریدو فروش و قف وارث ندارد مگر کسی در زمینهائی به امر حاکم بنائی نموده باشد وحق اختصاصی نسبت به آن بنا پیدا کرده باشد که فقط آن حق را می‌تواند به دیگری به یکی از صور بیع و شراء و وقف وهبه وارث واگذارد و دیگر هیچ!!

این قانون ابدی الهی است که در آن رعایت منتهای عدالت ومصلحت شده است، اما بدبختانه می‌بینیم که به چه صورت درآمده و از همین ناحیه چقدر فساد و ذلت و مشقت و نگون بختی عائد مسلمانان گردیده است که هیچ محاسبی نمی‌تواند خسارت آن را به حساب درآورد!!

# کیفیت نامشروع وقف در کشورهای اسلامی یکی از عوامل انحطاط است

در بحث از اراضی مفتوح العنوة گذشت که هیچکس حق ندارد چنین املاکی را خریدو فروش وحتی وقف کند و فی‌ الجمله به حکمت این حکم اشاره شد، زیرا زمین را پروردگار عالم، مکان و محل اعاشة بنی‌آدم و تمام جانوران قرار داده و هر موجودی حق دارد برای ادامة حیات خود از آن به نحو مشروع استفاده و ارتزاق کند و عقل و شرع و وجدان حکم می‌کند که در انحصار عدة معدودی نباشد که در آن به میل واردة خود هر کاری که بخواهند برخلاف مصلحت دیگران انجام دهند. اگر بنا باشد زمین در انحصار مالکیت عده معدودی باشد دیگران چه بکنند؟! آیا می‌توان باور کرد و قبولاند که مردم و موجودات دیگر طفیلی این آقایان مالکین و عزیزان بی‌جهت باشند؟! چه چیزی آنان را بر افراد بی‌شمار دیگر امتیاز داده است؟! اساساً همین موضوع مالکیت اختصاصی بی‌حد و حصر است که در میان تمام ملت‌ها و دولت‌ها از ابتدای تاریخ هزاران مفاسد گوناگون به بارآورد که کمترین اثر و کوچکترین مظهر آن موضوع بردگی بنی‌آدم است! چرا باید دو نفر فرزند آدم بکی بنده ودیگری آقا باشد مگر نه اینکه این فرد بنده هم به اندازه همان فرد آقا شکم و بدن واحتیاجات طبیعی دارد و باید آن را از همین زمینکه خدا دربارة آن می‌فرماید [جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً] {البقرة:22} تأمین کند ولی آن را ستمگری، با حیله‌های مخصوص، به خود اختصاص داده و دیگران را محتاج خود کرده است! اسلام که نوری است الهی و برای روشنی دیده عقلها و رفع ظلمت و مظالم آمده باید آدمی را از ذلت عبودیت دیگران نجات و بعبادت خدای یگانه رهبری کند و اولین راه این است که طرق اتخاذ عبودیت غیرخدا را مسدود نماید و آن در درجه اول این است که دست ستمکاران را از تصرف این سفرة عام کوتاه کند لذا زمین را بین تمام مسلمین مشترک نموده و همه افراد را بدان شرکت داده و برای اینکه در تقسیم آنعدالت رعایت شود اختیار آنرا بدست امام عادل و عالم با تقوای منتخب از مؤمنین سپرده تا بر طبق مصلحت مسلمین با آن عمل نماید لیئوت کل ذبحق حقه.

از میان تمام کشورهای پهناور اسلامی که شامل اکثر قاره کبیر آسیا و مقدار مهم آفریقا و استرالیا و سایر نقاط است تنها یکی دو نقطه از این حکم عظیم مستنثی هستند که بزرگتر از همه مدینه است زیرا بر طبق قانون مقدس اسلام هر نقطه‌ای که مردم آنبه طوع و رغبت و بدون استعمال شمشیر مسلمان شوند املاکشان در دست خودشان بوده و مسلمانان حق ندارند آن را از ایشان منتزع کرده و تصرف نمایند و بر طبق تواریخ معتبر و نقل صحیح، مدینه منوره وشاید بحرین و یمن از این قبیل باشند و بقیة نقاط معموره عالم از شام گرفته تا عراق و ایران و هند و چین افغانستان وسایر ممالک اسلامی حتی مکه معظمه تماماً مفتوح عنوه هستند و ملک عموم مسلمین از تاریخ فتح تا انقراض عالم است وهیچکس حق ندارد در آن ادعای مالکیت نماید، بخرد، بفروشد، یا وقف کند یا ارث گذارد جز آنچه قبلا یادآور شدیم.

پس هرگونه معامله حتی وقف در این اراضی ممنوع است. و چنان که در حکمت آن گفتیم:

اولاً: زمین مال عموم است وکسی حق دخالت در املاک عمومی ندارد، هر کس هر چه باشد یک نفر است یک نفر انسان هر قدر لایق و مهم باشد فقط حق دارد تا زنده است و تا حدی که می‌تواند بخورد، بیاشامد، تمتع ببرد، ولی بعد از خود به دیگری واگذارد که او نیز تمتع و بهره خود را ببرد نه اینکه بوسیلة وقف و امثال آن بعد از خود زمین را اسیر و به قول معروف حبس با وقف کند.

ثانیاً – یک نفر هر چقدر هم دارای فکر روشن و مغز نورانی باشد حق ندارد که مردم اعصار بعد از خود را به تبعیت و پیروی از نقشه و فکر خود مجبور نماید وزمینی را که پروردگار عالم برای اعاشة جمیع فرزندان آدم خلق فرموده محبوس کرده عقل و فکر و اراده و هوای و هوس خود را بر آن حاکم نماید تا حتی بعد از مرگ او هم آن زمین بر طبق فکر واراده وهوای و هوس او اداره شود و پس از اینکه مرد واز این جهان رفت هنوز افکار پوسیده وکهنه‌اش بر مقدرات میلیونها مردم که شاید اکثراً از او فهمیده‌تر و لایقتر باشند حاکم باشد؟!. این را هیچ عقل و وجدانی اجازه نمی‌دهد خصوصاً هرگاه دقت شود در بسیاری از موقوفات این کشورها مخصوصاً در ایران که اکثراً برخلاف نظر شرع و مصلحت مسلمین است مثلا می‌بینیم فلان مزارع و دهات شش‌دانگی که تأمین سعادت هزارها خانواده را می‌کند ملایقنعلی وقف کرده برای بقعه و بارگاه وخادم وقاری فلان امامزاده‌ای که در خواب دیده شده و بر فرض اینکه آن امامزاده واقعی هم باشد به کدام مجوز شرعی و روی چه مصلحت عمومی باید اکثر مردم به فقر وفلاکت بگذارنند وصدها از این امامزاده‌های واقعی زنده مؤمن و مسلمان که به نان شب محتاجند در سختی و عسرت به سر برند تا جوانهایشان خدای‌ناکرده تن بدزدی و بی‌شرفی دهند و دخترهای شان از فرط استیصال تن به فحشا و زنا واگذارند، ولی فلان امامزاده راست یا دروغ که هزار سال بر او گذشته و خاک و استخوانی بیش نیست چندین ده و مزرعه وقف بقعه و بارگاه وخادم و قاریش کنند!؟!

ما در بحث آتیه خود عدم مشروعیت این عمل را از روی سنت و احادیث متواتره از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین ثابت می‌کنیم و در اینجا فقط سخن مادر وقف املاکی است که اگر دقت شود بطور یقین بیش از ربع نقاط معموره این سرزمین، وقف است وآن چنانکه گفتیم علاوه بر عدم مشروعیت وقف در اراضی مفتوح العنوه، اساساً خود این گونه وقفها خلاف شرع است هر چند در ملک اختصاصی باشد.

و در نتیجه می‌بینیم که غالب اراضی وقفی در اثر عدم دلسوزی خصوصاً اکنون که بازیچه غرض‌ورزی اشخاص و دکان نان ادارات اوقاف شده تماماً رو به ویرانی نهاده بطوریکه در هر دهی که زمین وقفی باشد معمولا در اثر خرابی یک دهم قیمت و ارش زمینهای مشابه خود را ندارد و روز به روز و به ویرانی است و این خود ضرر بزرگی است که متوجه جامعه می‌شود و حالا چنان فرض گیریم که از این زمینهای وقفی به جای سنبل گندم شمش طلا سبز شود! فائده آن چه خواهد بود؟! مقداری خشت و گلت که بر صحن و سرای امامزاده افزوده شود و اضافه‌شدن تعدادی مفتخور بنام خادم وقاری و روضه‌خوان وامثال آن! شاید کسانی بگویند موضوع وقف یک موضوعی است که در احکام شرع عنوانی دارد و ائمه معصومین هم موقوفاتی داشته‌اند در جواب می‌گوئیم: صحیح است که طبق نقل اخبار پاره‌ای از ائمه دارای موقوفاتی بوده‌اند امّا!

اولا – اوقاف امیرالمؤمنین و ائمه معصومین غالباً در مدینه واطراف آن بوده و چنانکه گفتیم مدینه از اراضی مفتوحه عنوه نیست لذا وقف آن به عکس این اراضی منع شرعی ندارد.

ثانیاً – مصرف وقفی که ائمه تعیین نموده‌اند اکثراً وقف بر اولاد و ذریه خودشان می‌باشد و این گونه وقفها که فائده آن عمومی و متصرف آن تا قیام بلاتغییر است خیلی تفاوت دارد با مصرف این گونه وقفهائیکه ما دیده و می‌بینیم که اگر نباشد خیلی بهتر است.

ثالثاً – همان وقف‌کردن ائمه معصومین هم مدینه منوره را که امکان آن داشت که به ملکیت اختصاصی یک عده درآورد و همان فساد مالکیت اختصاصی ظهور کند بدین ترتیب میبرد در ردیف املاک عمومی زیرا وقف‌کردن بر اولاد و به عبارت دیگر سادات که بحمدالله تعدادشان روزافزون است و امروزه می‌توان گفت ثلث ملت اسلام سادات و از ذراری پیغمبر و ائمه معصومینند، خود زمینه عمومی‌نمودن ملک مدینه است که سرانجام اختیار آن باید بدست حاکم اسلام افتاده و صرف مصالح مسلمین یا سادات نماید.

اینک پاره‌ای از اخباری که در موضوع وقف از ناحیه معصومین وارد شده دراین اوراق به نظر شما می‌رسانیم.

کافی –**«عن ایوب بن عطیه قال سمعت اباعبدالله یقول قسم رسول الله الفئی فاصاب علیا ارض فاحتفر فیها عینا وخرج منها ماء ینبع فی الارض کهیئة عنق البعیر سماها عین ینبع فجاء البشیر یبشره فقال بشرّ الوارث بشرّ الوارث ‌هی صدقة منه بتلافی حجیج بیت‌ الله و عابری سبیل لاتباع و لاتوهب و لاتورث فمن باعها او وهبها فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لایقبل منه صرفاً ولاعدلا»** مضمون حدیث شریف آن است که امیرالمؤمنین در زمینی که رسول خدا بوی مرحمت فرمود چشمه‌ای حفر نمود و پس از اینکه چشمه جاری شد امیرالمؤمنین فرمود این صدقه است برای حجاج بیت‌الله و درماندگان در راه، نباید خرید و فروش شود و بارث هم به کسی نمی‌رسد یعنی مانند زمینهای مفتوحه العنوه است که قبلا گفتیم اینک حدیث دیگر.

کافی – **«عن محمّد بن عاصم عن الاسود بن ابی الاسود الدوئلی عن ربعی بن عبدالرحمن عن ابی عبدالله قال تصدق امیرالمؤمنین بدار له فی المدینة فی بنی زریق فکتب بسم الله الرحمن لرحیم هذا ما تصدق به علی بن ابی‌الب وهو حیّ سویّ تصدق بداره التی فی بنی زریق صدقة لاتباع و لاتوهب حتی یرثها الله الذی یرث السموات و الارض و اسکن هذا الصدقه خالاته ماعشن و عاش عقبهن فاذا انقرضوا فهی لذی الحاجة من المسلمین»** خلاصه حدیث: امیرالمؤمنین خانه‌ای که در مدینه داشت تصدق نمود یا وقف کرد وخاله‌های خود و اولاد آنها را مادام الحیوه در آنجا حق سکونت داد و بعد از انقراض آنها ملک عموم مسلمین کرد.

باز در کافی حدیثی است که امیرالمؤمنین بیع و وادی القری را وقف ببنی فاطمه فرمود و تولیت آنرا به حضرت امام حسن واگذاشت و اگر او نبود به حضرت امام حسین اگر زنده بود تولیت با اوست و وقفنامه حضرت موسی بن جعفر چنین است.

**«هذا ما تصدق به موسی بن جعفر تصدق باالارض فی مکان کذا و کذا کلها و حد الارض کذا وکذا تصدق بها کلها و نخلها و ارضها و قناتها و ماتها و ارجائها وحقوقها و شربها من الماء..»**

اگر احادیث وارده در موضوع وقف ائمه معصومین سلام الله علیهم صحیح باشد چنانکه گفتیم: اولا غالب یا تمام اینها در حدود مدینه و حوالی آن بوده است و چون مدینه مستثنی از اراضی مفتوحه العنوه است پس اشکالی که بر سایر اراضی است بر آن نیست.

ثانیاً موقوفات ائمه معصومین تماماً وقف بر اولاد و تأمین آتیة فرزندان خودشان بوده است که اکثراً صغیر و بدون سرپرست و نان بده می‌ماندند و آن با وقفهای رایجه در زمان ما که اکثراً وقف بر قبرستانهای مجهولی است فرق زیاد دارد که اصلا قابل قیاس نیست!

ثالثا – چون ذراری ائمه بر حسب وعده الهی روزبروز رو به فزونی می‌رفت همان موقوفات نیر تدریجاً در ردیف اموال واراضی عمومی در می‌آمد که مال عموم مسلمین می‌شد پس ناچار به همان صورت سایر اراضی اسلامی درمی‌آمد و نمی‌توانست مالک معینی داشته باشد.

رابعاً – خود ائمه معصومین در وقفنامه‌های خود تصریح می‌فرمودند که بعد از یکی دو نسل درآمد جزو بیت‌المال مسلمین خواهد شد چنانکه در وقفنامة امیرالمؤمنین سلام الله علیه گذشت این گونه وقفها فرضاً که نقلش صحیح باشد چه ربطی دارد به این وضع غریب و عجیبی که ما می‌بینیم که با چندین اشکالی که در اصل آن هست موقوف علی آنها عبارتست از گورهای مجهول و موهوم که چنانکه بعداً خواهد آمد هیچ عنوانی در شرع ندارند و اموری که اصلا شارع بدانها اهمیتی نداده و ندارد مگر اینکه گاهی غلط‌انداز یکی دو مور مانند وقف بر مدارس یا مریض‌خانه یا اعانت ابن ‌سبیل که در هزار فقره وقف یک مورد چنینی ندارد، پیدا شود و آن هم بسی نادر است.

کاش در میان این همه موقوفات صدی یک آن به صرف تعلیم و تعلّم و با سوادکردن اطفال بی‌بضاعت منظور می‌شد و یک صدم از آن وقف بر مرضائی که توانائی مراجعه بدو او غذا ندارند می‌گشت و موقوفه‌ای یافت می‌شد که صرف ازدواج دختران فقیر و جوانان غرب بینوا می‌گردید کاش موقوفه‌ای پیدا می‌شد که درآمد آن صرف کار یاد دادن و صنعت ‌آموختن به کودکان یتیم ولگرد می‌شد تا از این راه هم سعادت دنیائ مسلمانان تأمین می‌شد هم موجب آمرزش وافقین می‌گشت یا صرف تألیف و طبع کتابی که معالم دین را بین مردم نشر دهد ولی شما را به خدا سری به ادارات اوقاف بزنید و وقفنامه‌های موجوده را ببینند و ملاحظه کنید که زمین خدا که مهد پرورش اولاد آدم و تمام جانوران است چگونه اسیر فکر پوسیدة احمقی شده که از راه حسد و تنگ‌نظری که نمی‌خواسته و ارث او چیزی ببرد یا با خیال بی‌خردانة خود می‌خواسته امامزاده خوابی یا خیالی شفیع گناهان او شود و این کیفیت موجب شده که هزاران مفتخور بیکاره بر سر گورستانهای معلوم و مجهول بنام خادم وقاری و زیارت نامه خوان وامثال آن انگل این جامعه بدبخت شده به نشر خرافات مشغول شوند و هر کدام صدها مانند خود را تولید کنند و این مملکت را به این روز سیاه بنشانند.

# تعمیر قبور در اسلام!

ما در ضمن مقالة (علل انحطاط مسلمین...) در روزنامه وظیفه اشاره‌ای به وضع اسف‌انگیز موقوفات نموده بودیم که در نتیجه جهل و نادانی واقفین اغلب موقوفات ایران و شاید سایر کشورهای اسلامی صرف بقعه و بارگاه وخادم و قاری امام زادگان خوابی و خیالی می‌شود که چندان مورد نظر شرع نیست و در نتیجه موجب ویرانی آب و ملک و خرابی مملکت و بیکاری و گرسنگی مردم است. کسانی از آن انتقاد کردند که چون بی‌اطلاع از مبادی دین و حتی فاقد سواد مقاله نوشتن بودند چندان مورد اعتنا نبود ولی نظر به اینکه یک نفر از عمامه بسرهای قم که مشهور بدانش و فضل است و در مقالة خود مندرجه در شماره 137 روزنامه وظیفه بعد از تهمت‌ها و دشنام‌ها استناد به حدیثی کرده است که در آن تشویق و ترغیب به تعمیر قبور شده چون وی گفته است احادیث و روایات بسیاری از زبان پاک ائمه معصومین درباره آنها رسیده با تذکر به اینکه در باب تعمیر قبور بدبختانه یا خوشبختانه در تمام کتب شیعه بیش از یک حدیث نیست و بر مدعی زیاده اثبات آن است اینک ما آن حدیث را با دقت در اسناد و مطالعه درمضمون آن از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و قضاوت آن را به ارباب فضل وعقل و انصاف و وجدان وامی‌گذاریم ومن الله التوفیق.

قبل از ورود در این بحث لازم است یاد آور شویم که ساختن بقعه و پرداختن دخمه و پرستش اموات یکی از آداب و سنن ادیان خرافی و باطله قبل از اسلام بوده و صفحات تاریخ بدان مشحون است مخصوصاً از ایران که دخمه برای اموات و بنای قبه و بارگاه برای شاهان و شاهزادگان از بزرگترین عادات و سنت ایرانیان است که از جمله قبر کورش اول معروف (به گور دختر) که واندنبرک کشف کرده و قبرچه‌ای پیش و قبر راه دختر در آرامگاه پازادکاد که توسط هرسفلد مکشوف شد و طبق تحقیق باستانشناسان، تاریخ این بناها تا قرن هفتم قبل از میلاد می‌رسد و در شماره 5275 – 9/11/39 روزنامة کیهان شرحداده شده هنوز قبر کورش کبیر در مشهد مرغاب و قبر داریوش اول در نقش رستم و تخت ما در سلیمان در ایران و اهرام فراعنه مصر ووادی مقابر الملوک در ساحل غربی نیل طبق گزارش واندنبرک نقل از روزنامه کیهان 3 بهمن 1339 و جانینان چچسوت که مقبره سلاطین جبار و خدایان ستمکار مصر است در آن سرزمین خودنمائی می‌کند و به تحقیق مورخین مانند (ویل دورانت) قریب پنجاه قرن بر آنها می‌گذرد و همه روزه بوسیله باستانشناسان در سرزمینهای ایران، مصر گوری یا بقعه و بارگاه و مرقد و ضریحی از زیر خاک بیرون می‌آید چنانکه همین سال جاری قبر (کوری دختر) در بین کازرون و را ازجان و پنج آتشکده که عیناً شبیه به قبر کورش کبیر بود توسط پرفسور واندبرک بلژیکی کشف شد و اما در اسلام چنانکه تاریخ مقدس آن حکایت می‌کند نه در زمان رسول اکرم و نه در زمان خلفای راشدین و نه در زمان مسلمین صدر اول از ساختن گنبد و بارگاه و تعیین خادم و قاری برای قبر هیچیک از اولیا و بزرگان سابقه‌ای در دست نیست. رسول خدا به زیارت شهداء احد می‌رفت و فاطمه زهرا قبر حمزه سیدالشهداء را زیارت می‌کرد و امیرالمؤمنین به زیارت قبور تشریف می‌بر و در زمان حضرتش صدها و هزارها از بزرگان صحابه رسول خدا و یاران و شیعیان آن بزگوار یا در میدان جنگ شهید و یا در بستر مرگ از دنیا رفتند ولی هیچکدام نه قبرشان تعمیر شد و نه قبه و بارگاهی داشتند و همچنین سایرین تا وقتی که کشورهای ایران و مصر و روم و امثال اینان به شمشیر سربازان اسلام مسلمانی پذیرفتند و بعد از یکی دو قرن کم کم افراد زبدة کشورهای نام‌برده در دربار خلفا مقاماتی احراز کردند آنگاه دأب و عادت و آداب و سنّت مذاهب خود را به وسایل مرموزی وارد دین اسلام کردند مخصوصاً ایرانیان که تا توانستند آداب و سنن مجوسیت را به عناوین مختلف داخل دین اسلام کردند که عید نوروز از آن جمله است و آداب دفن اموات ما، اکثراً آلوده به مراسم مجوسیت است که از آن جمله ساختن بقعه و دخمه و روشن‌کردن شمع و چراغ و خیر حلوا و میوه بر سر قبر، و از این قبیل که برای تحقیق این مطالب باید به کتابهای سیر تمدن و تطور ملل، و مشرق زمین کاهواره تمدن، و میراث اسلام، آغاز تمدن بشر و صدها مانند این مؤلفات از محققین داخلی و خارجی، رجوع کرد.

اینک حدیثی که مورد استناد آقایان طرفدار تعمیر قبور امام زادگان است.

در تمام کتب معتبره شیعه یک حدیث با اندک اختلافی در عبارت در موضوع تعمیر قبور آورده‌اند، متن حدیث این است.

در تهذیب شیخ طوسی به اسناد خود از محمّد بن احمد بن داود و او از محمّد بن علی بن فضل و او از حسین بن محمد فرزدق و او از موسی الاحول و او از محمّد بن ابی‌السری و او از محمّأ بن عبدالبلوی و او از عماره بن یزید از ابوعامر واعظ اهل حجاز روایت می‌کند که او گفت آمدم خدمت حضرت صادق وگفتم چه ثواب است کسی را که زیارت کند قبر او را (یعنی قبر امیرالمؤمنین را) و تربت (مزار) او را نعمیر نماید؟ حضرت فرمود یا اباعمار پدرم مرا از جدش حسین بن علی که پیغمبر به امیرالمؤمنین چنین و چنان فرمود تا می‌رسد به این جمله که مورد استناد است: «**یا علی من عمر قبورکم و تعاهدها فکانما اعان سلیمان بن داود علی بناء بیت‌المقدس**»

یا علی هر کس قبور شما را تعمیر کند و به آن آمد و شد و اقامت نماید همچنان است که سلیمان بن داود را بر بنای بیت‌المقدس کمک و یاری کرده باشد.

ما در اینجا اولا اسناد این حدیث را از روی همان علم درایه و رجال که مقبول این آقایان است مورد دقت قرار می‌دهیم و سپس می‌پردازیم به مضمون آن.

در طریق اول آن در کتاب فرحه الغریّ ابن طاوس و تهذیب شیخ طوسی عبدالله بن محمّأ البلوی است.

در کتب رجال این مرد را چنین توصیف نموده‌اند در خلاصه علامه می‌نویسد «**انه ضعیف مطعون علیه**»این بدبخت هم حدیثش ضعیف است و هم خودش مطعون است.

در رجال نجاشی هم او را ضعیف می‌شمارد و در رجال غضایری گفته است **«عبدالله بن محمد بن عمر بن محفوظ البلوی ابو محمد کذاب وضاع للحدیث لایلتفت الی حدیثه و لایعبأبه»** می‌فرماید: عبدالله البلوی بسیار دروغگو و بسیار حدیث ‌ساز بوده به حدیث او التفاتی نمی‌شود و نباید بدان اعتنا نمود.

حالا ببینید این شخص خیلی محترم! از چه کسی حدیث می‌کند چنانکه در اسناد حدیث ملاحظه فرمودید او از عماره بن زید روایت می‌کند اینک جناب! عماره بن زید را بشناسید!! در رجال نجاشی می‌نویسد، عمارة بن زید الخولانی الهمدانی لایعرف من امره غیر هذا می‌گوید از آقای! عماره بن زید چیزی معلوم نیست که این شخص وجود داشته یا نه جز همین اسم نامسمی. در رجال ممقانی هم می‌گوید ذکر الحسین بن عبیدالله انه سمع بعض اصحابنا یقول سئل عبدالله بن محمد البلوی عن عمارة بن زید هذا الذی حدثک؟ فقال رجل نزل من السماء حدثنی ثم عرج از آقای! عبدالله بن محمّد البلوی خوشنام بسیار راستگو!! که شرحش فوقاً گذشت پرسیدند که این عماره بن زیدی که ترا حدیث گفته (لابد همین حدیث بوده!؟) چه کس است! گفت مردی است که از آسمان نازل شده مرا حدیث گفته آنگاه عروج فرمود!! در رجال غضائری هم از این آقای! عماره بن زید این تعریف و توصیف شایان را می‌بینیم!

اصحابنا یقولون انه اسم لیس تحته احد وکل مایرویه کذب و الکذب بین فی وجه حدیثه می‌فرماید اصحاب ما (یعنی شیعه) می‌گویند که عماره بن زید اسمی است بی‌مسما که در زیر این نام احدی نیست و هر چه را روایت می‌کند دروغ است و اساساً دروغ از ریخت و روی حدیثش روشن و آشکارا است!!.

در رجال داود می‌نویسد ضعیف است و اسمی است بدون مسمی ودر خلاصه الرجال علامه هم او را بدین صفات ممتاز! می‌ستاید!

اینها رجال ین حدیث، در تهذیب است.

اینک رجال آن از کتاب فرحه الغری ابن طاوس روایت همین حدیث را از شیخ مفید از محمّد بن احمد بن داود عن اسحق بن محمّد عن احمد بن زکریا بن طهان عن الحسن بن عبدالله بن المغیرة عن علی بن حسان عن عمه عبدالرحمن عن ابی‌عبدالله.

در سند این حدیث اسحق بن محمّد است که در کتب رجال مثل خلاصه الرجال علامه وجامع الرواه اردبیلی ورجال طه و رجال غضائری او را چنین معرفی می‌کنند:

**«اسحق بن محمد ابن احمد انه کان فاسد المذهب کذاباً فی الروایة و ضاعا للحدیث لایلتفت الیه»**

یکی از رجال آن احمد بن زکریاست اینک این بزرگوار!!

در رجال علامه می‌نویسد: «**احمد بن نرکریا القمی من الکذابین المشهورین**»

این احمد بن زکریا از حسن بن عبدالله روایت می‌کند اینک آقای! حسن بن عبدالله را بشناسیم! در خلاصه الرجال می‌نویسد:

حسن بن عبدالله القمی یرمی بالغلو که متهم بغلو وشرک است این بدبخت از علی بن حسان روایت می‌کند حالا برویم سراغ آقای علی بن حسان! در رجال کشی می‌نویسد:

**«قال محمد بن مسعود سألت علی بن الحسن الفضائل عن علی بن حسان قال عن ایهما سألت اما الواسطی فهو ثقة و اما الذی عندنا یشیرانه علی بن حسان الهاشمی یروی عن عمه عبدالرحمن بن کثیر فهو کذاب وهو واقفی ایضاً لم یدرک ابالحسن موسی علیه‌السلام»** این علی بن حسان هاشمی که از عمویش عبدالرحمن بن کثیر همین حدیث را روایت می‌کند گذشته از اینکه بسیار دروغگو بوده واقفی مذهب هم بوده که امام موسی کاظم را به امامت قبول نداشته!

گل بود بسبزه نیز آراسته شد!

در خلاصه الرجال علامة حلی می‌نویسد:

**«علی بن حسان الهاشمی یروی عن عمه عبدالرحمن غال ضعیف رأیت له کتاباً سماه کتاب التفسیر لایتعلق من الاسلام بسبب و لایروی العن عمه... »**

که معلوم می‌شود این شخص هم غالی است و هم ضعیف و تفسیری که نوشته اصلا ارتباطی و تعلقی به اسلام ندارد یعنی کفریات است بعد می‌فرماید :

ضعیف جداً ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد خوب این آقای علی بن حسان را شناختیم اینک برویم دنبال عمویش عبدالرحمن بن کثیر که این علی بن حسان فقط از او روایت می‌کند. در رجال نجاشی چاپ جدید تهران ص 175 می‌نویسد:

**«عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی مولی... کان ضعیفاً غمز اصحابنا علیه و قالوا کان یضع الاحادیث»**

این آقا! ضعیف بوده واصحاب ما (شیعیان) بر او طعنه زده‌اند و گفته‌اند که او احادیث وضع می‌کرده است!! هنرش وضع احادیث بوده! در خلاصه الرجال اضافه می‌کند که لیس بشی این بیچاره هیچ نیست! یعنی او را نمی‌توان یک نفر آدم شمرد!

تمام اینها از ابوعامر واعظ حجاز نقل می‌کنند و بدبختانه! در کتب رجال از این واعظ حجاز نام و نشانی نیست! هرچند اگر آقای ابوعامر از مشاهیر عباد و زهاد و فی‌المثل هم‌ردیف امام جعفر صادق هم بود با آن رجال سند این حدیث هیچ ارزشی نداشت و آن حدیث را از دروغ و جعل‌بودن خارج نمی‌ساخت ولی معهذا خود این آقای واعظ اهل حجاز هم معلوم نیست چه کسی بوده؟! بلی از برکت این حدیث این آقایان خیلی راستگو؟! بوده که کشورهای اسلامی مملو از گنبد و بارگاه امامزادگان راست و دروغ است و کمتردهی است که یک یا چند امامزاده نداشته باشد که به سنت ایرانی و آداب مجوسی آنها را شاهزاده هم می‌گویند مثلا شاهزاده حمزه! شاهزاده جعفر! شاهزاده احمد! وقس علی ذالک زیرا ایرانیان شاه‌پرست؟ که قبل از اسلام صدها از این شاهزاده‌ها داشتند که دارای دخمه‌ها و گنبدها بوده‌اند حالا نمی‌توانند بدون شاهزاده باشند و بیش از ربع آب و خاک زراعتی این سر زمین و خانه ودکاکین آن وقف این امامزاده‌هاست و شما می‌تانید از قیاس خسارت همین یک عمل که به نام دین صورت می‌گیرد و صورت نورانی آنرا در نزد عقلا مشوّه و نفرت‌انگیز می‌کند خسارت سایر اعمالی را که به نام دین انجام می‌شودو خوشبختانه دین از آن بی‌خبر بلکه بیزار است بدست آورید اینک وارد مضمون این حدیث می‌شویم.

ابوعامر واعظ اهل حجاز که معلوم نشد چه کی بوده! از حضرت صادق می‌پرسد که کسیکه تربت امیرالمؤمنین را تعمیر کند چه ثوابی دارد و حضرت از قول پیغمبر می‌فرماید که امیرالمؤمنین فرمود: (یا علی کسیکه قبور شما را تعمیر کند مثل کسی است که به سلمیان بن داوود در بنای بیت‌المقدس کمک کرده است) این مضمون صرفنظر از آن رجال بسیار معتبرش!! از چند نظر مخدوش و غیر قابل اعتنا و همانطور که سندش هم می‌رساند از بیخ دروغ است!!

اولا – تعمیر قبر چنانکه در احادیث صحیحه که از پیغمبر و ائمه معصومین رسیده و بعداً آن احادیث را خواهیم آورد عمل مشروعی نبوده که برای آن ثوابی باشد تا کسی از امام از ثواب آن بپرسد!.

ثانیاً – قبر امیرالمؤمنین در زمان حضرت صادق معلوم و روشن نبود که کسی در صدد تعمیر آن برآید تا بخواهد بداند ثوابش چیست؟ مطابق تواریخ معتبر قبر امیرالمؤمنین در زمان هارون‌الرشید با قرائتی کشف شد که خیلی بعد از حضرت صادق بود، و چیزیکه معلوم نیست پرسش از تعمیر آن بسیار بعید بلکه غیر عاقلانه است و اگر در احادیث دیده می‌شود که گاهی حضرت صادق به نجف تشریف برد و به آن نقاطی که قبر امیرالمؤمنین احتمال داده می‌شد مشرف می‌شد به قدری گم و نامعلوم است که کسی نمی‌توانست بداند قبر مطهر در کجاست، چنانکه اگر گاهی از خود حضرت صادق پرسیده می‌شد که قبر در کجاست؟ حضرت علامات و اشاراتی می‌فرمود که نقطة مشخصی تعیین نمی‌شد، مثلاً در حدیث عامر که گفت جعلت فدلک ان الناس یزعمون ان امیرالمؤمنین دفن بالرحبة حضرت فرمود نه قبر او در رحبه نیست، عرض کرد پس در کجاست؟ حضرت فرمود، لمامات احتمله الحسن فأتی به ظهر الکوفة قریباً من النجف یسرة عن الغریّ یمنة عن احیرة فدفنه بین ذکوات ابیض فرمود وقتی که امیرالمؤمنین از دینا رفت حضرت امام حسن او را برداشت و آورد پشت کوفه نزدیک نجف دست چپ غری و دست راست حیره وآن حضرت را در بین ریگهای سفیدی (که آنها را در نجف می‌گویند) دفن کرد و معلوم است با چنین نشانه‌هائی قبر کسی معلوم نمی‌شود؟

ثالثاً : ثواب تعمیر قبر را معلق به مجهول کرده زیرا بنای بیت‌القمدس در اسلام عملی مأمور به نیست که برای آن ثوابی تعین شود و به توان اعمالی را با آن مقایسه نمود مثلاً می‌توان گفت ثواب فلان عمل چند برابر حجّ یا چند برابر جهاد یا چند رکعت نماز و از این قبیل است زیرا اینها اعمال مأموربه‌ای هستند در شرع که اتیان به آنها موجب ثواب است ولی بنای بیت ‌المقدس آن هم در زمان سلیمان بن داود چه عملی است که مقیاس اعمال حسنه دیگر شود؟!

رابعاً – اعانت به سلیمان بن داود در بنای بیت‌المقدس بنصّ قرآن کار دیوان و شیاطین بوده است که :

**[**يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ**]** {سبأ:13}

«برايش هر آنچه مى‏خواست از [قبيل‏] قلعه‏ها و تمثالها و كاسه‏هايى چون بركه‏ها و ديگهاى استوار [در جاى خود] مى‏ساختند»

و در ذیل همین آیة شریفة در کتاب شریف مجمع البیان چاپ جدید تهران ص 382 جلد هشتم می‌نویسد وکان مما عملوه بناء بیت‌المقدس یعنی از جمله چیزهائی که شیاطین برای حضرت سلیمان می‌ساختند بیت ‌المقدس بود آنگاه مطلب را بدین بیان دنبال می‌کند توفاه الله (داود) و استخلف سلیمن فاحب اتمام بیت المقدس فجمع الجن و الشیاطین و قسّم علیه الاعمال. مضمون آنکه: چون خدا جان داود را گرفت سلیمان جانشین او گشت پس خواست بیت‌المقدس را باتمام رساند لذا جنّ و شیاطین را جمع نمود و کارهای بیت المقدس را در میان آنها تقسیم کرد که هر طائفه‌ای بکار مخصوص بپردازد سپس کار هر دسته‌ای را شرح می‌دهد و عجیب اینکه قرآن همین ساختن بیت‌المقدس را عذاب میهن می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

**[**أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي العَذَابِ المُهِينِ**]** {سبأ:14}

«جنّ‏ها دريافتند كه اگر غيب مى‏دانستند در [اين‏] عذاب خوار كننده نمى‏ماندند»

و در ص 353 و 354 جلد هفتم منهج ‌الصادقین چاپ علمی تهران شرح ساختمان بیت‌المقدس را به وسیله جنیان به تفصیل بیان می‌کند چنانکه گوئی هیچ انسانی در بنای آن دخالت نداشته و در تفسیر جمله شریفة (مَا لَبِثُوا فِي العَذَابِ المُهِينِ) می‌نویسد گویند هنوز یکساله کارمانده بود در بنای بیت‌المقدس که متقاضی اجل به سلمیان درآمد طلب ودیعه روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بر عصای من تکیه دهید که تا جن از عمل خود باز نمانند و مسجد به اتمام رسد و در جلد پنجم بحارالانوار چاپ کمپانی ص 350 – 351 نیز همین مضمون است پس تعمیر مزار امیرالمؤمنین با کاری که جنیان و شیطاین متصدی آن بودند روی چه مقایسه‌ای است!؟ و اگر پاره‌ای از تعمیرکنندگان آن مزار شریف را که سلاطین جبار و سفاکان ستمکاری بودند مانند هارون ‌الرشید، اولی بانی تعمیر و نادرشاه افشار با شیاطین مقایسه کنیم شاید غلط نباشد و مضمون حدیث را برساند!!

رابعاً – اگر تعمیر قبر امیرالمؤمنین ثوابی داشته چرا خود حضرت صادق که به آن داناتر بود و قدرت مالی هم داشت (چنانکه خود آن جناب می‌فرماید: من ثروتمندترین اهل مدینه هستم...) قیام نکرد و گرفته شود که نفوذ معنوی نداشت می‌بینیم چنین نیست زیرا آن حضرت در بجبوبة قدرت خلفای رئیس شرطه داود بن علی ح اکم مدینه را که معلی بن خنیس را کشته بود بوسیله پسرش اسمعیل کشت (چنانکه در رجال‌کشی است) و کسی متعرض وی نگشت تعمیر قبر امیرالمؤمنین از این کار خیلی آسانتر بود و خوف دیگری هم در بین نبود و راستی اگر تعمیر قبور علی و اولاد علی کار با ثوابی بود جا داشت که خود حضرت صادق قبر یکی از علویین و لااقل پسر خود اسمعیل را تعمیر و قبه و بارگاه برای او بسازد تا هم کار با ثوابی را تعلیم شیعیان کرده باشد و هم از شهرت زنده بودن اسمعیل که بعد از وی اسماعیلیه قائل شدند و موجب فساد بی‌شماری گردیدند بکاهد و بهر صورت یکی ازائمه معصومین و یا مؤمنین می‌توانست این سنت سنیه را به جا آورد تا بعداً مورد استناد دیگران قرار گیرد.

خامساً فرض کنیم که تعمیر قبور امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او سلام الله علیهم اجمعین کار ثوابی باشد دیگر گنبد و بارگاه ساختن برای هر امامزاده‌ خواب و خیالی چرا؟ مگر اینکه بگوئید چون امامزاده‌ها هم سادات و از اولاد امیرالمؤمنین اند مشمول این حدیث بسیار شریف! وراست! می‌شوند که در این صورت باید گفت برای تمام سیدها که از دنیا می‌روند و البته یقین به موجودیتشان بیش از بیشتر امامزاده‌هاست باید گنبد و بارگاه درست کرد ولی آیا می‌دانید در چنین صورت وضع این ممکلت به چه کیفیت خواهد شد؟!

چنانکه گفتیم حداقل ثلث مسلمانان از سادات و منسوب به پیغمبر و ائمه اطهارند با قبول این معنی باید یک طاق سرتاسری به تمام ایران و کشورهای اسلامی زد و آن را قبرستان امامزادگان نامید! هر چند همین الان هم بهتر از قبرستان نیست؟!

سادساً – فساد این عمل منحصر به گور امامزادگان نیست بلکه چنان که می‌بینیم به طبق مترف و مسرف که خودرا اشراف کشور می‌دانند سرایت کرده.

الان در همین شهر قم قبرستانهای عجیب و غریبی ساختمان شده که لاشة گندیده ثروتمندان و دزدان اجتماعی را در آن دفن می‌کنند و صاحب مقبره و خادم وفاداری و فرش و چراغ و امثال آن هستند ویک نفر از پلودارهای گردن کلفت تهران لابد برای رضای خدا! مقبره خیلی مجلل در این شهر ساخته که هر بقعه‌ای را به ثروتمندان تهران وشهرستانها بسی یا چهل هزار تومان می‌فروشد و آن احمقان آخر الزمان هم آن‌ها را خریده قبلا بگل و لاله و ریحان می‌آرایند تا قتی که جان از جسد کثیفشان خارج شد و در زیر خروارها خاک مدفون گشتند عشاق سوخته با دختران حورش بر بالای عقد آنها بر از و نیاز پردازند و از فسق و فجوری که مرتکب می‌شوند بهره‌ای نیز نصیب صاحب قبر گردد؟!

آری این است آنچه پاره‌ای حامیان دین از آن دفاع می‌کنند واین عمل مجوسی را یکی از ارکن دین خاتم النبیین می‌پندارند و اگر کسی سخن گوید او را به تیر تهمت و هرگونه صدمه‌ای که از دستشان برآید آزار می‌دهند و از خدا شرم و از پیغمبر آزرم و از روز قیامت وحشتی ندارند!

## احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده

اینک می‌‌رویم سراغ احادیثی که از جانب پیغمبر و ائمه معصومین در باب نهی از تعمیر قبور وارد شده و آن احادیث شریفه را که کتاب خدا و سنت پیغمبر نیز مؤید آنهاست با این حدیث قلابی مقایسه می‌کنیم.

1- در کتاب شریف محاسن برقی از اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود:

**«من جدد قبراً او مثل مثالا فقد خرج عن الاسلام»**

کسیکه قبری را تجدید کند یعنی بعد از مندرس‌شدن از نوتعمیر نماید یا مجسمه‌ای بسازد در حقیقت از اسلام خارج شده است.

2- و در کتاب کافی از ابن القداح روایت شده که حضرت امام جعفر صادق فرمود:

**«قال امیرالمؤمنین علیه السلام بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله الی المدینة فی هدم القبور و کسر الصور فقال لاتدع صورة الا محوتها و لاقبراً لا سویته»** می‌فرماید: رسول خدا مرا به شهرستان کسیل داشت برای خرابی گورستانها و شکستن صورتها و فرمود هیچ صورتی مگذار مگر اینکه آنرا محو کنی و هیچ قبری را مگذار مگر اینکه آنرا با زمین مساوی گردانی.

3- و از طری ابی‌الهیاج روایت شده که امیرالمؤمنین فرمود:

**«ابعثک علی ما ابعثنی علیه رسول الله لاتری قبراً مشرفا لا سویته و لاتمثالا الا طمسته »**

رسول خدا امیرالمؤمنین را و امیرالمؤمنین ابوالهیاج را مأموریت داد که هیچ قبری را که از زمین بلند شده یعنی در تعمیر آن را بالا آورده‌اند مگذار مگر اینکه آن را مساوی زمین گردانی و هیچ تمثال ومجسمه‌ای را مگذار مگر اینکه آنرا از بین ببری.

4- در کتاب تهذیب شیخ طوسی **«عن علی بن جعفر قال سألت ابالحسن موسی علیه السلام عن البناء علی القبر والجلوس علیه هل یصلح قال لایصلح البناء علیه و لاالجلوس و لاتجصیصه ولاتطیینه»** علی بن جعفر می‌گوید از برادرم حضرتموسی بن جعفر علیهم السلام سؤال کردم که آیا ساختمان روی قبرو نشستن بر روی آن خوب است؟ فرمود: نه ساختمان روی قبر خوب است است و نه نشستن بر روی آن نه گچ‌کاری آن و نه گل ‌مالی نمودن آن.

5- در مجالس شیخ صدوق از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت از آباء بزرگوارش روایت نمود و گفت رسول خدا از گچ مالی نمودن قبر و نماز خواندن در آن نهی فرمود.

6- در محاسن برقی از جراح مداینی از حضرت ابی‌عبدالله صادق روایت شده که فرمود:

**«لاتبنوا علی القبور و لاتصوروا سقوف البیوت فان رسول الله کره ذلک»** فرمود: بر قبرا بنا نکنید و سقفهای خانه‌های را نقاشی نکنید برای اینکه رسول خدا این عمل را مکروه می‌داشت.

7- یونس بن ظبیان از حضرت صادق روایت می‌کند که از پدر بزرگوارش روایت کرد که فرمود :

**«نهی رسول الله ان یصلی علی قبر او یقعد علیه او یبنی علیه»** رسول خدا نهی کرد که بر قبری نماز گذارده شود یا روی او بنشینند یا ساختمان روی آن بکنند.

8- **معانی الاخبار عن القاسم بن عبید رفعه عن النبی نهی عن تقصیص القبور و هو التجصص.**

9**- فقه الرضا – فخرج علی الی الناس فقال ... و هل تعلمون انه صلی الله علیه و آله لعن من جعل القبور مصلی و لعن من یجعل مع الله الهاً**» آیا می‌دانید که رسول خدا کسی را که قبرها را مصلی و جای نماز خواندن قرار دهد لعنت کرده است و کسیکه با خدا خدائی قرار دهد نیز لعنت فرمود یعنی هر دو مشر کنند!!

10- شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه از حضرت کاظم روایت کرده است که همینکه داخل قبرستان شدی قبرها را پامال کن تا آنکه مؤمن است بدین وسیله آرامش می‌یابد و آنکه منافق است احساس الم می‌کند عجالتاً به همین ده حدیث شریف اکتفا می‌کنیم و اگر می‌خواستیم تمام احادیثی که در این باب رسیده در اینجا بیاوریم طولانی می‌شد، و برای اینکه بدانید فرقی بین پیغمبر و ائمه علیهم السلام و سایرین در این مورد نیست حدیث علل الشرایع را می‌آوریم که حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت می کند که **(أن قبر النبی رفع شیرا من الارض)** قبر پیغمبر فقط یک شب از زمین بالا آمده بود و خود پیغمبر می‌فرمود :

**«لاتتخذوا قبری قبلة و لامسجداً فان الله تعالی لعن الیهود اتخذوا قبور انبیائهم مساجد»** فرمود قبر مرا قبله قرار ندهید و سجده نکنید زیرا خدا تعالی یهود را برای اینکه قبور پیغمبران خود را مسجد کرده بودند لعنت نمود.

مضمون این حدیث در احادیث عامّه چنین آمده است.

**«صح عن عایشه ان ام سلمه ذکرت لرسول الله صلی الله علیه و آله کنیسة رأتها بارض الحبشه یقال لها ماریة وذکرت ما رأته فیها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اولئک قوم اذا مات فیهم العبد الصالح بنوا علی قبره مسجداً و صوروا فیه تلک الصور اوئلک شرار خلق الله»** می‌نویسد: ام سلمه در حضرت رسول یادآور شد که معبدی را در سرزمین حبشه دیده است که به آن ماریه می‌گفتند و آنچه در آن از نقش و نگارها و آیینه‌کاریها دیده بود معروض داشت حضرت رسول فرمود: اینان گروهی بودند که همینکه بنده صالح و مرد خوبی در میان ایشان می‌مرد روی قبر او مسجدی ساختمان می‌کردند و در آن این نقش و نگارها بکار می‌بردند این قبیل مردم بدترین خلق خدایند.

حالا ببینید آن یک حدیث دروغ و جعلی چون مطابق هوی وهوس کسانی بوده است که روح اموات ‌پرستی و شاه ‌پرستی در حیاتشان نفوذ داشته‌ لذا همه قبه‌ها و بارگاهها ساخته و پرداخته و مال و وقت خود را در این راه ضایع و تلف کرده‌اند تا جائیکه ربع معموره این کشور را معطّل و باطل نموده‌اند و در نتیجه یک مشت مفتخور بیکاره بار آورده و بر این ملت بدبخت تحمیل نموده‌اند واز سنت رسول و چندین حدیث که در مذمّت این عمل که یادگار فراعنه و اکاسره است، وارد شده چشم پوشیده‌اند! تو گوئی منتهی آرزویشان آن است که هر روزه بارگاهی از مرده‌ای سرپا کنند و بکر او بپردازند و دین و آئین را عبارت از همین چیزها بدانند وبس! دین که در عرف عقل شرع عبارت از امر ونهی پروردگار و احکام و قوانینی است که با اجرای آن سعادت دو جهانی بندگان تأمین می‌شود در عرف این گمراهان عبارت از ذکر و فکر افراد و اشخاص و احترام و نیایش به قبور آنهاست و دیگر اصلا به فکر آنکه پیغمبر برای چه آمد و پروردگار عالم از بعثت او چه خواسته و چه چیزی برای چه آمد وچه چیزی از جنب پروردگار عالم آورده است نبوده‌اند بلکه تا توانسته‌اند هر کدام را بعذری معطل و موقوف و در نتیجه دین ابدی الهی را مهجور و منسوخ نموده‌اند و هیچ هم با کشان نیست!

از دین خدا فقط چیزی که در نظر اینها مهم است همان دایر بودن مقابر و زراری است و دیگر به چیز دیگری عنایت ندارند.

جالب توجه است که علی ‌المشهور موقعی که پادشاه کشور حجاز در ایران بود عده‌ای از متظاهرین بدیانت وغمخواران امت! از او درخواست نموده بودند که قبور ائمه بقیع تعمیر شود می‌گویند او چنین گفته بود:

بنص هشت آیه قرآن حجاب بر زن مسلمان واجب است شما ها این حکم محکمی را که مستند به آیات محکمة قرآن است منسوخ نموده و زنان خود را با این وضع رسوا در کوچه‌ها و خیابانها سرداده‌اید و هیچ برگتان برنمی‌خورد ولی در تعمیر قبور اموات که اگر از طرف شرع نهیی داده نشده باشد (و حال آنکه چنانکه دیدیم وارد شده) لااقل دستوری در این باره نداریم شما آن قدر اصرار و ابرام دارید! خدا عقل و غیرتتان بدهد!!

یکی از هنرنمائی‌های آقایان اینست که موقعی که از این مقوله سخن به میان می‌آید می‌گویند کسروی و فلان و فلان هم چنین می‌گفتند و آقایان جواب آنها را دادند بروید کتاب آقای فلان را بردارید و ببینید؟ در جواب این آقایان باید گفت اولا مگر هر حرفی را که کسروی گفت باطل است. هر چند از روی غرض باشد.

شکی نیست که آن مرد ادعایی داشت و روی این نظر مقداری حرف حق و باطل بهم آمیخت اما این دلل بطلان تمام حرفهای او نمی‌شود دروغ‌ بودن آن حدیث که مورد استناد گند سازان است چیزی نیست که بتوان کتمان کرد و اینکه قبه و بارگاه ساختن یادگار فراعنه و اکاسره است هم چیزی نیست که در آن تردید توان نمود!؟ آن همه احادیث هم که از ناحیه پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام در مذمت این عمل وارد شده نمی‌توان از کتب احادیث برداشت و ما چند حدیث از آن را آوردیم سیره مسلمین صدر اول هم معلوم است که این قبیل کارها را صلا مشروع نمی‌دانسته‌اند حالا فلان آقا برداشته کتابی از رطب و یا بس بهم ‌بافته چه می‌تواند بگوید؟! در مقابل کتاب خدا و سنت رسول و احادیث شریفه معصومین هر که هر چه بگوید چرند است هر چند عمامه‌اش به قدر گنبد مسجد اعظم و ادعایش اتصال بلاهوت باشد و هنرش فلسفه و عرفان‌بافی باشد وکتابش را سراپا پر از دشنام کند.

در مقالاتی که ما در روزنامه وظیفه انتشار دادیم یادآور شدیم که با اینکه اساس ادیان حقه و بعثت انبیای الهی برای برکندن ریشه شرک و بت‌پرستی و جانشین ‌نمودن روح توحید و یکتاپرستی بوده معذالک چون نوع انسانی مدتها در ظلمات جهل بت‌پرستی ارواح و اشخاص گذرانیده هنوز آماده برای درک تعالیم انبیا و اخذ معارف حقه نبوده و در هر مذهبی کم و بیش آثاری از آن عقاید زشت باقی مانده است! چنانکه در مذهب یهود و نصاری که اساس دینشان بر حق بود لکن در نتیجه انس به همان خرافات دوران ظلمت و وحشیت نتوانسته‌اند آراء و عقاید موهوم و زشت و باطله را ترک گویند وباز هم می‌بینیم که به خدائی افراد معین و پرستش آنها روزگار می‌گذرانند.

دین مقدس اسلام که بدین توحید ویکتاپرستی مشهور وکتاب آسمانی آن حافظ و ملقّن این عقیده است و آیات صریحه‌ شریفه‌اش جداً با هر گونه کرنش باشخاص، مخالف و هر ستایشی را شایسته ذات احدیت می‌شمارد که**«فلاتدعوا مع الله احداً** **»**هرگز اجازه نمی‌دهد که از مخلوقات وی هر کس که بوده باشد جنبه ربوبیت گرفته و تقدیس و تسبیح شود.

پیشوایان دین مبین اسلام از پیغمبر اکرم گرفته تا ائمه معصومین و صحابه بزرگوار همواره مراقب و مواظب بودند که کوچکترین حرکتی که از آن اثر غلو نمایان باشد از مسلمانان سرنزند تا جائیکه رسول خدا از بلندشدن اشخاص در جلوی پای خود ممانعت می‌فرمود واز غایت تواضع به الاغ بی‌پالان سوار گشته بز را بدست مبارک می‌دوشید و در بیابان سفر برای پختن غذا دامن به کمر زده هیزم جمع می‌کرد واز احدی کوچک‌ترین تملق را نمی‌پذیرفت و اجازه نمی‌داد کسی آن جناب را بالقاب و عناوین اشرافی خطاب کرده و بستاید و از شرح بسیاری از فضایل امیر المؤمنین خودداری می‌فرمود تا مبادا مردم نادان درباره آن حضرت غلو نمایند ونسبتی ناروا دهند.

معذالک مردمی که دماغشان آکنده به بت‌پرستی و روحشان از پرستش اشخاص و ارواح سیرابت شده بود نتوانستند حقیقت تعالیم اسلام را درک کنند که در عالم وجود و جهان غیب و شهود جز یک خدای معبود نیست و هیچ قدرت و نیرو و مشیتی جز ذات واجب الوجود مؤثر در آفرینش و هستی یافت نمی‌شود و اما افسوس که به آن همه تأکیدات متأسفانه روح بت‌پرستی شان نمرد از رسول خدا بارها شنیده می‌شد که می‌فرمود:

**«انما انا بشر اذا امرتکم بشییء من دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیء من رأیی فانا بشر»** من نیز بشرم هرگاه شما را به چیزی امر کردم که از دستورات دین شما استآن را از من فرا بگیرید ولی هرگاه چیزی را از روی سلیقه و رأی خودم گفتم بدانید که من یک نفر بشرم و نیز از آن حضرت به صحت پیوسته است که می‌فرمود «**انتم اعلم بدنیا کم منی**» و این را زمانی فرمود که دید نخلی را هرس می‌کنند فرمود چرا چنین می‌کنید آنها گمان کردند که حضرت نهیشان می‌نماید لذا از هرس آن خودداری کردند اتفاقا نخل خوب نشد و بار نیاورد چون حضرت چنین دید بدان کلمات مبارک تنبیه ‌شان داد، و ائمه معصومین نیز مقامی برای خود جز بیان حلال و حرام ادعا نکرده و درکتاب بصائرالدرجات محمّد بن الحسن الصفار از هشام بن سالم روایت شده از محمّد بن مسلم که گفت بعد از قتل ابن ابی‌الخطاب بر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه وارد شدم و از احادیثی که قبل از این حادثه حضرت روایت می‌کرد یادآور گشتم حضرت فرمود «**بحسبک یا ابا محمد ان تقول فینا یعملون الحلال و الحرام فی یسیر من القرآن**» همین اندازه ترا کافی است که دباره ما قائل شوی که اینان کسانیند که حلال و حرام را در مقدار اندکی از قرآن تعلیم می‌دهند.

و در تفسیر (البرهان) سید هاشم بحرانی از ایوب بن الحرّ از حضرت صادق روایت می کند که به آن حضرت گفتیم امامان پاره‌ای داناتر از پارة دیگرند فرمود: **«نعم و علمهم بالحلال و الحرام و تفسیر القرآن واحد».**

ائمه معصومین از نسبت ‌دانستن غیب که پاره‌ای ازغلات لعنهم الله بوجود مقدسشان نسبت می‌دادند کمال استیحاش را داشتند چنانکه در کتاب بحار از اختصاص از حضرت صادق روایت شده که فرمود: **«لقد کان بینی و بینه الی ام هذه لحظة القلم فأتتنی هذه فلو کنت اعلم الغیب ما کانت تأتینی و لقد قاسمت مع عبدالله بن الحسن حائطا بیتنی و بینه فاصابه السهل و الشب واصابنی الجبل»**.

در این حدیث از پیش ‌آمدهائی که خود حضرت در باطن به آن راضی نبوده و درصدد تغییر آن بوده لکن چون قدرت بر تغییر و علم به غیب نداشته بیان می‌نماید که از جمله باغی بوده که بین او عبدالله بن حسن بوده وحضرت دوست می‌داشت که قسمت آبادتر نصیب وی شود ولی بدبختانه قسمت سنگستان نصیب وی می‌گردد!! ندانستن غیب نه تنها از مقام امامت ائمه نمی‌کاهد بلکه حتی رسول خدا که مؤید تاییدات الهیه ومهبط وحی الهی است دانستن آن را از خود نفی می‌کند به موجب آیه شریفه سوره الاعراف می‌فرماید:

(اعراف : 188)

«و اگر غيب مى‏دانستم، خير بسيار [براى خود] فراهم مى‏آوردم و هيچ ناخوشى‏اى به من نمى‏رسيد. من [كسى‏] نيستم جز بيم دهنده و مژده‏آورى براى گروهى كه ايمان دارند»

نه تنها آن بزرگواران علم غیب نمی‌دانستند بلکه بسیاری از عوارض بشری که عارض هر فرد عادی می‌شد بر ایشان نیز عارض می‌گردید چنانکه حضرت رضا در خبر منقوله در جلد هفتم بحار و عیون اخبار الرضا از هروی روایت است که می‌گوید خدمت حضرت رضا عرض کردم که یا بن رسول الله در کوفه گروهی هستند که می‌پندارند که به رسول خدا سهو و اشتباهی در نمازش واقع نمی‌شد حضرت فرمود: **«کذبوا لعنهم الله ان الذی لایسهوا هو الله»** خدا ایشان را لعنت کند دروغ گفته‌اند آن کسیکه سهو نمی‌کند فقط خدای تعالی است که جز او خدائی نیست.

و فضیل روایت می‌کند که به حضرت صادق موضوع سهو را یادآور شدم حضرت فرمود: **و ینفلت من ذالک احد؟ ربما اقعدت الخادم خلفی یحفظ علیّ صلواتی** مگر ممکن است کسی سهو نکند؟ بسا می‌شود که من خادم خود را پشت سرم و امیدوارم که حساب رکعات نماز مرا محفوظ دارد! و امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به منذر بن جارود نوشته در نهج‌البلاغه می‌فرماید : **«فان صلاح ابیک غرّنی منک و ظننت انک تتبع هدیه و تسلک بسبیله»** و چنانکه در مقمه تفسیر البرهان در باب عاشر می‌نویسد کسانیکه بعضی از آیات را به ائمه تفسیر می‌کردند مفضل بن عمر این معنی را خدمت حضرت صادق عرض نمود آن بزرگوار فرمود:

**«من مکان یدین بهذه الصفة التی سئلتنی عنها فهو عندی مشرک بالله»** کسیکه چنین عقیده‌ای که تو از آن رپسش نمودی دارد چنین کس در نزد من مشرک به خداست؟

و با وصایای مؤکدی که امیرالمؤمنین و ائمه معصومین درباره برحذر بودن از غلو دباره خودشان فرمودند : مانند **«هلک فی اثنان محب غال و مبغض قال»** که بعبارت مختلف از آن حضرت روایت شده و در تحف‌العقول نیز ضمن وصایای امیرالمؤمنین است که «**ایاکم و الغلو فینا قولوا انا عباد مربوبون و قولوا فی فضلنا ماشئتم من احبنا فلیعمل بعملنا و یستعن بالورع**» و مکرر سفاش می‌کردند که با این عقاید سخیفه موجب روشنی چشم دشمن و رسوائی خودتان ردر روز قیامت نشوید:

**«ولاتفضحوا انفسکم عند عدوکم یوم القیامه. »**

اما افسوس که هم چنانکه ما در بحث جهاد یادآور شدیم دشمنان زیرک و دوستان احمق احادیث زیادی درباره ائمه معصومین جعل نمودند که آنان عالم بغیبند مرده زنده می کنند و مرضی را شفا می‌دهند و روزی مردم را تقسیم می‌کنند و هیچ ملکی بدون اذن ایشان از جای خود حرکت نمی‌کند و در موقع ضربت زدن به مرکب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از اسمان نازل می‌شوند که مبادا ضربت امیرالمؤمنین گاو و ماهی حامل زمین را از بین ببرد و در گهواره اژدها می‌درند و در قنداقه به آسمان می‌پرند و قبل از نزول قرآن وبعثت پیغمبر آخرالزمان علی در گهواره قرآن خواند! و از این قبیل که در نزد عقل و شرع مردود است، وضع نموده‌اند و بارها ائمه معصومین آنان را لعن کرده‌اند او اظهار برائت و بیزاری از آنها نموده‌اند چنانکه در خصال از حضرت رضا وارد شد که فرمود**: «انما وضع الاخبار عنا فی الجبر و التشبیه الغلاة الذین صغروا اعظمة الله فمن احبهم فقدا بغضنا و من ابغضهم فقد احبنا»**

و نیز در جلد هفتم بحار و در کتاب شریف عیون اخبارالرضا از ابراهیم بن ابی‌محمود روایت شده که به حضرت رضا عرض کردم که در نزد ما اخباری در فضایل امیرالمؤمنین و فضایل شما اهل بیت است که آن روایات مخالف چیزهائی است که در نزد شماست و مانند آن را از شما ندیده و نمی‌شناسیم آیا بدان معتقد شویم حضرت فرمود یا بن ابی محمود لقد اخبرنی ابی عن ابیه عن جده تا آنکه فرمود:

**«یا بن ابی محمود ان مخالفینا و صغوا اخباراً فی فضائلنا وجعلوها علی ثلثة اقسام احدها الغلو فینا و ثانیها التقصیر فی امرنا و ثالثها التصریح بمثالب اعدائنا»** می‌فرماید مخالفین ما اخباری در فضائل‌ ما وضع و جعل کردند و آن را بر سه قسمت نمودند یک قسمت غول است دربارة ما (مانند احادیثی که به آنان جنبه ربوبیت و علم به غیب و احیای اموات و امثال آن را می‌دهد) و دومی تقصیر در امر ماست (مانند احادیثی که دربارة تضییع احکام نسبت به آن بزرگواران داده‌اند) و سومی تصریح د مذمت و بدگوئی درباره دشمنان ماست (چنانکه درباره دشمنان اهل بیت چیزهائی می‌گویند که با هیچ منطقی سازگار نیست.

# موضوعی که سیاست مهمش کرده است

در میان مسلمانان هیچ موضوعی به قدر امامت مورد بحث قرار نگرفته و متأسفانه هیچ موضوعی هم به اندازه آن مجهول و نامعلوم نمانده است اگر کتابهائی که در موضوع امامت نوشته شده به شمار درآورند به طور حتم از یک ملیون مؤلف بیشتر است ولی با تمام این تفصیل هنوز حدود امامت و مقدار صلاحیت و عمل آن تعیین نشده : گروهی وجود او را غیرلازم دانسته و مدعی امامت را که از جانب خدا منصوص و منصوب باشد کاذب و مفتری می‌شمارد و گروهی در این باره تا آن حد غلو کرده‌اند که حتی نفس‌کشیدن جانداران و روئیدن نباتات را منطور و موقوف به وجود و اذن امام می‌دانند و در میان این دو دسته فرقه‌های بی‌شماری هستند که هر کدام برای امام حدودی و وظائفی قائلند و به راستی این موضوع امامت موجب گمراهی و سرگردانی این امت شده است وخسارتی که در نتیجة جهل در این موضوع متوجه جامعة اسلامی شده بیش از هر موضوعی است که به ستور درآید و جای تعجب در آن است که در کتاب خدا صراحتی در این خصوص نیست و مسئله از این جهت چندان مورد اعتنای شارع نبوده که قابل این همه کشمکش و نزاع وجدال و تفرّق و تشتت گردد هر فرقه دچار مفتریانی از ارباب اغراض شده و نظرهای سیاسی و غرضهای شخصی گذشتگان را سند محکم و دستاویز مستحکم خود قرار داده و بدان مشغول گشته‌اند و از هدف اصلی اسلام که اصلاح جهان و تأمین سعادت جهانیان است منحرف و غافل مانده‌اند. تو گوئی تمام زحمات پیغمبران و جمیع آرمانهای ادیان حقه که در اسلام خلاصه می‌شود برای این بوده که مردم اکثر عمر و مال و وقت خود را صرف گفتگو و بحث در اطراف زندگانی افراد معدودی نمایند که به حق یا باطل بنام امام اظهار وجود نموده‌اند! در نظر این اشخاص غرض از خلقت عالم و مقصود از آفرینش بنی‌آدم این بوده که دانسته شود زید یا عمرو چگونه بدنیا آمده و در وقت دنیا آمدن مادرش چه می‌گفت و پدرش چه می‌کرد و چگونه شیر خورد و چه نوشید و چند زن گرفت و چند فرزند آورد و با دوستانش چه گفت و با دشمنانش چه کرد و در کجا مرد و حالا قبرش کجاست و برای جلب رضای او چه حرکتی باید انجام داد؟! به نظر افراطیون از این دسته معرفت و محبت امام کافی از انجام صلوه و صیام و مغنی از دانستن حلال و حرام است (چنانکه در اسماعیله چنین است) و برخی در عظمت امام اعجاز و خوارق عاداتی قائلند که حتی در پیغمبران اولوالعزم نبوده است و با یک نگاه مختصر به کتبی که دربارة معجزات امامان خود نوشته‌اند معلوم می‌شود که هر امامی بیش از تمام پیغمبران دارای معجزه بوده است. این طایفه برای معجزات حدود و شرایط و نتایجی در نظر نمی‌گیرند بلکه معتقد که امام باید همه چیزش معجزه باشد و تمام حرکات و سکنات و خورد و خواب او از هنگام تولد و قبل از تولد تا مرگ و بعد از مرگ تا انقراض عالم باید فوق‌العاده وغیر از سایرین باشد، در گهواره اژ در بدرد و در قنداقه به آسمان بپرد قبل از تولد، مادرش را از شیر درنده نجات دهد و بعد از مرگ بتشییع جنازة خود آید، غذایش از آسمان برسد و زمین را بچشم همزدن بپیماید خود و یارانش را برابر سوارکرده در ملکوت آفاق گرد دهد و در چاه بئرالعلم رفته سه روز با لشگر بی‌شمار جنیان جنگیده بعداز قتل چندین هزار آنها بر ایشان پادشاه تعیین نماید! خود و اهل بیتش از تشنگی جان دهند ولی زمین را برای درویش کاهلی موهوم، دریائی پر از آب نماید زنها را مرد کند و مردها را زن! آدمها را سک کند و سگها را آدم و از این قبیل!!

شما لابد می‌دانید که هیچ پیغمبری دارای چنین معجزاتی نبوده است در حالی که یکی از علائم نبوت اتیان بخوارق عادات است این بیچارگان گمراه ندانسته‌اند که اصلا معجزه یعنی چه و برای چه؟!

چون شنیده‌اید و بعض آیات قرآن دلالت دارد که برای پاره‌ای از پیغمبران آیات و معجزاتی بوده چون درصدد رقابت و مسابقة پیغمران با امامان بوده‌اند لذا در مقابل هر یک معجزه پیغمبر هزار معجزه یا معجزه‌ای که به نظر آنها هزار برابر معجزه فلان پیغمبر باشد تراشیده‌اند تا عقب‌تر نمانند! اینها ندانسته‌اند که چون پیغمبر مدّعی رسالت از طرف پروردگار عالم است و چون در میان مردم پاره‌ای از اشخاص لجوج یافت می‌شوند که پیغامهای الهی که از قلب حقیقت تراویده و هر عقل سالمی آن را می‌پذیرد نمیتوانند فهمیده و درک کنند و حق را بهمان نشان حقی خود بشناسند ناچار کارشان به تکذیب خواهد انجامید، لذا برای اتمام حجت و روشن‌شدن حقانیت پیغمبر اگر تقاضای معجزه‌ای کردند که آیة و نشانه‌ای از برای صدق دعوی آن پیغمبر باشد خداوند از راه لطف آن آیة خواسته شده را بدست آن پیغمبر جاری می‌کند که دیگر راه بهانه بسته باشد و چون حقانیت پیغمبری بوسیله آن آیه و مجزه ثابت شد دیگر انکار او و تمرد از فرمان وی موجب عذاب شدید و عقوبت سختی خواهد بود که قبل از اتیان آن معجزه چنین نبود.

چنانکه در قضیة ناقة صالح و معجزات حضرت موسی و نزول مائده عیسی می‌بینیم که پس از آنکه حجت بوسیلة این معجزات بر منکرین تمام شد دیگر به مجرد انکار، بلافاضله عذاب الهی بسخت ‌ترین صورت نازل گردید زیرا اولا – گفتار انبیاء و دعوت آنها چیزی است که هر عقل سلیم و وجدان سالمی درک می‌کند، حرف حساب وحق که دیگر باید چنین و چنان کنی ندارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در دل هر امتی کز حق مزه است |  | روی و آواز پیمبر معجزه است |

ثانیاً – بر فرض اینکه تو آن قدر کودن و کم ‌ادراک وهوشی که نمی‌توانی تشخیص دهی که این پیغام از جانب خدا است یا خیر و مطالبه معجزه کردی این هم معجزه! دیگر چه عذری برای نپذیرفتن حق داری؟! پس معجزه اگر باشد برای پیغمبر است نه امام.

امام مدعی مقام رسالت از طرف پروردگار نیست بلکه وضع وی هر چه باشد فرع نبوت است.

پس اگر او ستمی دارد باید از طرف پیغمبر باشد و پیغمبر همینکه کسی را به ستمی تعیین کرد اطاعت او بر امت فرض است پس دیگر جای چون و چرا بر امت نیست، پیغمبر وقتی که یک یا چند نفر را بنام و نشان تعیین کرد و فرمود: از اینان در فلان موضوع اطاعت کنید دیگر کسی حق ندارد از آنها معجزه بخواهد و خود آنها همه به آوردن معجزه الزامی ندارند اگر امت مطیع پیغمبر است که از آنها اطاعت خواهد کرد و اگر مطیع نیست حجت بر وی تمام است و باید منتظر عذاب الهی باشد.

حالا فرض کنیم که در اثر تکمیل نفس و عظمت روح کرامتی هم در وی دیده شد دیگر آن بازار معرکه ‌گیری را لازم ندارد که هر دقیقه ساعتی از او معجزه صادر شود!

اگر بنا باشد امام وحتی پیغمبر در هر موردی معجزه بیاورند و متصدّی امر خارق عادت شوند این عمل برخلاف عدالت و حکمت الهی است زیرا پروردگار عالم پیغمبر و یا امام را برای تقویت و تربیت عقل وتکمیل خرد و هوش آدمی برمی‌انگیزد و در آیات شریفه قرآن همواره از راه تدبیر واندیشه و فکر آزاد مردم را دعوت به پرستش خود و اطاعت او، امر نموده اگر بنا باشد چون بساط معرکه ‌گیران و چشم‌ بندان هر ساعتی خرق عادتی کند دستگاه فک رانسان متزلزل و شعورش مشوق و متلاشی می‌شود و اگر اظهار ایمانی کند ایمانشخص مرعوب و اسلام فرد مجبور است و چنین اسلام و ایمانی به قدر صد دینار ارزش ندارد!!

معجزه پیغمبر ما قرآن مجید است که در عین اینکه در ترصیع و تنظیم در حد اعلای اعجاز است در همین حال در پرورش عقل و تکمیل هوش انسانی مأموریت عالی خود را انجام می‌دهد اما اگر به جای آن پیغمبر ما آسمانها را شق می‌کرد و کوهها را متزلزل می‌نمود شب را روز و روز را شب می‌کرد محال بود که آدمی بتواند با فکر درست و اندیشه صحیح به حقانیّت وی پی برد و اگر تابع می‌شد همان از ترس و وحشت بود و چنین ایمانی پرواضح است که هیچ فایده‌ای ندارد. [فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا] {غافر:85} «پس هرگز ايمانشان- هنگامى كه كيفر ما را ديدند- به حالشان سودى نمى‏بخشيد. »

مذهب شیعه که بدبختانه اکنون آلوده به خرافات و موهومات بسیاری از مذاهب باطله گردیده عقیده‌اش در باب امانت اینست که ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله راویان صدق گفتار وامامان راست‌کرداری از طرف رسول خدا هستند که امت در فهم کلام خدا و بیان ما انزل الله باید به ایشان مراجعه نماید زیرا اینان عالمان اهل البیت اند که بهتر از هر کسی می‌دانند که در خانة ایشان چه نازل شده است (اهل البیت ادری بما فی البیت) و در جائی که فهم کسی بدرک آیه‌ای از آیات کتاب خدا و سیره‌ای از رفتار رسول الله وفا نکرد برای فهم آن بدیشان مراجعه کند و از ایشان اخذ نماید.

و چنین مقامی احتیاج باتیان معجزه آن هم به آن وضع هرج و مرج ندارد.

بنابراین امام در مقام خود فقط به سه چیز شناخته می‌شود!

اول – نص صریح از پیغمبر به اسم و صفت که اخبار شیعه به حد تواتر آن را حائز است.

دوم – داشتن علم کافی به جمیع احکام الهی که الامام عالم باحکام زمانه من الناس و آثار موجوده از آن بزرگواران دلیل کافی بر این حقیقت است.

سوّم – عصمت در رفتار و گفتار که خوشبختانه این صفت در تمام معصومین بطور بارز و آشکارا موجوده بوده بطوریکه با اینکه دشمنان آن بزرگواران که غالباً جبابره و سلاطین وقت بودند با تمام سعی کوششی که کردند تا شاید دامن عصمت یکی از آنان را آلوده نمایند تا بدین وسیله آنانرا در انظار رسوا و بدنام نمایند توفیق نیافتند چنانکه داستان کنیز فرستادن هارون برای حضرت موسی بن جعفر از مشهورات است.

با وجود این صفات که در تمام ائمه موجود بوده دیگر احتیاجی به هیچ چیز نیست حالا اگر به حدیث معتبر و نقل صحیح کرامتی از ایشان نقل شده باشد البته مورد قبول است ولی متأسفانه معجزاتی که بدیشان نسبت داده‌اند.

اولا – اکثر آن معجزات، معجزه نیست و اعمالی است که باید آنها را در عالم اوهام وخیالات پریشان تصور کرد مانند معجزه‌ای که د خزینه الجواهر نهاوندی از حضرت امیرالمؤمنین نقل شده که در شبی که رسول خدا تا نزدیک صبح فضایل خود را برای امیرالمؤمنین می‌شمرد آخرالامر گفت یا علی توهم از فضایل خود بگو: و آن حضرت با چرخانیدن انگشتر خود رسول خدا را به یکی از بیابانها که نزدیک شهری دور دست و به قول او هفتاد ساله راه بود پرتاب کرد و تا رسول خدا رفت به شهر و فهمید این شهر علی است و خواست با علی ملاقات نماید باز امیرالمؤمنین انگشتر خود را چرخانید و رسول خدا را به یک بیابان وشهر دیگر پرتاب کرده حیران و سرگردان نمود همچنین تا هفت شهر! و سرانجام او را به مدینه رسانید و رسول خدا علی را در خانه فاطمه زهرا دید در حالیکه سرش روی زانوی فاطمه و به خواب است و وقتی از حضرت زهرا حال علی را پرسید معلوم شد از سر شب تا صبح علی در خانه فاطمه در خواب بوده است: و صدها و هزارها از این قبیل موهومات که همه روزه از منبرها و معرکه درویشها و نقالها و حتی در کتابهای باصطلاح معتبر شنیده و خوانده می‌شود اینها معجزه نیست بلکه موهومات است و گوش‌دادن و منع‌نکردن از آن حرام و گناه عظیم است.

زیرا گذشته از افتر و کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام موجب وهن اسلام و استهزاء به اساس دین و ویران‌ نمودن بنیان شریعت حضرت خاتم النبین است که بر هر مسلمانی لجوگیری از آن واجب است.

ثانیاً – غالب این معجزات و کرامات به نقل یک شخص مجهولی است که اگر معلوم هم باشد در این مقام نباید بدان التفات نمود. زیرا معجزه آن است که در محضر و ملاء عام باشد تا موجب استحکام عقیده و اتمام حجت بر مردم شود، معجزه‌ای که یک نفر ادعا رؤیت آن را نماید چون هنرنمائی در ظلمت و رجزخوانی در پستوی خانه است. که نمی‌توان بدان بر احدی حجت گرفت و آن را دلیل حقانیت معجزنما شمرد.

ثالثاً – اگر حقانیت امامی بدین قبیل معجزات دانسته شود که یک نفر یا چند نفر معدودی نقل کرده باشند، هر طائفه و مذهبی برای بزرگان خوداز این قبیل معجزات تراشیده‌اند بلکه معجزاتی خیلی عجیب‌تر از معجزات ائمه شیعه برای تحقیق این معنی زحمت زیادی لازم نیست ممکن است به کتاب تذکره الاولیای شیخ عطار و اسعاف الرغابین یافعی یا حدائق الانس جامی و امثال آن که در دسترس همه است مراجعه کنید تا ببینید بزرگان صوفیه که پاره‌ای از آنها دشمن ائمه معصومین هم بوده‌اند چگونه کرامات و معجزاتی مانند زنده ‌کردن اموات و اطاعت حیوانات از آنها صادر شده و گویندگان به خیال خود بدان تواتر معنوی می‌دهند پس آنها هم می‌توانند چنین ادعائی کنند!! پس این میزان صحیحی نیست زیرا با بیان این قبیل معجزات که همه آنها موهامات است نمی‌توان به حقی رسید و اگرنه پس همة این مدعیان برحقند!

رابعاً – با قبول این معجزا خاصیت امامت که پیشوا و مقتدائی مردم در امور دینی است از آنها سلب می‌شود زیرا معنی امام به معنی پیشوا و کسیکه در اعمال و افعال باید به او اقتدا نمود واساساً بعثت انبیاء از جنس بشر برای آن بود که مردم را به هر چه امر می‌نمایند خود بهترین عامل آن باشند **[**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَاليَوْمَ الآَخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيرًا**]** {الأحزاب:21}**[**قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي للهِ رَبِّ العَالَمِينَ**]** {الأنعام:162} **[**اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ المُشْرِكِينَ**]** {الأنعام:106}**[**فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ**]** {هود:112}

اگر بنا باشد پیغمبر یا امامی که امر به دادن مال و انفاق در راه خدا می‌کند و پرواضح است که دادن چیزی محرومیت از آن است و خود پیغمبر هم مثلا مالی در راه خدا انفاق کند یا امیرالمؤمنین نانش را با شکم روزه بسائل و محتاج دهد ولی در همان شب به طعام بهشتی مرزوق گردد و در چهل خانه مهمان شود و لابد غذا در آن خانه‌ها میل نماید چنین عملی موجب تبعیت نیست و چنین انفاقی فضیلت ندارد زیرا کسیکه در یک شب در چهل خانه یا بیشتر طعام میل نموده است اگر نان جوی در راه خدا داده هنری نکرده که مسلمانان از آن تبعیت کنند!! و اگر علی چنین بوده که همینکه دست به شمشیر می‌برده ملائکه هراسان می‌شدند که مبادا گاو حامل زمین کشته شود و خدا برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی حملة عرش را به زمین فرستاد تا بازوی علی را بگیرند تا از نیروی او بکاهند و پر در زیر شمشیرش فرش کنند تا مبادا گاو حامل زمین از بین برود و زمین و اهل آن هلاک شوند وباز هم بخت بد! پر جبرئیل از ضربت شمشیر علی شکسته و مجروح شد بطوریکه نالان و بال کشان خدمت خاتم پیغمبران مشرف شد و از ضرب شصت علی و ویرانی شهرهای لوط داستانها گفت با چنین قدرت اقدام به جهاد و جانبازی فضیلتی نیست و فی‌المثل مانند آن است که رستم دستان اقدام به جنگ مورچه‌ای از مورچه‌های ناتوان کند یا با بمت اتم بخواهند خانه موری ویران نمایند.

اینها را هنر و فضیلت و شجاعت نمی‌گویند تا مردم به رفتار و کردار مباشران آن رغبت نمایند، علی آن وقت می‌تواند امام و مقتدای مسلمانان باشد که با شکم گرسنه بعد از سه روز روزه متوالی که فقط با آب افطار کرده و خاندان مطهرش با اشتهای زیادی و علاقمندی فوق‌العاده به همان نان جوین چنانکه خدا می‌فرماید: **[**وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا**]** {الإنسان:8} ای علی حب الطعم آن را در راه خدا انفاق نمایند و وقتی می‌توان به مردم گفت که از جهاد و مبارزه علی با دشمنان دین تبعیت نمائید که با احتمال تلف ‌شدن و کشته ‌گردیدن، علی بدان کار قیام نماید و وقتی هم که به جنگ مبادرت می‌نماید چندین زخم کاری بخورد چنانکه در جنگ احد بیش از شانزده زخم مهلک به بدن مبارکش رسیده بود در این صورت می‌توان به مردم گفت شما هم به علی تأسی نمائید زیرا او یک نفر مسلمان و مؤمن به خدا و رسول است چنین می‌کند شما هم که ادعای مسلمانی و ایمن به خدا و رسول می‌نمائید باید از آن بزرگواران بتعیت نمائید.

و همچنین سایر اعمال و افعالی که از آن بزرگواران از فضایل و محامد انسانی نقل شده، این احمقان جاهل هنوز ندانسته که فضایل شریفه انسانی و خصایل حمیده آدمی چه چیز است؟!

اینها تصور می‌کنند همینکه کسی علم غیب داشت و فهمید که در هر گوشه جهان چه اعمال و حرکاتی صورت می‌گیرد و یا به آسمانها پرواز کرد یا همینکه شمشیر برداشت و همه جن و انس از ترس او پا به فرار گذاشتند یا ضربتی که فرود آورد چندین هزار نفر را نابود کرد یا در هر شبی در چندین خانه طعام خورد یا با چندین زن جماع کرد! این قبیل خیالات کودکانه را که مورد آرزوی هر جاهل غافلی است فضیلت می‌شمارند و ارتکاب آنرا معجزه می‌پندارند! غافل از آنکه فضیلت آدمی در علم و شناختن خدا و آشنا گشتن به نظام طبیعت و تسلیم اراده و مشیت الهی شدن و مسلط بر نفس ‌بودن و گذشت و اغماض از اهانات و از ستمهائی که از جاهلان صادر می‌شود و هدایت گمراهان و دستگیری بینوایان است و اینها صفاتی است که در ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بوده وهمین فضایل است که ایشان را بر دیگران فضیلت داده و آنانرا امام و مقتدای جمیع عالمیان کرده است و مردم مأمورند که به قدر قدرت و استطاعت بین فضایل آراسته شوند تا در بازار تجارت جهان سودی کرده سعادت دارین و فوز نشأتین را کسب نمایند وگرنه انجام آن اعمال که بیشتر زائیده اوهام و خیال است برای انسان فضیلتی نیست زیرا چه حظی دارد که شخصی بداند در فلان گوشة دنیا فلان فقیر چگونه جان می‌دهد و فلان غنی خو‌ش‌گذران چگونه داد دل از شهوات می‌ستاند و در فلان بیشه آن شیر چگونه جستن کرد و فلان آهو را درید و فلان دزد چگونه با چاقو قفل خانه فلان بدبخت را برید و یا چه سعادتی است که بتواند به دریا فرو رود و بها برها برآید و یا شمشیر برکشد و هر درمانده گمراهی را بکشد و ملیونها زن را بیوه و اطفال را یتیم نماید!!

اینها هوسهای کودکانه است و به سعادت حقیقی مربوط نیست فضیلت علی بن ابیطالب که عالیترین فضایل آن جناب است آن است که در راه خدا از بذل مال و جان و نابودی نام و نشان مضایقه نداشت فضیلت آن است که در شب لیله المبیت که یکی از هزار، احتمال جان به سلامت بردن نداشت در بستر رسول خدا خوابید واین فداکاری بزرگ تا آنجا کشید که مورد مباهات پروردگار جهان به فرشتگان گردید! اگر علی چنانکه اینان می‌گویند عالم به غیب بود و می‌دانست که آن شب خطری عارض وجود مقدسش نمی‌گردد این عمل برای او فضیلتی نمی‌شد من هم چون یقین ندارم که در فلان قضیه ضرری متوجهم می‌شود اقدام مرا به آن کار شجاعت نمی‌نامند، فضیلت علی در آن بود که بعد از رسول خدا به نصّ پیغمبر و اگر نه به موجب لیاقت و اولویت از همه کس سزاوارتر به خلافت بود، این همه وسایل که برای انتقام از غاصبین خلافت داشت معهذا برای نهال تازه‌رس اسلام چشم بر هم نهاد و دل بر بلا و مصیبت داد و آن همه ناملایمات را که به فرمایش خود او : چون خار در دیده و استخوان در گلو بود تحمل فرمود و بر اهانت‌ها و ملامت‌ها و مصیبت‌هائی که دل کوه را آب می‌کرد همچون ضرب زوجه مظلومه و سقط جنین او و طناب‌افکندن به گردن مبارکش و کشیدن وی در ملاء عام به مسجد برای بیعت و تهدیدنمودن آن حضرت به قتل و توطئه کشتن آن جناب، بر همة اینها شکیبائی ورزید تا دین خدا ولو توسط نااهلان راه کمال خود را بپیماید و احکام اسلام به صورت ظاهر از جریان نیفتد و خلل و رخنه در دیوار اتحاد مسلمانان راه نیابد، این است آن فضیلت بزرگ که عقل آدم خردمند در مقابل آن مات و مبهوت می‌شود، نه حدیث بساط و پرواز به بالای ابرو فرورفتن در چاه بئرالعلم و جنگ قصرالذهب و بردن عمر به کوه قاف و امثال این خرافات که برای سرگرمی کودکان خوب است.اما امان از جهل و نادانی و دوستی احمقانه!!

پس می‌بینید که مردم در مقام امام به چه گمراهی و ضلالت بعیدی دچار شده‌اند و روی همین گمراهی گمراهیهای دیگر آمده.

تا جائیکه روی همان تصورات جاهلانه کودکانه تصور کرده‌اند که ذکر این قبیل فضایل و نشر اینگونه مناقب باعث رضایت و موجب جلب رحمت آنها می‌شود و ثناخوانی و مداحی و نسبت این قبیل موهومات به آن بزرگواران به این خیال که اختیار تمام ملکوت الهی در دست ایشان است و صاحب اختیار سلطنت خدا هستند این متملقین و ثناخوانان را همچون پادشاهان خودخواه و مقتداران صاحب جاه‌ و صله و انعام می‌دهند و هر چند عاصی و بزه‌کار وستمگر و بدکردار باشند آنان را از عقبات بزرخ و عرصات قیامت می‌رهانند و باب شفاعتی بدان وسعت ساخته‌اندکه دیگر به تهدیدات خدا و تنذیرات پیغمبر کمترین اثری نمانده است و چون جسته گریخته که به قرآن مراجعه می‌نمایند آیات عذاب و وعید عقاب گوششان را آزار می‌دهد و ناچارند بدان اقرار نمایند برای گریز از آن عذابها راه چاره‌ایکه خیلی هم آسان است به اغوای شیطان همین غرور و گزاف در باب شفاعت است، و چون می‌بینند که جلب رضای خدا که در مقابل بهشت فقط جان و مال می‌خرد و بس که **[**إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ المُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ**]** {التوبة:111}و دل کندن از جان و حتی مال به آن کیفیت که خدا خواسته است خیلی سخت است و به خیال اینها بدست‌ آوردن دل فلان امام یا فلان‌ امامزاده آسان است و چون با نفس خود قیاس می‌کنند که به یک تملق بیجا و یک بخشش ناروا خودش را گم می‌کند تصور کرد که امام و امازاده که به عقیده صاحب اختیار ملک خدا هستند نیز چینند اینست که آن نذورات عجیب و وقفهای بیهوده و روضه‌خوانی‌ها وسینه‌زدنها و عزاداریهای دروغی و نامشروع را مرتکب می‌شود و خود و دین خدا را به استهزاء می‌گیرد.

علت آن این است که این گمراهان جاهل معنی امام را نفهمیده‌اند و با این همه کتابها و رساله‌ها و گفته‌ها هنوز حدود امامت روشن نگشته بلکه بر جهل و گمراهی افزوده است.

معنی امام چنانکه گفتیم و شرع و عقل و وجدان هم بدان حاکم است بدو معنی حقیقی و چند معنای مجازی بیشتر نیست آن دو معنا:

اول معنای امام یعنی پیشوای سیاسی و متصدی امر حکومت مسلمین که به تمام کسانیکه متصدی امر حکومت شوند این معنی اطلاق می‌شود که از آن اگر صالح باشد به امام عادل اگر ناصالح باشد به امام جابر تعبیر می‌شود و سیره مسلمین احادیث و فریقین مملو از این اصطلاح است.

و دوم به معنای راهبر و راهنما به جانب خدا و هدایت به طریق حق و صراط مستقیم است.

چنانکه این تقسیم در فرمایش امیرالمؤمنین در وسایل الشیعه مندرج است که **«لاغزو الامع امام عادل و لانقل الامن امام فاضل»**

امام به معنای اول شامل تمام ائمه معصومین‌ نمی‌شود جز امیرالمؤمنین در حدود پنج سال و امام حسن در مدت ششماه دیگر کسی از آن بزرگواران متصدی امر حکومت و پیشوای سیاست مسلمانان نگشت.

ولی معنای دوم که گفتیم به معنای دلیل و راهنمای راه خدا و رهبری مردم به طریق حق و صراط مستقیم وهدایت مردم به راه بهشت است مصداق اولیه و عالیه آن فقط ائمه معصومین می‌باشند و بعد از ایشان، کسانی که بدان طریق طیّ سلوک نمایند و به نور علم قرآن وسیله دستگیری و هدایت گمراهان شوند.

و پرواضح است که شخصی که امام و راهبر قومی به طرف مقصدی است تمام همش مصروف آن است که راهروان طی طریق نمایند و هر چه زودتر و بهتر به مقصد برسند.

چنین کسی از مدح و ثناخوانی و تملق و چاپلوسی این و آن چندان خوشش نمی‌آید و بدان اعتنا نمی‌نماید خصوصاً هرگاه راهروان، مقصد و راهرا گذاشته و به راههای کج و معوج افتاده تنها در مقابل آن همه اصرار و فریاد راهبر که به طریق حق آئید و راه به مقصد را درست بپیمائید به ثناگوئی چاپلوسانه و مداحی متملقانه بپردازد و با حرکات ساختگی و آداب بیگانگان مجوسی به مدح و ثنای او مشغول شده و از راه‌پیمائی و رسیدن به مقصد غافل گردند.

این قبیل اعمال اگر موجب خشم و غضب آن راهبر دلسوز نگردد باری باعث خوشنودی و رضایت وی نخواهی شد!

واقعاً انسان تعجب می‌کند از اینکه چگونه آداب مجوسیت و ارواح‌پرستی ملل وحشیه و مرده‌پرستی مصریان و توسل آنان به ارواح فراعنه و امثال این عقاید خرافی در دینی راه یافته که مأمور مبارزه با این موهومات وخرافات است و در تمام آیات کتاب آسمانی و سیره پیغمبر بزرگوار و ائمه معصومینش کوچکترین اثری از این حرفها نیست.

امامی که خدا برای هدایت و راهبری مردم برانگیخته و وظیفه مردم آن است که در مسائل دینی و دانستن احکامی که بدان دانا نیستند بوی مراجعه و از او اخذ و بدان عمل نمایند این شوربختان این وظیفه بزرگ را کنار نهاده به تملق و ثناخوانی غالیانه و خواستن حوائجی که باید از خدا خواست و امثال این حرکات که شرک یا لااقل نزدیک به شرک است پرداخته واصلا درصدد این نیستند که آنچه این امام برای آن نصب شده به وی مراجعه و احکام و آثار باقیمانده از او را تبعیت نمایند و هرگاه کسی درصدد برآید وبه ایشان بگوید : که آقایان امام و پیغمبر که برای برآوردن حاجات و شفای مرضی و دادن اولاد وکم و زیادکردن روزی افراد و این قبیل امور برانگیخته نشده‌اند! امام و پیغمبر فقط مأموریت راهبری و راهنمائی در امور دینی و یاد دادن آداب و احکام شرعند و دیگر این کارها مربوط به آنان نیست.

در چنین موقع است که می‌بینی از فرظ جهل غضب صورت برافروخته و رگهای گردن پرشده و با چشمانی شرربار از خشم می‌گوید: این توسل است و تو می‌گوئی توسل به ائمه طاهرین جایز نیست و دیگر هر چه تهمت و اهانت از پیر و استاد یاد گرفته باشد نثار آدمی می‌کند.

کسی به این بیچاره نگفته که اولا: با وجود خدای تعالی که بنده را بی‌هیچ واسطه می‌پذیرد و اصلا واسطه‌گرفتن در دربار وی منافی توحید است چه احتیاج به این حرفها؟

خود باریتعالی در آیات متعدده قرآن می‌فرماید: **[**وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي**]** {البقرة:186}و می‌فرماید: **[**وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الوَرِيدِ**]** {ق:16} و می‌فرماید: **[**فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا**]** {الجنّ:18}

و در هر شبانه‌ روزی لااقل ده مرتبه به نحو وجوب به ما تعلیم داده است که بگوئیم ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی فقط ترا عبادت می‌کنیم و فقط از تو کومک و استعانت می‌جوئیم پس استعانت خواستن منحصراً از خداست چنانکه عبادت‌کردن منحصراً برای اوست یعنی کمک از دیگری خواستن شرک است چنانکه عبادت دیگری شرک است.

آیا با همه آیات واضحات جایز است که انسان خدای حیّ قادر لایموت زنده و پاینده و سمیع و بصیر را گذاشته به سراغ کسانی رود که در هر چیز محتاج و فقیر آن دریای بی‌پایان فضل و رحمت او هستند و خودشان به دستور قرآن می‌فرمایند **[**قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ**]** {يونس:49}

ثانیاً – بر فرض عدم نهی از این عمل چون این وادی، وادی هولناک و پرتگاه مخوفی است که ممکن است انسان را به هلاکت گاه شرک درآورد همان بهتر که ترک شود زیرا اگر شما در میان راههائی که به مقصد دارید چندین راه داشته باشید که معلوم و مسلم است که بی‌خطر است و راهی راهم داشته باشید که احتمال خطر در آن رود، اولی این نیست که آن راه را فرضاً که نزدیک هم باشد واگذارید تا از آن خطر مصون مانید؟

وضعیت توسل به ائمه و اقارب آنها به این صورتی که اکنون در بین جامعه است به هزار احتمال شرک است و بیک احتمال هم نمی‌توان بدرستی آن اعتماد داشت، زیرا آنچه مسلم است خدا در دعا و طلب حاجت واسطه نخواسته است و چنانکه آیات شریفه می‌رساند خود حضرتش از همه نزدیکتر ببنده‌گان خود است و عقلا هم معلوم است که خدای حی قادر عالم السر و الخفیات را گذاشتن و سراغ کسانی رفتن که مرگ و غفلت و خواب و عدم احاطه بر مصلحت بر آنان رواست شایسته نیست.

و با تمام این مفاسد شبهه وقوع در شرک که بدترین معاصی و مهلک‌ترین گناهان است وجود دارد، پس دیگر به این حرکات که باقیمانده آثار ادیان باطله است چه حاجت؟!

ثالثاً – در میان این همه آیات و اخبار و احادیث صحیح و ضعیف در کجا خدا، یا ائمه دین دستور داده‌اند که کسی برای قضای حاجتی – شفای مریضی – گرفتن فرزندی – برآوردن مطلبی، به امام و پیغمبری توسل شود؟!، شما سرتاسر آیات خدا و سیره انبیاء و اولیا را بگردید و ببینید اثری از این اعمال در آنجا می‌بینید؟ آخر بت‌تراشی و بت‌پرستی پس چیست همین است که انسان به خیال موهوم برای خود وسطا و شفعاء برای برآوردن حاجات درست کند و به مدح و ثنا و تملق و نیاز نسبت به آنها بپردازد.

در مقابل این حقیقت کسانی پیدا می‌شوند که دست به این طرف و آن طرف انداخته یک آیة و روایتی پیدا کنند که بتوانند از آن برای این اعمال شرک‌آمیز خواد مستمسکی بدست آورند و چون در آیات قرآن متشابهاتی است که اهل باطل از آن گاهی به نفع خود سوءاستفاده می‌کنند مانند آیة شریفه [وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الأَرْضِ إِلَهٌ]{الزُّخرف:84} **[**وَجَاءَ رَبُّكَ وَالمَلَكُ صَفًّا صَفًّا**]** {الفجر:22}[إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ]{القيامة:23} و امثال آن که همیشه به فرمایش خود قرآن اهل زیغ و وسوسه آنانرا برای مقاصد سوء خودبکار برده‌اند و**[**فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ**]** {آل عمران:7}

در اینجا هم فوراً آیه**[**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الوَسِيلَةَ**]** {المائدة:35}را به میان می‌کشند و از آن به مراد و مقصود شرک‌ آمیز خود استناد می‌کنند چنانکه یکی از ارباب عمائم در روزنامه وظیفه به استناد همین آیه به جنگ ما آمده بود تفسیر این آیه را هر چند بعضی از مفسرین شیعه مانند علی بن ابراهیم قیم تفسیر به امام نموده‌اند اما به این بیان : «**تقربوا الیه بالامام ای بطاعته**» یعنی مراد از وسیله اطاعت امام است که همان اطاعت احکام الهی است که امام بیان می‌کند و در تفسیر صافی آیه شریفة [يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الوَسِيلَةَ] {الإسراء:57} را چنین تفسیر کرده است **«هولاء الائمه یبتغون الی الله القربة بالطاعة»** و در کتاب عیون اخبار الرضا از پیغمبر روایتی آورده در معنای وسیله ولی آن به معنی اطاعت ائمه است نه معنی واسطه و شفیق چنانکه می‌فرماید : **«الائمه من ولد الحسین من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله... »** ولی امیرالمؤمنین در کتاب کافی آنرا به معنای اعلی درجه بهشت تفسیر فرموده در خطبه (الوسیله) که **«انها اعلی درجة فی الجنة»** وابن شهر آشوب گفته که امیرالمؤمنین فرمود انا وسیلة‌ای طاعتی و بیعتی وحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و نهج‌البلاغه می‌فرماید: **«عبادالله ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله جل ذکره الایمان بالله و برسله وما جأت به من عندالله والجهاد فی سبیله فانها ذروة الاسلام....»**

در فرمایش خود آن بزرگواران توسل و وسیله عبارت است از ایمان به خدا و فرستادگان او و آنچه از احکام و آیاتی که از جانب خدا آمده است و جهاد راه او وهیچ جا به این معنای غلطی که گرفته‌اند نیست می‌بینید که این آیه ابداً مربوط به مقصود ایشان نیست ولی افراد دغل و مختلس همچون اشخاص حقه‌باز وجاعل که در اسناد و اوراق رسمی و قیمتی دست می‌برند و منظور سوء خود را در آن می‌گنجانند با قرآن کریم و احادیث صحیحه نیز چنین کرده‌اند مثلا کسانی که از راه اختلاس و جعل و تزویر می‌خواهند کار خود را از پیش برند اگر شما یک حواله با قبض دو هزار یالی به آنها بدهید با حقه ‌بازی و دستبرد به جملات آن سند، کلمه دو را ده و ریال را تومان می‌کنند تا به جای دو هزار ریال ده هزار تومان بگیرند همچنین سند سازان قلابی را می‌بیند که در آیات شریفه قرآن تا هر جا که توانسته‌اند ضمن جملات و کلمات قرآن یک جمله یا یک کلمه به نفع و غرض سوء خود گنجانیده‌اند که این آیه چنین نازل شده بود و آن کلمه چنان! و با اندک توجهی به کتاب خدا و تفاسیر عجیبه‌ای که پاره‌ای از دغلبازان نوشته‌اند این حقیقت به طور بارز، روشن و آشکار خواهد شد.

موقعیکه مقالة علل انحطاط مسلمین ... در روزنامه وظیفه مورد انتقاد عده‌ای اقرار گرفته بود یکی از آنان که خود را از علما و نویسندگان مبرّز دینی می‌داند در رد و انتقاد یکی از طرفدران این مقاله به مناسبتی در خصوص توسل استناد به این آیه شریفه کرده آنگاه گستاخانه بر آن طرفدار بیچاره تاخته و هر چه فحش و ناسزا می‌دانست نثار آن کرده بود و بعد از استناد به آیه شرفه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه از تفسیر در المنثور خبری آورده بود که آدم، خدا را به خمسه طیبه سوگند داد تا خدا توبه اش را پذیرفت اما در همان موقع جواب او و سایر انتقادکنندگان را نوشته و به روز نامه وظیفه فرستادیم ولی روزنامه مزبور شاید روی مصلحتی از درج آن خودداری نمود و متأسفیم که در اینجا بدان تفصیل که در روزنامه پرداختیم نمی‌توانیم بپردازیم ولی اجمالا اشاره‌ای به ضعف منطق این آقا می‌کنیم.

اولا – مقصود ما از توسل غلط این اعمالی است که مردم حوائج خود از ائمه و یا امامزادی می‌خواهند و برای او نذر و قربانی می‌کنند و این چه ربطی دارد به اینکه آدم گفته است خدایا به حق خمسه طیبه مرا بیامرز!

ما نه تنها ائمه معصومین را برای قسم ‌دادن خدا جایز و روا می‌دانیم بلکه حتی خدا را با شک چشم یتیمان و سوز دل بیوه ‌زنان هم قسم می‌دهیم «**الهی باخص صفاتک ... و بعصمة انبیائک و بنور اولیائک و بدعاء صلحائک و بمناجات فقرائتک نسئلک اللهم زیادة فی العلم و ...**.»

ثانیاً – استناد به یک خبر سنی اگر مضمونش مخالف عقیده شیعه باشد برای شیعه حجت نیست و اگر خواسته بگوید که چون سنی مخالف است این حدیث را آورده که **«الفضل ما شهدت به الاعداء »**

می‌گوئیم اولا – سنّی صحیح چنانکه بغلط توهم شده فضیلت علی و حسن و حسین را منکر نیست و ثانیاً بسیاری از اخبار شیعه و سنی درهم آمیخته و آنقدر شیعه به صورت سنی و سنی به صورت شیعه درآمده و جعل اخبار کرده‌اند تا آنها را علیه یکدیگر بکار برد.

این بندة خدا چون غریق به هر چیزی تشبث کرده از آن جمله برای اینکه جای واسطه را باز کند استناد به آیه شریفه[يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا] {يوسف:97} کرده که اگر ممکن بود فرزندان یعقوب خود مستقیماً استغفار کنند چرا به پدرشان متوسل شدند؟! پس این دلیل است بر اینکه جایز بلکه لازم است که کسی دیگری را واسطه و وسیله در طلب حاجت از خدا کند برای اینکه ضعف منطق او معلوم شود.

در جواب او گفته می‌شود.

اولا – طلب استغفار از کسی توسل نیست چون تمام مسلمانان مأمورند که برای یکدیگر طلب مغفرت کنند و دعاهائی که در این باره وارد شده مانند استغفار برای چهل نفر مؤمن در تهجد و امثال آن و نیز روایاتی از ناحیة معصومین رسیده که دعای مؤمن در حق غیر خود به اجابت نزدیکتر است و روایت عبدالله بن جندب در باب دعای عرفه افضلیت این معنی را می‌رساند.

علاوه بر این پیغمبر مأمور است به استغفار برای خود و برای مؤمنین بنص آیه شریفه

**[**وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ**]** {محمد:19}

و آیه :

[وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ] {المنافقون:5}

معنای شفاعت پیغمبر وهمچنین مؤمنین یکدیگر را همین طلب استغفار است که آیات شریفه نیز بدان ناطق است و التماس دعا کردن مسلمانان از یکدیگر که یکی از مراسم دینی است کسی آن را توسل نگفته واگر توسل باشد به آن معنائی نیست که شما مردم را دربارة ائمه و امامزادگان اغوا می‌کنید!

اساساً طلب دعا از دیگری یک عمل ممدوحی است که در شرع بدان دستور داده شده و حضرت امیرالمؤمنین در روایت منقوله در جلد 19 بحارص 37 می‌فرماید: **«لاتستحقروا دعوة احد فانه یستجاب للیهودی فیکم و لایستجاب له بنفسه»** – و حضرت صادق می‌فرماید: **«من قدّم اربعین من المؤمنین ثم دعا استجیب له»**.

ثانیاً – تقاضای استغفاری که فرزندان یعقوب از پدرشان کردند از گناهانی بود که بین یعقوب و فرزندانش واقع شده بود، به این معنی که پدر خود را آزرده و او را به فراق یوسف عزیزش مبتلی کرده بودند و به او دروغ گفته بودند وهر وقت هم که یادی از یوسف می‌کرد او را به خرافت متهم نموده و زخم زبان می‌زدند چنانکه قرآن از زبان آنها می‌فرماید:**[**قَالُوا تَاللهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الهَالِكِينَ**]** {يوسف:85}و یا اینکه **[**قَالُوا تَاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ القَدِيمِ**]** {يوسف:95} و یوسف نیز چنین بود چنانکه به او گفتند [قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آَثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ]{يوسف:91}برای این بود که او را آزرده بودند به طوریکه از شرم نتوانستند حرفی بزنند و از او طلب آمرزش کنند تا خود یوسف از باب فتوت بلافاصله فرمود[لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ اليَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ]{يوسف:92}پس این قبیل پیش‌آمدها را توسل نمی‌توان نامید بلکه عذرخواهی و طلب بخشش از حقی است که از طرف مظلوم ضایع شده و آن منحصر به یوسف و یعقوب نیست از هر مظلومی که حقی ضایع شد باید از او طلب عفو و استغفار نمود.

ثالثاً – روایات وارده از ائمه معصومین مؤید همین نظری است که معروض داشتیم:

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در موضوع علت استغفار فرزندان یعقوب از پدرشان می‌فرماید:

**«اخرّلهم الی السَّحَر و قال یا رب ذنبهم فیما بینی و بینهم فاوحی الله قد غفرت لهم»** جناب یعقوب دعا را تا سحر تأخیر انداخت آنگاه عرض کرد پروردگارا گناه اینها فقط فیما بین من وخودشان است (یعنی من از گناهشان گذشتم) خدا وحی فرمود که من هم ایشان را آمرزیدم.

و در علل الشرایع از حضرت صادق روایت شده «**انه سئل من یعقوب لما قال بنوه** [يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا] **قال سوف استغفرلکم ربی فاخر الاستغفارلهم و یوسف لما قالوا** [تَاللهِ لَقَدْ آَثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ] **قال** [لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ اليَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ]»

البته در گناهانی که شخص حق دیگری را ضایع کرده تا او راضی نشود خدا آن گناه را نمی‌آمرزد چنانکه ده‌ها روایات صحیحه در این بارهاز معصومین وارد شده. این چه ربطی به موضوع توسل آنچنانی دارد!؟ علاوه بر مضامین آیات شریفه که صریحاً انسان را از توسل به دیگری نهی فرموده است مانند[إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] و [فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا] و [وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ] در اخبار و احادیث صحیحه‌ای که از جانب معصومین وارد شده این معنی را می‌رساند که دعا باید بدون واسطه باشد در نهج‌البلاغه در وصیت امیرالمؤمنین به حضرت امام حسین سلام الله علیها می فرماید:

**«واعلم ان الذی بیده خزائن السموات و الارض قد اذن لک فی الدّعا و تکفل لک الاجابة و امرک ان تسئله لیعطیک و تسترحمه لیرحمک و لم تجعل بینک و بینه من یحجبه عنک و لم یلجئک الی من یشفع لک الیه»** که در این فقرات شریفه امیرالمؤمنین فرزندش را وصیت می‌فرماید که خدائی که خزائن آسمانها و زمین در دست اوست خود اجازه دعا داده و ضامن اجابت شده و بین تو و خود حاجب و دربانی قرار نداده و ترا وادار بشفیع و میانجی که برای او بیاوری نکرده است، و حضرت امام زین‌العابدین در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند «**والحمدلله الذی انادیه کلما شئت لحاجتی و اخلوبه حیث شئت لسرّی بغیر شفیع فقیضی لی حاجتی**» در دعای با خدا احتیاج به شفیع و واسطه نیست و این پندارها به منزلة کفر و شرک است، واین یکی از مزایای دین اسلام است که در آن بنده احتیاج به شفیع و واسطه با خدا ندارد و خود می‌تواند مستقیماً از پروردگار خود تقاضا و مسئلت هر گونه حاجتی را نماید برخلاف مذاهب باطله دیگر.

ولی جای صد افسوس است که بسیاری از تعالیم ملل کهن سال قبل از اسلام مانند مصریان قدیم و ایران باستان و سومریها و پاره‌ای از عقاید هندیان به توسط کسانیکه کردند طوعاً او کرهاً ایمان آوردند یا کسانیکه عمداً تظاهر با سلام و مسلمانی نمودند اخیراً وارد این شریعت مطهره کردند تا بدینوسیله ضربات کشنده‌ای به حقایق سعادت ‌بخش این دین مبین وارد آوردند و بدبختانه این پیش‌آمدها باعث شده که امروه غالب آداب و عادات و عقاید آنان در مسلمین دیده می‌شود که محیلانه گاهی به یکی دو حدیث اسلامی منضم و مؤید شده است مانند عید نوروز ... .

از آن جمله موضوع شفاعت است که در این کشورها فسادی بار آورده که لشگر چنگیز وتیمور بار نیاورد، موضوع شفاعت در قرآن مجید در هیچ موردی بعنوان اثبات نیامده و در بسیاری از آیات نفی شده مانند آیه شریفه

**[**وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ**]** {البقرة:48}

«و بترسيد از روزى كه هيچ كس چيزى [از عذاب خدا] را از كسى دفع نمى‏كند و نه از او شفاعتى پذيرفته، و نه به جاى وى بدلى گرفته مى‏شود و نه يارى خواهند شد»

[يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ] {البقرة:254}

«پيش از آنكه روزى فرا رسد كه در آن نه داد و ستدى است و نه دوستى و نه شفاعتى»‏

و پاره‌ای از آیات هم شفاعت را منوط و مشروط به اذن پروردگار نموده است اما آثار باقیمانده ادیان منسوخه و روح غرور و بهانه جوی فساق و کسانیکه از یک طرف بیم و انذار دینی در روحشان مؤثر بوده واز طرف دیگر بدنبال بهانه‌ای می‌گردند که خود را از قید و بند احکام آزاد کرده و هر چه را نفس بهیمی و غریزة حیوانیشان مایل است انجام دهند و از آن طرف بازاری که بهشت ‌فروشان به عناوین مختلف باز کرده‌اند باعث شده که موضوع شفاعت بعناوین مختلف باز کرده‌اند باعث شده که موضوع شفاعت بی‌حد وحساب صاحب اختیاران روز محشر، دیگر مجالی برای عرض وجود آن انذارات نگذاشته و هر فاسق فاجری که خود را معتقد به قیامت هم می‌داند از این حیث فکرش راحت بوده و به اجرای شهوات خود تا آنجا که دست دارد می‌پردازد، آنگاه برای خوشنودی شفیعان برشوه‌هائی از قبیل سینه‌زدن و دسته درآوردن و نذور و قربانی و احیاناً گریه‌کردن و زیارت و امثال آن متوسل می‌شود تا این شفیعان را که هر چه باشد به عقیده آنها استرضای خاطر و بدست‌آوردن دل آنها آسانتر از راضی ساختن خداست از خود خوشنود و وسیلة نجات خود از جهنم بلکه عروج به عالیترین درجات بهشت را برای خود و خویشان مثل خود فراهم آورد البته شفاعت چنانکه قبلا گفتیم بی‌موضوع نیست و آن عبارت از استغفاری است که پیغمبر برای امت و هم‌چنین مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند و طلب آمرزش از خدا می‌نمایند اما این چه ربطی دارد به آن دروازه وسیع و لندهور مولد جرأت و غرور؟! یعنی آن شفاعت بیدر وبامی که معزورین بوالهوس و جنود شیاطین آن را ادعا می‌کنند؟!

شما تاریخ ادیان باطله مانند عقاید مصریان قدیم و بخشش‌ها و طلسمات و مرده‌نامه‌ها که برای آمرزش اموات می‌دادند و همچنین عقاید بابلیان و سومریان را از کتابهای محققینی مانند ویل دورانت در (تاریخ مشرق زمین گهواره تمدن) و کتاب سیره تمدن (رالف لینتون) و امثال آن را مطالعه نمائید تا ببینید این عقاید غلط چندین هزار سال قبل از اسلام وجود داشته که برای رهائی و نجات از عذاب اخروی آخوندهای مذاهب باطله چگونه متاع شفاعت را رواج داده و افراد و اشخاصی را برای گرمی بازار خود وجلب توجه پادشاهان عیاش و ستمکار، فساق و فجار را به سوی خود کشانیده‌اند و ادیان آلوده به خرافات هر کدام آن را به دیگری عاریه داده تا قوّت گرفته و جزو عقاید رسمی ملت جدید درآمده است.

کار رسوائی در شفاعت به آن حد رسیده که در پاره‌ای از کتابهای معروف نوشته‌اند که زنی زنا می‌داد واولادهائی که از زنا میآورد آنها را از ترس رسوائی می‌سوزانید و کسی جز مادرش از این افعال شنیعه خبر نداشت همینکه مرد و دفن شد خاک او را قبول نمی‌کرد و او را به هر نقطه‌ای می‌بردند چنین بود عاقبت اهل و قوم او پیش یکی از امامان آمدند و قضیه را به حضرتش عرض کردند حضرت به مادرش فرمود این زن در زندگی چه می‌کرد؟ مادر آن زن باطن و حقیقت امر را به آن حضرت گفت حضرت فرمود زمین این را قبول نخواهد کرد زیرا به عذاب او سایر خلق‌الله معذب می‌شوند در قبر او مقداری از تربت حسینی گذارند چنین کردند! خدا عیب آن زن را پوشانید و از او ستر نمود!!

دیدید معصیتی به آن بزرگی به چه آسانی مورد عفو قرار گرفت؟! با مقداری تربت که در دسترس همه هست!

ملای معروف دیگری در کتابهای بسیاری که در قرن بیستم برای ترویج دین مبین و آشناکردن مردم به معارف و معالم اسلامی! می‌نویسد در یکی از کتابهایش داستان‌زنی را نوشته است که پسر خود را وادار کرده بود که با او زنا کند و آن پسر همیشه با مادر خود چنین می‌کرد اما بعد از مرگ او را دیدند که با روی نورانی در عالی‌ترین درجات بهشت است! وقتی از این امر عجیب سؤال کردند، گفت در هر روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم!! و از این قبیل مطالب بسیار است که مشتی از آن نمونه خروار است و شما هر گاه در مجال روضه‌خوانی‌ها باشید در کمتر مجلسی است که از این قبیل مفتریات که اساس دین و بنیاد اخلاق و انسانیت را ویران و نابود می‌کند نشنیده باشید، مثلا فلان زن فاحشه که در تمام عمر به فسق و فحشا گذرانیده بود روزی به خانه همسایه‌ای که روضه‌خوانی داشت برای برداشتن آتش رفت وچون آتش گیره را در زیر دیگی برد که غذا برای اهل مجلس پخته بودند وبه آن دمید تا روشن شود، دودی از آن به چشمش رفت و اشگش بیرون آمد، همین موجب آمرزش گناهان یک عمر فاحشه‌گی او شد!! و از این قبیل.

حالا با اینگونه تبلیغات، خود شما می‌توانید تصور کنید که در محیطی که نه علم است و نه تربیت، چگونه جامعه‌ای بوجود می‌آید؟ چگونه یک مشت حیوانات غرق شهوات به مال و ناموس و جان مردم می‌تازند وخود را به صورت وحشی‌ترین ملل درمی‌آورند در حالیکه مغرور و معجبند به این که بهترین مردم روی زمین هستند؟ [قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا] [الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا] {الكهف: 103/104}

«بگو: «آيا شما را از زيانكارترين مردم آگاه گردانم؟»[آنان‏] كسانى‏اند كه كوشش‏شان در زندگى دنيا به هدر رفته و خود مى‏پندارند كه كار خوب انجام مى‏دهند»

این قبیل موهومات و خرافات است که ریشه محامد اخلاقی را سوازنیده و بین دین و اخلاق رابطه‌ای باقی نگذاشته و متدین آن به بی‌دینش چندان فرقی ندارد بلکه می‌توان گفت که پاره‌ای از مدعیان دینداریش از پاره‌ای از بی‌دینها هم مضرّتر و فاسدتر زیرا در میان طبقاتی که روح دین ضعیف شده غالب آنان از تحصیلکرده‌های فرهنک جدیدند، این طبقه هر چند لاابالی و بی‌دین و فاسدند اما باز در میان آنها کسان بسیاری یافت می‌شوند که به نظم و انتظام طبیعت معترف بوده و به تشکیلات و نظام اجتماعی معتقدند ولی پاره‌ای از متدینین خرافی هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمی‌دانند و روی آن طبقه بی‌دین را سفید کرده‌اند؟!

زیرا اکثر معاصی را به غرور شفاعت مرتکب می‌شوند، و از کارهای اجتماعی به عناوینی تن می‌زنند قاچاق و امور منهمه را از جهت حلال ‌بودن نافرمانی دولت مباشر می‌شوند، از دادن مالیات و انجام خدمت سربازی فرار می‌کنند، به برادران هموطن و مسلمان خود به اندک شبهه و بهانه‌ای بدبین و کینه‌جو می‌شوند، و به همة آنان به نظر بغض و نفرت می‌نگرند از تهمت و دروغ به عنوان حلال‌ بودن غیبت فاسق اجتناب نمی‌کنند و صدها و هزارها از این قبیل که می‌توان گفت که اینان با اینگونه مسلمانی تفاوتی با هیچ مشرک و ملحدی ندارند! بلکه چون پاره‌ای از آن مشرکین و ملحدین به مقررات و نظام طبیعت و نظام و انتظام اجتماع معتقدند بر اینان فضیلت اجتماعی دارند.

اینست آن وضع دلخراشی که موجب انحطاط مسلمین گشته و بدبختانه جاهلان غافل آن را بدین مقدس و شریعت مطهره اسلام نسبت می‌دهد واین کذب عظیم و بهتان مبین است.

## خلاصة کلام

آنچه در این اوراق به نظر خوانندگان محترم رسید خلاصه‌ای بود از آنچه ما در نظر داشتیم که در روزنامه وظیفه تحت عنوان (علل انحطاط مسلمین و چاره آن) درج و انتشار دهیم و چنانکه مسبوقید بعلت فشاری که از طرف پاره‌ای از خودپسندان بروز نامه و بنگارنده وارد شد ناچار شدیم که موضوع را مسکوت گذاشته و مطلب را در آنجا تعقیب نکنیم چه بشیوه و رویّه منتقدین خود واقفیم که جنجال و غوغا راه انداخته و بحربة زنگ‌زدة تهمت و تکفیر و امثال آن متوسل و اشخاص صاحب نفوذی را تحریک و با وسایل جاهلانه و ظالمانه افکار را ترور و گوینده و نویسنده‌ای را که درصدد بیداری مردم و یا لااقل اظهار آلام درونی خود است به سکوت وگوشه‌گیری مجبور می‌‌کنند، ما در نگارش آن مقاله و تألیف این رساله هیچ غرضی جز بیان حقایقی که در طی مدت چندین سال مطالعة خود در این موضوع بدان رسیده‌ایم نداریم و بعین ‌الیقین آنچه را نوشته‌ایم می‌بینیم و معتقدیم که جز بدین طریق این امت واژگون بخت را نمی‌توان به سرزمین مجد و شرف و سرچشمه حیات ابدی که قبلا حائز و واجد بوده است رسانید و چنانکه بر اهل اطلاع مخفی نیست در نشان‌دادن راه سعادت مفتخر وخوشوقتیم که ذره‌ای از طریق حق و صراط مستقیم الهی منحرف نشدیم آنچه می‌گوئیم از جان حقیقت و صمیم واقع و قلب و دل صدق و راستی است، منکرین و منتقدین ما اگر دچار مرضهای نفسانی نیستند و واقعاً طالب حق و حقیقت اند و ما را در راه خطا می‌بینند بگویند غیر از این راه که ما گفتیم چه راهی را می‌توان پیشنهاد نمود و طی طریق کرد تا به مقصد رسید؟! عللی که ما در آن مقاله و این رساله برشمردیم از امهات علل انحطاط است و عواملی که برای پیشرفت و ترقی و تلافی عقب ‌ماندگی پیشنهاد می‌کنیم همان عواملی است که مسلمین صدر اول را با اینکه معالم حقه ومعارف الهیه چنانکه باید در اعماق جانشان راه نیافته بود بدان عظمت و ارتقا رسانید آخر ای امت را چیزی اصلاح نمی‌کند مگر همان چیز که اولش را اصلاح کرد چنانکه دچار این انحطاط نشد مگر اینکه وسائل و عوامل آن ارتقاء را ترک گفت! و بطور قطع و مسلّم این راهی که امروزه مسلمین پیش‌گرفته و آنرا اسلام پنداشته‌اند با اسلام حقیقی فاصله‌اش از زمین تا آسمان است هم تجربه نشان داده و هم عقل و وجدان حاکم است که ادامه این رویّه اگر صد چندان هم باشد بالاخره این کاروان به مقصد نخواهد رسید و از این وضع بهتر نخواهد شد غالب اعمال و افعالی که مسلمانان به عنوان اوامر و احکام دینی انجام می‌دهند یا اصلا مربوط با سلام نیست یا به قدری به خرافات و مزخرفات آلوده شده که فاقد خاصیت نخستین خود است لذا انتظار هیچ نتیجه مؤثّری از آن نمی‌توان داشت.

# اسلامی را که ما شناختیم!

اسلامی را که ما از مطاوی آیات و فحاوی روایات و سیرة متقدمان شناختیم در این چند جمله خلاصه می‌شود: مرد مسلمان پس از آشنا شدن به حقایق دین و معالم شریعت خود معتقد می‌شود که در تمام عالم وجود و جهان غیب و شهود، جز ذات بیزوال حضرت احدیت مؤثر و مدّبری نیست و بنابراین هیچ قدرت و مشیتی و اراده و سلطنتی بر سرتا سر عالم جز وجود مقدس باری تعالی حاکم نیست و او جلّ شأنه همه علم و همه قدرت و همه عدل و همه حکمت است از این همه عوالم بی‌پایان وکرات بی‌کرانی که آفریده و جز علم الهی چیزی و کسی به حقیقت وهدف و مبدأ و مقصد آن واقف نیست آدمی را رد یکی از این دنیاهای بی‌شمار در وضع خاص و کیفیت مخصوصی بوجود آورده و به او نیروها و طبایعی مرحمت فرموده که تکمیل و تکامل آن را از وی خواسه است، طبیعت و فطرت و غریزه و جبلّت هر موجودی خود زبان گویا است که این موجود برای چه آفریده شده و این آلات و اعضا چرا به او داده شده است، حوائج بی‌حد و شماری که انسان را احاطه کرده و آلات و ادواتی که برای مبارزه با آفات حیات به او داده شده برای موانع و مشکلاتی است که در طریق زندگی دارد و تنها چیزی که او را در مقابل محرومیتها و آفتها و گرفتاریها بخشیده‌اند شعلة ضعیفی بنام عقل است که اگر عواطف و اوهام و احساست هم دست از سرش برداند معهذا مشکل به نظر می‌رسد که بتوان در صحنة حیات از تمتعات و لذات به طور صحیح استفاده کند‌ اینست که احتیاج شدید او را به راهبران و پیامبرانی که دست او را گرفته و مانند کودک تازه براه افتاده قدم به قدم او را به میدان نبرد زندگی بکشند می‌رساند، همین احتیاج شدید که در ریشه جانش موجود بوده و هست مقتضی آن بوده که سلسله‌ای به نام انبیا و رسل ظهور کرده و موقعیت پذیرش و قبول یافته‌اند، زیرا اگر قافله بشریت احساس احتیاج به راهبر را نداشت این همه پیغمبر در او ظهور نمی‌کرد! عظمت این حقیقت آن وقت جلوه‌گر می‌شود که دقیق شویم که امروز که بشر مغرور مدعی است که در نتیجة علم و تجربه بر بسیاری از اسرار طبیعت راه یافته و آنرا نسبت به خود رام نموده والبته در همین فتوحات نیز از تعالیم انبیا بی‌نیاز نبوده بلکه در حقیقت تمام آن مرهون تعلیمات پیغمبران است معهذا همین امروز! آری همین امروز در مقابل تعالیم عالیه و شرایع محکمه و راه و روشهای ابدی قرآن مات و مبهوت و مسخر و مسحور است در حالیکه آورنده این کتاب آسمانی به شهادت تاریخ، مردی امّی بی‌نصیب از تعلیم و محروم حتی از تربیت عادی بوده و در میان قومی و محیطی نشو و نما کرده که در پست‌ترین درجات و بدترین شرایط حیات زندگی می‌نمودند!

آری انسان پس از اقرار بوجود پروردگار عالمیان ناچار بوجود رسولان از جهت شدت احتیاج آدمی برای تعلیم وتکمیل عقل وهوش او اقرار واعتراف خواهد نمود تا در عرصة حیات برای نیل به عالی‌ترین درجات او را راهبر و رهنما باشد.

# مختصری از تعالیم عالیه اسلام

اینک اندکی از تعالیم عالیه اسلام که سعادت دارین و فوز نشأتین را نصیب پیروان خود نموده است.

اسلام پس از اینکه به وسیله توجه دادن آدمی به آیات انفسی و آفاقی روح انسانی را به بالاترین مرتبه عروج پرواز می‌دهد و او را به وجود خدای مهیمن و مسیطر بر همه اشیاء و آفریننده ومدبر کائنات معترف و معتقد می‌نماید و شخص یقین می‌کند که خلقت او در این جهان به عبث و بیهوده نیامده آغاز او از روی مشیّت او دارای هدف و غایتی است و بعثت انبیا را یک امری ضروری و لازم دانسته برای طی طریق کمال تبعیت ایشان را می‌پذیرد بدین اسلام رهنمائی می‌شود که خلاصه و نتیجه تعالیم تمام ادیان حقه و مذاهب الهیه بوده است.

وقتی به تعالیم این دین حنیف دقیق می‌شود می‌یابد که حقاً اتصال او به منبع الوهیت و ارتباط آن به ملکوت آسمانی است، می‌بیند پس از دورانی که بشر درنتیجه جهل خود و القائ ارباب اغراض هزاران کند و زنجیره‌ها از عادات زشت و خرافات بدست و پای خود بسته، پیغمبری نجات ‌بخش از جانب پروردگار آمده و تمام آن غل و زنجیرها را از دست و پای او می‌گیرد چنانکه در آیه 157 اعراف می‌فرماید:

[الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ المُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آَمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ] {الأعراف:157}

«كسانى كه از رسولى پيروى مى‏كنند كه پيامبر درس ناخوانده‏اى است كه نام او را نزد خويش در تورات و انجيل نوشته مى‏يابند. آنان را به [كارهاى‏] پسنديده فرمان مى‏دهد و آنان را از [كارهاى‏] ناپسند باز مى‏دارد. و پاكيزه‏ها را براى آنان حلال مى‏گرداند و ناپاكيزه‏ها را بر آنان حرام مى‏شمارد و بار گرانشان و قيد [و بند] هايى را كه بر [عهده‏] آنان بود، از [دوش‏] شان بر مى‏دارد. پس آنان كه به او ايمان آوردند و او را گرامى داشتند و او را يارى دادند و از نورى كه با او فرو فرستاده شده است پيروى كردند، آنانند كه رستگارند»

اگر در آیات شریفة دیگر قرآن دقیق شویم می‌بینیم مثلا یهود و نصاری چه قید و بندهای ساختگی به عنوان عبادت و رهبانیت بنام تعلیمات دین بر خود بافته و ساخته بودند[وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ] {الحديد:27} از یک طرف یک سلسله احکامی که اصلا خدا بدان دستور نداده بود بنام احکام دینی در مذهب خود ابداع و اختراع نموده بودند تا حدّی که بزرگترین نعمت فطری و طبیعی یعنی ازدواج و آمیزش با زنان را در پاره‌‌ای اوقات بر خود حرام و در صورت جواز آن را منحصر به یک زن کرده بودند و از طرف دیگر احکامی را که در شرع آنها معین بود بنام احوط چنین است، این احتیاط ترک نشود، بر خود سخت و دشوار گرفته بودند تا جائیکه طلاق را یک سره بر خود حرام و پاره‌ای از غذهای مباح وحلال را تحریم وحفظ و و لذایذ مشروعه را ممنوع و ترک نموده بودند و ملایان آنها یا برای اظهار آقائی و یا به عنوان جلب رضای الهی مناسک و عباداتی برای آنها وضع و آداب و اذکاری اختراع کرده بودند، اسلام با تمام آنها به مبارزه پرداخت و برای نجات و رهائی فرزند آدم از عبودیت یکدیگر، جهد بلیغ بکار برد و آنان را از تقلید آباء وامهات ملامت کرد و از تسلیم شدن به خرافات بافتة آخوندهایشان بر حذر داشت وچنین اطاعتی را از آنان به منزلة شرک دانسته فرمود: **[**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ**]** {التوبة:31}، در دین اسلام نه تنها تمتع و بهره‌ وری از لذایذ و نعمای الهی جایز بلکه در بعضی موارد واجب و اکثراً مؤکد و موجب تقرب به دربار احدیت است شما در همین امر ازدواج وتمتع زن و مرد از یکدیگر به آداب اسلامی بنگرید که چگونه نجام این خواهش فطرت و ارادة طبیعت را موجب قربت الهی دانسته و تارکین و معرضین آنرا با خطابی تقریباً آمیخته به زجر مورد عتاب قرار داده می‌فرماید:[قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ]{الأعراف:32}و برای اینکه روح شریف انسانی اسیر وساوس شیطانی بنام دین و احکام آن نشود و بداند که راه خدا وسیعترین طرق و آسانترین آنهاست می‌فرماید**:** [وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ] {الحج:78}

در جای دیگر می‌فرماید:[مَا يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ]{المائدة:6}و صریحاً فریاد می‌زند که خدای متعالی از دین و آیین برای شما راحت و سعات را خواسته نه زحمت و مشتق را [يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ اليُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ العُسْرَ]{البقرة:185} **[**لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ**]**{البقرة:286}و برای اینکه هدف دین معلوم شود که مقصود از آن برای خدمت به بشر است نه اینکه آسایش بشر وقف دین شود می‌فرماید: [يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الإِنْسَانُ ضَعِيفًا]{النساء:28}و در تمام موارد دین را نعمت و رحمت و هدایت و شفا می‌خواند نه زحمت و مشقت و ریاضت و عناء؟!

و همان احکامی هم که در دین مبین وضع شده جز رحمت و سعادت نیست مثلا در اسلام احکام الهی بر طبق شمارشی که در اخبار شده پنج چیز است: نماز و روزه و زکوه و حج وجهاد، شما تنها در نماز آن دقت کنید که انسانی که می‌بیند موجودی است ناتوان و محیط بهزاران آفات و بلیات سماوی و ارضی که از هر طرف امواج بلا و حوادث با او روی آورده او را به نیستی و فنا تهدید می‌نمایند اما وقتی که انسان معتقد شد که تمام این کثرات ونمودها وحوادث و پیش‌آمدها از یک منبع ویک قدرت ویک مشیّت سرچشمه می‌گیرد و بعبارت ساده از جانب خدای واحد است، آن گاه برای وصول بدان قدرت و جلب رحمت آن و ایجاد وسیله آسایش و اطمینان در جستجوی وسیله‌ایست که قطره وجود متزلزل و لرزان و مشرف به فنای خود را بدان دریای ابدیت متصل سازد در شریعت فرض نماز پنجگانه شده تا این مقصود به حصول پیوند دو انسان ضعیف عاجز ناتوان خود را به خدای قادر مهربان نزدیک و متصل نماید، و فواید معنوی و صحی روزه علاوه بر ایجاد روح اراده وتصمیم و تسلط بر خواهشهای نفسانی و اطلاع از حال گرسنگان و فقرا بر کسی مخفی نیست و زکات را آن طور که شرع مقرر فرموده برای تأمین حوائج فقر او مساکین و از پا افتادگان به شرط آنکه بر طبق دستور شرع تحت نظر حاکم به مصرف نیازمندی تنکدستان و شکستگان برسد فوایدی است که محاسب اندیشه از احصاء آن عاجز و ناتوان است و چون در فواید حج و جهاد تفصیلی کافی قبلا گذشت به شرح بیشتری خود را نیازمند نمی‌بینیم.

عبادتهای اسلامی غیر عبادات ادیان منسوخه و مذاهب باطله است که در آن هیچ فائده مادّی و معنوی نمی‌توان یافت و تنها مقایسه قربانی اسلام با قربانی یهود و روزه مسلمین با ریاضت هنود حقیقت را آشکارا می‌نماید. برخلاف نظر انتقادکنندگان ما، که تصور می‌کردند ما فریفتة تمدن اروپا شده‌ایم و می‌خواهیم مسلمانها هم پیروی از اروپائیان نمایند و آن تمدن را اخذ کنند چنانکه قبلا گفتیم ما به تبعیت از دین مقدس خود هر عمل خوب و رویة مستحسنی را می‌پذیریم، ما نه تنها دعویدار این هستیم که اسلام مخالف با تمدن نیست بلکه مدعی هستیم که تمدن کامل و حقیقی تنها در اسلام است. زیرا اسلام آدمی را شریفترین و فاضل‌ترین موجودات ارضی می‌داند و این اصیلترین پایة ترقی و تمدن است از آن نظر که اگر انسان وجود خود را والاترین موجودات نداند نمی‌تواند به عالی‌ترین درجات نائل شود و اروپا هنوز این حقیقت را درک نکرده است و دین مبین اسلام است که می‌فرماید:**[**لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**]**{التِّين:4}[وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آَدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي البَرِّ وَالبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا]{الإسراء:70}و او را مسجود ملائکه مقرب و فرشتگان آسمانی می‌داند و زمین و آسمان را مسخر و جولانگاه فعالیت آدمی می‌شمارد که [أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً]{لقمان:20}[هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا]{البقرة:29}و برای اینکه مایة سعادت وترقی را بداند کجاست او را به نفس خود مرجوع می‌دارد تا از اتکل و اتکاء به اصل و نسب و این و آن بپرهیزد می‌فرماید: [وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى][وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى] {النَّجم: 39/40} و می‌فرماید: [لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ]{البقرة:286} و برای آنکه معلوم شود شقاوت و سعادت هر فردوجمعیتی در آستین خود اوست می‌فرماید: [أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ]{آل عمران:165} و [ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ] {الأنفال:53}و[ظَهَرَ الفَسَادُ فِي البَرِّ وَالبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ]{الرُّوم:41} و [وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ]{الشُّورى:30}

اسلام برخلاف آنچه بین مسلمین شایع است و موجب طعن دشمنان بر آن شده، بنده را آزاد و مختار می‌داند و مجبور و پای‌بست قضا و قدر نمی‌داند و در بیشتر آیات قرآن فعل بنده را که باعث تغییر سرنوشت او می‌شود مقدم بر فعل خود می‌شمارد و فعل خدا را متأخر می‌گیرد و می‌فرماید: **[**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ المُحْسِنِينَ**]**{العنكبوت:69} ، و[إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآَيَاتِ اللهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ]{النحل:104}[إِنَّ الَّذِينَ آَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ]{يونس:9} و [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا]{الأحزاب:70}،و [فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ وَاللهُ لَا يَهْدِي القَوْمَ الفَاسِقِينَ]{الصَّف:5}و دهها آیات دیگر تا معلوم دارد که هر بنده‌ای بر سرنوشت خود مسلط است و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت، حالا اگر تعالیم جوکهای هند و صوفیه روح ‌عاری و تنبلی در مردم ایجاد کرده باشد مربوط به اسلام نیست از اصیلترین پایه‌های تعالیم اسلامی آن است که بشر را در حقوق مساوی می‌شمارد و به اعتبارات موهوم از نژاد و نسبت و شغل و مقام اهمیتی نمی‌گذارد و می‌فرماید: **[**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ**]**{النساء:1}و در جای دیگر می‌فرماید: [يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ]{الحجرات:13}و در سنت نبوی می‌فرماید : **«کلکم من آدم و آدم من تراب» –«لافضل لعربی علی عجمی و لا الابیض علی الاسود الا بالتقوی»** پس هر گونه مزایای نژادی و افتخار نسبی یادگار دوران جاهلیت و میراث و ملتهای ظالمی است که بدین دستاویز دیگران را برده و کنیز خود می‌خواستند تاریخ مقدس اسلام مشحون از ابطال و نابود‌کردن این موهوم می‌شوم است. مشهور است که اولین ظلمی که در اسلام رخ داد کلمه **«تنحّی عن الطریق»** یعنی پس ‌رو و پیش ‌رو بود که زائیده همین عقیده زشت مزایای نژادی و مقامی است.

یکی از بزرگترین بلیه که از ناحیة ادیان در تاریخ بشر بر انسان وارد شده تنفیر و عداوت واکراه و اجبار مذهبی است که تاریخ بشریت را ننگین کرده است ولی اسلام جز با مشرکین که آفتی بزرگ برای جامعه انسانی و سنگ و سدّ راه ترقی می‌باشند با سایر ملل با کمال مماشات و مهربانی رفتار کرده و آنان را در مذاهب خود آزاد گذارده به مسلمین اجازه می دهد که با آنان به عدل و انسانیت سلوک کنند آنجا که می‌فرماید: [لَا يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُقْسِطِينَ] {الممتحنة:8} و مسئله طهارت و نجاست کفار اهل در اسلام دارای اصلی نیست زیرا هم کتاب وهم سنت خلاف آنرا ثابت می‌کند وتنها علتی که برای آن می‌توان یافت همان اختلافی است که اهل کتاب و مسملین در طهارت و نجاست عرضی اهل کتاب می‌شود و حتی نجاست مشرکین هم به عقیده پاره‌ای از محققین جز سیاست موقتی اسلام نبوده است اسلام مسلمین را به تغییر عقیده دیگران مجبور نمی‌کند واساساً بنای عالم را روی اختلاف می‌داند و می‌فرماید: [وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ][إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ]{هود: 118/119}[وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآَمَنَ مَنْ فِي الأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا] {يونس:99}[وَلَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكُوا]{الأنعام:107}[وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الهُدَى] {الأنعام:35} پس درصدد وحدت عقیده ‌بودن از هر حیث برای جامعه انسانی درب محال کوبیدن است و اختلاس اساس و پایه ترقی و تکامل است به شرط آنکه در محیطی آرام و بدون زحمت انجام گیرد بلی اسلام رسالت آسمانی و مأموریت الهی دارد که جمیع جهانیان را به نور اسلام و قرآن دعوت نماید اما این کار بیشتر به وسایل سهل و محبت‌آمیز و عوامل شوق ‌انگیز انجام می‌گیرد و در این باره می‌فرماید:

**[**ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالحِكْمَةِ وَالمَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**]** {النحل:125}**[**فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ**][**لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ**]** {الغاشية:21/22}**[**إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا]{الإنسان:29} **[**أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ]{يونس:99} و فقط آن موقع شمشیر تنبیه از نیام می‌کشد که برای شنیدن حقایق اسلام مزاحم و مانعی ایجاد شود و خس و خاشاکی مانع جریان عین الحیات معالم قرآنی به کشتزار مزارع وجود انسان شود اما اعتقاد و یقین از امور قلبی است و هیچکس نمی‌تواند با زور و جبر در دل کسی یقین و اعتقاد ایجاد نماید اسلام و مسلمین را عزیز و ارجمند و آقا و سربلند می‌خواهد که علاوه بر اینکه فرزند آدم و مسجود ملائکه مقرّبند بهترین امتی هستند که برای هدایت جهانیان و رهبری کاروان انسن به سوی مقاصد و غایات نهائی عالم امکان بوجود آمده‌اند و می‌فرماید: **[**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**]**{آل عمران:110}**[**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**]**{البقرة:143}و عزت و برتری و سادت و سروری آنان را تا سر حد مقام الوهیت بالا می‌برد که العزة لله ولرسوله و للمؤمنین و از همین رهگذر است که مؤمن شریف در هیچ حال از این ارزش و عزت و شرافت و قیمت خود غافل نیست و هرگز خود را به اعتبارات موهوم و مال و جاه فانی نمی‌فروشد بلکه اگر سلطنت زمین را به او بدهند که کوچک‌ترین مخالفتی از احکام دین خود کند هرگز نخواهد کرد خلاصه آنکه اسلام در احکام و آیاتش این هدف را دارد که عالیترین و راقیترین جامعه را در توده انسانی پدید آورد و چنانکه در طی بیانات خود گفتیم بدین منظور توفیق یافته و قرنهای متمادی جهان و جهانیان را در زیر بال علم و دانش و تقوی و عدالت، به سوی حقیقت رهبری کرده است و این کیفیت با این وصف بوده که هنوز افراد قابلیت و استعداد درک حقایق را نداشته و مذاقشان نمی‌توانست طعم شیرین تعالیم اسلامی را دریابد اما امروز با شرحی که از عوامل مترو که و علل موجوده دادیم اگر جامعة اسلامی بتواند آن را درک کرده بکار بندد یعنی به تحصیل علم و حکمت بر حسب دستور شریعت بپردازد، و حکومت اسلامی را آن چنانکه شرحش رفت تشکیل دهد و جمعه و جهاد و حدود و دیات را بر طبق دستور بکار بندد و خرافات و موهومات که چون قاذورات و خبائث چهره نورانی حقایق را پوشانیده و ما نمونه‌هائی از آن در این کتاب آوردیم بدور افکند و به جای آن همت به جانشین‌نمودن تعالیم مترو که دین گمارد و اعداد قوا کند واز حواشی گمراه‌کننده به متن واقع پبدازد، آن روز است که دیده خواهد شد که مصداق [وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آَمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا] {النور:55} صورت وقوع می‌یابد و قافلة بشریت به سرعت برق باد به سوی هدفی که پروردگار جهان او را برای آن آفریده است می‌شتابد و زندگی تلخ و معیشت ضنک کنونی آدمی مبدل به بهشت سعادت و رضوان می‌گردد. برای حصول این منظور و لااقل روشن‌شدن این حقیقت ما قبول این زحمت و تحمل آن همه تهمت کردیم و چون در این راه جز رضای پروردگار خود را جویا نیستیم از این تهمت و اذیت‌ها نه، تنها آزرده نمی شویم بلکه چون خاص و خالص بدون هیچ شائبه باری خاطر حق و رضای خدا آرامش وجدان بدین کار پرداختیم کمال خوشنودی و رضا را خواهیم داشت زیرا اگر هر چیز را در این مورد فراموش کنیم قضایای برجسته تاریخ را که همواره عاشقان حقیقت دچار تهمت و نفرت این گونه افراد بوده‌اند فراموش نخواهیم کرد، و همان برای تسلی ما کافی است، در خاتمه این مقال یادآوری چند نکته لازم است.

1- آنچه در این اوراق از نظر خوانندگان گذشت عقیده‌ای است که نویسنده این سطور در اثر مطالعه و تفکر در این باره دارا شده و دلایل آن از عقل و نقل تا حدی روشن گشت و البته هر کسی به عقل و فهم خود مأخوذ و مواخذ است.

2- با اینکه مدعای ما در این رساله همه متکی به آیات و اسناد و سیره مسلمین صدر اول است معهذا اگر انتقاد به جائی برسد با کمال میل آن را پذیرفته و به ضمیمه همین رساله منتشر می کنیم تا جبران خطائی اگر مرتکب گشته باشیم شده باشد و نیز معلوم شود که ما غرضی جز یافتن حق و بیان آن نداریم اینک بر کسانیکه به خطائی از ما واقف شوند واجب است که ما را بدان بیاگاهانند تا هم ادای وظیفه شرعی کرده وهم هدایت گمراهان را دریابند.

3- چون این مختصر اولین رساله در اینگونه موضوعات و هم اولین تألیف مستقل نگارنده است بدیهی است که از هر جهت کامل نیست بنابر این امیدواریم که به توفیق الهی در آتیه به تکمیل آن پرداخته و در هر یک هر یک از موضوعات کتابی علیحده تألیف و بوجهی کافی از عهد بیان و روشن‌کردن هر موضوع برآئیم هر چند همین اندازه برای ارباب هوش کافی است.

4- کسانی که از راه عناد و لجاج باستهزاء و ارعاب ما می‌پردازند باید یقین بدانند که ما قبلا حساب آنها را کرده ایم و بنابراین کوچک‌ترین ارزش و اهمیت برای آنها و اعمالشان قائل نیستیم و تا زنده‌ایم هدف خود را تعقیب و در صورت هرگونه صدمه و لطمه‌ای خود را مثاب و مأجور دانسته بلکه در این راه تا پای جان در آرزوی شهادتیم.

5- چون یقین داریم به مذاق عده‌ای که جهل مردم را در این موضوع بنفع خود می‌دانند این گونه تألیف تلخ است لذا ممکن است درصدد تیره‌کردن اذهان برآیند ما نیز از همین حالا خود را برای مدافعه و دفاع از عقاید خود به آیات و روایات بیشتری مسلح کرده‌ایم.

6- آثار و تألیفات آتیه ما در پیرامون همین مطالب و امثال آن خواهد بود زیرا به نظر ما این قبیل مطالب از مهمترین مطالب است.

7- ما نظریات پاره‌ای از علمای بزرگ و دانایان روشن و مطلع را در پیرامون این مطالب خواسته‌ایم که پس از وصول، ضمیمه خواهیم نمود حق آن بود که ما نام این رساله را (تنزیه المعصومین) می‌نهادیم زیرا ترک حکومت و تعطیل جهاد وجمعه و حدودا را که اهل آراء یا اهواء نسبت بائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین داده‌اند در حقیقت آن بزگواران را که خود از بزرگترین مؤبدین شریعت وهادیان امت بوده‌اند بعنوان ناسخین قوانین و تعطیل کنندگان احکام دین و بعبارتی دیگر پیغمبران بعد از خاتم النبیین معرفی کرده‌اند و حال اینکه دامن مقدس ایشان از نسبت چنین گناهانی که علاوه بر متزلزل‌نمودن عصمت و ایمان آنانرا العیاذ بالله در ردیف محرّفین قرآن مبین و مضیعین احکام دین در می‌آورد منزه و مطهر است اما چون آن را مقدمه پارسی رساله الجمعه قرار دادیم و نماز جمعه را (ارمغان الهی) و هدیه آسمانی پیغمبر مختار علیه و آله سلام الله الملک الجبار می‌دانیم لذا آن را بنام (ارمغان آسمان) نامیدیم و بالله التوفیق و چون خاتمه این کتاب در لیالی قدر در ماه رمضان سال 1380 هجری اتفاق افتاد از فرستنده قرن در شب قدر مسئلت می‌کنیم که آنرا وسیله هدایت و جبنش پیروان قرآن قرار دهد و ما را در این راه دشوار از طریق حق منحرف نکرده هدایت و توفیق خود را از ما بانگیرد و بیان ما را در روشن‌نمودن حقایق بدون هیچ غرضی جز رضای او چنانکه تاکنون چنین بوده بکار وادارد و سرانجام در راه خدمت بدین خود، شهادت روزی نموده یا ثواب شهیدان عطا فرماید **بمنّه وجوده و کرمه‌ انه ذوالفضل العظیم و البر الرّحیم و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرین**.

**اسفندماه 1339 قم حیدر علی قلمداران**

# شایان عنوان

شاید خوانندگانی که به طرز منظم تألیف و تصنیف آشنایند ازاینکه مطالب این کتاب را در قید فضول و نظم ابواب نمی‌بینند آنرا نقض وی دانند برای عذر از این پیش‌آمد یادآور است که چون ما این راسله را بعنوان مقدمه برای پارسی کتاب (الجمعه) می‌نوشتیم در ابتدای کار نمی‌دانستیم دنبال سخن به کجا خواهد کشید و از طرفی هم موقعیت و سرعت ناگهانی که برای چاپ آن پیش آمد مجالی نیافتیم که آنرا به ابواب و فصول تقسیم بندی کنیم زیرا به توفیق پروردگار عالم در مدتی کمتر از یک ماه تمام وسایل تهیه مطلب و طبع آن فراهم آمد در حالیکه کثرت اشتغال از تدریس در کلاسهای دبیرستان و رسیدگی به امور متفرقه ودفتری آن و درسهای شبانه‌ای که در نازل اشخاص به عهده داشتیم و تهیه آب ونان و تأمین حوائج زندگی یک عائله سنگین (بیش از ده نفر) و مطالعه چند صد جلد کتاب برای تهیه مدارک و دلایل در چنین موضوعاتیکه تاکنون درباره آن کتاب مستقلی در اسلام و اگر نه در جهان شیعه تألیف نیافته بلکه اکثراً مخالف آن است و بیم کارشکنی عده‌ای که مترصد و مراقب آن بودند و تهیه هزینه طبع کتاب و صدها موانع دیگر به ما مجال بیشتری دست نداد تا در نظم و ترتیب و تفصیل و تبویب آن چنانکه باید بپردازیم و معذلک خوشوقت و خورسندیم که با اینکه اولین تألیف مستقل و نخستین کتاب در این موضوع بی‌سابقه است معهذا تا آنجا که طالب حق را وافی و وجدان حقیقت جورا قانع و کافی باشد. دلایل روشن و براهین متقن را حائز است.

بعد از آفریدگار مهربان از میان تمام آفریدگان جهان کسی که درباره این کتاب به ما کمک و همراهی نمود زحمات ایشان را بدینوسیله تشکر و تقدیر می‌کنیم **فلله الحمد والمنه هو حسبنا و نعم الوکیل.**

1. ) در جلد اول کتاب شریف بحار الانوار، حدیث **«طلب العلم فریضة علی کل مسلم»** به طریق کلمه **(مسلمه)** نیز بر آن اضافه شده که طریق اول از کتاب امالی شیخ طوسی و دوم از مجالس مفید و سیم از غوالی اللعالی محمد بن جمهور احساوی است و حدیث شریف از هر سه طریق نبوی و بدین عبارتست: **طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة.** [↑](#footnote-ref-1)
2. ) علامه نائینی در کتاب تنزیة المله می‌فرماید : شورای عمومی بنص کلام مجید الهی عزاسمه و سیره مقدسه نبوی که تازمان معاویه محفوظ بود این حقیقت از مسلمات اسلامیه است ودلالت آیه مبارکه **(و شاورهم فی الامر)** که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلا است مکلف فرموده است بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است بعد استدلال به آیه مبارکه **(و امر هم شوری بینهم)** و سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب **(واشیروا علی اصحابی)** نموده و متابعت رسول خدا را درمشورت از ردی اصحاب با اینکه رأی مبارکش برخلاف آنها بود وصدماتی که از این ناحیه تحمل فرمد یادآور شده می‌گوید: عدم تخطی خلفای اولین از این سیره مقدسه در ترقیات فوق ‌العاده مترتبه بر آن هم از وقایع صدر اول تفصیلاً معلوم است. آنگاه به شرح خطبه حاضرین امیرالمؤمنین پرداخته سرانجام می‌فرماید: چقدر سزاواراست ما مدعیان والای تشیع‌ اندکی در سراپای این کلام مبارک تأمل کنیم بعد چنین نتیجه می‌گیرد که پس البته لازم است نحوه سلطنت اسلامیه را اگرچه متصدی مغتصب باشد به قدر قوه تحفظ کنیم و بعد از دست آخوندهای درباری وسواسی فریاد کشیده می‌گوید: زهی اسف و حسرت که ما ظالم‌پرستان عصر و حاملان شبعه استبداد دینی چقدراز مدالیل کتاب و سنت و احکام شریعت و سیرة پیغمبر و امام خود بی‌خبریم

   و حتی آیه واضح الدلاله راهم گویا در کتاب مجید الهی عز اسمه هرگز نخوانده و یا به مفادش بر نخورده یا آنکه بواسطة منافاتش با شهوات و شعبه استبداد و استعباد خودمان داستان :

   **[**نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ كِتَابَ اللهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**] {**البقرة:101} را تجدید نمودیم. مؤلف. [↑](#footnote-ref-2)
3. ) در مقبوله عمرو بن حنظله دو نفر از روات: محمد بن عیسی و داود بن الحصین می‌باشد.

   و این هر دو ضعیف اند و به همین جهت حدیث چندان ارزشی ندارد زیرا سند تابع اخس رجال است چنانکه نتیجه تابع اخس مقدمات است – مؤلف. [↑](#footnote-ref-3)
4. ) در این جا تذکار این نکته لازم است که ما قبلا گفتیم که برای تشخیص حدیث صحیح از ضعیف، ملاک و میزانی که عبارت از علم درایه و رجال باشد تمام نیست زیرا بسیاری از احادیث است که متناً موافق قرآن است در صورتیکه سنداً ضعیف است و بالعکس احادیثی که هست که سنداً صحیح ولی متن و مضمون آن مخالف قرآن و حس و عقل و تاریخ است و نمونه‌ای از آن را قبلا بدست دادیم.

   در ایامیکه مقاله علل انحطاط مسلمین در روزنامه وظیفه درج و نشر می‌شد یکی از انتقادکنندگان که در سوت روحانیت و مدعی علم است بر ما اعتراض و انتقاد کرد که چرا با اینکه بدرایه و رجال اعتقاد ندریم برای سند احادیث بدان استدلال می‌نمائیم.

   مثل اینکه این شخص محترم ندانسته بود که اولا: ما نگفتیم علم درایه و رجال از بیخ بی‌فائده است بلکه گفتیم این میزان که برای تشخیص حدیث از صحیح و سقیم گرفته‌اند ناقص و ناتمام است و بایدمیزان حدیث همان عرض بر کتاب خدا باشد هر چند راوی او مخالف یاواقفی یا عامی و امثال آن که موجب ضعف سند است، بوده باشد و ثانیاً: ما که معتقدیم که هیچ حدیثی هر چند از حیث سند خیلی هم معتبر باشد چون موافق قرآن نبود باید آن را بسینه دیوار زد، موقعیکه با خصم خود به احتاج می‌پردازیم مطابق منطق و عقیده او بالزام وی قیام می‌کنیم که گفته‌اند :

   |  |  |  |
   | --- | --- | --- |
   | خواهی که شود خصم تو عاجز به سخن |  | او را به سخنهای خود الزامش کن |

   [↑](#footnote-ref-4)